

درسنامه

سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

دکتر سید علی حسینی زاده
دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

دکتر محمد داودی
دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

تابستان ۱۳۹۷

حسینی‌زاده، سیدعلی، ۱۳۴۳ -

Hosseinizadeh, Sayyid Ali

درسنامه سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم‌السلام) / سیدعلی حسینی‌زاده، محمد داودی - قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم: دانشگاه فرهنگیان، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۷. هفده، ۴۱۶ص - (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه: ۴۴۷: علوم تربیتی؛ ۴۹) (سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی؛ ۲۱۹۸: علوم تربیتی؛ ۱۴۷)

ISBN: 978-600-298-223-0

بها: ۲۴۰۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه، ص. [۴۰۳] - ۴۱۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.
نمایه.

۱. محمد ﷺ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. -- دیدگاه درباره تربیت خانوادگی.

۲. Muhammad, Prophet -- Views on domestic education. ۳. اسلام و آموزش و پرورش. ۴. Islamic education.
الف. داودی، محمد، ۱۳۴۵ - الف. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ب. دانشگاه فرهنگیان، ج. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی، د. عنوان.

۲۹۷/۴۸۳۷

BP۲۳۰/۱۸/ح۴۸۷۵۴

۵۳۰۳۲۲۱

شماره کتابشناسی ملی



درسنامه سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم‌السلام)

مؤلفان: دکتر سیدعلی حسینی‌زاده و دکتر محمد داودی

(پژوهشگاه حوزه و دانشگاه)، «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، پژوهشکده تحقیق و

توسعه علوم انسانی» و «دانشگاه فرهنگیان»

صفحه‌آرایی: اعتصام

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۷

تعداد: ۱۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم-سبحان

قیمت: ۲۴۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشران محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰ (انتشارات ۳۲۱۱۱۳۰۰)

نمابر: ۰۳۲۸۰۳۰۹۰، ص. پ. ۳۱۵۱-۳۷۱۸۵

تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، نبش کوی اُسکو، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۶۶۴۰۲۶۰۰

www.rihu.ac.ir

info@rihu.ac.ir

www.ketab.ir/rihu

تهران: بزرگراه جلال آل‌احمد، تقاطع بل یادگار امام، رو به روی پمپ گاز، کد پستی: ۱۴۶۳۶ سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، تلفن: ۰۴۴۲۴۶۲۵۰، نمابر ۰۴۴۲۴۸۷۷۷ • تهران: خ انقلاب، خ ابوریحان، ش ۱۰۷ و ۱۰۹، تلفن: ۰۶۶۴۰۸۱۲۰، نمابر: ۰۲۱-۶۶۴۰۵۶۷۸

info@samt.ac.ir

www.samt.ac.ir



تمام انبیا موضوع بحثشان، موضوع تربیتشان، موضوع عملشان، انسان است.
آمده‌اند انسان را تربیت کنند، آمده‌اند این موجود طبیعی را از مرتبه طبیعت به
مرتبه عالی مافوق الطبیعه، مافوق الجبروت برسانند.

صحیفه امام، ج ۷، ص ۲۲۳

پیام پژوهش

نیاز گسترده دانشگاه‌ها به منابع و متون درسی در رشته‌های علوم انسانی و محدود بودن امکانات مراکز علمی و پژوهشی که خود را موظف به پاسخگویی به این نیازها می‌دانند، ایجاب می‌کند امکانات موجود با همکاری دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی در مسیر اهداف مشترک به خدمت گرفته شود و افزون بر ارتقاء کیفی و کمی منابع درسی، از دوباره‌کاری جلوگیری به عمل آید.

به همین منظور پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی، و دانشگاه فرهنگیان، نخستین کار مشترک خود را با انتشار کتاب سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم‌السلام) به جامعه علمی کشور عرضه می‌کنند.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، ما را در جهت ارتقای کیفی کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

این کتاب برای عنوان درسی «سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم‌السلام)» در مقطع کارشناسی دانشگاه فرهنگیان تدوین شده است. امید است که افزون بر جامعه دانشگاهی، دیگر علاقه‌مندان نیز از آن بهره‌مند شوند.

دانشگاه فرهنگیان

سازمان سمت

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

فهرست مطالب

| | |
|---|---------------------|
| ۱ | راهنمای مطالعه..... |
| ۳ | مقدمه..... |

فصل اول: کلیات

| | |
|---|-------------------|
| ۷ | اهداف آموزشی..... |
| ۷ | مقدمه..... |

مبحث اول: مفهوم‌شناسی

| | |
|----|--|
| ۹ | اهداف آموزشی..... |
| ۹ | مقدمه..... |
| ۱۰ | مفاهیم..... |
| ۱۰ | ۱. سیره..... |
| ۱۱ | ۲. سنت..... |
| ۱۲ | ۳. تربیت..... |
| ۱۲ | ۴. اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> |
| ۱۴ | ۵. سیره تربیتی پیامبر <small>صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</small> و اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> |
| ۱۴ | خلاصه مبحث..... |
| ۱۵ | پرسش‌ها..... |
| ۱۵ | بحث و پژوهش..... |
| ۱۵ | منابعی برای بحث و پژوهش بیشتر..... |

مبحث دوم: ضرورت و اهمیت سیره

| | |
|----|---|
| ۱۷ | اهداف آموزشی..... |
| ۱۷ | مقدمه..... |
| ۱۸ | ۱. حجیت و اعتبار سیره..... |
| ۱۹ | ۲. دلالت‌ها و کارکردهای سیره..... |
| ۱۹ | ۲-۱. دلالت سیره از منظر فقهی - اصولی..... |

| | |
|----|--|
| ۲۱ | ۲-۲. نقش و کارکردهای سیره از منظر تربیتی |
| ۲۱ | ۲-۲-۱. نقش تربیتی عام |
| ۲۳ | ۲-۲-۲. نقش تربیتی خاص |
| ۲۳ | خلاصه مبحث |
| ۲۴ | پرسش‌ها |
| ۲۴ | بحث و پژوهش |
| ۲۴ | منابعی برای مطالعه بیشتر |

مبحث سوم: منابع سیره و شیوه پژوهش در آن

| | |
|----|-------------------------------------|
| ۲۵ | اهداف آموزشی |
| ۲۵ | مقدمه |
| ۲۶ | منابع سیره تربیتی |
| ۲۶ | ۱. قرآن کریم |
| ۲۶ | ۲. خبر |
| ۲۶ | ۳. تاریخ |
| ۲۷ | شیوه پژوهش در سیره تربیتی |
| ۲۸ | خلاصه مبحث |
| ۲۹ | پرسش‌ها |
| ۲۹ | بحث و پژوهش |
| ۲۹ | منابعی برای بحث و پژوهش بیشتر |

فصل دوم: تربیت کودک

| | |
|----|--------------------|
| ۳۳ | اهداف آموزشی |
| ۳۳ | مقدمه |

مبحث اول: اصول تربیت کودک

| | |
|----|---------------------------------|
| ۳۵ | اهداف آموزشی |
| ۳۶ | مقدمه |
| ۳۶ | اصول تربیت کودک |
| ۳۶ | ۱. اصل محبت به کودک |
| ۴۲ | نکاتی درباره محبت به کودک |
| ۴۲ | ۱-۱. ابراز محبت |
| ۴۳ | ۱-۲. اعتدال در محبت |
| ۴۴ | ۱-۳. روش‌های ابراز محبت |
| ۴۴ | ۲. اصل امنیت کودک |

| | |
|----|-------------------------------------|
| ۴۷ | اصل تکریم و احترام کودک |
| ۵۳ | اصل تحقیر نکردن کودک |
| ۵۳ | الف. تکبر و زورگویی |
| ۵۳ | ب. نفاق |
| ۵۴ | ۵. اصل راستی و صداقت با کودک |
| ۵۶ | ۶. اصل نظارت و مراقبت |
| ۶۱ | ۷. نرمی و ملاحظت |
| ۶۲ | خلاصه مبحث |
| ۶۳ | پرسش‌ها |
| ۶۴ | بحث و پژوهش |
| ۶۴ | منابعی برای بحث و پژوهش بیشتر |

مبحث دوم: روش‌های تربیت کودک

| | |
|----|--|
| ۶۵ | اهداف آموزشی |
| ۶۵ | مقدمه |
| ۶۶ | روش‌های تربیتی معصومان <small>علیهم‌السلام</small> |
| ۶۶ | ۱. روش تشویق |
| ۶۸ | ۲. بازی کودک |
| ۷۴ | نکاتی درباره بازی کودکان |
| ۷۵ | ۳. زدودن زمینه‌های تخلف |
| ۷۷ | ۴. پرهیز از امر و نهی |
| ۷۹ | ۵. پرهیز از عیبجویی و سرزنش |
| ۸۱ | ۶. پرهیز از تنبیه بدنی |
| ۸۳ | خلاصه مبحث |
| ۸۴ | پرسش‌ها |
| ۸۵ | بحث و پژوهش |
| ۸۵ | منابعی برای بحث و پژوهش بیشتر |

فصل سوم: تربیت اعتقادی

| | |
|----|---------------------------|
| ۸۹ | اهداف آموزشی |
| ۸۹ | مقدمه |
| ۹۰ | اهمیت تربیت اعتقادی |

مبحث اول: روش‌های پرورش شناخت و ایمان به خدا در سیره معصومان علیهم‌السلام

| | |
|----|--------------------|
| ۹۳ | اهداف آموزشی |
|----|--------------------|

| | |
|--|-----|
| مقدمه..... | ۹۳ |
| ۱. روش اثبات وجود خداوند..... | ۹۴ |
| ۱-۱. مفروض گرفتن اصل وجود خداوند..... | ۹۴ |
| ۱-۲. استفاده از دلایل روشن و قابل فهم..... | ۹۵ |
| ۱-۳. رفع شبهات..... | ۹۶ |
| ۲. روش معرفی خداوند..... | ۹۷ |
| ۳. روش‌های مأنوس کردن متربی با خداوند..... | ۹۸ |
| ۳-۱. مرتبط کردن متربی با خدا..... | ۹۸ |
| ۳-۲. یاد خدا و تکرار آن..... | ۹۹ |
| ۴. نهی از معاشرت با منکران خداوند..... | ۱۰۰ |
| خلاصه مبحث..... | ۱۰۰ |
| پرسش‌ها..... | ۱۰۱ |
| بحث و پژوهش..... | ۱۰۱ |
| منابعی برای بحث و پژوهش بیشتر..... | ۱۰۱ |

مبحث دوم: روش‌های پرورش شناخت و ایمان به پیامبر ﷺ در سیره معصومان علیهم‌السلام

| | |
|---|-----|
| اهداف آموزشی..... | ۱۰۳ |
| مقدمه..... | ۱۰۳ |
| ۱. روش‌های اثبات نبوت..... | ۱۰۴ |
| ۱-۱. مفروض گرفتن نبوت..... | ۱۰۴ |
| ۱-۲. اقامه دلیل..... | ۱۰۴ |
| ۱-۳. رفع شبهات..... | ۱۰۵ |
| ۲. روش‌های معرفی پیامبر..... | ۱۰۵ |
| ۲-۱. تبیین ضرورت و هدف نبوت..... | ۱۰۶ |
| ۲-۲. توصیف سیره پیامبر ﷺ..... | ۱۰۶ |
| ۲-۳. تبیین آثار و برکات پیامبر ﷺ..... | ۱۰۷ |
| ۳. روش‌های مأنوس کردن متربی با پیامبر ﷺ..... | ۱۰۸ |
| ۳-۱. درود بر پیامبر ﷺ..... | ۱۰۸ |
| ۳-۲. زیارت مرقد پیامبر ﷺ..... | ۱۰۹ |
| ۳-۳. بزرگداشت روزهای متعلق به پیامبر ﷺ..... | ۱۰۹ |
| ۴. نهی از معاشرت با منکران و مدعیان نبوت..... | ۱۱۰ |
| خلاصه مبحث..... | ۱۱۰ |
| پرسش‌ها..... | ۱۱۱ |
| بحث و پژوهش..... | ۱۱۱ |
| منابعی برای بحث و پژوهش بیشتر..... | ۱۱۱ |

مبحث سوم: روش‌های پرورش شناخت و ایمان به امامت در سیره معصومان علیهم‌السلام

| | |
|---|-----|
| اهداف آموزشی | ۱۱۳ |
| مقدمه | ۱۱۳ |
| ۱. روش طرح مسئله امامت در سیره پیامبر <small>صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</small> | ۱۱۴ |
| مرحله اول (زمینه‌سازی) | ۱۱۴ |
| مرحله دوم (بیان اجمالی و صریح) | ۱۱۵ |
| مرحله سوم (انتصاب حضرت علی <small>علیه‌السلام</small> به خلافت و امامت) | ۱۱۶ |
| ۲. روش‌های پرورش شناخت و ایمان به امامت در سیره اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> | ۱۱۹ |
| ۱-۲. روش‌های اثبات امامت | ۱۲۰ |
| ۱-۱-۲. مفروض گرفتن امامت | ۱۲۰ |
| ۲-۱-۲. اقامه دلیل | ۱۲۰ |
| ۳-۱-۲. انجام کارهای خارق‌العاده | ۱۲۲ |
| ۴-۱-۲. رفع شبهات درباره امامت | ۱۲۲ |
| ۲-۲. روش‌های معرفی امامان <small>علیهم‌السلام</small> | ۱۲۳ |
| ۱-۲-۲. تبیین ضرورت و هدف امامت | ۱۲۴ |
| ۲-۲-۲. بیان شایستگی‌های لازم برای امامت | ۱۲۴ |
| ۳-۲-۲. بیان فضائل اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> برای معرفی امامان | ۱۲۵ |
| ۳-۲. روش‌های مانوس کردن با اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> | ۱۲۶ |
| ۱-۳-۲. برگزاری آیین‌های عزاداری | ۱۲۶ |
| ۲-۳-۲. زیارت امامان <small>علیهم‌السلام</small> و مرقد شریف آنان | ۱۲۷ |
| ۴-۲. روش‌های ترویج شناخت و ایمان به امامت | ۱۲۷ |
| ۱-۴-۲. تربیت متکلمان و متخصصان | ۱۲۷ |
| ۲-۴-۲. به خدمت گرفتن شعر | ۱۲۸ |
| ۵-۲. نهی از معاشرت با مخالفان | ۱۲۸ |
| خلاصه مبحث | ۱۲۹ |
| پرسش‌ها | ۱۳۰ |
| بحث و پژوهش | ۱۳۰ |
| منابعی برای بحث و پژوهش بیشتر | ۱۳۰ |

مبحث چهارم: روش‌های پرورش شناخت و ایمان به معاد در سیره معصومان علیهم‌السلام

| | |
|-------------------------------------|-----|
| اهداف آموزشی | ۱۳۱ |
| مقدمه | ۱۳۱ |
| روش‌های پرورش شناخت و ایمان به معاد | ۱۳۲ |
| ۱. روش آموزش مفهوم معاد | ۱۳۲ |
| ۲. روش اثبات امکان معاد | ۱۳۳ |

| | |
|-----|---|
| ۱۳۴ | ۱-۲. بیان نمونه‌هایی محسوس از مرگ و زندگی دوباره پدیده‌های طبیعی..... |
| ۱۳۴ | ۲-۲. بیان نمونه‌هایی از زندگی دوباره برخی انسان‌ها..... |
| ۱۳۵ | ۳. روش اثبات ضرورت معاد..... |
| ۱۳۵ | ۳-۱. اقامه دلیل..... |
| ۱۳۵ | ۳-۲. خبر دادن از وقوع حتمی معاد..... |
| ۱۳۶ | ۳-۳. دعوت عملی به معاد..... |
| ۱۳۷ | ۳-۴. رفع شبهات..... |
| ۱۳۸ | ۴. روش معرفی معاد..... |
| ۱۳۸ | ۴-۱. ویژگی‌های معاد..... |
| ۱۳۹ | ۴-۲. تبیین ارتباط اعمال دنیا با سرنوشت فرد در آخرت..... |
| ۱۳۹ | ۵. یادآوری معاد و تکرار آن..... |
| ۱۴۰ | خلاصه مبحث..... |
| ۱۴۰ | پرسش‌ها..... |
| ۱۴۰ | بحث و پژوهش..... |
| ۱۴۱ | منابعی برای بحث و پژوهش بیشتر..... |

فصل چهارم: تربیت عبادی

| | |
|-----|------------------------|
| ۱۴۵ | اهداف آموزشی..... |
| ۱۴۵ | مقدمه..... |
| ۱۴۶ | اهمیت تربیت عبادی..... |

مبحث اول: آموزش قرآن کریم در سیره معصومان علیهم‌السلام

| | |
|-----|--------------------------------------|
| ۱۴۷ | اهداف آموزشی..... |
| ۱۴۷ | مقدمه..... |
| ۱۴۸ | سیره معصومان در آموزش قرآن..... |
| ۱۴۸ | ۱. آموزش قرآن به عموم مردم..... |
| ۱۴۸ | ۲. قرآن، نخستین ماده درسی..... |
| ۱۵۰ | ۳. مانوس کردن با قرآن..... |
| ۱۵۲ | ۴. تشویق به تفکر و تأمل در قرآن..... |
| ۱۵۳ | خلاصه مبحث..... |
| ۱۵۳ | پرسش‌ها..... |
| ۱۵۳ | بحث و پژوهش..... |
| ۱۵۳ | منابعی برای بحث و پژوهش بیشتر..... |

مبحث دوم: آموزش ذکر و دعا

| | |
|---|-----|
| اهداف آموزشی | ۱۵۵ |
| مقدمه | ۱۵۵ |
| سیره اهل بیت <small>علیهم السلام</small> در آموزش ذکر و دعا | ۱۵۶ |
| ۱. روش های آموزش دعا و ذکر | ۱۵۶ |
| ۱-۱. دعوت عملی به دعا و ذکر | ۱۵۶ |
| ۱-۲. سفارش به ذکر و دعا | ۱۵۷ |
| ۱-۳. تشویق اهل ذکر و دعا | ۱۵۸ |
| ۱-۴. ایجاد انس با دعا و ذکر | ۱۵۸ |
| ۲. نکات | ۱۶۰ |
| ۲-۱. آموزش متن دعاها و ذکرها | ۱۶۰ |
| ۲-۲. آموزش آداب دعا | ۱۶۱ |
| خلاصه مبحث | ۱۶۳ |
| پرسش ها | ۱۶۴ |
| بحث و پژوهش | ۱۶۴ |
| منابعی برای بحث و پژوهش بیشتر | ۱۶۴ |

مبحث سوم: آموزش نماز در سیره معصومان علیهم السلام

| | |
|---|-----|
| اهداف آموزشی | ۱۶۵ |
| مقدمه | ۱۶۵ |
| آموزش نماز در سیره تربیتی معصومان <small>علیهم السلام</small> | ۱۶۵ |
| ۱. سن شروع آموزش نماز | ۱۶۵ |
| ۲. اصول آموزش نماز | ۱۶۶ |
| ۲-۱. سهل گیری | ۱۶۶ |
| ۲-۲. جلوگیری از افراط | ۱۶۸ |
| ۲-۳. مراقبت والدین | ۱۶۹ |
| ۳. روش های آموزش نماز | ۱۷۰ |
| ۳-۱. آشنا کردن متربی با نماز | ۱۷۰ |
| آموزش شفاهی | ۱۷۱ |
| آموزش عملی | ۱۷۳ |
| ۳-۲. تذکر و تصحیح خطاها | ۱۷۴ |
| ۳-۳. ارائه الگو | ۱۷۵ |
| ۳-۴. ترغیب و تشویق | ۱۷۶ |
| ۳-۵. مؤاخذة و تنبیه | ۱۷۶ |
| ۳-۶. ارزشیابی | ۱۷۷ |

| | |
|-----|--|
| ۱۷۸ | ۷-۳. موانع تأثیر نماز..... |
| ۱۷۹ | خلاصه مبحث..... |
| ۱۷۹ | پرسش‌ها..... |
| ۱۷۹ | بحث و پژوهش..... |
| ۱۷۹ | منابعی برای بحث و پژوهش بیشتر..... |

مبحث چهارم: آموزش روزه

| | |
|-----|--|
| ۱۸۱ | اهداف آموزشی..... |
| ۱۸۱ | مقدمه..... |
| ۱۸۲ | سیره معصومان <small>علیهم‌السلام</small> در آموزش روزه‌داری..... |
| ۱۸۲ | ۱. سن آموزش روزه‌داری..... |
| ۱۸۳ | ۲. اصول آموزش روزه‌داری..... |
| ۱۸۳ | ۲-۱. تسهیل و تدریج..... |
| ۱۸۳ | ۲-۲. جلوگیری از افراط..... |
| ۱۸۴ | ۲-۳. مراقبت والدین..... |
| ۱۸۴ | ۳. روش‌های آموزش روزه‌داری..... |
| ۱۸۴ | ۳-۱. آشنا کردن با روزه‌داری در ماه رمضان..... |
| ۱۸۵ | ۳-۲. ترغیب روزه‌داری..... |
| ۱۸۵ | ۳-۳. معرفی الگوهای روزه‌داری..... |
| ۱۸۶ | ۳-۴. تمرین و تکرار..... |
| ۱۸۷ | ۳-۵. مؤاخذة و تنبیه..... |
| ۱۸۸ | ۳-۶. تبیین آفات روزه‌داری..... |
| ۱۸۸ | خلاصه مبحث..... |
| ۱۸۹ | بحث و پژوهش..... |
| ۱۸۹ | منابعی برای بحث و پژوهش بیشتر..... |

فصل پنجم: تربیت اخلاقی

| | |
|-----|-------------------------------|
| ۱۹۳ | اهداف آموزشی..... |
| ۱۹۳ | مقدمه..... |
| ۱۹۴ | اهمیت تربیت اخلاقی..... |

مبحث اول: اصول تربیت اخلاقی در سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام

| | |
|-----|------------------------------|
| ۱۹۷ | اهداف آموزشی..... |
| ۱۹۷ | مقدمه..... |
| ۱۹۸ | اصول تربیت اخلاقی..... |

| | |
|-----|---|
| ۱۹۸ | درهم‌تنیدگی تربیت اخلاقی و تربیت دینی |
| ۱۹۹ | تهذیب ظاهر و باطن |
| ۲۰۱ | پرورش روحیه تعقل اخلاقی همراه با تسلیم در برابر عقل و وحی |
| ۲۰۴ | تعالی تدریجی |
| ۲۰۴ | مرحله اول (اخلاق انسانی |
| ۲۰۶ | مرحله دوم) اخلاق دینی در حد رسیدن به بهشت و دوری از عذاب |
| ۲۰۷ | مرحله سوم) اخلاق الهی شاکرانه |
| ۲۰۷ | مرحله چهارم) اخلاق الهی عاشقانه |
| ۲۱۰ | ۵. مراقبت دائم و مخالفت با هواهای نفسانی |
| ۲۱۱ | خلاصه مبحث |
| ۲۱۲ | پرسش‌ها |
| ۲۱۲ | بحث و پژوهش |
| ۲۱۳ | منابعی برای بحث و پژوهش بیشتر |

مبحث دوم: روش‌های تربیت اخلاقی

| | |
|-----|---|
| ۲۱۵ | اهداف آموزشی |
| ۲۱۵ | مقدمه |
| ۲۱۶ | روش‌های تربیت اخلاقی در سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم‌السلام) |
| ۲۱۶ | ۱. روش‌های زمینه‌ساز |
| ۲۱۶ | ۱-۱. پرهیز دادن متربی از محیط‌های ناسالم |
| ۲۱۸ | ۱-۲. پرهیز از معاشرت با ردائل |
| ۲۱۸ | ۱-۳. ایجاد فضای اخلاقی در جامعه |
| ۲۲۰ | ۱-۴. محبت و احسان |
| ۲۲۲ | ۲. روش‌های پرورش آگاهی و بصیرت اخلاقی |
| ۲۲۲ | ۲-۱. روش‌های آشنا کردن متربی با آموزه‌های اخلاقی |
| ۲۲۲ | آموزش اصول و معیارهای اخلاقی |
| ۲۲۵ | تبیین جهان‌بینی و فلسفه ارزش‌های اخلاقی |
| ۲۲۶ | تبیین موانع رفتارهای اخلاقی و راه‌های غلبه بر آنها |
| ۲۲۷ | بیان پیامدهای رفتارهای اخلاقی و ضد اخلاقی |
| ۲۲۸ | بیان داستان‌های اخلاقی |
| ۲۳۰ | ۲-۲. روش‌های پرورش تفکر اخلاقی |
| ۲۳۱ | تشویق به تفکر در مسائل اخلاقی |
| ۲۳۲ | تشویق به تفکر قبل از اقدام به عمل |
| ۲۳۲ | بحث و گفتگو درباره مسائل اخلاقی |
| ۲۳۴ | ۳. روش‌های پرورش گرایش‌ها و عادت‌های مطلوب اخلاقی |

| | |
|-----|---|
| ۲۳۵ | ۱-۳. ترغیب و ترهیب |
| ۲۳۶ | ۲-۳. تحریک انگیزه‌های ایمانی |
| ۲۳۷ | ۳-۳. ارائه الگو |
| ۲۳۸ | ۴-۳. توصیه به تحمیل رفتارهای پسندیده بر نفس |
| ۲۳۹ | ۵-۳. امر به فضیلت‌ها و نهی از رذیلت‌ها |
| ۲۴۰ | درونی شدن ارزش‌های اخلاقی اسلام |
| ۲۴۰ | حاکمیت بخشیدن به ارزش‌های اخلاقی اسلام در جامعه |
| ۲۴۲ | ۶-۳. نظارت و مراقبت |
| ۲۴۳ | محاسبه و مراقبه نفس |
| ۲۴۴ | ۴. روش‌های اصلاح رذائل |
| ۲۴۴ | ۱-۴. اغماض و چشم‌پوشی |
| ۲۴۴ | ۲-۴. تذکر دادن |
| ۲۴۶ | ۳-۴. وعده دادن پاداش |
| ۲۴۶ | ۴-۴. برخورد تند |
| ۲۴۷ | ۵-۴. ایجاد فشار اجتماعی |
| ۲۴۸ | خلاصه مبحث |
| ۲۴۹ | پرسش‌ها |
| ۲۴۹ | بحث و پژوهش |
| ۲۵۰ | منابعی برای بحث و پژوهش بیشتر |

فصل ششم: تربیت اجتماعی در سیره معصومان علیهم‌السلام

| | |
|-----|---------------------|
| ۲۵۳ | اهداف آموزشی |
| ۲۵۳ | مقدمه |
| ۲۵۴ | مفهوم تربیت اجتماعی |

مبحث اول: اصول تربیت اجتماعی

| | |
|-----|---|
| ۲۵۷ | اهداف آموزشی |
| ۲۵۷ | مقدمه |
| ۲۵۸ | برخی اصول تربیت اجتماعی |
| ۲۵۸ | ۱. اصل اهتمام به امور اجتماعی |
| ۲۵۹ | ۲. اصل مشارکت |
| ۲۶۱ | ۳. اصل پذیرش |
| ۲۶۳ | ۴. اصل مدارا و سعه صدر |
| ۲۶۶ | ۵. اصل نظارت و مراقبت |
| ۲۶۸ | ۶. اصل انعطاف‌پذیری (پرهیز از مطلق‌گرایی) |

| | |
|-----|-------------------------------------|
| ۲۷۰ | اصل نصیح و خیرخواهی دیگران |
| ۲۷۲ | اصل استقلال متربی |
| ۲۷۵ | خلاصه بحث |
| ۲۷۵ | پرسش‌ها |
| ۲۷۶ | بحث و پژوهش |
| ۲۷۶ | منابعی برای بحث و پژوهش بیشتر |

مبحث دوم: روش‌های تربیت اجتماعی

| | |
|-----|---|
| ۲۷۷ | اهداف آموزشی |
| ۲۷۸ | مقدمه |
| ۲۷۸ | برخی از روش‌های تربیت اجتماعی در سیره معصومان <small>علیهم‌السلام</small> |
| ۲۷۸ | ۱. آشناکردن کودکان با محیط‌های اجتماعی |
| ۲۷۹ | ۲. روش اقدام عملی یا الگویی |
| ۲۸۲ | ۳. روش تشویق |
| ۲۸۴ | ۴. روش آموزش زبانی آداب و اخلاق اجتماعی |
| ۲۸۸ | ۵. استفاده از داستان‌های اجتماعی |
| ۲۹۰ | ۶. روش تذکر |
| ۲۹۲ | ۷. امر به معروف و نهی از منکر |
| ۲۹۵ | ۸. توبیخ و تنبیه |
| ۲۹۹ | ۹. بیان آثار رفتارهای اجتماعی |
| ۳۰۱ | ۱۰. بحث و گفتگو |
| ۳۰۴ | خلاصه بحث |
| ۳۰۴ | پرسش‌ها |
| ۳۰۵ | بحث و پژوهش |
| ۳۰۵ | منابعی برای بحث و پژوهش بیشتر |

فصل هفتم: تربیت علمی

| | |
|-----|--------------------|
| ۳۰۹ | اهداف آموزشی |
| ۳۰۹ | مقدمه |

مبحث اول: اصول آموزشی در سیره تربیتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام

| | |
|-----|---|
| ۳۱۱ | اهداف آموزشی |
| ۳۱۲ | مقدمه |
| ۳۱۲ | برخی اصول آموزشی در سیره تربیتی پیامبر <small>صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</small> و اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> |
| ۳۱۲ | ۱. اصل ارتباط و جلب توجه مخاطب |

| | |
|-----|--|
| ۳۱۵ | اصل انگیزش |
| ۳۱۸ | اصل کوشش |
| ۳۲۰ | اصل توجه به تفاوت‌های فردی |
| ۳۲۲ | اصل تفکر و تفقه |
| ۳۲۴ | اصل استفاده از فرصت‌ها |
| ۳۲۷ | اصل تناسب محتوا با موقعیت و شرایط دانشجو |
| ۳۳۰ | اصل عمل‌گرایی |
| ۳۳۱ | اصل عینیت |
| ۳۳۴ | اصل ارزشیابی |
| ۳۳۶ | خلاصه مبحث |
| ۳۳۸ | پرسش‌ها |
| ۳۳۹ | بحث و پژوهش |
| ۳۳۹ | منابعی برای بحث و پژوهش بیشتر |

مبحث دوم: روش‌های آموزشی در سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

| | |
|-----|---|
| ۳۴۱ | اهداف آموزشی |
| ۳۴۲ | مقدمه |
| ۳۴۲ | برخی روش‌های آموزشی معصومان علیهم السلام |
| ۳۴۲ | ۱. روش خطابه |
| ۳۴۲ | الف) مفهوم‌شناسی |
| ۳۴۳ | ب) تاریخچه خطابه |
| ۳۴۴ | ج) ویژگی‌های خطابه در اسلام |
| ۳۴۷ | د) استفاده از خطابه در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام |
| ۳۵۰ | هـ) مقایسه روش خطابه با روش سخنرانی در تدریس |
| ۳۵۰ | شباهت‌ها |
| ۳۵۰ | تفاوت‌ها |
| ۳۵۱ | ۲. روش مناظره |
| ۳۵۱ | الف) مفهوم‌شناسی |
| ۳۵۲ | ب) شرایط و آداب مناظره |
| ۳۵۵ | ج) مناظره در سیره معصومان علیهم السلام |
| ۳۵۸ | د) آفت‌های مناظره |
| ۳۵۹ | هـ) مرء یا مناظره مردود |
| ۳۶۳ | ۳. روش سؤال و جواب |
| ۳۶۳ | الف) اقسام سؤال و جواب |
| ۳۶۴ | ب) اهمیت و جایگاه پرسش در سیره |

| | | |
|-----|-------|--|
| ۳۶۶ | | ج) فواید روش سؤال و جواب |
| ۳۶۸ | | د) آداب و شرایط سؤال و جواب |
| ۳۷۱ | | هـ) روش سؤال و جواب در سیره |
| ۳۷۵ | | و) تفاوت روش سؤال و جواب با روش پرسش و پاسخ معروف در روش تدریس |
| ۳۷۷ | | خلاصه مبحث |
| ۳۷۷ | | پرسش‌ها |
| ۳۷۸ | | بحث و پژوهش |
| ۳۷۸ | | منابع برای بحث و پژوهش |

مبحث سوم: شیوه‌های آموزشی

| | | |
|-----|-------|--|
| ۳۷۹ | | اهداف آموزشی |
| ۳۸۰ | | مقدمه |
| ۳۸۰ | | شیوه‌های آموزش در سیره معصومان <small>علیهم‌السلام</small> |
| ۳۸۰ | | ۱. تنظیم و دسته‌بندی مطالب |
| ۳۸۲ | | ۲. تأکید بر مطالب مهم |
| ۳۸۴ | | ۳. تمثیل و تشبیه |
| ۳۸۶ | | ۴. استفاده از ابزار آموزشی |
| ۳۸۸ | | ۵. نوشتن آموزه‌ها و یادداشت‌برداری |
| ۳۸۹ | | ۶. تشویق کلامی |
| ۳۹۲ | | ۷. موزون‌گویی |
| ۳۹۵ | | ۸. موجزگویی |
| ۳۹۷ | | ۹. شماره‌بندی |
| ۳۹۸ | | ۱۰. تضاد یا قرینه‌گویی |
| ۴۰۰ | | پرسش‌ها |
| ۴۰۱ | | بحث و پژوهش |
| ۴۰۱ | | منابعی برای بحث و پژوهش بیشتر |
| ۴۰۳ | | منابع و مأخذ |
| ۴۱۳ | | نمایه اصطلاحات |

راهنمای مطالعه

دانشجویان عزیز!

انسان شگفت‌انگیزترین آفریده خداوند و والاترین نشانه قدرت حق است. او استعداد آن را دارد که به همه صفات و کمالات الهی متصف شود و به مقام «خلیفه‌اللهی» برسد و این سیر جز با تربیت حقیقی میسر نمی‌شود. حقیقت انسان، ملکوتی است و انسان با گذراندن مراتبی، قوس نزولی را طی کرده و در این مرتبه خاکی و در پایین‌ترین مراتب وجود قرار گرفته است. او می‌تواند با تربیت به حقیقت وجود خویش دست یابد و والاترین کمالات را دارا شود. برای بهتر زیستن و زودتر به مراتب کمال انسانیت رسیدن، توجه به شیوه‌های تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم‌السلام) بهترین و کامل‌ترین الگو برای آموزش و پرورش انسان‌ها در راه دستیابی به سعادت و پیشرفت است. کتاب پیش‌رو بدین منظور و با هدف آشنایی دانشجویان با سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم‌السلام) به نگارش درآمده است. برای یادگیری هر چه بهتر شما، این کتاب در شش فصل و هجده مبحث تنظیم شده است. ترتیب و نوع نگارش آن به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده که مطالب، آسان‌تر درک و به ذهن سپرده شود. برای درک بهتر مفاهیم، با دقت به پیشنهادها زیر توجه کنید:

۱. فصل اول کتاب با عنوان «کلیات» از سه مبحث تشکیل شده است. این فصل دانسته‌هایی است که خواننده پیش از مطالعه سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم‌السلام) باید آنها را بداند. پس، برای درک بهتر اهداف مورد نظر، پیشنهاد می‌شود نخست، فصل اول را مطالعه کنید تا با آگاهی بیشتری به اهداف مجموعه دست یابید؛

۲. هر فصل کتاب مباحثی درباره موضوع آن فصل را بررسی می‌کند. پیش از مطالعه هر فصل، اهداف مرحله‌ای و اهداف آموزشی آن فصل را به دقت بخوانید. این اهداف به شما

خواهند گفت که هنگام مطالعه باید به دنبال فهم چه مطالبی باشید. گفتنی است هنگامی که برای بار اول هدفی را می‌خوانید ممکن است معنای آن را به‌طور کامل متوجه نشوید؛ این مسئله چندان غیرطبیعی نیست. با مراجعه دوباره، در ضمن مطالعه متن یا پس از آن، حتماً معنای اهداف را به‌طور کامل دریافته، به اهمیت آنها پی می‌برید. چنانچه به مجموعه اهداف مرحله‌ای و آموزشی دست یابید، در حقیقت به هدف کلی در این مجموعه، که «آشنایی شما با دیدگاه و سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام)» است، دست یافته‌اید؛

۳. متن هر فصل را ابتدا یک‌بار مرور کنید. در این مرور لازم نیست تمام مطالب را یاد بگیرید. این کار به شما کمک می‌کند تا دیدگاهی اجمالی نسبت به مطالب هر فصل به دست آورید و با مطالب کلی آن آشنا شوید. بدین‌سان مفاهیم به‌صورت پراکنده و بی‌ارتباط با یکدیگر به ذهن سپرده نخواهند شد. در پایان مطالعه اول، بکوشید به‌طور خلاصه برای خود یا دیگران بگویید که آن مبحث و آن فصل، درباره چه موضوعی بوده و چه مطالبی در آن مطرح شده است. بار دیگر با توجه و دقت کامل به مطالعه و فهم جزئیات و یادگیری مطالب مهم در هر مبحث و هر فصل پردازید. پیش از هر مطالعه و نیز در پایان آن، به اهداف مرحله‌ای و آموزشی هر مبحث یا فصل رجوع کنید. از حفظ کردن مطالب جداً خودداری کنید و بکوشید مطالب مهم هر مبحث یا فصل را با دقت بیاموزید؛

۴. در پایان هر مبحث، مطالبی با عنوان «خلاصه مبحث» آورده شده است. این بخش را با دقت مطالعه کنید. این کار به شما کمک می‌کند تا پس از مطالعه هر مبحث، یک بار دیگر مطالب مهم را بخوانید و به ذهن بسپارید. این کار در یادگیری شما نقشی بسیار مهم دارد؛

۵. در پایان هر مبحث و نیز در پایان هر فصل پرسش‌هایی آورده شده است؛ این پرسش‌ها برای کسب اطمینان از رسیدن به اهداف مرحله‌ای و آموزشی فصول و سرانجام دستیابی به هدف آموزشی پایانی، طرح‌ریزی شده است که دانشجویان باید در پایان مطالعه هر فصل به آنها پاسخ دهند. همچنین، در پایان هر مبحث پرسش‌هایی با عنوان «بحث و پژوهش» طرح شده است که برای جمع‌آوری و کسب اطلاعات بیشتر درباره موضوع آن مبحث، شما را راهنمایی می‌کند؛

۶. اگر برای دریافت و درک برخی مطالب مشکل دارید و یا مایلید درباره برخی مفاهیم مطرح‌شده اطلاعات بیشتری به دست آورید، از منابع معرفی شده در «فهرست منابع» بهره ببرید.

طراحان آموزشی

مقدمه

تربیت از موضوعات مورد توجه جامعه‌های انسانی بوده است؛ زیرا نقشی اساسی در رشد و تعالی فرد و جامعه دارد. این نقش چنان برجسته و انکارناشدنی است که برخی گفته‌اند انسان بودن انسان نیز در گرو تربیت اوست.

پیامبران، نخستین کسانی بودند که تربیت انسان‌ها را وظیفه اصلی خود قرار دادند؛ زیرا خداوند آنان را برای انجام این وظیفه و هدایت مردم برگزید. آنها نیز با جدیت، علاقه و دلسوزی به این کار همت گماشتند و در این راه هر نوع سختی و گرفتاری را به جان خریدند و در بسیاری از موارد از دادن جان نیز دریغ نکردند، تا شاید بشریت را اندکی در مسیر تربیت و کمال به پیش ببرند. نقش انبیا در تربیت و ترقی و تمدن بشری به اندازه‌ای است که می‌توان گفت اگر پیامبران و تلاش‌های طاقت‌فرسای آنان نبود، خبری از تمدن و ترقی و انسانیت نبود.

خاتم پیامبران، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیز از زمان برگزیده شدن به رسالت تا زمان رحلت، با تمام وجود به تربیت انسان‌ها مشغول بود. علاقه او به تربیت و هدایت مردم و شفقت و دلسوزی‌اش به اندازه‌ای بود که انحراف و گمراهی مردم خاطر ایشان را بسیار بیشتر از خاطر گمراهان و منحرفان می‌آزرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در موضوع تربیت چنان با مهارت و درایت عمل می‌کرد که در مدتی کوتاه بذر فعالیت‌هایی که وی در قلب و جان مردم نشانده بود، جوانه زد، بالید و به بار نشست و میوه شیرین آنها کام مردمان شبه جزیره را شیرین کرد، دعوت وی سراسر شبه جزیره را فراگرفت و اعراب گروه گروه به آیین وی روی آوردند. پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز، اهل بیت علیهم السلام راه وی را ادامه دادند و توانستند با تدبیر خود آموزه‌های ناب اسلام را در میان مسلمانان به رغم مخالفت حکومت‌ها بگسترند.

به این ترتیب، بررسی سیره تربیتی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام می‌تواند چراغی فراروی مربیان و

والدین در تربیت نسل جدید باشد و تاریکی های این مسیر سخت و پرمخاطره را برای آنان روشن کند؛ زیرا بررسی سیره های تربیتی آنها پرده از روی قواعد، اصول، روش ها و فنون تربیتی به کار رفته در رفتارهای تربیتی آنان برمی دارد و مریبان و والدین می توانند از این روش ها و قواعد در فعالیت های تربیتی خود بهره ببرند.

در این راستا گروه علوم تربیتی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه در سال ۱۳۷۵ برای تأمین منبع درس سیره تربیتی معصومان (علیهم السلام) در دوره کارشناسی امور تربیتی، مطالعه سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام) را زیر نظر آیت الله علیرضا اعرافی در دستور کار خود قرار داد که نتایج آن در قالب چهار جلد کتاب منتشر شد:

۱. سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام): تربیت فرزند؛
 ۲. سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام): تربیت دینی؛
 ۳. سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام): تربیت اخلاقی؛
 ۴. سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام): نگرشی بر آموزش با تأکید بر آموزش های دینی.
- با توجه به استقبال فراوان از کتاب های مذکور و درخواست مراکز آموزشی این چهار جلد در سال ۸۹ در یک جلد و با ویژگی های کتاب درسی توسط پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان سمت به صورت مشترک به چاپ رسید و تاکنون به چاپ دهم، در سطح ۵۰ هزار نسخه رسیده است.
- اکنون پس از گذشت هفت سال از نخستین چاپ کتاب تک جلدی، با درخواست دانشگاه فرهنگیان و برای تأمین نیازهای آن دانشگاه، با ویرایشی دوباره و افزودن بخش تربیت اجتماعی توسط سیدعلی حسینی زاده این کتاب با عنوان در سنانه سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام) در اختیار استادان و دانشجویان دانشگاه فرهنگیان و دیگر علاقه مندان از جمله طلاب حوزه علمیه خواهران قرار می گیرد. امید است این اثر بتواند نقشی مثبت در گسترش فرهنگ تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام) ایفا کند.

در پایان بر خود فرض می دانیم از آیت الله علیرضا اعرافی، حجج اسلام محمود نوذری، مدیر گروه علوم تربیتی و سیدنقی موسوی ارزیاب محترم کتاب تشکر و قدردانی کنیم و موفقیت بیش از پیش آنان را از خداوند متعال خواستاریم.

سیدعلی حسینی زاده

محمد داودی

۹۶/۱۲/۱۵

فصل اول

کلیات

=====

اهداف آموزشی

آشنایی با برخی مفاهیم اساسی و مقدماتی مرتبط با سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (ع) براساس هدف کلی، انتظار می‌رود خواننده پس از مطالعه این فصل به اهداف مرحله‌ای زیر دست یابد:

۱. مفهوم سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (ع) را درک کند؛
۲. اهمیت و ضرورت سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (ع) را بداند؛
۳. منابع و شیوه‌های پژوهش در سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (ع) را بشناسد.

مقدمه

آنچه تاکنون درباره شخصیت و سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت (ع) خوانده‌ایم، جنبه تاریخی داشته و بیشتر سیره سیاسی و اجتماعی آنها بوده است؛ درحالی‌که پیامبر ﷺ و اهل بیت (ع) بهترین آموزگاران بشر بوده‌اند و در این راه بهترین شیوه‌های تربیتی را برای پرورش همه ابعاد وجود انسان به کار برده‌اند. بنابراین، پرداختن به سیره آموزشی و تربیتی آن بزرگان اهمیت دارد. همچنین، نظر به اینکه پیامبر ﷺ و اهل بیت (ع) کامل‌ترین سرمشق تربیتی نیز بوده‌اند، شایسته است، نوجوانان را برای یافتن راه‌های جدیدتر و بروزتر با سیره تربیتی آن بزرگواران پیوند دهیم. این فصل، که برای توانمندسازی و راهنمایی خوانندگان نسبت به دیدگاه و سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (ع) و طرح برخی مطالب برای ایجاد بستری مناسب در ذهن و نیز دستیابی به اهداف مورد نظر ضروری است، شامل سه مبحث «مفهوم‌شناسی»، «ضرورت و اهمیت سیره» و نیز «منابع و شیوه پژوهش در سیره» است که در هر یک از آنها به بررسی در زمینه مفاهیم مرتبط با سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (ع) پرداخته شده است.

مبحث اول

مفهوم شناسی

اهداف آموزشی

- درک مفهوم سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام) براساس هدف مرحله‌ای، انتظار می‌رود خواننده پس از مطالعه این مبحث به اهداف مرحله‌ای زیر دست یابد و بتواند:
۱. مفهوم سیره را توضیح دهد؛
 ۲. مفهوم سنت را شرح دهد؛
 ۳. مفهوم سیره را با سنت مقایسه کند؛
 ۴. مفهوم تربیت را تعریف کند؛
 ۵. منظور از اهل بیت (علیهم السلام) را مشخص کند؛
 ۶. سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام) را تحلیل کند.

مقدمه

در طرح هر مسئله‌ای، نخست، باید منظور از واژگان و مفاهیم به‌کاربرده‌شده مشخص شود تا هیچ شک و شبهه‌ای در ذهن خوانندگان ایجاد نشود و خواننده و نویسنده با وحدت نظر درباره واژگان به‌کاربرده‌شده، بحث را پی بگیرند. براساس این، پیش از ارائه مباحث تخصصی، نخست واژه‌ها، کلمات و مفاهیم اساسی به‌کاربرده‌شده در کتاب نقد و بررسی می‌شود. بنابراین، درباره مفاهیم سیره، سنت، تربیت، اهل بیت (علیهم السلام) و سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام)، که پایه مباحث این کتاب است، توضیحاتی ارائه می‌شود.

مفاهیم به کار برده شده در کتاب عبارت اند از:

۱. سیره

سیره بر وزن «فعله» از کلمه «سیر» است؛ سیر به معنای حرکت و راه رفتن است و سیره به معنای رفتار؛ چون وزن فعله در زبان عربی بر نوع، کیفیت و هیئت عمل دلالت دارد، سیره به معنای حالت و چگونگی حرکت است؛ مانند «جَلَسْتُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ»؛ بنده وار نشستم که چگونگی نشستن را نشان می دهد.

برخی پژوهشگران از دلالت وزن فعله بر نوع و هیئت عمل، چنین برداشت کرده اند که سیره بر سبک و روش عمل دلالت دارد و از این رو گفته اند سیره نویسان معمولاً از این نکته تخطی کرده و به رفتار پیامبر ﷺ پرداخته اند، نه سبک رفتار پیامبر ﷺ (مطهری، ۱۳۶۷، ص ۴۷). در بررسی این دیدگاه باید توجه کرد که سیره دو معنا دارد:

الف. سیره در اصطلاح، گاه به معنای چگونگی و نوع عمل است؛ این چگونگی همان هیئت و حالت فعالیت آدمی است و از آنجا که هیچ فعالیتی بدون حالتی خاص تحقق نمی یابد و حالت رفتار جدا از رفتار نیست، سیره در این مفهوم، همه رفتارها و فعالیت های آدمی را شامل می شود. این معنای نخست و اصیل سیره است که البته ارتباط چندانی به سبک و قاعده رفتار ندارد؛

ب. معنای دوم سیره «سبک و قاعده رفتار» است؛ این معنا اخص از معنای اول است و از آنجا که معمولاً هر رفتار و عملکرد، به ویژه اگر از فاعل حکیم و به صورت پیوسته اتفاق افتد، تابع قانون و سبکی ویژه است، گاه «سیره» به معنای سبک، شیوه و قاعده حاکم بر رفتار به کار می رود و آنچه استاد شهید مطهری به آن اشاره دارد، بر همین اصطلاح استوار است؛ ولی در اصطلاح مورخان، «سیره» به همان معنای اول به کار رفته که هم رایج و هم دقیق است و جای خرده گیری بر آنان نیست. البته بررسی سیره به معنای اول، مقدمه ای است برای دستیابی به قواعد و سبک حاکم بر سیره، که همان معنای دوم است.

باید توجه کرد که منظور این کتاب، سیره به معنای دوم است؛ در واقع هدف این کتاب سیره نگاری و تاریخ نویسی نیست؛ بلکه سیره نقل شده در احادیث و تاریخ برای دستیابی به قواعد، سبک ها و روش های تربیتی معصومان ﺍﻟﻤﺎﺟﯿﺪ بررسی و تحلیل می شود.

گفتنی است که گفتار هم، چون به یک معنا جزء رفتار آدمی است، از لحاظ چگونگی صدور از گوینده می تواند سیره به شمار آید؛ از این رو سیره به دو گونه «قولی» و «فعلی» تقسیم

می‌شود. بنابراین، «سیره» افزون بر رفتار تربیتی معصومان (علیهم‌السلام)، چگونگی گفتارهای تربیتی – و نه محتوای گفتار – آنان را نیز شامل می‌شود.

۲. سنت

از آنجاکه واژه «سنت» قرابتی ویژه با «سیره» دارد، نگاهی گذرا به مفهوم «سنت» و مقایسه آن با «سیره» نیز لازم است. سنت در لغت به معنای صورت، طریقه و سیره آمده است (ابن‌منظور، ۱۴۰۸، ذیل ماده سنن) و در اصطلاح، به معانی متفاوتی به کار رفته است. نزد مورخان، «سنت» به معنای شرح حال، تاریخ زندگی و تولد رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، شرح غزوه‌ها، تاریخ زندگی فرزندان، خاندان و یاران آن حضرت و مانند اینهاست (طباطبایی، ۱۳۷۵، ص ۱۵).

در اصطلاح اصولیان و فقیهان، سنت عبارت است از: اقوال، افعال و تقریر معصوم که البته از نظر عامه، تنها پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و از نظر شیعه، ائمه اطهار (علیهم‌السلام) را نیز شامل می‌شود. در اصطلاح دیگر فقهی – حدیثی، سنت عبارت است از: احکام مستحب در مقابل احکام چهارگانه دیگر (واجب، حرام، مکروه و مباح) (همان).

در احادیث نیز گاه سنت به معنای دیگری به کار رفته و آن، همه مقرراتی است که از سوی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) معین شده است؛ مانند تعداد رکعت‌های نمازهای واجب، کیفیت طلاق، تشهد، قرائت و مانند اینها (همان).

از معانی بسیار رایج سنت و درعین حال دور از موضوع بحث، راه‌ورسم زندگی و قوانینی است که دست‌کم در چندین نسل باقی مانده باشد. در عربستان قدیم به سنت، به این معنا، بسیار اهمیت می‌دادند و به آن احترام می‌گذاشتند.

با توجه به معانی یادشده از سنت می‌توان گفت در عرف مورخان، سیره و سنت به یک معناست و آن شرح حال و تاریخ زندگی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (از نظر اهل سنت) و ائمه (علیهم‌السلام) (از نظر شیعه) است؛ ولی در دیگر حوزه‌ها اصطلاح سیره و سنت متفاوت است.

از نظر لغت نیز می‌توان گفت سیره و سنت به یک معنا آمده و آن عبارت است از: روش و طریقه پیموده شده. تفاوت سیره و سنت در اصطلاح فقهی و اصولی این است که: سنت، بر اقوال، افعال و تقریر اطلاق می‌شود؛ در حالی که سیره تنها بر افعال اطلاق می‌شود. البته به کیفیت و هیئت قول نیز سیره اطلاق می‌شود؛ برای نمونه اگر پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در مقام سخن گفتن، متین یا فصیح سخن می‌گفتند، می‌گوییم سیره قولی آن حضرت چنین بود و این غیر از

خود آن قول و سخن است؛ زیرا در اینجا با هیئت و چگونگی سخن گفتن پیامبر ﷺ - که سخن گفتن هم خود نوعی فعل است - سروکار داریم.

۳. تربیت

تربیت از ماده «رَبَوَ»، به معنای افزودن، رشد و نمو کردن و علو آمده و در اصطلاح تعاریف متعددی از آن ارائه شده است (ر.ک: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۲، ص ۱۶۷) و هر کس از زاویه‌ای به آن نگریسته و از آن تعریفی خاص داده است. یکی براساس هدف، دیگری براساس روش، و سومی براساس تلفیقی از روش و هدف، تربیت را تعریف کرده است که در این بحث نه مجال ورود به آن تعریف‌هاست و نه ضرورتی دارد؛ ولی در اینجا تعریفی کلی که تا حد بسیاری پذیرفتنی است به عنوان مبنا و محور بحث ارائه می‌شود. تربیت عبارت است از: هرگونه فعالیتی که معلمان، والدین یا هر شخصی، به منظور اثرگذاری بر شناخت، نگرش، اخلاق و رفتار فردی دیگر، براساس اهداف از پیش تعیین شده انجام می‌دهد. البته اهداف و محتوای تربیت نسبت به هر فرد، گروه یا مکتبی متفاوت است. طبق این تعریف، نه مربی تنها به معلم اطلاق می‌شود و نه مربی به دانش‌آموز. همچنین، محیط تربیت نیز اعم از مدرسه و محیط‌های آموزشی است و شامل مدرسه، خانه، محل کار و حتی کوچه و بازار نیز می‌شود.

۴. اهل بیت ﷺ

منظور از اهل بیت ﷺ در این کتاب، امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السلام)، حضرت زهرا (علیها السلام) و یازده فرزند آنهاست که به امامان معصوم (علیهم السلام) مشهور هستند. امامان معصوم (علیهم السلام) از دید شیعه و بسیاری از مسلمانان افزون بر آنکه از صحابه و تابعین ممتاز پیامبر اسلام ﷺ به شمار می‌آیند، از عنوان مهم «اهل بیت» نیز برخوردارند و آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب، ۳۳) به مقام ویژه آنان اشاره دارد و بسیاری از پژوهشگران و مفسران اهل سنت هم با این تفسیر موافق‌اند^۱ (فخر رازی، بی تا، ج ۲۵، ص ۲۰۹)؛ از این رو در این کتاب می‌توان با نگاهی

۱. فخر رازی در این باره می‌گوید: خداوند با «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» خطاب به زنان را به مذکرها تغییر داد تا زنان و مردان اهل بیت را داخل کند و در اهل بیت اقوال مختلف است و اولی این است که گفته شود که ←

فصل اول

کلیات

اهداف آموزشی فصل اول

آشنایی با برخی مفاهیم مقدماتی و اساسی مرتبط با سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت 

براساس هدف کلی این فصل، خواننده پس از مطالعه مطالب به اهداف مرحله‌ای ذیل دست یابد:

۱. مفهوم سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت  را درک کند.
۲. اهمیت و ضرورت سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت  را بداند.
۳. منابع و شیوه‌های پژوهش در سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت  را بشناسد.

مقدمه

آنچه که تاکنون درباره شخصیت پیامبر ﷺ و اهل بیت  و سیره آنها خوانده‌ایم، جنبه تاریخی داشته و بیشتر از سیره سیاسی و اجتماعی آنها بوده است، در حالی که پیامبر و اهل بیت او بهترین معلمان بشریت بوده‌اند و در این راه از بهترین شیوه‌های تربیتی برای پرورش همه ابعاد وجود انسان بهره می‌بردند. بنابراین ضرورت دارد به سیره آموزشی و تربیتی آن حضرت و اهل بیت  پرداخته شود. همچنین نظر به اینکه پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت کامل‌ترین سرمشق تربیتی نیز بوده‌اند، شایسته است، نوجوانان را برای یافتن راه‌های جدیدتر و پیشرفته‌تر با سیره تربیتی آن بزرگواران پیوند دهیم.

این فصل، که به منظور توانمندسازی و راهنمایی شما خوانندگان نسبت به دیدگاه و سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت  و مطرح شدن برخی مطالب برای ایجاد بستری مناسب در ذهن و نیز دستیابی به اهداف مورد نظر، ضروری است، شامل سه مبحث «مفهوم‌شناسی»،

۱. سیره

سیره بر وزن «فعله» از کلمه «سیر» گرفته شده است. سیر به معنای حرکت و راه رفتن است و سیره به معنای رفتار. چون وزن فعله در زبان عربی بر نوع، کیفیت و هیئت عمل دلالت دارد، سیره به معنای حالت و چگونگی حرکت است؛ مانند: «جَلَسْتُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ؛ بنده وار نشستم» که چگونگی نشستن را بیان می‌کند.

برخی محققان از دلالت وزن فعله بر نوع و هیئت عمل، چنین برداشت کرده‌اند که سیره بر سبک و روش عمل دلالت دارد و از این رو گفته‌اند سیره نویسان معمولاً از این نکته تخطی کرده‌اند و به رفتار پیامبر ﷺ پرداخته‌اند، نه سبک رفتار پیامبر ﷺ (مطهری، ۱۳۶۷، ص ۴۷). در بررسی این دیدگاه باید به این مطلب توجه داشت که سیره دو معنا دارد:

۱. سیره در اصطلاح، گاه به معنای چگونگی و نوع عمل است. این چگونگی همان هیئت و حالت فعالیت آدمی است و از آنجا که هیچ فعالیت بدنی بدون حالتی خاص تحقق نمی‌یابد و حالت رفتار، جدا از رفتار نیست؛ سیره در این مفهوم، همه رفتارها و فعالیت‌های آدمی را شامل می‌شود. این معنای نخست و اصیل سیره است که البته ربط چندانی به سبک و قاعده رفتار ندارد.

۲. معنای دوم سیره «سبک و قاعده رفتار» است. این معنا اخص از معنای اول است و از آنجا که معمولاً هر رفتار و عملکرد، به ویژه اگر از فاعل حکیم و به صورت پیوسته اتفاق افتد، تابع قانون و سبکی ویژه است، گاهی «سیره» به معنای سبک، شیوه و قاعده حاکم بر رفتار به کار می‌رود و آنچه استاد شهید مطهری بدان اشاره دارد، بر همین اصطلاح استوار است. اما در اصطلاح مورخان، «سیره» به همان معنای اول استعمال شده که هم رایج و هم دقیق است و جای خرده‌گیری بر آنان نیست. البته بررسی سیره به معنای اول، مقدمه‌ای است برای دستیابی به قواعد و سبک حاکم بر سیره، که همان معنای دوم است.

باید توجه داشت که منظور ما در این سلسله مباحث، سیره به معنای دوم است؛ در واقع، بنای ما در این مباحث بر سیره‌نگاری و تاریخ‌نویسی نیست؛ بلکه بر پایه سیره نقل شده در احادیث و تاریخ و به منظور دستیابی به قواعد، سبک‌ها و روش‌های تربیتی معصومان ﷺ بررسی و تحلیل انجام می‌شود.

نکته شایان توجه اینکه گفتار هم، چون به یک معنا جزء رفتار آدمی است، از لحاظ چگونگی صدور از گوینده می‌تواند سیره محسوب شود؛ از این روی سیره، به دو گونه

«قولی» و «فعلی» تقسیم می‌شود. بنابراین در این مباحث، «سیره» علاوه بر رفتار تربیتی معصومان علیهم‌السلام، چگونگی گفتارهای تربیتی - و نه محتوای گفتار - آنان را نیز شامل می‌شود.

۲. سنت

از آنجا که مفهوم «سنت»، قرابتی ویژه با «سیره» دارد، نگاهی گذرا به مفهوم «سنت» و مقایسه آن با «سیره» نیز لازم است. سنت در لغت به معنای صورت، طریقه و سیره آمده است (ابن منظور، ۱۴۰۸)، ذیل ماده سنن) و در اصطلاح، به معانی متفاوتی به کار رفته است. نزد مورخان، «سنت» به معنای شرح حال، تاریخ زندگی و تولد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، شرح غزوات، تاریخ زندگی فرزندان و خاندان و یاران آن حضرت و مانند اینهاست (طباطبایی، ۱۳۷۵، ص ۱۵).

در اصطلاح اصولیان و فقیهان، سنت عبارت از اقوال، افعال و تقریر معصوم است که البته از نظر عامه، تنها پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و از نظر شیعه، ائمه اطهار علیهم‌السلام را نیز شامل می‌شود. در اصطلاح دیگر فقهی - حدیثی، سنت عبارت است از احکام مستحب در مقابل احکام چهارگانه دیگر (واجب، حرام، مکروه و مباح) (همان‌جا).

در احادیث نیز گاهی سنت به معنای دیگری به کار رفته و آن کلیه مقرراتی است که از جانب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معین شده است؛ مانند تعداد رکعت‌های نمازهای واجب، کیفیت طلاق، تشهد، قرائت و مانند اینها (همان‌جا).

از معانی بسیار رایج سنت و در عین حال دور از موضوع بحث، راه و رسم زندگی و قوانینی است که دست‌کم در چندین نسل باقی مانده باشد. در عربستان قدیم به سنت، به این معنا، بسیار اهمیت می‌دادند و به آن احترام می‌گذاشتند.

با توجه به معانی‌ای که از سنت بیان شد می‌توان گفت در عرف مورخان، سیره و سنت به یک معناست و آن شرح حال و تاریخ زندگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (از نظر سنّیان) و ائمه علیهم‌السلام (از نظر شیعه) است؛ اما در سایر حوزه‌ها اصطلاح سیره و سنت متفاوت است.

از نظر لغت نیز می‌توان گفت سیره و سنت به یک معنا آمده و آن عبارت است از روش و طریقه پیموده شده. تفاوتی که میان سیره و سنت در اصطلاح فقهی - اصولی وجود دارد این است که سنت، بر اقوال و افعال و تقریر اطلاق می‌شود، در حالی که سیره تنها بر افعال اطلاق می‌شود. البته به کیفیت و هیئت قول نیز سیره اطلاق می‌شود؛ مثلاً اگر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مقام

سخن گفتن متین یا فصیح سخن می‌گفتند، می‌گویم سیره قولی آن حضرت چنین بود و این غیر از خود قول و سخن است؛ چون در اینجا با هیئت و چگونگی سخن گفتن پیامبر ﷺ - که سخن گفتن هم خود نوعی فعل است - سروکار داریم.

۳. تربیت

تربیت از ماده «رَبَّيْتُ»، به معنای افزودن و رشد و نمو کردن و علو آمده و در اصطلاح تعاریف متعددی از آن ارائه شده است (ر.ک: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۲، ص ۱۶۷) و هرکس از زاویه‌ای بدان نگرسته و تعریفی خاص از آن داده است. یکی براساس هدف، دیگری براساس روش و سومی براساس تلفیقی از روش و هدف، تربیت را تعریف کرده است که در این بحث نه مجال ورود به آن تعریف‌هاست و نه ضرورتی دارد. ولی در اینجا تعریفی کلی که تا حد بسیاری پذیرفتنی است به عنوان مبنا و محور بحث ذکر می‌کنیم:

تربیت عبارت است از هرگونه فعالیتی که معلمان، والدین یا هر شخصی، به منظور اثرگذاری بر شناخت، نگرش، اخلاق و رفتار فردی دیگر، براساس اهداف از پیش معین شده انجام می‌دهد.

البته اهداف و محتوای تربیت نسبت به هر فرد، گروه یا مکتبی متفاوت است. طبق این تعریف، نه مربی تنها به معلم اطلاق می‌شود و نه مربی به دانش‌آموز. همچنین محیط تربیت نیز اعم از مدرسه و محیط‌های آموزشی است و شامل مدرسه، خانه، محل کار، و حتی کوچه و بازار نیز می‌شود.

۴. اهل بیت (علیهم‌السلام)

منظور از اهل بیت (علیهم‌السلام) در این تحقیق، امیرمؤمنان حضرت علی (علیه‌السلام)، حضرت زهرا (علیها‌السلام) و یازده فرزند آنهاست که مشهور به امامان معصوم هستند. امامان معصوم (علیهم‌السلام) از دیدگاه شیعه و در نظر بسیاری از مسلمانان علاوه بر آنکه از صحابه و تابعین ممتاز پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به شمار می‌آیند، از عنوان مهم «اهل بیت» نیز برخوردارند و آیه: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب، ۳۳)، به مقام ویژه آنان اشاره دارد و بسیاری از محققان و مفسران اهل سنت (ر.ک: فخر رازی، [بی‌تا]، ج ۲۵، ص ۲۰۹) هم با این تفسیر موافق‌اند. از این رو در این مباحث می‌توان با دید «فراشیعی» سیره آنان را ارزیابی و

ارزشگذاری کرد و آنان را از اسوه‌ها و سرمشق‌های متعالی همه مسلمانان به شمار آورد. به همین دلیل در عنوان این کتاب، بر واژه اهل بیت علیهم‌السلام - که هم قرآنی است و هم مورد وفاق مسلمانان - تأکید شده است. اما گاه برای سهولت در تعبیر، از عنوان «معصومان» استفاده می‌کنیم که منظور همان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند. واژه عصمت در لغت به معنای باز داشتن و محافظت کردن (لسان العرب، تاج العروس و معجم مقاییس اللغة ذیل واژه عصم)، و در اصطلاح دینی و کلامی «مصونیت شخص از گناه و خطا» است (ر.ک: مکی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۴۸). در مورد عصمت انبیا در میان فرقه‌های اسلامی اختلافات بلنددامنه‌ای پدید آمده که اعتقاد شیعه و مکتب تشیع بر عصمت همه آنان است. در کتاب‌های کلامی مانند شرح موافق و شرح مقاصد، این بحث مطرح شده و سید مرتضی در کتاب تزیه الانبیاء از نظریه شیعه دفاع کرده است (علم‌الهدی، ۱۳۷۷، ص ۲۶).

راز اهمیت سیره و رفتار معصومان علیهم‌السلام و لزوم تحقیق درباره آن، در عصمت آنان نهفته است و این نکته منشأ اعتبار و حجیت گفتار و رفتار آنان شده است. در باب عصمت در میان مذاهب کلامی مسلمانان بحث‌های فراوانی مطرح شده است از جمله اینکه:

حقیقت عصمت چیست؟ علت و دلیل آن کدام است؟ دامنه و حدود معصومیت چقدر است؟ آیا عصمت به سخنان تبلیغی آنان اختصاص دارد یا شامل همه سخنان آنان و حتی رفتار آنان نیز می‌شود؟ آیا عصمت از گناه مورد نظر است، یا خطا را نیز شامل می‌شود؟ آیا تنها خطای عمدی را در بر می‌گیرد یا خطای غیر عمدی را هم شامل می‌شود؟ آیا مصونیت از ترک اولی نیز در معنای عصمت لحاظ شده است یا نه؟ آیا عصمت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اختصاص دارد یا اشخاص دیگری هم مشمول آن هستند؟

پاسخ تفصیلی به این سؤال‌های مهم را در منابع و مآخذ کلامی باید جستجو کرد، اما نوع پاسخ به هر یک از این مسائل، در رویکرد نهائی و موضعی که نسبت به سیره عملی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان علیهم‌السلام اتخاذ می‌کنیم و میزان اعتبار آن تأثیر دارد.

پیش فرض مباحث این کتاب «عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، حضرت زهرا علیها‌السلام و امامان دوازده گانه علیهم‌السلام از گناه و خطا در اقوال و افعال است» و این نظریه، مشهور و در مذهب تشیع مبنا و اصل موضوع تلقی شده است.

۵. سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ

با توجه به تعریفی که از سیره، تربیت و عصمت ارائه کردیم، سیره تربیتی معصومان ﷺ (پیامبر و اهل بیت) عبارت است از «هر رفتاری که یکی از معصومان ﷺ برای اثرگذاری بر شناخت، نگرش، اخلاق و رفتار دیگران، اعم از مسلمان و غیر مسلمان، اصحاب و غیر اصحاب، کودک و بزرگسال و فرزندان و خانواده خود یا دیگران، در محیط خانه، مسجد، کوچه و بازار یا هر جای دیگر انجام داده‌اند».

چنان که گفتیم در این تعریف منظور از «معصوم»، پیامبر اکرم ﷺ حضرت زهرا ﷺ و امامان معصوم ﷺ است. البته گرچه عنوان «معصوم» شامل سایر پیامبران الهی نیز می‌شود، اما در اینجا از سیره آنان بحث نمی‌شود.

تأکید بر قید «تربیتی» برای محدود کردن موضوع و جداسازی سیره سیاسی، نظامی و مانند آن است. به سخن دیگر، رفتارهایی که معصومان ﷺ در مقام حاکم، فرمانده جنگ، مبارز، سیاستمدار و... انجام داده‌اند، از دایره این بحث بیرون است. این رفتارها نیز گرچه بر دیگران اثرگذار بوده، اما این‌گونه تأثیر را به دلیل اینکه قصد تأثیرگذاری در کار نبوده است تأثیر تربیتی نمی‌نامیم؛ چون در اصطلاح رایج تربیت، قصد و عمد شرط است.

بنابراین، قلمرو بحث ما در این کتاب رفتارهایی است که از پیامبر ﷺ، حضرت زهرا ﷺ و امامان معصوم ﷺ اختصاصاً در مقام تربیت دیگران صادر شده و دارای دلالت صریح تربیتی است.

یادآور می‌شویم که در بحث نقش تربیتی سیره، به صورت مبسوط از دو اصطلاح عام و خاص سیره تربیتی و تمایز آن دو، سخن خواهیم گفت و بر این نکته تأکید خواهیم کرد که عمدتاً در این طرح مقصود، سیره تربیتی به معنای خاص است.

خلاصه مبحث

- سیره گاه در معنای همه رفتارها و فعالیت‌های آدمی به کار می‌رود و گاه در معنای سبک و قاعده رفتار. منظور ما از سیره در این کتاب، دستیابی به قواعد، سبک‌ها و روش‌های تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ است؛ یعنی علاوه بر رفتار تربیتی معصومان ﷺ چگونگی گفتارهای تربیتی - و نه محتوای گفتار - آنان نیز مورد نظر است.

- از نظر لغوی سیره و سنت به معنای روش و طریقه پیموده شده است. تفاوت این دو از لحاظ فقهی - اصولی است. سنت به اقوال و افعال و تقریر معصوم گفته می‌شود در حالی که سیره تنها بر افعال آنها دلالت دارد.

- تربیت عبارت است از هرگونه فعالیتی که معلمان، والدین و یا هر شخصی به منظور اثرگذاری بر شناخت، نگرش، اخلاق و رفتار فردی دیگر براساس اهداف از پیش تعیین شده انجام می‌دهد.

- اهل بیت علیهم‌السلام در مجموعه حاضر، افرادی از خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند که از صفت عصمت برخوردارند.

- با توجه به تعریف‌های ارائه شده، سیره تربیتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام عبارت است از هر رفتاری که یکی از معصومان علیهم‌السلام برای اثرگذاری بر شناخت، نگرش، اخلاق و رفتار دیگران در هر مکان و یا زمانی انجام داده‌اند.

پرسش‌ها

۱. مفهوم دو واژه سیره و سنت را با یکدیگر مقایسه کنید.
۲. مفهوم تربیت را از نظر لغت و اصطلاح توضیح دهید.
۳. منظور از اهل بیت چیست؟
۴. مقصود از سیره تربیتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام را توضیح دهید.

بحث و پژوهش

نظریات مختلف درباره عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام را بیان کرده نظر شیعه را مستدل توضیح دهید.

منابع برای بحث و پژوهش

- سبحانی تبریزی، جعفر، اضواء علی عقاید الشیعة الامامیه و تاریخهم، تهران: مشعر، ۱۴۲۱ق.
- مسجدجامعی، علی‌رضا، پژوهشی در معارف امامیه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
- علم‌الهدی، علی بن الحسین، تتریه الانبیاء: پژوهشی قرآنی درباره عصمت پیامبران و امامان علیهم‌السلام، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.

ضرورت و اهمیت سیره

اهداف آموزشی مبحث دوم

درک اهمیت و ضرورت سیره تربیتی پیامبر ﷺ
و اهل بیت ﷺ با توجه به اعتبار و دلالت‌های سیره

براساس هدف مرحله‌ای این مبحث، انتظار از خواننده این است که پس از مطالعه مطالب به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. دلایل حجیت و اعتبار سیره را براساس دیدگاه‌های طرح شده در این حوزه، شرح دهد.
۲. دلالت‌های سیره را از نظر فقهی توضیح دهد.
۳. نقش و کارکردهای سیره را از نظر تربیتی شرح دهد.

مقدمه

اهمیت و ضرورت موضوع تحقیق از مباحثی است که باید در آغاز هر تحقیقی بدان پرداخته شود. اهمیت و ضرورت را می‌توان از جهات متعددی بررسی کرد، اما از آنجا که میزان اعتبار و دلالت سیره‌ای که به پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ نسبت داده می‌شود، از نکات بسیار مهمی است که ذهن شنونده را به خود مشغول می‌سازد و اثبات صحت و اعتبار سیره بیان شده، در میزان پذیرش آن نقش بسزایی دارد و نیز دلالت‌های سیره تربیتی و نقش و کارکردهای آن می‌تواند در رساندن اهمیت و ضرورت پرداختن به سیره نقش وافر داشته باشد، در این مبحث ضرورت و اهمیت سیره، با طرح دو بحث اثبات می‌شود: یکی بحث حجیت، اعتبار داشتن و سند بودن سیره و دیگری بحث دلالت و کارکردهای سیره، که بحث اخیر را نیز از دو جهت باید بررسی کرد: یکی از حیث فقهی و دیگری از حیث تربیتی.

۱. حجیت و اعتبار سیره

پیش از هر بحثی در باب سیره، این پرسش شایان توجه است که آیا به طور کلی رفتار پیامبر ﷺ و امامان معصومین  دارای حجیت، سندیت و اعتبار است؟

برای روشن شدن بحث به دو نکته باید توجه کرد: نخست آنکه واژه «حجت» در علم منطق و اصول معانی گوناگونی دارد؛ در اینجا، مقصود معنای لغوی آن بوده و عبارت است از: «هر امر معتبری که سندیت دارد و پیروی از آن لازم است». نکته دوم آنکه مقصود از سیره در این مبحث، رفتار صادر شده از معصومین  است، نه نقل و حکایت آن در حدیث و تاریخ. بر این اساس سؤال این است که چه دلیلی بر اعتبار و سندیت رفتار معصومان  و ضرورت پیروی از سیره آنان وجود دارد؟

چنان که پیشتر اشاره شد، در علم اصول و حدیث به این نکته تصریح شده که: سنت عبارت است از گفتار، رفتار و تقریر معصومان ؛ و ادله اثبات سندیت و اعتبار سنت به چند گروه تقسیم می شود:

۱. ادله ای که دلالت بر اعتبار گفتار آنان دارد؛ مانند آیات و روایات و جوب اطاعت از پیامبر ﷺ و ائمه  که ظهور در پیروی و فرمانبری از سخنان آنان دارد؛ مانند: «يَتَّيِبُهَا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء، ۵۹؛ و نیز نساء، ۸۰؛ آل عمران، ۱۳۲؛ نور، ۴۴، ۵۶، ۶۳ و حشر، ۷).

۲. ادله ای که دلالت بر اعتبار رفتار آنان دارد؛ مانند آیه: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب، ۲۱)، البته بنابر این تفسیر که «اسوه» به معنای الگوی رفتاری باشد.

۳. ادله و شراهدی که اطلاق دارد و اعتبار داشتن سخن و عمل آنان را می رساند؛ مانند دلیل «عصمت»؛ زیرا مصونیت کلی آنان از گناه و خطا، هرگونه سخن و عمل آنان را حجیت و اعتبار می بخشد.

در این میان دلیل های دوم و سوم بر حجیت رفتار و سیره پیامبر ﷺ دلالت دارد، اما در مورد سیره اهل بیت  هم به آیاتی از قرآن کریم نظیر: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب، ۳۳) استناد شده است. افزون بر آن، اخبار متواتر پیامبر ﷺ مانند حدیث ثقلین^۱ نیز این نکته را اثبات می کند.

۱. عن رسول الله ﷺ: «أنت تارك لهما كتاب الله و عترتي اهل بيتي فمن تمسك بهما لن تضلوا أبداً» (متفق، ۱۴۰۹، ج ۱۳، ص ۶۴).

بنابراین، به استناد شواهد و قرائن و ادله کلامی، قرآنی و حدیثی، سنت پیامبر گرامی اسلام ﷺ و نیز اهل بیت علیهم السلام به طور کلی و سیره عملی آنان به طور خاص، دارای حجیت و اعتبار است.

این مبحث دامنه گسترده‌ای دارد و جایگاه آن علم اصول است؛ از این رو از بسط کلام و نقد و بررسی ادله می‌گذریم و آن را به جای مناسب خود وامی‌گذاریم (ر.ک: اشقر، ۱۴۱۴، ج ۱، فصل سوم و نیز کتاب جامع احادیث الشیعه، ج ۱).

۲. دلالت‌ها و کارکردهای سیره

سؤال این است که سیره و رفتار معصوم علیه السلام تا چه حد بر لزوم عمل به آن دلالت دارد؟ آیا بر وجوب عمل بدان دلالت دارد، یا بر استحباب آن و یا تنها بر جواز عمل بدان دلالت دارد؟ همچنین سؤال دیگری مطرح است که سیره از لحاظ تربیتی چه نقش و کارکردهایی می‌تواند داشته باشد؟

در این قسمت در پاسخ به این سؤالات ابتدا میزان دلالت سیره را از نگاه فقهی بررسی می‌کنیم و سپس نقش و کارکرد آن را از نگاه تربیتی می‌کاویم.

الف) دلالت سیره از منظر فقهی - اصولی

در علم «اصول فقه» این پرسش مطرح است که تا چه اندازه می‌توان به سیره اعتماد کرد و حدود دلالت آن چیست؟ آیا سیره و رفتار معصوم علیه السلام بر وجوب عمل بدان دلالت دارد، یا بر استحباب آن و یا تنها بر جواز عمل دلالت دارد؟

در پاسخ این سؤال، به اجمال گفته شده که به دلیل اجمال و ابهام «فعل»، از فعل معصوم علیه السلام بیش از جواز نمی‌توان استفاده کرد، مگر با قرائن و شواهد ویژه (مظفر، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۶۰؛ و نیز صدر، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۶۰).

در توضیح این بحث باید افزود که استفاده الگویی از سیره بسته به دلالت رفتار معصوم علیه السلام بر «مطلوبیت آن عمل برای همگان» است و این بر اثبات مقدماتی مبتنی است، از جمله:

۱. دلالت فعل بر رجحان، استحباب و مطلوبیت مولوی و شرعی؛

۲. عدم اختصاص مطلوبیت آن فعل به معصوم علیه السلام؛

۳. کنار نهادن شرایط وقوع فعل و تعمیم آن به همه اوضاع و احوال و همه زمانها و مکانها.

چنانچه احتمال بدهیم فعل، اختصاص به معصوم علیه السلام دارد، یا مختص به ظرف خاص و اوضاع ویژه ای است که به صورت مطمئن قابل تشخیص نباشد، یا اصل دلالت سیره را بر مطلوبیت شرعی و رجحان مولوی نتوان اثبات کرد، طبعاً سیره و رفتار از اعتبار برخوردار نبوده و نمی توان آن را به عنوان الگو پذیرفت.

برای حل این مشکلات و اثبات سه مقدمه یاد شده، دو نظریه در میان صاحب نظران وجود دارد:

نظریه نخست

طبق این دیدگاه ادله ای در دست ماست که دلالت بر رجحان شرعی اقتدا به سیره معصوم علیه السلام به طور عام و برای همگان دارد. مفاد این دلیلها اثبات هر سه مقدمه - و در مواردی برخی از آن سه مقدمه - است.

اولین و عمده ترین دلیل، آیه شریفه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب، ۲۱) است.

براساس این رأی، مفاد آیه این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و معصومان دیگر علیهم السلام به عنوان الگوی مسلمانان معرفی شده اند و الگو بودن آنها به طور عام به این معناست که رفتار آنها مختص به خود آنها نیست و در همه زمانها و احوال و برای همگان سرمشق گیری از آن و عمل به آن، مطلوب است.

از این رو، اصل اول در سیره عملی معصومان علیهم السلام مطلوبیت عام است و دست برداشتن از این اصل و حکم به دلالت نداشتن فعل بر مطلوبیت شرعی، به قرائن استثنائی و خاصی نیاز دارد؛ مثلاً در افعال روزمره و کاملاً عادی، از این قانون کلی دست برمی داریم.

دلیل دومی که می توان بر این مدعا اقامه کرد آن است که نقل سیره و رفتار خاص از سوی اصحاب و راویان، نشانه رجحان و مطلوبیت آن عمل به عنوان قاعده کلی است. در واقع بنای اصحاب و راویان بر این نبوده که رفتار طبیعی و عادی معصومان علیهم السلام را گزارش کنند؛ بلکه هرگاه استنباط می کرده اند که صدور فعلی از معصوم علیه السلام دارای اهمیتی ویژه و شایسته الگو برداری است، آن را نقل می کرده اند. از این رو، نقل سیره در سخن اصحاب و راویان

اصولاً دلالت بر مطلوبیت همگانی و عام آن رفتار دارد، مگر در موارد استثنائی که قرینه و شاهد خاصی بر خلاف آن یافت شود.

سومین دلیلی که ممکن است در دلالت همه انواع سیره بر رجحان شرعی مطرح شود این است که با ملاحظه قرائن و شواهد تاریخی و حدیثی می‌توان اطمینان یافت که اصحاب و راویان، اصولاً آن دسته از افعال و رفتارهای معصومان علیهم‌السلام را نقل می‌کرده‌اند که به استناد قرائن معتبر، معصوم علیه‌السلام هنگام انجام دادن آن در مقام بیان احکام و تفهیم رجحان و ارائه الگو بوده است.

چهارمین دلیل این نظریه به تفسیر ویژه‌ای از عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان علیهم‌السلام باز می‌گردد. بدین بیان که آنان علاوه بر مصونیت از خطا و گناه، ترک اولی هم نمی‌کنند و همه اعمال آنان راجح و پسندیده است. چنانچه این ادله را بپذیریم و به فهم و دریافت راویان نیز اعتماد کنیم، قاعده اولیه، استفاده حکم ترجیحی شرعی از سیره‌های منقول خواهد بود. بحث و بررسی مبسوط این ادله نیازمند فرصت و مجال بیشتر است که فعلاً از آن می‌گذریم.^۱

نظریه دوم

این دیدگاه تأکید می‌کند که دلیلی عام و کلی وجود ندارد که دلالت سیره را بر رجحان و مطلوبیت برای همه و در همه اوضاع و احوال ثابت کند و ادله‌ای که در نظریه پیشین آمده اشکال دارد و نمی‌تواند مدعا را اثبات کند. بنابراین، دلالت سیره بر رجحان اطاعت و پیروی از سیره و رفتار پذیرفتنی نیست و سیره و رفتار تنها بر جواز انجام فعل دلالت دارد و بیش از آن دلالتی ندارد.

بنابراین، برای استفاده مطلوبیت و رجحان از فعل به قرائن و شواهد ویژه‌ای نیاز است که مهم‌ترین قرائن عام آن را در اینجا مطرح می‌کنیم:

۱. عبادی بودن فعل: عبادات از سوی «توقیفی» آند و شارع باید حدود و کیفیت آنها را تعیین کند و از سوی دیگر در آنها قصد قربت شرط است. بنابراین نمی‌توان هر عملی را

۱. برای آگاهی بیشتر با مباحث اصولی مربوط به سیره معصومان علیهم‌السلام علاوه بر کتاب‌های اصولی، ر.ک: (اشقر،

۱۴۱۴): افعال الرسول و دلالتها علی الاحکام الشرعیة، که البته بر مبانی اهل تسنن مبتنی است.

۲. توقیفی بودن عبادات به این معناست که تنها از ناحیه شارع وضع می‌شوند و کسی حق کم و زیاد کردن آنها را ندارد. مثل تعداد رکعت‌های نماز (رواس قلعه‌چی، ۱۴۰۸، ص ۱۵۱).

عبادت دانست و آن را به قصد قربت انجام داد، بلکه تنها اعمالی را می‌توان بر وجه عبادت به جا آورد که شارع عبادت می‌داند و عبادت، به‌طور کلی مطلوب شارع است. بنابراین اگر عملی از سوی معصوم علیه السلام در مقام عبادت انجام شد، آن عمل قطعاً رجحان دارد و نمی‌تواند مباح باشد؛ چون براساس توقیفی بودن عبادات نمی‌توان عمل مباح را به وجه عبادت به جای آورد.

۲. نقل فعل یا سیره معصوم علیه السلام از جانب معصوم دیگر یا اصحاب خاص: اگر یکی از معصومان علیهم السلام سیره معصوم دیگری را برای دیگران نقل کرد، یا حتی یکی از اصحاب بزرگ و خاص معصوم علیه السلام، رفتاری را از معصوم علیه السلام برای دیگران نقل کرد، می‌توان گفت این نقل، قرینه‌ای است بر اینکه فعل رجحان دارد؛ زیرا نقل آنان به منظور تشویق دیگران برای عمل به آن سیره است.

۳. مداومت و تکرار فعل از سوی معصوم علیه السلام: مداومت و تکرار یک عمل از سوی یک یا چند معصوم علیهم السلام نیز می‌تواند قرینه‌ای عام بر رجحان آن عمل باشد. البته این در صورتی است که آن فعل به گونه‌ای نباشد که خود مستلزم تکرار باشد؛ مثلاً از افعال طبیعی و عادی همچون خوردن غذا نباشد؛ زیرا تکرار فعل نشان می‌دهد که نزد شارع رجحان و مطلوبیت دارد.

کشف تکرار گاهی با ملاحظه سیره و نقل‌های متعدد از رفتار معینی حاصل می‌شود و گاه در حدیث یا گزارش تاریخی عبارتی می‌یابیم که نشان‌دهنده تکرار فعل است؛ مانند اینکه بگوید: «کان رسول الله یفعل کذا؛ رسول خدا همواره چنین می‌کرد».

۴. اخلاقی بودن فعل: همچنین اگر فعل صادر شده از معصوم علیه السلام نزد عقلا از افعال اخلاقی به شمار رود، صدور آن از معصوم علیه السلام نشان‌دهنده رجحان شرعی آن خواهد بود.

۵. ادب: در صورتی که سیره ناظر به کیفیت ویژه رفتاری باشد و از آن برداشت شود که معصوم علیه السلام می‌خواهد ادب عمل به آن فعل را آموزش دهد، مناسب است آن را بر مطلوبیت حمل کنیم؛ زیرا شرع نسبت به آداب افعال عنایت و اهتمام ورزیده است و در روایات از آدابی چون آداب تعلیم و تربیت، آداب قضاوت، آداب غذا خوردن و... سخن به میان آمده است.

بنابراین می‌توان گفت مهم‌ترین قرائن عام پذیرش سیره عبارت‌اند از: عبادی بودن فعل، مداومت و تکرار فعل از سوی معصوم، نقل فعل یا سیره از سوی معصوم دیگر، اخلاقی بودن یا از آداب بودن فعل.

در نهایت می‌توان گفت برای برداشت رجحان از فعل و سیره معصوم علیه السلام یا باید قرینه‌ای خاص در کار باشد یا یکی از قرائن عامی که ذکر شد وجود داشته باشد، در غیر این صورت نمی‌توان از صدور آن فعل، رجحانی برداشت کرد؛ به سخن دیگر، سیره‌های تربیتی از منظر فقهی تنها جواز انجام فعل را می‌رسانند و با قرائن عام یا خاص می‌توانند دلالت بر رجحان و حتی وجوب داشته باشند.

آنچه ذکر شد براساس نظریه دوم بود، اما بنابر نظر اول، براساس آیه «أَسْوَدَ» و ادله دیگر، قاعده اولیه اقتضا می‌کند سیره، الگوی رفتاری مطلوب و عام است و در غیر افعال عادی که در آنها کیفیت خاصی مورد نظر نیست، بر رجحان شرعی دلالت کند.

بنابراین می‌توان گفت که سیره با قرائن خاص، یا یکی از قرائن عامی که ذکر شد همراه بود، دست‌کم بر مطلوبیت و رجحان فعل دلالت دارد و می‌توان از آن این مطلب را استفاده کرد که پیروی و عمل بدان در چنین مواردی مطلوب شارع است.

ب) نقش و کارکردهای سیره از منظر تربیتی

نخست باید بر این نکته تأکید شود که سیره معصومان علیهم السلام دو گونه نقش و کارکرد تربیتی می‌تواند داشته باشد:

۱. نقش تربیتی عام: مقصود از این نقش آن است که هر رفتاری از معصومان علیهم السلام، به علت الگو بودن آنان، برای دیگران کارکرد الگوبخشی و آموزشی دارد. از این منظر رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام در اخلاق فردی و اجتماعی، در جنگ و صلح، در سیاست و حکومت و در همه حوزه‌ها و برای همه پیروان و علاقه‌مندان آنان دلالت تربیتی دارد و الهام‌بخش است. از این دیدگاه هر رفتاری از آنان «سیره تربیتی» - به معنای عام - است و در خود بار پرورشی و دلالت تربیتی دارد. به دیگر سخن، معصومان علیهم السلام در بیشتر رفتارهای خویش به گونه‌ای در صدد هدایت، درس‌آموزی و الگوبخشی به دیگران هستند و رفتار آنان در صحنه‌های گوناگون این تأثیر و نقش عام را ایفا می‌کند.

۲. نقش تربیتی خاص: مقصود از این نقش آن است که بخشی از رفتار معصومان علیهم السلام، علاوه بر بُعد عام تربیتی، به‌طور ویژه برای اثرگذاری بر رفتار دیگران و پرورش و تغییر رفتار آنان در فضای ویژه تربیتی صادر شده است.

بنابراین با توجه به این دو نقش می‌توان گفت سیره بر دو گونه است:

- سیره تربیتی عام: رفتاری که در مقام انجام وظیفه فردی در مسائل اخلاقی، عبادی و دینی یا به عنوان مسئولیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی از معصوم علیه السلام سرزده است؛ مانند عملکرد پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام در حسن خلق، تواضع، سکوت سیاسی و اقدام سیاسی.

- سیره تربیتی خاص: فعالیتی که به صورت خاص، به قصد تربیت دیگران از معصوم علیه السلام صادر شده است؛ مانند وصیت به فرزندان، تشویق و تنبیه دیگران و مواردی که معصوم علیه السلام روش تربیتی و آموزشی خاصی القا می کند.

اینک به تبیین نقش های عام و خاص تربیتی در سیره می پردازیم:

۱. نقش تربیتی عام

در قرآن کریم برای پیامبر صلی الله علیه و آله علاوه بر نبوت و ابلاغ رسالت، بر نقش امامت و هدایت نیز تأکید شده و به همین دلیل، وظایفی مانند تعلیم و تزکیه بر عهده آن حضرت قرار گرفته است.

نقش امامت و هدایت پیامبر صلی الله علیه و آله علاوه بر آنکه در سخنان آن حضرت تجسم می یابد، در سیره عملی او نیز ظهور پیدا می کند. در حقیقت، همه مکتب در شخصیت انسان کامل و گفتار و رفتار وی جلوه گر می شود. بدین گونه، نقش امامت پیشوایان معصوم علیهم السلام تحقق می یابد. تنها نشان دادن معارف دینی در کلام الهی و سخن معصوم علیه السلام، برای هدایت آدمی و اتمام حجت با وی کافی نیست؛ بلکه تمامیت هدایت به «امامت» است و امامت یعنی تحقق همه ارزش ها در عمل و شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام.

در اینجا، به طور کلی و عام، به مهم ترین کارکردها و نقش های سیره اشاره می کنیم:

۱. نقش الگویی یا انگیزشی سیره: واضح است که ارائه الگوی عملی و عینی، منشأ تأثیر و برانگیختگی روانی در سطح بالاست. تأثیر عمیق و جدی الگو مبتنی بر روحیه تقلید و همانندسازی در آدمی است و در روان شناسی درباره علت و سازوکارهای روانی آن مباحث گسترده ای مطرح شده است.^۱ قرآن کریم نیز بر این نقش سیره تصریح می کند.

آیه: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب، ۲۱) که با ملاحظه روایات شامل ائمه هم می شود، اشاره ای روشن به بحث الگو دارد؛ گرچه بعید نیست آیه اثر آموزشی و حتی آثار حکمی و فقهی را هم شامل شود.

۱. در این زمینه رک: کتاب روان شناسی اجتماعی، مباحث تقلید و الگو.

نکته دارای اهمیت این است که نقش و کارکرد الگوگامی عینی و مستقیم است و گاه تاریخی و غیر مستقیم. نقل فعالیت‌ها و منش تربیتی چهره‌های مورد احترام و اعتبار، از نوع ارائه الگوی غیر مستقیم است. چنان که مشاهده الگوی عینی نقش انگیزشی دارد، اطلاع و آگاهی بر الگوهای معتبر تاریخی هم این نقش را ایفا می‌کند.

بنابراین، گزارش سیره‌های تربیتی معصومان علیهم‌السلام اثر الگودهی دارد و به خصوص در معتقدان به منزلت والای آنان ترغیب‌کننده روانی است.

۲. آموزش‌های عملی: نقش دیگر سیره‌های تربیتی، در آموزش عینی و عملی است. آموزش گامی در تدریس و بیان تجلی می‌یابد و گاه در رفتار معلم و مربی جلوه‌گر می‌شود. این نکته مورد تأکید همگان است که آموزش عملی در اثرگذاری نقش برجسته‌تری دارد. سیره عملی معصومان علیهم‌السلام و گزارش تاریخی آن در پاره‌ای از موارد، می‌تواند نقش آموزشی ایفا کند، چنان که در غالب موارد نیز دارای نقش الگودهی، ترغیبی و تربیتی است. البته آموزش عملی در سیره گاه نکته جدیدی می‌آموزد و گاه به تثبیت در اذهان و اطمینان آفرینی کمک می‌کند.

۳. نقش تقویتی: تجسم عینی اخلاق و شخصیت الهی و معنوی در سیره عملی معصوم علیه‌السلام، موجب تقویت اعتماد و اطمینان به آن ملاک‌ها و ارزش‌ها و ایمان به عملی بودن آنها در زندگی آدمی می‌شود.

مشاهده همه معیارهای فضیلت که در کلام الهی و سخن اولیای خدا تبیین شده است، در پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و دیگر پیشوایان معصوم علیهم‌السلام و تماشا کردن آن «خُلُق عَظِيم»، بدون تردید، در انسان‌ها ایمان و اطمینان روحی تولید می‌کند. ملاحظه هماهنگی قول و فعل که با سیره نشان داده می‌شود، مهم‌ترین عامل ایمان به ارزش‌های متعالی و اعتماد به رهبران دینی است.

۲. نقش تربیتی خاص

سیره تربیتی به مفهوم خاص، نیز دارای نقش‌های اساسی آموزشی، تقویتی و الگویی است. اما رفتار معصومان علیهم‌السلام در مقام تربیت دیگران - که در این کتاب مورد بررسی قرار خواهد گرفت - علاوه بر آنها، نقش‌های زیر را نیز می‌تواند ایفا کند:

۱. ارائه اصول و روش‌های خاص و نوین تربیتی، مانند اذان و اقامه گفتن در گوش نوزاد؛

۲. امضا و تأکید بر اصول و روش‌های معین و متداول عقلانی و عرفی مانند تشویق و تنبیه که طبعاً میزان کاربرد و حدود آن به انضمام دستورهای قولی آنان قابل بررسی و شناخت خواهد بود؛

۳. تأکید عملی بر اصول و روش‌هایی که در آیات و روایات درباره تربیت ارائه شده است، و نیز نشان دادن مصادیق جزئی آن روش‌ها و تطبیق عملی معیارهای تربیتی؛

۴. بیان شیوه، فنون و آداب آموزشی و تربیتی و کمک در دستیابی به اصول و مبانی آموزشی و تربیتی و ویژگی‌های مربی.

در مجموع می‌توان گفت: سیره تربیتی خاص گاه اصول، روش‌ها، فنون، شیوه‌ها و آداب تربیتی و آموزشی خاصی را ارائه می‌کند و گاه تأیید و تأکید بر اصول، روش‌ها، فنون، شیوه‌ها و آداب عرفی و یا روش‌هایی است که در آیات و روایات وارد شده است.

بنابراین، با توجه به اینکه سیره از سویی با نگاه به قرائن عام یا قرائن خاص، مطلوبیت خود را می‌رساند و از سوی دیگر دارای نقش‌های تربیتی عام یا خاص است، می‌توان گفت لازم و ضروری است که دست‌اندرکاران تربیت اسلامی به این بخش از منابع اسلامی توجه ویژه داشته و به گردآوری سیره‌های تربیتی معصومان علیهم‌السلام و تحلیل آنها و نیز برداشت‌های تربیتی از آنها پردازند و بهره‌های لازم را از آن ببرند.

خلاصه مبحث

برخی آیات و روایات سندیت و اعتبار سیره و سنت، را اثبات می‌کنند. در واقع در مورد اعتبار سیره اهل بیت علیهم‌السلام هم به برخی از آیات قرآن کریم مانند «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» می‌توان استناد نمود و هم اخبار متواتر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مانند حدیث ثقلین.

درباره دلالت سیره از دیدگاه فقهی دو نظر وجود دارد:

نظر اول اینکه با توجه به ادله قرآنی و روایی، اصل در سیره رجحان شرعی اقتدا به سیره معصوم علیهم‌السلام است، مگر در مواردی که قرائن خاصی خلاف این را اثبات کند؛ مانند اینکه فعل از افعال عادی و روزمره باشد.

نظر دوم اینکه ادله ارائه شده در اثبات رجحان کافی نیست و حداکثر دلالت سیره، اباحه و جواز فعل است، مگر در مواردی که قرائن بر خلاف این دلالت کند. قرائنی چون عبادی بودن فعل، نقل سیره از سوی معصوم دیگر، تکرار فعل از سوی معصوم علیهم‌السلام، اخلاقی بودن فعل و یا از آداب بودن فعل.

از منظر تربیتی نیز سیره کارکردهایی دارد که سه کارکرد عمده برای هر نوع سیره می‌توان بیان کرد: نقش الگویی، آموزش عملی و نقش تقویتی. همچنین برای سیره‌های تربیتی به معنای خاص نیز چهار نوع نقش می‌توان برشمرد: ارائه اصول و روش‌های نوین تربیتی، تأکید بر اصول و روش‌های عرفی و عقلانی، تأکید بر اصول و روش‌هایی که در آیات و روایات مطرح شده‌اند و بیان اصول، روش‌ها و فنون آموزشی.

پرسش‌ها

۱. دلایل مطرح شده مبنی بر اعتبار و سندیت رفتار معصومان علیهم‌السلام و ضرورت پیروی از سیره را تحلیل نموده، دیدگاه خود را در این خصوص بیان کنید.
۲. آیا سیره و رفتار معصوم علیه‌السلام دلالت بر وجوب عمل به آن دارد؟ توضیح دهید.
۳. نقش و کارکردهای سیره معصومان علیهم‌السلام را شرح دهید.

بحث و پژوهش

درباره تفاوت دو نظریه در باب دلالت سیره و ثمرات آن بحث کنید.

منابع سیره و شیوه پژوهش در آن

اهداف آموزشی مبحث سوم

شناخت منابع سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت  و شیوه‌های پژوهش در آن

براساس هدف مرحله‌ای این مبحث، انتظار از خواننده این است که پس از مطالعه مطالب، به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. منابع گردآوری سیره و چگونگی استفاده از آنها را توضیح دهد.
۲. شیوه استفاده از منابع سیره را شرح دهد.
۳. مراحل پژوهش در سیره را توضیح دهد.

مقدمه

برای به دست آوردن احکام اسلامی معمولاً چهار منبع معرفی می‌کنند: کتاب، سنت، اجماع و عقل. برای به دست آوردن سیره معصومان  که همان رفتار و تقریر معصومان است از میان این منابع تنها از دو منبع کتاب و سنت می‌توان استفاده کرد. سنت معصومان  نیز معمولاً از طریق منابع روایی و تاریخی به دست می‌آید و بنابراین، سیره معصومان  را می‌توان از طریق قرآن کریم، اخبار و احادیث متواتر و واحد (با شرایطی) و تاریخ به دست آورد. همچنین پژوهش در سیره تربیتی مستلزم برداشتن سه گام اساسی است:

- گردآوری سیره‌ها از منابع سیره؛

- تحلیل تربیتی سیره‌ها و برداشتهای تربیتی از آنها؛

- تدوین و نگارش مطالب.

از این‌رو در این مبحث به بررسی و چگونگی به دست آوردن سیره معصومان  از آنها می‌پردازیم.

منابع سیره تربیتی

برای گردآوری سیره‌های تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام لازم است به منابع سیره مراجعه شود. این منابع به شرح ذیل‌اند:

۱. قرآن کریم

قرآن کریم گاه مطالبی به پیامبر اکرم ﷺ نسبت داده یا برخی از ویژگی‌های آن حضرت را یادآور شده است که می‌توان از آنها به سیره آن حضرت پی برد. البته استفاده از قرآن در این جهت تنها به پیامبر ﷺ اختصاص دارد؛ چه، قرآن در مورد ائمه علیهم السلام مستقیماً به ویژگی‌هایی تصریح نکرده است. ولی شاید بتوان گفت حتی در مورد سیره آنان نیز می‌توان از قرآن استفاده کرد؛ زیرا برخی آیات، طبق ادله معتبر، در خصوص ائمه علیهم السلام نازل شده است. مانند: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ...» (احزاب، ۲۳).

حجیت و اعتبار قرآن نیز مسلم است؛ چون اولاً اعجاز قرآن، اتکای آن را به وحی اثبات می‌کند و ثانیاً به تواتر به ما رسیده است و ادله عدم تحریف قرآن نیز اعتبار آن را روشن‌تر می‌سازد.

در باب دلالت قرآن نیز باید توجه داشت که گرچه در مواردی دلالت قرآن متشابه است، ولی دلالت ظواهر و محکّمات آن تردیدناپذیر است و آیاتی که ویژگی‌ها و سیره پیامبر ﷺ و مؤمنان را بیان می‌کند در بیشتر موارد از محکّمات است و تردیدی در دلالت آنها نیست. بنابراین، با استفاده از قرآن می‌توان به بخشی از سیره پیامبر ﷺ در امر تربیت دست یافت.

۲. خبر

یکی دیگر از منابع و راه‌های اثبات گزاره‌های دینی و از جمله سیره معصومان علیهم السلام، اخبار و احادیثی است که در کتاب‌های روایی وارد شده است. واضح است که صرف خبر و حدیث منقول، اعتبار و ارزش ندارد، اما در وضعیت ویژه و با شاخص‌ها و معیارهای خاص می‌تواند اعتبار و حجیت یابد. مانند خبر متواتر، خبر واحد ثقه، یا خبر واحد دارای قرائن صدق.

۳. تاریخ

یکی دیگر از منابع دریافت سیره، مراجعه به متون و منابع تاریخی - و نه حدیثی - است. با

استفاده از تاریخ می‌توان سیره معصوم علیه السلام را به دست آورد. کتاب‌های سیره و تاریخ، بسیاری از رفتارها و ویژگی‌های رفتاری معصومان علیهم السلام را گزارش کرده‌اند که در منابع روایی نیامده است. کتاب‌های تاریخ و سیره گرچه از نظر حجیت، حکم تازه‌ای ندارند و قواعد و شروط اعتبار آنها همان قواعد حجیت خبر، و مشمول بحث‌های گذشته است، ولی به خصوص در امور اخلاقی، تربیتی و رفتاری معصومان علیهم السلام با توجه به ملاک‌های حجیت خبر می‌توان از آنها استفاده برد و سیره معصومان علیهم السلام را اثبات کرد.

شیوه پژوهش در سیره تربیتی

برای پژوهش در سیره تربیتی سه مرحله را باید طی کرد؛ نخست با جستجو در منابع سیره باید سیره‌های تربیتی را گرد آورد. این سیره‌ها در منابع اسلامی همراه با سایر سیره‌ها به صورت سیر تاریخی در کتاب‌های تاریخ اسلام و در کتاب‌های روایی در ابواب مختلف پراکنده‌اند. پس از گردآوری سیره‌های تربیتی باید به تحلیل تربیتی آنها پرداخت و با توجه به اطلاعات علمی تربیتی، نکات تربیتی را از دل آنها بیرون کشید و سیره‌ها را براساس آنها دسته‌بندی کرد. در مرحله سوم باید سیره تربیتی را نگارش و تدوین کرد. در این تحقیق، دو مرحله اول به صورت گروهی صورت گرفته است؛ بدین ترتیب که ابتدا منابع روایی، تاریخی و سیره‌ای بین همکاران تقسیم و از آنها فیش‌برداری شد و سپس هریک از آنان برداشت‌های تربیتی خود را از سیره بیان کرده و در پایان نیز در جلسه گروه علوم تربیتی، به بحث و بررسی آنها پرداخته شد، اما در مرحله سوم پس از تقسیم کار به تدوین و نگارش، گزارش تحقیق به صورت فردی اقدام شد. حاصل کار به صورت چهار جلد کتاب سیره تربیتی و با عناوین: تربیت فرزند، تربیت دینی، تربیت اخلاقی و نگرشی بر آموزش با تأکید بر آموزش‌های دینی به رشته تحریر درآمد که طی سال‌های ۱۳۸۰ تاکنون چندین نوبت به چاپ رسیده است. هم‌اکنون نیز خلاصه و برگرفته‌ای از آن مجلدات به صورت یک جلد کتاب درسی برای تدریس در دوره کارشناسی و کسانی که برای اولین بار با سیره تربیتی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت علیهم السلام آشنا می‌شوند تدوین و در اختیار طلاب علوم دینی، دانشجویان و علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

در پایان یادآور می‌شویم که در مواجهه با سیره تربیتی و استفاده و برداشت از آن سه مرحله پژوهشی متصور است:

الف) در نخستین گام، از هر رفتاری، با ملاحظه قرائن گفتاری و رفتاری دیگر می توان روش، شیوه، فن، ادب و وظیفه ای را استنباط کرد.

ب) در گام دوم می توان سیره را کاوید و براساس روش شناسی معتبر به عمق پرداخت و به اصول، قواعد، میانی و اهداف آن رفتار دست یافت.

ج) در گام سوم باید با نگاه کلان و جامع به مجموعه ای از سیره ها یا همه آنها به نظام سازی و ارائه نظریه های فراگیر دست زد و با تحلیل جامعی از سیره ها به پاره ای از پرسش های کلی در تربیت اسلامی پاسخ داد.

گفتنی است که بهره برداری روش مند و معتبر از سیره، هنگامی میسر است که سیره در چارچوب نگرش کلان به اسلام قرار گیرد و با ملاحظه قرائن و شواهد کلامی و احادیث معصومان علیهم السلام تفسیر شود. طبیعی است که مسیر خارج از این چارچوب، فهم و تفسیر آن را دشوار می کند و ناقص است. از این رو در جای جای مباحث این مجموعه، سیره را با رعایت اصول، قواعد و مراحل روش شناسی پیشین و با ملاحظه آیات و احادیث تفسیر کرده ایم.

با توجه به آنچه بیان شد، منبع ما در این کتاب برای اثبات سیره، در مواردی استفاده از قرآن کریم است. همچنین در بیشتر موارد از کتاب های روایی و اخبار متواتر و واحدی که در آنها نقل شده است استفاده کرده ایم. البته با توجه به نکاتی که در مورد خبر واحد مطرح است (ر.ک: حسینی زاده، ۱۳۸۶، ص ۱۸) در بخش خبر واحد اصل را بر صحت روایت نهاده ایم، مگر در مواردی که محتوای روایت با روایات دیگر، یا آیات قرآن کریم معارض باشد، یا احیاناً با حکم عقل و داده های علمی متقن منافات داشته باشد. همچنین از منابع تاریخی معتبر نیز در این زمینه بهره جسته ایم و غالباً کوشیده ایم که در هر موضوع شواهد متعددی از سیره را ذکر کنیم.

همچنین در استفاده و برداشت از سیره در این کتاب، سیره ها را در گام اول و دوم، بررسی کرده ایم؛ اما پژوهش در سیره های تربیتی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام در گام سوم نیازمند بررسی های گسترده تر است.

خلاصه مبحث

به منظور گردآوری سیره های تربیتی مورد نیاز به منابعی چون قرآن کریم، اخبار متواتر و تاریخ می توان مراجعه نمود. پس از گردآوری سیره های مورد نظر، جهت استفاده از آنها و با

توجه به اطلاعات مورد نیاز، آنها را دسته‌بندی نموده و نکات تربیتی را استخراج کرده و سپس به تحلیل آنها پرداخته‌ایم. در مواجهه با سیره تربیتی سه مرحله پژوهشی، شامل موارد ذیل وجود دارد:

۱. در نخستین گام، از هر رفتاری با ملاحظه قرائن گفتاری و رفتاری دیگر می‌توان روش، شیوه، فن، ادب و وظیفه‌ای را استنباط کرد.
۲. در گام دوم می‌توان سیره را کاوید و براساس روش‌شناسی معتبر به عمق پرداخت و به اصول، قواعد، مبانی و اهداف آن رفتار دست یافت.
۳. در گام سوم باید با نگاه کلان و جامع به مجموعه‌ای از سیره‌ها یا همه آنها به نظام‌سازی و ارائه نظریه‌های فراگیر دست زد و با تحلیل جامعی از سیره‌ها به پاره‌ای از پرسش‌های کلی در تربیت اسلامی پاسخ داد.

پرسش‌ها

۱. چگونه می‌توان سیره معصومان علیهم‌السلام را از قرآن کریم به دست آورد؟
۲. از چه نوع اخبار و روایاتی می‌توان سیره معصومان علیهم‌السلام را به دست آورد؟ توضیح دهید.
۳. چنانچه بخواهید پژوهشی را در خصوص موضوعی خاص از سیره تربیتی انجام دهید از چه روشی باید استفاده کنید؟ توضیح دهید.
۴. تحقیق در سیره معصومان علیهم‌السلام در چه سطوحی مطرح است؟

بحث و پژوهش

تفاوت استفاده سیره از قرآن کریم با منابع روایی و تاریخی در چیست؟

منابع برای بحث و پژوهش

- حسینی زاده، سید علی، سیره تربیتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام، ج ۱: تربیت فرزندان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸.
- صدر نجفی، محمدباقر، دروس فی علم الاصول، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.

آداب و روش‌های زمینه‌ساز در تربیت

اهداف آموزشی فصل دوم

آشنایی با روش‌های زمینه‌ساز در تربیت براساس سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

براساس هدف کلی این فصل، انتظار این است که خواننده پس از مطالعه مطالب این فصل به اهداف مرحله‌ای ذیل دست یابد و بتواند:

۱. عوامل مؤثر در تربیت را درک کند.

۲. روش‌های تربیتی زمینه‌ساز پیش از تولد را براساس سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

بیان کند.

۳. روش‌های تربیتی زمینه‌ساز در آغاز تولد را براساس سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

بیان کند.

۴. روش‌های تربیتی زمینه‌ساز پس از تولد را براساس سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

بیان کند.

مقدمه

برای موجوداتی که در طریق تغییر، تحول، رشد و تکامل‌اند معمولاً موسم مناسبی وجود دارد که در آن به بهترین و مناسب‌ترین رشد خود می‌رسند و آثاری که از آنها انتظار داشته‌ایم تجلی می‌یابد، گل‌ها در موسم بهار می‌رویند، چشمه‌ها در فصل زمستان جاری می‌شوند، ابرها در زمستان بارور می‌گردند و قطرات باران خود را به زمین می‌فرستند و... تربیت فرزند نیز موسم مناسب خود را دارد که در آن بهتر و آسان‌تر به بار می‌نشیند.

در این فصل پس از بررسی نظر اسلام در زمینه عوامل مؤثر در تربیت فرزند برآنیم که سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را در زمینه تربیت فرزند بررسی کنیم، تا دریابیم که

آنان چگونه از وراثت و محیط در شکوفایی فطرت الهی در فرزند بهره می‌جستند؛ به سخن دیگر، باید ببینیم آنان چه مقدمات و زمینه‌هایی را برای تربیت فرزند تدارک می‌دیدند. از دیدگاه اسلام تربیت فرزندان نه تنها از لحظه تولد مورد توجه است، بلکه به زمینه‌های تربیت و شرایط پیش از تولد و حتی پیش از انعقاد نطفه نیز توجه خاص شده است. بر این اساس، در این فصل، سه مبحث ذیل مطرح می‌شود:

- روش‌های تربیتی زمینه‌ساز پیش از تولد؛

- روش‌های تربیتی زمینه‌ساز آغاز تولد؛

- روش‌های تربیتی زمینه‌ساز پس از تولد.

مبحث اول

آداب و روش های تربیتی زمینه ساز پیش از تولد

اهداف آموزشی مبحث اول

آشنایی با روش های تربیتی زمینه ساز پیش از تولد براساس سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

براساس هدف مرحله ای این مبحث، انتظار از خواننده آن است که پس از مطالعه مطالب به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. انواع روش های زمینه ساز پیش از تولد را براساس سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

نام ببرد.

۲. روش انتخاب همسر را براساس سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام شرح دهد.

۳. نمونه هایی از روش انتخاب همسر در خانواده پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را ذکر کند.

۴. اهمیت آداب مباشرت والدین را براساس سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

توضیح دهد.

مقدمه

تربیت فرزند را از چه زمانی باید آغاز کرد؟ این سؤالی است که ذهن بیشتر کسانی را که صاحب فرزند می شوند، یا سرپرستی فرزندی را بر عهده دارند، به خود مشغول می کند. پاسخ های متفاوتی به این پرسش داده شده است برخی سنین شش تا هفت سالگی را مطرح کرده اند (مظلومی، ۱۳۶۶، ص ۳۴)، عده ای دیگر شروع تربیت را آغاز تولد و برخی

آن را سال ها قبل از تولد می دانند.

یکی از روان شناسان می گوید: «از حکیمی پرسیدند: از چه زمانی باید تربیت را آغاز

کرد؟ حکیم در پاسخ گفت: از بیست سال قبل از تولد و اگر به نتیجه لازم نرسیدید، معلوم

می شود که باید زودتر از آن شروع می کردید» (سادات، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۲۱).

(در سیره معصومان علیهم السلام، تربیت کودک پیش از تولد کودک آغاز می شود) اما، نه از بیست سال قبل، بلکه از زمان انتخاب همسر و ازدواج. با انتخاب همسر تقریباً کانون تربیت رقم می خورد؛ زیرا عوامل مؤثر در تربیت، گذشته از فطرت، که در اختیار انسان نیست، یا عوامل وراثتی هستند یا محیطی که با انتخاب همسر، پرونده عوامل وراثتی و بخش مهمی از عوامل محیطی بسته خواهد شد؛ زیرا محیط تربیت را خانواده و اجتماع تشکیل می دهد. در میان این دو، «محیط خانواده» مهم ترین نقش را ایفا می کند؛ زیرا کودک حساس ترین زمان رشد و تربیت خود را در خانواده می گذراند.

۱. انتخاب همسر

زن و شوهر از ارکان خانواده به شمار می روند و خانواده مهم ترین نقش را در تربیت فرزند ایفا می کند؛ از این رو، اگر همسران، از لحاظ جسمی، افرادی سالم و از لحاظ روحی و معنوی، صالح و تربیت یافته باشند به جد می توان گفت بخش مهمی از تربیت فرزند، سامان یافته و تضمین شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هم، دیگران را به این امر خطیر سفارش کرده اند و هم خود در انتخاب همسر دقت نموده اند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

انكحوا الأكفاء و انكحوا منهنم و اختاروا لنطفکم (حرعاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۴، ص ۲۹)؛
به هم شأن خود زن بدهید و از هم شأن خود زن بگیرید و برای نطفه های خود [جایگامی مناسب] انتخاب کنید.

و نیز می فرماید:

اختاروا لنطفکم فان الخال احد الضجیعین (همان، ص ۲۸، ش ۲)؛ برای نطفه های خود، [جایگامی مناسب] انتخاب کنید که [ویژگی های] دابی در [شکل گیری شخصیت] فرزند اثرگذار است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در عمل، درباره خود و خانواده خود چنین کرده و در انتخاب همسر، دقت لازم را مبذول داشته اند. در داستان ازدواج حضرت فاطمه علیها السلام، نقل شده است که افراد بسیار و به انگیزه های مختلف، تنها یادگار پیامبر گرامی اسلام را از وی خواستگاری کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله با روی گرداندن از آنها (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۳، ص ۱۴۰) یا با بیان این جمله که «منتظر قضای الهی می مانم» (ابن سعد، ۱۴۰۵، ج ۸، ص ۱۹)، دست رد به سینه هر کدام می زد. اما همین که پسر عموی وی، امیر مؤمنان علی علیه السلام، برای خواستگاری نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، حضرت با چهره ای گشاده با او برخورد کرد و فرمود:

ما جاء بك يا ابا الحسن؟ حاجتك؟ چه نیازی تو را به اینجا آورده است؟

امیرمؤمنان علی علیه السلام در پاسخ، خواسته خویش را مطرح کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
یا علی، آنه قد ذکرها قبلک رجال فذکرتُ ذلک لها فرأیت الکراهة فی وجهها و
لکن علی رسلک حتی أخرج إلیک؛ ای علی، پیش از تو کسان دیگری نیز فاطمه را از
من خواستگاری کرده‌اند و من خواست آنها را به فاطمه علیها السلام گفتم، اما کراهت را در
چهره او یافتم، ولی صبر کن تا باز گردم.

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مطرح کردن خواسته علی علیه السلام با دخت گرامی خویش، همین که سکوت و
عدم اعراض و کراهت او را دید، با خوشحالی بانگ «الله اکبر» برآورد و فرمود:
سکوتها اقرار (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۲، ص ۹۳)؛ سکوت زهرا، علامت رضایت و
خواست اوست.

همچنین علی علیه السلام نقل می‌کند که

پیامبر صلی الله علیه و آله در جستجوی من به ام‌ایمن فرمود: ام‌ایمن، برادرم کجاست؟ ام‌ایمن گفت:
برادرت کیت؟ پیامبر فرمود: علی. ام‌ایمن گفت: ای رسول خدا، دخترت را به همسری
کسی می‌دهی که برادر توست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری ام‌ایمن، به خدا قسم دخترم
را به هم‌شانش که مردی است شریف و آبرومند در دنیا و آخرت و کسی که در درگاه
خدا مقرب است، به همسری دادم (همان، ص ۱۰۵).

همچنین، نقل شده است که

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را به همسری علی علیه السلام داد، نزد او آمد و دید که فاطمه علیها السلام
گریان است، فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ به خدا قسم اگر در خاندان من کسی بهتر از
علی علیه السلام بود تو را به علی نمی‌دادم (کلینی، ۱۳۶۵، ص ۳۷۸، ش ۶).

البته ناراحتی حضرت فاطمه علیها السلام به دلیل ازدواج با حضرت علی علیه السلام نبود، بلکه به این دلیل
بود که زنان قریش او را سرزنش می‌کردند و می‌گفتند: پدرت تو را به مردی فقیر و... شوهر
داده است.

در روایت دیگری حضرت فاطمه علیها السلام، خود به سرزنش زنان قریش تصریح می‌کند و
پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فضائل علی علیه السلام را برای او برمی‌شمرد (خوارزمی، ۱۴۱۱، ص ۳۵۴).

البته در این باره روایات دیگری نیز هست که حاکی از انجام این ازدواج به خواست
پروردگار است؛ ولی در بعضی از همین روایات تصریح شده که این امر از آن جهت است که
کسی جز علی علیه السلام هم‌شان و کفو فاطمه علیها السلام نیست (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۳۷۸). علی علیه السلام
نقل می‌کند پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود:

برخی مردان قریش مرا سرزنش کرده اند که چرا با وجود خواستگاری ما، فاطمه علیها السلام را به همسری علی درآوردی؟ ولی من به آنها گفتم: به خدا قسم، من مانع ازدواج او با شما نشدم و من او را به همسری علی درنیاوردم. جبرئیل بر من نازل شد و گفت: «خدا می گوید: اگر علی را خلق نمی کردم، برای دخترت فاطمه علیها السلام تا ابد هم شانی نبود» (همان؛ ج ۱، ص ۴۶۱).

اشکالی که ممکن است در اینجا مطرح شود آن است که این سیره با روایات ائمه علیهم السلام که می فرمایند: در ازدواج سخت گیری نکنید و هرگاه خواستگاری آمد که از خُلق و دین او راضی هستید، او را رد نکنید، در تعارض است؛ مثلاً امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

إذا جائكم من ترضون خلقه و دینه فزوجهوا لا تفعلوا تكن فتنة في الارض و فساد كبير (همان، ج ۵، ص ۳۴۷)؛ هرگاه کسی به خواستگاری نزد شما آمد که از دین و اخلاق او راضی هستید، او را رد نکنید و اگر چنین کنید، در زمین فتنه و فساد بزرگی ایجاد خواهد شد.

در روایت دیگری دین و امانت نیز شرط شده است (همان جا).

در پاسخ، باید گفت: اولاً، این روایات می گوید که به دین و اخلاق و حتی امانت باید توجه شود و هرگاه در این چند مورد رضایت حاصل شد، دیگر سخت گیری نکنید؛ یعنی سخت گیری نکردن و سهل گرفتن نسبت به دین، اخلاق و امانت نیست، بلکه سهل گیری در امور مادی و فقر و غنا و طبقه اجتماعی فرد و مهریه و امثال اینهاست. ثانیاً، بر فرض که سهل گیری در امور دینی نیز مطرح باشد، منظور روایت برای وقتی است که انسان به اصل دین و ایمان فرد اطمینان دارد، ولی به دنبال سطح بالای ایمان و دین باشد. امام باقر علیه السلام در آن روایت این مورد را نهی کرده است. شاهد آن نیز، این است که علی بن اسباط به امام باقر علیه السلام می نویسد: «برای دخترانم کسی را که مثل خودم باشد، نمی یابم. درباره آنها چه کنم؟» امام در پاسخ می فرماید: «به دنبال اینکه کسی مثل خودت را پیدا کنی، مباش. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه کسی که از دین و خُلق او راضی بودید به خواستگاری آمد، دختر را به او تزویج کنید» (همان جا)؛ یعنی علی بن اسباط به دنبال کسی مثل خودش بوده نه کفو و هم شأن دخترانش؛ بنابراین امام فرموده است: کسی که به دین و اخلاق او رضایت داری، او را رد نکن. ثالثاً، رضایت از دین و اخلاق امری ثابت نیست، بلکه امری نسبی است که درباره هر کس تفاوت می کند؛ شاید پیامبر صلی الله علیه و آله از دین یا اخلاق یا دین و اخلاق دیگر خواستگاران دختر خویش

راضی نبوده است (به علاوه، در تزویج، کفو و هم‌شان بودن همسران شرط است، که هیچ‌یک از خواستگاران حضرت فاطمه علیها السلام، جز علی علیه السلام، چنان نبودند. این مطلب در روایت دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

ولو لا خلق الله فاطمة لعلي لما كان في وجه الارض كفؤ لها آدم و من دونه (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۴۶۱)؛ اگر خدا فاطمه علیها السلام را برای علی علیه السلام خلق نکرده بود، برای فاطمه علیها السلام کفوی از آدم علیه السلام تا پایان خلقت یافت نمی‌شد.

بنابراین، به تصریح خود پیامبر صلی الله علیه و آله در برخی روایات، آن حضرت به بهترین خواستگار زهرا علیها السلام جواب مثبت داده است. دیگر اینکه، بر فرض که پذیرش پیامبر صلی الله علیه و آله به امر خدا بوده، امر خدا نیز بر اساس هم‌شان بودن امیر مؤمنان علی علیه السلام با حضرت زهرا علیها السلام بوده است و سوم اینکه منافاتی ندارد که هم خدا امر کرده باشد و هم پیامبر صلی الله علیه و آله و زهرا علیها السلام قلباً بدین ازدواج تمایل داشته باشند و بر این اساس عمل کرده باشند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام، خود نیز پس از رحلت فاطمه علیها السلام، هنگامی که قصد ازدواج می‌کند، به سراغ برادر خویش عقیل، که در علم انساب و شناخت قبائل عرب سرآمد بود می‌رود و از او می‌خواهد همسری را برایش بجوید که زاده شجاعان باشد و فرزندان شجاع و دلیر برایش بیاورد. عقیل با بررسی و جستجو در قبائل عرب، فاطمه کلایه را به علی علیه السلام پیشنهاد می‌کند و با این ازدواج شیر مردانی چون حضرت ابوالفضل علیه السلام و برادرانش متولد می‌شوند که دلیری و شجاعت آنها تا ابد بر صفحه تاریخ نقش بسته است (مطهری، ۱۳۶۷ الف، ج ۱، ص ۵۹). اگر امام سجاد علیه السلام نیز یکی از بهترین نرادرگان امام مجتبی علیه السلام را به همسری برمی‌گزیند و از او باقر العلوم علیه السلام متولد می‌شود، برای این است که انتخاب همسر، نقشی اساسی در تربیت دارد. امام صادق علیه السلام فرمود: «جده‌ام صدیقه‌ای بود که در خاندان امام حسن علیه السلام زنی به درجه و مرتبه او نرسیده است» (قمی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۷۳). همچنین برای انتخاب همسر مناسب و هم‌شان است که امام هادی علیه السلام که در سامرا زندگی می‌کرد، بشرین مسلمان را به بغداد می‌فرستد تا کنیز پاک‌طینت رومی را خریداری کند تا او را به همسری فرزند خویش امام حسن عسکری علیه السلام درآورد و از او آخرین حجت حق، امام مهدی (عج) متولد شود (همان، ص ۷۴۵).

بنابراین اهمیت مسئله انتخاب همسر در سیره معصومان علیهم السلام روشن است. اما باید توجه داشت که تمام اهمیت این مسئله برای تربیت فرزند نیست، بلکه چنان‌که در برخی از روایات

همچنین می‌فرماید:

تخیروا لنطفکم و انتخبوا المناکح (همان، ص ۳۰۲). برای نطفه‌های خود [جایگاهی مناسب] برگزینید و زنان [نیک] را انتخاب کنید.

اما درباره ازدواج دختر و پذیرش خواستگار می‌فرماید:

هرگاه از دین و اخلاق خواستگار رضایت داشتید دختر را به او تزویج کنید (کلینی، ج ۵، ص ۳۴۷).

در روایتی دیگر امانت را نیز بیان می‌کند (همان‌جا).

بنابراین، درباره انتخاب شوهر تنها سه صفت دیانت، اخلاق و امانت را شرط کرده است و به احتمال قوی شرط کردن این سه صفت هم بیشتر در ارتباط با خود همسر است تا تأثیر آن در فرزند. تأثیر این سه صفت در فرزند نیز بیشتر از حیث تأثیرات محیطی است، نه تأثیر وراثتی؛ زیرا در روایتی دیگر پیامبر ﷺ می‌فرماید:

النکاح رِقٌّ فاذا أنکح أحدکم ولیده فقد أرقّها. فلینظر أحدکم لمن یرقّ کریمته (حرّعاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۴، ص ۵۲)؛ ازدواج بردگی است. پس هرگاه یکی از شما خواست دخترش را همسر دهد، باید دقت کند او را به بردگی چه کسی درمی‌آورد.

همچنین در روایت دیگری آمده است: شخصی از امام حسن علیه السلام درباره ازدواج دخترش سؤال کرد. امام فرمود:

رَوْجُهَا مِنْ رَجُلٍ تَقِيٍّ فَإِنَّهُ إِنْ أَحَبَّهَا أَكْرَمَهَا وَإِنْ أَبْغَضَهَا لَمْ يَظْلَمْهَا (طبرسی، ۱۴۱۲، ص ۲۱۴)؛ او را به ازدواج مردی متقی درآور؛ زیرا اگر او را دوست بدارد احترامش خواهد کرد و اگر او را دوست ندارد به او ظلم نخواهد کرد.

بنابراین، شرایطی که در روایات برای مرد بیان شده برای فراهم آوردن آسایش همسر است؛ اما شرایطی که برای زن بیان شده، بیشتر یا همه، مربوط به تأثیر آن شرایط بر فرزند است. روایت امام صادق علیه السلام نیز شاهد دیگری بر این مدعا است. در این روایت امام علیه السلام می‌فرماید: زَوْجُوا الْأَحْمَقَ وَ لَا تَزَوَّجُوا الْحَصْقَاءَ فَإِنَّ الْأَحْمَقَ يُنْجِبُ وَالْحَمَقَاءَ لَا تُنْجِبُ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۳۵۴)؛ با مرد احمق ازدواج کنید، ولی با زن احمق ازدواج نکنید؛ زیرا مرد احمق فرزند نجیب می‌آورد، ولی زن احمق فرزند نجیب نمی‌آورد.

در روایتی دیگر آمده است که یکی از اصحاب امام باقر علیه السلام در مورد ازدواج مردی با زن دیوانه زیبایی که از او خوشش آمده بود، سؤال کرد. امام فرمود:

لَا وَ لَكِنْ إِنْ كَانَتْ عِنْدَهُ أُمَّةٌ مَجْنُونَةٌ فَلَا بَأْسَ بِأَنْ يَطَّأَهَا وَ لَا يَطْلُبُ وَ لَدَهَا (همان‌جا)؛

با او ازدواج نکند، ولی اگر کسی کنیز دیوانه‌ای دارد اشکال ندارد که با او نزدیکی کند، ولی از او بچه‌دار نشود.

در روایت دیگری نیز می‌فرماید:

همشینی با زن احمق بلا و فرزند او تباه است (همان، ۳۵۳).

در جمع بین این روایات باید گفت: به‌طور کلی در مورد این روایات سه احتمال را می‌توان مطرح کرد:

۱. همه این تأکیدها به علت تأثیرات محیطی مادر بر فرزند است؛

۲. همه این تأکیدها به لحاظ تأثیرات وراثتی مادر بر فرزند است؛

۳. این تأکیدها به سبب تأثیرات محیطی و وراثتی مادر بر فرزند است.

از میان این سه احتمال، احتمال دوم با این روایات سازگارتر است؛ زیرا روایات دسته اول که بر انتخاب و گزینش زن تأکید می‌کرد بر نقش رگ و ریشه تأکید داشت و این حاکی از تأثیرات وراثتی مادر بر فرزند است. به علاوه، روایت اخیر نیز که در آن امام باقر علیه السلام فرمود با کنیز دیوانه هم‌بستر شو ولی از انعقاد نطفه جلوگیری کن، حاکی از این است که زن دیوانه از نظر وراثت تأثیر می‌گذارد؛ زیرا اگر مراد، تأثیر تربیتی و محیطی بود، باید می‌فرمود تربیت او را به دیگری بسپار، نه اینکه از او طلب فرزند نکن. البته نمی‌توان گفت که این روایات در صدد نفی نقش محیطی مادر است؛ بلکه چون این نقش معمولاً بر همگان روشن است، روایات نسبت به آن ساکت‌اند، ولی چون نقش وراثت بر بسیاری از افراد پوشیده است و ممکن است مورد غفلت واقع شود، در روایات به آن اشاره شده است.

یک احتمال دیگر را نیز می‌توان در اینجا مطرح کرد و آن اینکه ممکن است مراد، تأثیر مادر از طریق شیر باشد؛ زیرا در روایات بر تأثیر شیر نیز تأکید شده است. در عین حال، چون در روایات دسته اول بحث از تأثیر رگ و ریشه است، نمی‌توان آنها را از نقش وراثتی مادر منصرف دانست. دست‌کم می‌توان گفت مراد روایات، احتمال سوم با تأکید بر نقش وراثت است.

بنابراین، معلوم می‌شود از نظر تربیتی تأثیر زن در فرزند، اعم از محیط و وراثت (دست‌کم در مواردی که مادر دارای کمبود عقلی است) بیش از مرد است. از این‌رو در اسلام بر دقت در انتخاب زن تأکید بیشتری شده است، ولی در پذیرش خواستگاری مرد، تنها سه ویژگی دین، اخلاق و امانت شرط شده است.

۲. آداب مباشرت

از دیگر روش‌های زمینه‌ساز پیش از تولد در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت  معاشرت و روابط صحیح و سالم پدر و مادر است. روابط درست والدین، علاوه بر اینکه الگوی سالم معاشرت را فراروی فرزندان می‌گذارد، موجب می‌شود فرزندان نیز برای والدین احترام ویژه‌ای قائل شوند و از آنها حرف‌شنوی داشته باشند. روابط والدین دامنه‌گسترده‌ای دارد. آنچه در اینجا مورد نظر است، بخشی از روابط والدین است که مربوط به پیش از تولد فرزند، یعنی روابط آنها در خصوص آمیزش و مباشرت است. در متون اسلامی، روایات بسیاری از بزرگان دین درباره آداب آمیزش و تأثیر آن در روح و جسم فرزند آمده است. آنچه در سیره معصومان  آمده، سفارش‌های پیامبر ﷺ به علی  در زمینه زمان، مکان، حالات روحی حاکم بر همسران در زمان آمیزش کرده است. پیامبر اکرم ﷺ در پایان سفارش خود می‌فرماید:

یا علی، اِحْفَظْ وَصِيَّتِي هَذِهِ كَمَا حَفِظْتُهَا عَنْ أُخِي جَبْرِئِيلَ (طبرسی، ۱۴۱۲، ص ۲۱۹)؛
ای علی، این وصیت مرا بیاموز و به آن عمل کن؛ چنان که من آن را از برادرم جبرئیل،
آموختم و بدان عمل کردم.

حالات روحی و معنوی انسان و حتی نوع غذا به قدری در پیدایش فرزند مؤثر است که پیامبر ﷺ قبل از انعقاد نطفه فاطمه زهرا، تنها یادگار خود، به دستور خداوند، چهل روز خلوت گزید و به روزه و عبادت پرداخت؛ در پایان چهل روز هم از غذاهای بهشتی‌ای که جبرئیل برای او آورد، تناول کرد (قمی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۴۷) و نتیجه آن فرزندى شد که یازده امام معصوم از نسل او به بشریت روشنایی بخشید.

تأثیر آداب آمیزش در تربیت فرزند، که در سیره معصومان  و روایات ذکر شده، بر دو گونه است:

الف) تأثیر در صحت و سلامت جسمی و حتی چهره فرزند: امام حسن مجتبیٰ  در این باره می‌فرماید:

اگر مرد با آرامش قلب و اعصاب راحت و غیر مضطرب با همسر خود آمیزش کند، نطفه در رحم، بدون اضطراب ساکن می‌شود و فرزند شبیه پدر و مادر خود خواهد بود. اما اگر مرد با اضطراب و اعصاب ناراحت با همسر خود بیامیزد، نطفه با اضطراب در رحم مادر قرار می‌گیرد و فرزند شبیه عمه، عمو، خاله، دایی و سایر اقوام خواهد بود» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۰، ص ۳۵۹).

البته این، بخشی از تأثیرات آرامش است که امام حسن مجتبی علیه السلام بیان کرده‌اند. تأثیرات جسمی دیگری نیز بر شرایط و محیط حاکم بر آمیزش مترتب است که در روایات دیگری آمده است؛ از جمله، پیامبر صلی الله علیه و آله در سفارش خود به امام علی علیه السلام می‌فرماید:

ای علی، در آغاز، میان، و پایان ماه با همسرت هم‌بستر شو؛ زیرا احتمال جنون، جذام و فساد اعضا و عقل همسر و فرزندش زیادتر است (طبرسی، ۱۳۱۲، ص ۲۱۹).

ب) تأثیر معنوی یا تأثیر در روح و روان فرزند: رعایت آدابی از قبیل ذکر نام و یاد خدا، با وضو و طهارت بودن و دعا کردن پیش از آمیزش، موجب جلوگیری از دخالت شیطان می‌شود. قرآن کریم پس از ذکر اینکه شیطان بر آدم سجده نکرد و از درگاه خدا رانده شد و فرصت طلبید، می‌فرماید:

وَاسْتَفْزِرْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ (اسراء، ۶۴)؛ هر کدام از آنها را که توانستی با صدایت تحریک کن و لشکر سواره و پیاده‌ات را بر آنها گسیل دار و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی.

در این آیه به شیطان اجازه شریک شدن در مال و فرزند انسان داده شده است. طبیعی است تربیت و هدایت فرزندی که شیطان در ایجاد او دخالت دارد مشکل‌تر خواهد بود؛ چنان‌که تربیت کسی که از راه حرام به دنیا آمده باشد مشکل است. از این‌رو در اسلام مشاغل حساسی که نیاز به عدالت و تقوای در حدّ بالا دارد به زنازاده سپرده نمی‌شود.

همچنین رعایت نکردن آداب آمیزش، علاوه بر تأثیر بر فرزندی که نطفه او در حال انعقاد است، بر سایر فرزندان نیز اثر می‌گذارد. امام صادق علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، هرگاه مردی با زنش هم‌بستر شود، در حالی که کودکی در اتاق بیدار است و آنها را می‌بیند و سخن گفتن و نفس زدن آنها را می‌شنود، آن کودک هرگز به رستگاری نخواهد رسید و خواه پسر باشد یا دختر، زناکار خواهد شد (حرّعاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۴، ص ۹۴).

با توجه به تأثیراتی که شرایط زمانی، مکانی، روحی و روانی تشکیل نطفه بر فرزند می‌گذارد، معصومان علیهم السلام آداب خاصی را برای آمیزش با همسر رعایت، و دیگران را نیز به آن سفارش می‌کردند.^۱

پیشرفت علوم، پذیرش این‌گونه تأثیرات را آسان‌تر کرده است؛ زیرا تأثیر ژن‌ها و چگونگی عوامل نهفتگی و غلبه ژن‌ها از نظر علمی به اثبات رسیده است. عوامل محیطی

۱. برای آگاهی از این آداب رک: طبرسی، ۱۴۱۲، ص ۱۲۱۸، کلینی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۴۹۹ و حلیة المتقین مجلسی.

بخشی از عواملی است که در غلبه و نهفتگی ژن‌ها مؤثر است. آنچه در این روایات بیان شده نیز بخشی از عوامل محیطی است که ممکن است در غلبه ژن‌هایی که صفات خاص جسمی یا روحی را پدید می‌آورند مؤثر باشد.

خلاصه مبحث

بحث وراثت، محیط و تأثیر آنها بر تربیت و شخصیت انسان همواره مورد توجه روان‌شناسان و مربیان تربیتی بوده است. علاوه بر این دو عامل، قرآن و روایات، نقش عامل سومی تحت عنوان فطرت را مطرح می‌نمایند. با توجه به آیات و روایات، دو دسته عوامل در شخصیت و تربیت کودک دخالت دارند:

الف) عوامل پیشینی که خود شامل عوامل فطری یا ذاتی و عوامل ارثی یا مادرزادی می‌شوند؛

ب) عوامل پسینی که شامل محیط، تربیت و اراده می‌شوند.

در واقع از زمان ازدواج و انتخاب همسر کانون خانواده و تربیت رقم می‌خورد؛ از آنجا که محیط تربیت را خانه و اجتماع تشکیل می‌دهد. در میان این دو، مهم‌ترین نقش را محیط خانواده ایفا می‌کند؛ زیرا کودک حساس‌ترین زمان رشد و تربیت خود را در خانواده می‌گذراند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، هم دیگران را به این امر خطیر سفارش کرده‌اند و هم خود در انتخاب همسر دقت داشته‌اند. احادیث و روایتهایی نیز در این خصوص ذکر شده که به نکات قابل توجهی در انتخاب همسر اشاره می‌نماید، از ویژگی‌هایی که در سیره معصومان علیهم السلام برای انتخاب همسر به آن توجه شده است می‌توان به رفتار نیکو و ادب همسر و خوش اخلاقی اشاره نمود. در روایات درباره انتخاب شوهر به سه صفت دیانت، اخلاق و امانت تأکید شده است و همچنین ذکر شده که از نظر اسلام اهمیت انتخاب زن بیش از اهمیت انتخاب شوهر است؛ زیرا تأثیر زن در تربیت فرزند بیش از مرد است.

از دیگر روش‌های زمین‌ساز پیش از تولد در سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام آداب معاشرت و روابط صحیح و سالم پدر و مادر در خانواده است. روابط درست والدین علاوه بر اینکه الگوی سالم معاشرت در برابر فرزندان است موجب می‌شود فرزندان برای والدین احترام قائل شوند. یکی از مهم‌ترین روش‌های معاشرت شیوه مباشرت والدین است که رعایت آداب مباشرت نقش و تأثیر بسزایی در فرزندان می‌گذارد. این آداب در کتاب‌های

اخلاقی ای چون حلیة المتقین مجلسی ذکر شده است که به برخی از آنها و آثار مادی و معنوی آنها در این مبحث اشاره شد. و همچنین از نتایج آداب معاشرت صحیح در قالب احادیث و روایات، به آثار ظاهری و معنوی متعددی اشاره شده است.

پرسش‌ها

۱. عوامل مؤثر در تربیت از نظر اسلام را شرح دهید و ادله آن را بیان کنید.
۲. از نظر معصومان علیهم‌السلام تربیت کودک از چه زمانی آغاز می‌شود؟ با ذکر دلیل، توضیح دهید.
۳. نقش انتخاب همسر در تربیت فرزند را از دیدگاه معصومان علیهم‌السلام توضیح دهید.
۴. آداب مباشرت والدین چه تأثیری در تربیت فرزندان دارد؟ با ذکر دلیل توضیح دهید.
۵. براساس سیره تربیتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام تأثیر مادر در تربیت فرزند را توضیح دهید.

بحث و پژوهش

عوامل مؤثر در تربیت از دیدگاه اسلام را با مکاتب غربی مقایسه و بررسی نمایید.

منابع برای بحث و پژوهش

- مطهری، احمد، رابطه وراثت و تربیت، دارالنشر اسلامی، ۱۳۶۶.
- بستانی، محمود، اسلام و روان‌شناسی، ترجمه محمود هوشیم، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
- کتاب‌های روان‌شناسی رشد از جمله، ای. برک، لورای، روان‌شناسی رشد، ترجمه یحیی سیدمحمدی، ج ۱، ارسباران، ۱۳۸۱.

آداب و روش‌های تربیتی زمینه‌ساز آغاز تولد

اهداف آموزشی مبحث دوم

شناسایی روش‌های زمینه‌ساز تربیت در آغاز تولد،

براساس سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

براساس هدف مرحله‌ای این مبحث، انتظار از خواننده این است که پس از مطالعه مطالب به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. انواع روش‌های زمینه‌ساز تربیت در آغاز تولد را، براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام نام ببرد.
۲. آثار تربیتی، جسمی و روحی اذان و اقامه گفتن در گوش کودک را براساس سیره معصومان علیهم السلام بیان کند.
۳. آثار کام برداشتن نوزاد را براساس سیره معصومان علیهم السلام برشمارد.
۴. سیره تربیتی معصومان علیهم السلام را در زمینه پوشش نوزاد شرح دهد.
۵. تأثیرات آداب دعا و تبریک به هنگام تولد کودک را براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام با ذکر مثال توضیح دهد.
۶. آثار تربیتی نام نیک نهادن بر فرزند را براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام شرح دهد.
۷. آثار روحی و معنوی عقیقه را که دارای زمینه‌های تربیتی است براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام توضیح دهد.
۸. آثار اجتماعی - اقتصادی عقیقه را براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام ذکر نماید.
۹. آثار ختنه نمودن نوزاد را براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام بیان کند.
۱۰. آثار تربیتی تراشیدن موی سر نوزاد و صدقه دادن برای او را براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام شرح دهد.

مقدمه

تربیت انسان‌ها کار پیچیده و مشکلی است و جز با توکل بر خدا و توسل به معصومان علیهم‌السلام و نیز استفاده از شیوه‌های ارائه شده از سوی دین مبین اسلام، ممکن نیست. همچنین عملکرد انسان‌هایی که در تربیت موفق بوده‌اند می‌تواند کمک بسیار مؤثری در این امر مهم باشد. از این رو با توجه به مطالبی که در فصول و مباحث پیشین مطرح شد، در این مبحث به بررسی آداب و سنن زمینه‌ساز تربیت در آغاز تولد می‌پردازیم تا با پیروی از سیره تربیتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام بتوانیم گامی مؤثر در تربیت فرزندان خویش برداریم.

در سیره معصومان علیهم‌السلام آداب و سنت‌هایی یافت می‌شود که از آغاز تولد فرزند تا روز هفتم به آنها عمل می‌کرده‌اند. عمل به این آداب، زمینه‌های مساعد تربیت را در فرزند به وجود می‌آورد. ممکن است نقش برخی از این آداب در تربیت فرزند برای ما مخفی باشد یا تأثیر کمتری در تربیت داشته باشد، ولی به هر حال تأثیر خود را در فرزند خواهد گذاشت.

بخشی از این روش‌ها، زمینه‌های تربیت بعدی را فراهم می‌کنند و برخی، علاوه بر آن، خود نیز اثر تربیتی مستقیمی دارند. از مجموع همین تأثیرات جزئی است که تربیت تحقق می‌یابد؛ زیرا تربیت امری لحظه‌ای نیست که یکباره صورت پذیرد، بلکه امری تدریجی است که با فراهم شدن زمینه‌های آن، از بین رفتن عوامل مزاحم و رعایت آداب و دستورهای تربیتی و استفاده از شیوه‌های مناسب تحقق می‌یابد. برخی از این آداب چنین است:

۱. اذان و اقامه گفتن در گوش نوزاد

نخستین کاری که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام پس از تولد فرزند انجام می‌دادند، این بود که در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه می‌گفتند. امام سجاده علیه‌السلام می‌فرماید:

هنگامی که امام حسین علیه‌السلام متولد شد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در گوش او اذان گفت (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۳، ص ۲۴۰).

همچنین در روایتی دیگر آمده است:

هنگامی که امام حسن علیه‌السلام متولد شد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در گوش او اذان گفت (همان، ج ۱۰۴، ص ۱۲۳).

نجمه، مادر امام رضا علیه السلام نیز می‌گوید:

وقتی حضرت رضا علیه السلام متولد شد، امام کاظم علیه السلام در گوش راست او اذان و در گوش چپ اقامه گفت (حرّ عاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۵، ص ۱۳۸).

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز می‌فرماید:

هنگامی که زایمان حضرت زهرا علیها السلام فرارسید، پیامبر صلی الله علیه و آله به اسماء بنت عمیس و امّ سلمه فرمود: بر بالین حضرت فاطمه علیها السلام حاضر شوید و وقتی فرزند متولد شد، در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه بگویید؛ زیرا اگر چنین کنید، از شیطان در امان خواهد بود (اربلی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۱۴۸).

در این باره روایات فراوان دیگری نیز آمده است که معصومان علیهم السلام در زندگی خویش چنین شیوه‌ای داشتند و به دیگران نیز سفارش می‌کردند که این‌گونه عمل کنند.

در اینجا ممکن است پرسید: آیا این عمل، در کودک تأثیری نیز باقی می‌گذارد یا اینکه آداب و سننی است که والدین با عمل به آن کسب ثواب می‌کنند؟ در پاسخ باید گفت: اولاً در برخی روایات آثار تربیتی و همچنین آثار جسمی و روحی دیگری نیز برای این عمل بیان شده است؛ از جمله محفوظ ماندن از جنون، پیسی، غش، که برای اطلاع بیشتر می‌توان به آن روایات مراجعه کرد (حرّ عاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۵، ص ۱۳۷).^۱

براساس این روایات، اذان و اقامه گفتن در گوش نوزاد، موجب آرامش روحی کودک و ایمنی وی از شیطان، جنون و پیسی می‌شود. البته اذان هر جا گفته شود، شیطان از آنجا دور می‌شود؛ از این روست که برای کودکان نیز سفارش شده است. سلیمان الجعفری می‌گوید از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

أذن فی بیتک فانه یطرد الشیطان و یستحب من أجل الصبیان (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۳۰۸)؛ در خانه‌ات اذان بگو که موجب دوری شیطان می‌شود و برای کودکان پسندیده است.

ثانیاً، این عمل، از نظر علمی نیز توجیه‌پذیر است. پژوهشگران اثبات کرده‌اند که کودکان نه تنها در روزهای اول تولد گفته‌های ما را می‌شنوند و در ذهن خود ضبط می‌کنند، بلکه پیش از تولد نیز از صدای قلب و حرکت غذا در روده و معده مادر و حتی صداهای بیرونی مثل

۱. مراد القابله او بعض من یلیه ان یتیم الصلاة فی اذنه الیمنی فلا یصیبه لسم و لا تابعة ابداً. و نیز رک: نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ص ۱۳۷؛ متقی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۱۴۵۷؛ هبشی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۵۹.

صدای پدر و مادر و اطرافیان اثر می‌پذیرند و نسبت به آن صداها شناخت پیدا می‌کنند و بعد از تولد با آنها مانوس خواهند بود.

یکی از علل آرامش فرزند، هنگامی که مادر او را در آغوش می‌گیرد، انس با صدای قلب مادر در رحم است. ویلیام سیرز در این باره می‌گوید:

با کودک صحبت کنید و برایش آواز بخوانید. برای کودکی که در رحم دارید خاطره‌های خوش ایجاد کنید. بررسی‌ها نشان داده است که کودکان بعدها به صداهای آشنایی که در دوران زندگی در رحم مادر شنیده‌اند، و به صدای کسانی که با آنها صحبت کرده‌اند و برایشان آواز خوانده‌اند، عکس‌العمل نشان داده‌اند. نوزادان به صدای پدرانشان - اگر قبل از تولد با آنها صحبت کرده باشند - بیشتر توجه می‌کنند و آوازهایی را که مادر در ماه‌های زندگی در زهدان برای آنها خوانده است، آسان‌تر یاد می‌گیرند (سیرز، ۱۳۶۹، ص ۲۰).

همچنین «در یک آزمایش، ۵ تا ۶ هفته آخر بارداری، برای تعدادی از کودکان نوار سرودی که مادرشان خوانده بود، روزی دو بار پخش شد. پس از تولد، کودکان ترجیح می‌دادند که این سرود را از مادرشان بشنوند تا سرودی دیگر، هر چند آن را هم مادرشان می‌خواند. در آزمایشی دیگر، کودکان ترجیح می‌دادند به سرودی که مادرشان خوانده است، گوش دهند تا سرودی که شخص دیگری خوانده است. این هم به دلیل آن است که قبلاً با صدای مادر آشنا بودند (هترینگتون، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۱۲).^۱

بنابراین، اذان و اقامه گفتن در گوش کودک از سه جهت می‌تواند تأثیر تربیتی داشته باشد: نخست، تأثیرات جسمی و ایمنی از بیماری‌هایی که ممکن است کودک به آنها دچار شود. دوم، تأثیرات معنوی و آرامش روحی که با دوری شیطان برای کودک حاصل می‌شود. سوم، تأثیرات آموزشی که کودک با مفاهیم اعتقادی و مذهبی آشنا می‌شود و در آینده به این مفاهیم انس و علاقه بیشتری پیدا می‌کند.

۲. نحنیک یا کام برداشتن

از دیگر آداب که معصومان علیهم‌السلام در آغاز تولد فرزند رعایت کرده‌اند، برداشتن کام نوزاد است. کام برداشتن بدین معناست که مقداری خرما، شیرینی یا چیز دیگری را نرم و ملایم

۱. در این زمینه همچنین می‌توانید رک: رفعت، ۱۹۹۱.

کرده، به صورت مایع درآورند و آن را در کام کودک بریزند (طریحی، ۱۴۰۸، ص ۵۹۰). پیامبر ﷺ و ائمه اطهار خود به این سنت عمل می‌کردند و دیگران را نیز به آن سفارش می‌نمودند. امام صادق علیه السلام از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

حَنَكُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْتَمْرِ، فَكَذَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ (حَرَعَامَلِي، ۱۳۶۷، ج ۱۵، ص ۱۳۷)؛ کام فرزندانتان را با خرما بردارید؛ زیرا پیامبر ﷺ با حسن و حسین ﷺ چنین کرد.

همچنین از مادر امام رضا علیه السلام، نقل شده که

وقتی علی بن موسی الرضا علیه السلام متولد شد، او را در پارچه سفیدی پیچیدم به امام کاظم علیه السلام دادم. امام علیه السلام در گوش راست او اذان و در گوش چپ اقامه گفت و آب فرات طلبید و با آن کام نوزاد را برداشت و او را به من برگرداند (همان، ص ۱۳۸).

نیز وقتی عبدالله بن عباس صاحب فرزندی شد، علی علیه السلام به منزل او رفت و فرمود: او را بیاورید. کودک را آوردند. امام علیه السلام او را گرفت، کام او را برداشت، برای او دعا کرد و او را برگرداند... (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۵، ج ۷، ص ۱۴۸).

بنابراین، کام برداشتن، از سیره معصومان اطهار بوده است و با چیزهای مختلفی از قبیل خرما، آب (در صورت امکان آب فرات و پس از آن آب باران) (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۲۴)، تربت امام حسین علیه السلام، عسل یا هر نوع شیرینی دیگر انجام می‌شده است. در روایات، برای کام برداشتن با برخی از این چیزها، فوایدی نیز ذکر شده است. برای مثال، امام صادق علیه السلام کام برداشتن با تربت امام حسین علیه السلام را موجب ایمنی فرزند می‌داند:

حَنَكُوا أَوْلَادَكُمْ بِتَرْتِةِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَانَّهُ أَمَانٌ (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ص ۱۳۸).

مراد از امان، ممکن است ایمنی از شیطان یا بلایا یا هر دو باشد. همچنین آن حضرت کام برداشتن با آب فرات را موجب دوستی اهل بیت اطهار می‌داند:

مَا أَظَنَّ أَحَدًا يَحْنُكَ بِنَاءِ الْفَرَاتِ إِلَّا أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (همان، ص ۱۳۹).

و یا

أَلَا كَان لَنَا شِيعَةً (همان، ش ۴).

کام برداشتن با تربت امام حسین علیه السلام به دلیل قرب و منزلتی که آن امام نزد خدا دارد، آثار روحی و معنوی بسیاری دارد. در روایات متعدد از آثار مادی و معنوی آن، حتی در شفای بیماران سخن به میان آمده است. افراد بسیاری نیز این را تجربه کرده‌اند. روایات ما برای آب

فراوات اهمیت خاصی از حیث معنوی قائل است.^۱ این اهمیت شاید از آن جهت باشد که این آب طعم گوارایی دارد. آب باران نیز چون آب خالص است و شوری و تلخی و مواد مخلوط ندارد، از سایر آب‌ها گواراتر است.

یادآور می‌شویم که مستحب است که عمل کام برداشتن و تحنیک به دست بزرگان دین و افراد صالح و باتقوا واقع شود. این خود، علاوه بر آثاری که در روایات آمده و نیز آثار احتمالی که بیان شد، نوعی تیمن و تبرک است و چون مستحب است که هنگام این عمل برای کودک دعا کنند، دعای بزرگان دینی برای کودک تأثیرات معنوی فراوانی خواهد داشت. در صدر اسلام معمولاً کام کودکان مسلمان را پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام برمی‌داشتند و برای کودک دعا می‌کردند.

۳. پوشش نوزاد

پیامبر ﷺ و ائمه معصومان علیهم السلام به پوشش کودک، به‌ویژه در آغاز تولد، اهمیت فراوان می‌دادند. تأکید بر پوشاندن لباس سفید بر کودک و نهی از پوشاندن لباس زرد بر او، در سیره، حکایت از اهمیت و تأثیر رنگ لباس بر کودک دارد. زید بن علی از پدرش امام سجاد علیهم السلام نقل می‌کند که

لَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةُ عَلِيًّا الْحَسَنُ عَلِيًّا أَخْرَجَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ، فَقَالَ ﷺ أَلَمْ أَنهَكُم أَنْ تَلْقَوْهُ فِي خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ، ثُمَّ رَمَى بِهَا وَأَخَذَ خِرْقَةً بِيضَاءَ فَلَقَّهَ فِيهَا (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۰۴، ص ۱۰۹)، زمانی که حضرت فاطمه علیها السلام امام حسن علیهما السلام را به دنیا آورد، [اطرافیان] او را در پارچه زردی پیچیدند و نزد رسول الله ﷺ آوردند. پیامبر ﷺ فرمود: مگر شما را از پوشاندن پارچه زرد بر نوزاد منع نکرده بودم؟ سپس پارچه زرد را به دور افکند و پارچه سفیدی بر او پوشاند.

همچنین گذشت که مادر امام رضا علیهما السلام فرمود:

لَمَّا وُلِدَ الرِّضَاءُ عَلِيًّا نَاوَلْتُهُ مُوسَى عَلِيًّا فِي خِرْقَةٍ بِيضَاءَ (حرّعاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۵، ص ۱۳۸) وقتی [امام] رضا علیهما السلام به دنیا آمد، او را در پارچه سفیدی پیچیدم و به امام کاظم علیهما السلام دادم.

۱. در برخی روایات فراوات را نهر مؤمن نامیده‌اند. قال ابو عبد الله ﷺ: ما أحد يشرب من ماء الفرات ويحتك به إذا وُلِدَ إلا أحببنا لأن الفرات نهر مؤمن (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۰۴، ص ۱۱۴).

بنابراین، رنگ پوشش نوزاد در سیره معصومان علیهم‌السلام مهم دانسته شده و اصرار بر این است که رنگ لباس نوزاد سفید باشد، نه زرد. درباره سررنگ سفید و اینکه چه آثار جسمی یا روحی برای کودک خواهد داشت، در روایات چیزی بیان نشده است. البته در این مورد، حدس‌هایی می‌توان زد و نیز می‌توان فواید احتمالی برای آن بیان کرد. امروزه در روان‌شناسی رنگ‌ها، تحقیقات بسیاری در زمینه تأثیر رنگ‌ها بر حالات روحی - روانی انسان‌ها انجام شده و نتایج تحقیقات، تأثیر رنگ‌ها را تأیید کرده است (لوشر، ۱۳۷۱). اما گرچه تأثیر رنگ لباس بر کودک انکارناپذیر است، ولی در نوع و کیفیت تأثیر آن، داوری قطعی و روشنی نمی‌توان کرد.

۴. تبریک و دعا

از دیگر آداب آغاز تولد کودک که در سیره معصومان علیهم‌السلام رعایت شده، تبریک ولادت کودک به پدر و مادر اوست. مرازم از برادرش نقل می‌کند:

مردی به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد که صاحب پسری شده‌ام. امام علیه‌السلام فرمود: خدا سپاس بخشنده را روزی‌ات کند و فرزند را برایت مبارک گرداند و او را حفظ فرماید و تو را از خیر او بهره‌مند سازد (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۱۷).

همچنین در سیره‌ای که پیشتر از ابن‌ابی‌الحدید نقل شد آمده بود که وقتی عبدالله بن عباس صاحب پسری شده امیرمؤمنان علی علیه‌السلام با اصحاب به دیدار او رفتند و حضرت این‌گونه به او تبریک گفت: خدا سپاس بخشنده را روزی‌ات کند و فرزند را بر تو مبارک گرداند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۵، ج ۷، ص ۱۴۸).
همچنین، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

مردی ولادت فرزند مردی دیگر را چنین تبریک گفت: یهنشک الفارس؛ قدم سوارکار نورسیده مبارک! امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: از کجا می‌دانی که او سوارکار خواهد بود؟ آن مرد عرض کرد: فدایت شوم پس چه بگویم؟ امام فرمود: بگو: خدا سپاس بخشنده را روزی تو کند و فرزند را برایت مبارک گرداند و او را به رشد و کمال رساند (عمری طولانی به او بدهد) و تو را از نیکی او بهره‌مند سازد (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۱۷).

چنان‌که در این سیره‌ها آمده است، اولاً تبریک گفتن و اظهار شادمانی کردن برای تولد نوزاد، از سنن و آداب اسلامی است؛ ثانیاً باید تعبیرهای تبریک، آمیخته با ارزش‌های الهی و معنوی، آموزنده و یادآور شکر پروردگار و دربرگیرنده دعا برای پدر و مادر و آینده نوزاد باشد.

در اینجا دو نکته مهم وجود دارد: نخست اینکه اظهار شادمانی دیگران مستقیماً در والدین تأثیر دارد و آنها را اگر احیاناً از تولد فرزند ناراحت‌اند، خوشحال می‌کند. با یادآوری نعمت الهی آنها را به شکر نعمت وامی‌دارد؛ در نتیجه والدین با علاقه و رضایت کامل به تربیت کودک می‌پردازند و این رضایت، در کودک اثر خواهد گذاشت. مادری که با رضایت کامل به فرزند خویش شیر دهد، به نظافت او بپردازد و به او محبت کند، در شکل‌گیری هر چه بهتر شخصیت کودک مؤثر است. «نتیجه تحقیقات نشان می‌دهد تمایل و علاقه‌مندی مادر، ضمن شیر دادن طفل، در ثبات شخصیت او مؤثر است. بدین ترتیب، تأثیر رفتار مادر در رشد شخصیت طفل از لحظه تولد نوزاد آشکار می‌شود... مادرانی که علاقه‌مند به شیر دادن کودکان خود نیستند و آنها را با بی‌میلی در آغوش می‌گیرند، انزوا، بی‌حسی و احتمالاً غش را در اطفال خودشان به وجود می‌آورند» (عظیمی، ۱۳۶۹، ص ۱۰۶).

دوم آنکه دعا برای سلامت و رستگاری کودک، در هر لحظه و مرحله‌ای از تربیت کودک مؤثر، و در تبریک ولادت نیز مطرح است. در روایات و سیره تربیتی معصومان علیهم‌السلام دعا کردن برای فرزند در مراحل متعددی از جمله هنگامی که انسان قصد ازدواج می‌کند، وقت ورود بر همسر و هنگام آمیزش، وارد شده است؛ علاوه بر اینها هنگام کام برداشتن کودک، وقت عقیقه برای او و هنگام نامگذاری کودک، دعا وارد شده است و معصومان علیهم‌السلام در سیره خود بدان عمل می‌کردند. دعا برای کودک گذشته از تأثیرات روحی، معنوی و جسمی، تأثیرات روانی و تلقینی نیز دارد؛ زیرا وقتی کودک با والدینی روبه‌روست که هر آن، دم از ارتباط با خدا و استمداد از او می‌زنند، او نیز بدان سوی کشیده خواهد شد.

۵. نام نیک

نامگذاری برای همه‌اشیائی که انسان با آنها سروکار دارد، ضروری است؛ زیرا انسان برای شناختن و شناساندن هر چیز محتاج نام آن است؛ مثلاً برای شناساندن خود به دیگران، ناگزیر از بیان نام است. اما مهم، زمان نامگذاری و انتخاب نام است. البته در سیره معصومان علیهم‌السلام بر هر دو کار تأکید شده است. تأکید اسلام بر نامگذاری پیش از تولد فرزند است و اگر نشد، در بدو تولد، تا روز هفتم ولادت و همراه با عقیقه است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: پدرم از جدم نقل کرد که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرمود:

فرزندان خود را قبل از اینکه متولد شوند، نامگذاری کنید و اگر نمی‌دانید پسر است یا

دختر، از نام‌هایی استفاده کنید که بر هر دو می‌نهند؛ زیرا کودکانی که بر آنها نام نهاده نشده است، روز قیامت به پدر خود اعتراض می‌کنند که چرا بر من نام نهادی و [حال آنکه] پیامبر ﷺ نیز محسن را قبل از تولد نام نهاد (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۱۸).

ابی بصیر نیز از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که درباره مولود فرمود:
مولود را در روز هفتم ولادت نامگذاری می‌کنند و برای او عقیقه می‌دهند و (موی) سرش را می‌تراشند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۲۹).

یادآور می‌شویم که این دو دسته روایات با هم منافاتی ندارند؛ زیرا طبق برخی روایات تا روز هفتم می‌توان نام را تغییر داد. امام صادق علیه السلام فرمود:

هیچ پسری برای ما متولد نمی‌شود، مگر اینکه نام او را محمد می‌گذاریم؛ وقتی هفت روز از ولادت وی گذشت، اگر خواستیم نام او را تغییر می‌دهیم یا باقی می‌گذاریم (همان، ص ۱۸).

بنابراین، نامگذاری پیش از تولد به احترام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و برای تیمن و تبرک به نام او صورت می‌گیرد و تا روز هفتم نیز قابل تغییر است. اما چرا پیش از تولد نامگذاری انجام می‌شود؟

یک احتمال همان است که در روایت ذکر شده است که کودک پیش از تولد نیز دارای روح و شخصیت و احترام است و اگر نامگذاری نشود و سقط شود، به او احترام لازم گذاشته نشده است و آن کودک، در قیامت به این بی‌احترامی والدین معترض خواهد شد. احتمال دیگر اینکه اگر تا روز هفتم نامگذاری صورت نگیرد، چه بسا اقوام و آشنایان نامهای نامناسب و ناشایستی را بر والدین تحمیل کنند. بنابراین، بهتر است نامگذاری پیش از تولد صورت پذیرد. به همین دلیل در سیره معصومان علیهم السلام و بزرگان صدر اسلام تأکید بر این بوده است که بزرگان برای کودک نامگذاری کنند و خود نیز چنین می‌کرده‌اند؛ برای مثال، پیامبر صلی الله علیه و آله برای فرزندان علی علیه السلام نام برگزید (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۳، ص ۲۴۲) و علی علیه السلام فرزند ابن عباس را نامگذاری کرد. صحابه نیز فرزندان خود را برای نامگذاری نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می‌آوردند تا نامهای مناسب و شایسته‌ای برای آنها برگزینند. پس بهتر است نامگذاری تا روز هفتم به تأخیر نیفتد.

۱. در این زمینه روایات دیگری هم هست که پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را به خدا واگذار کرد و خدا نام حسن و حسین را برگزید (همان جا).

مسئله دیگری که اهمیت خاصی دارد، انتخاب نام است. در سیره معصومان علیهم السلام انتخاب نام نیک و پر معنا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

اولین خوبی انسان به فرزندش، نام نیکی است که برای او انتخاب می‌کند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۱۱۸).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نام نیک را از حقوق فرزندان بر والدین می‌داند. امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: حق فرزندم بر من چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تحسن اسمه و أدبه و وضعه موضعاً حسناً (همان، ص ۴۸، ش ۱)؛ اینکه نام نیکو بر او بگذاری، او را خوب تربیت کنی و او را به جایگاه مناسب [اجتماعی] خویش برسانی». معصومان علیهم السلام بر همه فرزندان خود نام‌هایی با معانی خوب و عالی می‌نهادند و همواره سعی می‌کردند جامعه و محیط از نام‌های نیک و با معنا بهره‌مند، و از نام‌های زشت و بی‌معنا به دور باشد.

اما نام چه تأثیری می‌تواند در تربیت داشته باشد که از نیک و بد آن بحث شود؟ پاسخ این است که، نام نیک از چند جهت در انسان تأثیر می‌گذارد:

۱. نام هر انسان نمادی از او و بیانگر هویت و شخصیت او برای دیگران است. نام هر شخص هویت و فرهنگ را به همراه دارد و دیگران براساس آن فرهنگ با او رفتار می‌کنند و از او انتظار دارند. در هر فرهنگ و ملیت، نام‌ها معانی و مفاهیم خاص خود را به همراه دارند و آن را به ذهن مخاطب منتقل می‌کنند. بنابراین، نام نیک علاوه بر اینکه احترام به شخصیت انسان است، احترام دیگران را نیز برمی‌انگیزاند.

۲. نام انسان برجستگی است که از آغاز تا پایان عمر و حتی قیامت (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۱۹) همراه اوست و اثر تلقینی بر او دارد؛ زیرا همه افرادی که با انسان سروکار دارند با این نام، او را می‌خوانند. اگر نام انسان فضل، ابوالفضل، عبدالرحمان و از این قبیل نام‌ها باشد، به انسان، صفات فضیلت و بندگی خدا را تلقین می‌کند و انسان می‌کوشد این صفات را در خود پدید آورد. کسانی که با انسان سروکار دارند نیز توقع دارند که او مطابق نام خویش عمل کند. بدین جهت است که در روایت آمده است:

در قیامت افرادی وارد می‌شوند که نامشان محمد است. خداوند می‌فرماید: آیا حیا

۱. مراد این است که حرفه‌ای مناسب به او یاد بدهی، یا همسری مناسب برای او برگزینی (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۲۱، ص ۸۴).

نکردی و مرا معصیت کردی در حالی که نام حبیب مرا بر خود داشتی؟ من از اینکه نام حبیبم را بر خود داری، از عذاب کردن تو حیا می‌کنم (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ص ۱۳۰).

۳. انسان به‌طور ناخودآگاه می‌خواهد با بزرگانی که نام او از آنان گرفته شده است و هم‌نام اویند، همانند شود و خود را مشابه آنان جلوه دهد؛ بنابراین می‌کوشد چنان رفتار کند که آنان رفتار می‌کرده‌اند.

۴. نام‌های بد و نامناسب آثار بدی بر انسان می‌گذارند. علاوه بر این، نام‌های بد و ناشایست، دستاویزی برای دیگران در تمسخر و ضربه زدن به شخصیت انسان می‌شود؛ به‌ویژه در کودکی و نوجوانی که بچه‌ها معمولاً برای رونق بخشیدن به محافل و میدان‌های بازی خود، به دنبال چنین دستاویزهایی هستند و حتی خود، نام‌های تمسخرآمیزی را برای بازیچه قرار دادن دیگران بر آنها می‌نهند. از این‌روست که امام باقر علیه السلام به معمر بن خثیم فرمود:

ما از ترس القاب و برجسب‌های بدی که دیگران ممکن است به فرزندانمان نسبت دهند، برای آنان در کودکی کنیه انتخاب می‌کنیم (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۱۹).

بنابراین، اثر نام نیک بر فرزند در تربیت او چنان است که نمی‌توان از آن چشم پوشید؛ اگر تأثیر کمی هم داشته باشد، باید به آن اهتمام داشت؛ زیرا تربیت در پی توجه به نکات ریز محقق می‌شود.

نکته دیگری که در سیره معصومان علیهم السلام برای نامگذاری مطرح است، آن است که آن بزرگواران همواره نام بزرگان دین را برای فرزندان خود برمی‌گزیدند و دیگران را نیز به آن سفارش می‌کردند. این کار، علاوه بر احترام به بزرگان و آموزش آن به فرزندان و آثاری که پیشتر بیان شد، آثار تربیتی دیگری نیز دارد؛ مانند آثار معنوی حاصل از برگزیدن نام بزرگان دین برای فرزندان، و نیز آثار اجتماعی آن. زیرا نامگذاری فرزندان به نام‌های نیک، موجب می‌شود که فرهنگ خانواده و جامعه، روح دینی به خود بگیرد و این روح دینی، در تربیت و هدایت فرزندان مؤثر افتد.

۶. عقیقه

از مهم‌ترین آداب و سنت‌هایی که در رفتار و گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بر آن تأکید فراوان شده، عقیقه برای فرزند است. تأکید بر عقیقه به حدی است که در برخی روایات واجب دانسته شده است. امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

العقیقة واجبة اذا ولد للرجل ولد (همان، ص ۲۴).

همچنین برخی از فقهای شیعه و اهل سنت به وجوب آن فتوا داده‌اند (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۲۱، ص ۴۴).

ولی بیشتر فقهای شیعه بر استحباب آن تأکید می‌کنند. امام خمینی علیه السلام در تحریر الوسیله می‌نویسد: «من المستحبات الأكيدة العقیقة للذکر والانی» (موسوی، [بی تا]، ج ۲، ص ۴۴۸). تأکید بر عقیقه به حدی است که ائمه علیهم السلام، حتی با صدقه دادن قیمت آن، راضی به ترک آن نشده‌اند. عبدالله بن بکیر می‌گوید:

نزد امام صادق علیه السلام بودم. فرستاده عبدالله بن علی، عموی امام، به امام گفت: عمویان می‌گویند: به دنبال حیوانی برای عقیقه رفتیم، اما نیافتیم. آیا قیمت آن را صدقه بدهم؟ امام فرمود: نه؛ زیرا خداوند غذا دادن به مردم و ریخته شدن خون حیوان را دوست دارد (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۲۵).

همچنین اگر والدین به هر دلیلی موفق به عقیقه برای فرزند خود نشدند، بر فرزند مستحب است که پس از بلوغ برای خود عقیقه کند. عمر بن یزید می‌گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: نمی‌دانم پدرم برایم عقیقه کرده است یا نه، (چه کنم؟) امام فرمود: «برای خود عقیقه کن». من نیز چنین کردم، در حالی که در سن پیری بودم (همان، ص ۲۵).

بنابراین، عقیقه از سنت‌هایی است که در سیره معصومان علیهم السلام بر آن تأکید بسیار شده است و علاوه بر آثار اجتماعی، دارای آثار روحی و تربیتی برای کودک است که برخی از آن آثار را بیان خواهیم کرد.

ممکن است برخی بگویند وضع عقیقه به دلیل سنتی است که در جاهلیت بوده و چون دارای آثار اجتماعی است، اسلام نیز آن را پذیرفته و با کمی تغییر آن را وسیله‌ای برای تقرب و نزدیکی به خداوند قرار داده است. به نظر می‌رسد گرچه عقیقه پیش از اسلام نیز بوده، ولی از سنت‌های جاهلی نیست، بلکه از سنت‌های دینی و حضرت ابراهیم علیه السلام است که به جای ذبح اسماعیل، خداوند قوچی را برای ابراهیم علیه السلام فرستاد و این یک سنت شد و به مرور زمان در جاهلیت تغییراتی پیدا کرد؛ زیرا از همان زمان مسئله ذبح حج‌گزاران در منا مطرح است و در روایتی وارد شده است که عقیقه ساقط نمی‌شود مگر اینکه کسی در حج ذبح کند.

همچنین هدف از عقیقه، تنها آثار اجتماعی اطعام نیست، گرچه آن نیز مورد نظر است و با عقیقه حاصل می‌شود؛ هدف اصلی از عقیقه این است که این قربانی در برابر جان کودک و

برای تقرب به خدا ذبح می‌شود. شواهد بسیاری نیز در روایات بر این مطلب وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

عقیقه برای غنی و فقیر، در صورتی که برایش میسر باشد، لازم است؛ ولی اگر فقیر بر عقیقه قادر نباشد، لازم نیست.

اگر تنها آثار اقتصادی - اجتماعی عقیقه مراد بود، چرا برای فقیر نیز در حد امکان عقیقه لازم است؟ پس باید مسئله مهم دیگری در کار باشد.

هلاوه بر این، اگر تنها آثار اجتماعی - اقتصادی مراد بود، باید در صورتی که حیوانی برای عقیقه پیدا نشود، صدقه دادن قیمت آن کفایت کند؛ در حالی که ائمه علیهم السلام حتی در صورت یافتن حیوان، راضی به صدقه دادن قیمت آن نشده‌اند و فرموده‌اند: صبر کنید تا حیوانی پیدا شود.

در اینجا، برخی از آثار روحی و معنوی عقیقه را، که ممکن است زمینه‌های تربیت و هدایت کودک را مهیا کند، یادآور می‌شویم:

۱. عقیقه، قربانی و فدیهای است در برابر سلامت جان کودک. اسلام، ظهور آثار اموالی، چون قربانی را که انسان در راه خدا می‌دهد، در همین دنیا نیز پذیرفته است، از قبیل آثار صدقه در سلامت و حفظ جان انسان، و آثار نذر در بهبود بیماری‌ها. عقیقه نیز یکی از اینهاست و از آثار آن، صحت و سلامت و حفظ جان کودک در برابر بیماری‌ها و بلاهای گوناگون است. در ضمن دعایی که مستحب است هنگام عقیقه برای فرزند خوانده شود، آمده است:

خدایا، گوشت این حیوان را در برابر گوشت فرزندم، خون آن را در برابر خون او، استخوان آن را در برابر استخوان او، موی آن را در برابر موی او و پوست آن را در برابر پوست او می‌دهم. خدایا، این قربانی را مایه حفظ و سلامت او قرار ده (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۳۱).

۲. عقیقه، مایه تقرب کودک به خدا، توجه خدا به کودک و خواری شیطان و دوری او از انسان است. گرچه والدین یا کسان دیگرند که برای کودک عقیقه می‌کنند، ولی این عقیقه از طرف کودک و آثار آن بیشتر متوجه کودک است تا والدین. در دعای عقیقه آمده است:

خدایا، بر محمد و آل او درود فرست و این قربانی را از فلان پسر فلان قبول فرما (همان، ص ۳۱).

و نیز آمده است:

خدایا، خون‌ها برای تو ریخته می‌شود که شریکی نداری و حمد، مخصوص پروردگار عالمیان است. خدایا، شیطان رانده شده را خوار فرما (همان، ش ۵).

۳. عقیقه، شکرانه نعمتی است که خدا به انسان عطا کرده است. فرزند، از منظر روایات، نعمتی از نعمت‌های الهی عطا شده به انسان است. این قربانی نیز به شکرانه آن نعمت انجام می‌شود و به موجب آیه قرآن که می‌فرماید: «لَیْسَ شُكْرُكُمْ لِأَزِيدَنَّكُمْ (ابراهیم، ۷)؛ اگر شکر نعمت کردید بر نعمتان می‌افزایم»، مسلم است که این شکر در بقا و تقویت فرزند مؤثر خواهد بود. افزایش نعمت، هم می‌تواند جنبه کمی داشته باشد و هم جنبه کیفی. افزایش کیفی نعمت فرزند به این است که وی، صالح، نیکوکار و برای والدین و جامعه بابرکت باشد. در دعای عقیقه می‌خوانیم:

خدایا، این قربانی را به شکرانه نعمتی که به ما روزی کردی و به علت شناختی که از فضل تو بر خانواده خود دارم، ذبح می‌کنم (همان، ج ۶، ص ۳۰).

بنابراین، عقیقه برای کودک، علاوه بر اینکه به شکرانه نعمتی است که خدا به انسان ارزانی داشته، دارای آثار جسمی و به‌ویژه روحی بسیاری برای کودک است. گرچه بسیاری از این آثار روحی بر ما پوشیده است، ولی در اصل اینکه یک سلسله آثار روحی بر آن مترتب است تردیدی نیست و این مطلب را از تأکیدهای فراوانی که در روایات بر عقیقه شده است، می‌توان استنباط کرد.

۷. ختنه

ختنه کردن کودک از دیگر آداب و سنن برگرفته از سیره معصومان علیهم‌السلام است که در روز هفتم ولادت کودک انجام می‌شود. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حسن و حسین علیهما‌السلام را در روز هفتم ولادت ختنه کرد (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۰۴، ص ۱۲۰).

جابر بن عبدالله نیز می‌گوید:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَحَرَ عَنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ خَتَنَهُمَا لِسَبْعَةِ أَيَّامٍ (ابن ابی‌الدنیا، بی‌تا، ج ۲، ص ۷۸۳).

ختنه از شرایط وارد شدن در دین اسلام و مسلمان شدن است و بر هر کس واجب است هنگام بلوغ یا مسلمان شدن، ختنه کند. در سیره معصومان علیهم‌السلام، این عمل در روز هفتم

ولادت کودک انجام می‌شود و روایاتی نیز به ختنه در روز هفتم سفارش می‌کند. یکی از دلایل انتخاب روز هفتم آن است که ختنه در این روز موجب پاکیزگی بیشتر است و گوشت نیز بهتر می‌روید (همان، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۳۵). این مطلب از نظر علمی نیز پذیرفته شده است. چون از نظر علمی، زمینه‌های انعقاد خون در روز هفتم ولادت فراهم شده و به حد بالای خود می‌رسد و در نتیجه، خونریزی ختنه کمتر خواهد بود (پاک‌نژاد، ۱۳۴۹، ج ۱۶، ص ۱۶۴). شاید منظور امام صادق علیه السلام که فرمود: ختنه در روز هفتم موجب پاکیزگی بیشتر می‌شود، همین باشد که خونریزی کمتری صورت می‌گیرد.

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود:

هنگام ختنه کودک می‌گویی: خدایا، این سنت تو و سنت پیامبر توست و هم پیروی از تو و کتاب تو و پیامبر توست و برای اجرای خواست و قضای تو به امری است که اراده کرده‌ای و قضائی که حتمی فرموده‌ای و امری که نافذ ساخته‌ای، و گرمای آهن را در ختنه و حجامت بدان علتی که تو از ما بدان آگاه‌تری، به انسان چشاندی. خدایا، او را از گناهان پاک گردان و بر عمرش بیفزای و آفت‌ها و بدی‌های بیرونی و درونی را از جسم او دور کن. بر غنای او بیفزای و فقر و تنگدستی را از او دور ساز؛ زیرا تو می‌دانی و ما نمی‌دانیم (طبرسی، ۱۴۱۲، ص ۲۴۱).

همچنین آثار بهداشتی و جنسی دیگری برای ختنه بیان شده است. سرطان آلت در افراد ختنه شده اصلاً دیده نشده، در حالی که بین کسانی که ختنه نمی‌شوند چنین سرطانی وجود دارد. سرطان پروستات در بین ختنه شده‌ها کمتر است. عفونت‌های مجاری ادراری نیز در بین آنها کمتر است و کامجویی‌های جنسی برای آنها بهتر و راحت‌تر صورت می‌پذیرد (پاک‌نژاد، ۱۳۴۹، ج ۱۶، ص ۱۵۳).

۸. تراشیدن موی سر نوزاد و صدقه دادن برای او

از دیگر آداب و سننی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز هفتم ولادت کودک انجام می‌داد، تراشیدن موی سر نوزاد و صدقه دادن به وزن آن است. عاصم کوزی می‌گوید:

امام صادق علیه السلام از پدرش نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله برای حسن و حسین علیهما السلام، هر کدام یک قوچ عقیقه کرد و مقداری از آن را به قابله داد و سر آن دو را در روز هفتم ولادت تراشید و به وزن موی سر آنان نقره صدقه داد (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۳۳).

نکته‌ای که در این زمینه در سیره پیامبر ﷺ مشاهده می‌شود، این است که پیامبر ﷺ به شدت با تراشیدن قسمتی از سر کودک و باقی گذاشتن قسمتی دیگر، که به آن «قزع»^۱ می‌گویند، مخالفت می‌کرد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

کودکی را نزد پیامبر ﷺ آوردند تا برای او دعا کند، در حالی که قسمتی از سر او را تراشیده و قسمتی را باقی گذاشته بودند. پیامبر ﷺ برای او دعا نکرد و فرمود: سر او را [کامل] بتراشید (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۴۰).

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز از این کار نهی می‌کرد و می‌فرمود:

سر کودکان را به صورت قزع نتراشید؛ یعنی اینکه مقداری از موی سر را بتراشید و مقداری را باقی بگذارید (همان، ش ۱).

چنانچه بخواهیم جمع‌بندی مناسبی از آثار تربیتی این آداب و سنن داشته باشیم، می‌توان گفت به‌طور کلی دو دسته آثار بر این آداب و سنن مترتب است: یک دسته آثار جسمی - بهداشتی و دسته دیگر آثار روحی - روانی یا آثار تربیتی به معنای خاص. با توجه به این دو دسته آثار، می‌توان این آداب و سنن را به سه بخش تقسیم کرد:

- آداب و سننی که غالباً دارای آثار جسمانی اند، مثل: ختنه کردن و تراشیدن سر کودک؛

- آداب و سننی که غالباً دارای آثار روحی - روانی اند، مثل: اذان و اقامه گفتن در گوش راست و چپ کودک، دعا برای او و انتخاب نام نیک؛

- آداب و سننی که هر دو آثار یاد شده (آثار جسمانی و روانی) را دارند، مثل: دقت در انتخاب همسر، آداب معاشرت، عقیقه و صدقه.

ممکن است نوع و کیفیت تأثیر برخی از این آداب، بر ما روشن نباشد، ولی اصل تأثیر آنها بر کودک (تأثیر جسمانی یا روانی) در سیره معصومان علیهم السلام انکارناپذیر است. در گذشته نیز، نوع و چگونگی برخی دیگر از این آداب، نظیر اذان و اقامه و آداب معاشرت بر ما پوشیده بود، ولی اکنون با پیشرفت علم، جنبه‌هایی از تأثیر و چگونگی آن، روشن شده است.

خلاصه مبحث

در سیره معصومان علیهم السلام آداب و سنت‌هایی یافت می‌شود که از آغاز تولد فرزند تا روز هفتم

۱. قزع، چنان که در روایتی از علی علیه السلام وارد شده، این است که قسمتی از سر کودک را بتراشند و قسمتی دیگر را باقی بگذارند.

به آنها عمل می‌نمودند. اقدام به این آداب، زمینه‌های مساعد تربیت را در فرزند به وجود می‌آورد. برخی از این آداب چنین است:

اذان و اقامه: اذان و اقامه گفتن در گوش فرزند از سه جهت آثار تربیتی دارد: تأثیرات جسمی و ایمنی از بیماری‌ها، دوم، تأثیرات معنوی و آرامش روحی و سوم، آشنایی با مفاهیم اعتقادی و مذهبی.

تحنیک یا کام برداشتن: کام برداشتن بدین معناست که مقداری خرما، شیرینی یا چیز دیگری را نرم و ملایم کرده، به صورت مایع درآورند و آن را به حلق کودک بریزند. در روایات برای کام برداشتن با تربت امام حسین علیه السلام، آب فرات، خرما، عسل و شیرینی فوایدی را بیان کرده‌اند.

پوشش نوزاد: رنگ و پوشش نوزاد در سیره معصومان علیهم السلام مهم دانسته شده است. اصرار بر این است که رنگ لباس نوزاد سفید باشد. اما اینکه رنگ سفید چه آثار جسمی یا روحی دارد، چیزی بیان نشده است.

تبریک و دعا: براساس سیره معصومان علیهم السلام تبریک گفتن و اظهار شادمانی کردن برای تولد نوزاد، از سنن و آداب اسلامی است. از سوی دیگر باید تعبیرهای تبریک، آمیخته با ارزش‌های الهی و معنوی، آموزنده و یادآور شکر پروردگار و دربرگیرنده دعا برای پدر و مادر و آینده نوزاد باشد.

نام نیک: در سیره معصومان علیهم السلام انتخاب نام نیک و پرمعنا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و فواید بسیاری برای آن گفته شده است. از جمله، نام هر انسانی نماد شخصیت اوست، نام انسان برچسبی است از آغاز تا پایان عمر که اثر تلقینی دارد. نام بزرگان دین سبب همانندسازی صاحب نام با بزرگان دین می‌شود، نام‌های بد و نامناسب آثار بدی بر انسان می‌گذارد.

عقیقه: در سیره معصومان علیهم السلام عقیقه از سنت‌هایی است که بر آن تأکید بسیار شده است و علاوه بر آثار اجتماعی، دارای آثار روحی و تربیتی برای کودک است و هدف از آن این است که این قربانی در برابر جان کودک و برای تقرب به خدا و به شکرانه نعمت فرزند ذبح می‌شود.

ختنه: ختنه کردن کودک از دیگر آدابی است که در سیره معصومان علیهم السلام در روز هفتم ولادت کودک انجام می‌شود و از شرایط وارد شدن به اسلام و بر هر کس واجب است.

تراشیدن سر نوزاد و صدقه دادن برای او: در سیره معصومان علیهم السلام این آداب که در روز هفتم ولادت کودک انجام می شود بسیار تأکید شده است. یکی از نکات مهمی که در زمینه این آداب در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام مشاهده می شود آن است که آن بزرگان به شدت با تراشیدن قسمتی از سر کودک و باقی گذاشتن قسمتی دیگر بسیار مخالف بودند.

پرسش ها

۱. آثار تربیتی، جسمی و روحی اذان و اقامه گفتن در گوش نوزاد، در آغاز تولد را شرح دهید.
۲. تحنیک و کام برداشتن به چه معناست؟ چه فوایدی در سیره تربیتی معصومان علیهم السلام برای آن بیان شده است؟
۳. تأثیر تبریک و دعا در آغاز تولد کودک بر والدین و خود کودک را براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام شرح دهید.
۴. نام نیک از چند جهت در انسان تأثیر می گذارد؟ توضیح دهید.
۵. عقیقه به چه معناست؟ چه آثاری بر زندگی کودک و والدین از دیدگاه سیره تربیتی معصومان علیهم السلام دارد؟ شرح دهید.
۶. آثار تربیتی ختنه نوزاد را بیان کنید. چرا بهتر است ختنه در روز هفتم ولادت انجام شود؟
۷. نظر پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد تراشیدن موی سر نوزاد چه بود؟

بحث و پژوهش

آثار تربیتی، آداب و سنن زمینه ساز تربیتی در آغاز تولد براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام را بررسی نموده، آن را با آنچه در تعلیم و تربیت علمی مطرح است مقایسه کنید.

منابع برای بحث و پژوهش

- پاک نژاد، سید رضا، اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۹-۱۳۶۱.
- ناصح علوان، عبدالله، تریة الولاد فی الاسلام، بیروت: دارالاسلام، ۱۴۰۶ق.

روش های زمینه ساز پس از تولد

اهداف آموزشی مبحث سوم

شناسایی و کاربرست روش های زمینه ساز تربیت پس از تولد،

براساس سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

براساس هدف مرحله ای این مبحث، انتظار از خواننده آن است پس از مطالعه مطالب به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. روش های زمینه ساز تربیت پس از تولد را، براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام بیان کند.
۲. روش تربیتی محبت کردن به کودک را، براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام شرح دهد.
۳. آثار تربیتی محبت کردن به کودک را براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام توضیح دهد.
۴. نکات تربیتی را که در روش محبت کردن به کودک براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام بر آن تأکید شده نام ببرد و توضیح دهد.
۵. روش تربیتی تأمین امنیت کودک را براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام شرح دهد.
۶. روش تربیتی تکریم و احترام کودک را براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام توضیح دهد.
۷. آثار تربیتی تکریم و احترام کودک را براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام بیان کند.
۸. آثار حقارت نفس در کودک را، براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام بیان کند.
۹. روش تربیتی بازی را براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام شرح دهد.

۱۰. اهمیت و نقش بازی در تربیت کودک را، براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام توضیح دهد.
۱۱. نکات آموزشی ای را که معصومان علیهم السلام در بازی های کودکان بدان توجه می کردند بیان کند.
۱۲. نکات تربیتی را که معصومان علیهم السلام در بازی های کودکان، بر آن تأکید کرده اند شرح دهد.

مقدمه

در دایره هستی بی نیازی راه ندارد. فلسفه می گوید: امکان، مساوی با نیاز است؛ یعنی نیاز، از ممکنات جداشدنی نیست. ممکنات نخست محتاج به اصل وجودند و پس از آن، نیازهای فراوان دیگری دارند؛ اما درجه نیازهای موجودات متفاوت است: برخی نیازها به گونه ای است که موجودات بدون آنها قادر به ادامه حیات نیستند. برخی دیگر نیازهایی است که بدون آن قادر به ادامه حیات اند، ولی نبود آنها راه رشدشان را می بندد. انسان یکی از ممکنات است و سراپا نقص و نیاز. نیازمندترین انسان ها کودکان اند که به تنهایی حتی قادر به تغذیه خود نیستند. نیازهای مادی کودکان نیازهایی است که برای والدین و کسانی که با آنان سروکار دارند روشن و معلوم است. از این رو، والدین در رفع این نیاز کودکان کوشش بیشتری دارند. اما نیازهای انسان، به ویژه کودکان، تنها نیازهای مادی نیست. نیازهای مادی تنها بخشی از نیاز جسمی کودک است. نیازهای روحی، روانی و معنوی دیگری نیز برای انسان ها، به ویژه کودکان، وجود دارد که از نیازهای مادی با اهمیت تر است، گرچه رتبه آنها از نیازهای مادی پایین تر است؛ زیرا اگر برخی نیازهای معنوی و روحی تأمین نشود، حتی در رشد جسمی کودکان نیز اختلال می کند. اما این نیازها چون مادی و جسمی نیست، برای همگان معلوم و محسوس نیست؛ از این رو برخی والدین به این بخش از نیازهای کودکان توجهی ندارند، یا کمتر به آن توجه می کنند. در این مبحث برآنیم تا برخی از این نیازها را که تأمین آنها زمینه ساز تربیت صحیح فرزندان است با عنوان روش های زمینه ساز پس از تولد، در سیره معصومان علیهم السلام بررسی کنیم. یادآور می شویم که این روش ها علاوه بر نقش زمینه سازی در تربیت تا حدی نقش تربیتی مستقیم نیز دارند.

۱. روش محبت

بی‌شک یکی از اساسی‌ترین نیازهای انسان پس از نیازهای زیستی (آب و غذا و...) نیاز به محبت است؛ به گونه‌ای که اگر این نیاز انسان برآورده شود، تا حد بسیاری نسبت به نیازهای زیستی نیز مقاومت کرده، آن را تحت تأثیر خود قرار خواهد داد. نیاز به محبت حتی در برخی حیوانات نیز مشاهده می‌شود؛ هر چند این نیاز در انسان شدید و در کودک شدیدتر است.

از آنجا که نخستین سرپرست کودک خانواده است، لازم است خانواده، به ویژه والدین، به این نیاز کودک توجه ویژه داشته باشند و بدانند پاسخگویی صحیح به این نیاز کودک، اساس و پایه تربیت او را تشکیل می‌دهد؛ زیرا ارضای این نیاز در کودک، موجب آرامش روانی، امنیت خاطر، اعتماد به نفس، اعتماد به والدین و حتی سلامت جسمی می‌شود، و ارضا نشدن آن نیز باعث فروپاشی آرامش روحی و روانی، بی‌اعتمادی به خود و دیگران، احساس عجز و حقارت، بیماری‌های جسمی و روانی متعدد و انحرافات اجتماعی بسیاری خواهد شد. بر این اساس، این نیاز تربیتی را باید در طول دوران تربیت در نظر داشت و آن را به عنوان راهنمای عمل، سرلوحه عمل تربیتی قرار داد.

سیره عملی و احادیث پیشوایان معصوم علیهم‌السلام نشان‌دهنده توجه ویژه مکتب تربیتی اسلام به این نیاز اساسی است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به فرزندان خویش، فاطمه علیها‌السلام و ابراهیم، نواده‌ها، کودکان اصحاب و مسلمانان و حتی کودکان غیرمسلمان محبت می‌کرد و دیگران را نیز به محبت فرزندان سفارش می‌نمود. ابن عباس می‌گوید:

عایشه نزد رسول خدا رفت در حالی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فاطمه علیها‌السلام را می‌بوسید. عایشه گفت: ای رسول خدا، آیا او را دوست می‌دارید؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: آگاه باش! به خدا سوگند اگر تو به مقدار دوستی من نسبت به او آگاه بودی، بر محبت خود به او می‌افزودی (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۳، ص ۵).

امام باقر علیه‌السلام از امام حسین علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود:

من و برادرم نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رفتیم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مرا بر زانوی چپ و برادرم حسن را بر زانوی راست خویش نشانید. سپس ما را بوسید و فرمود: پدرم به فدای دو فرزندی باد که امام‌اند (همان، ج ۳۶، ص ۲۵۵).

ابوهریره می‌گوید:

رأيت النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم يمضّ لعاب الحسن والحسين و هو على المنبر كما يمضّ الرجل

الثمرة (همان، ج ۴۳، ص ۲۸۴)؛ پیامبر ﷺ را بر منبر دیدم مانند کسی که میوه را می‌مکد، لب‌های حسن و حسین ﷺ را می‌مکید.

همچنین روزی پیامبر ﷺ حسن و حسین ﷺ را می‌بوسید. أقرع بن حابس گفت: من ده فرزند دارم که هیچ‌کدام را نبوسیده‌ام. پیامبر ﷺ فرمود: چه کنم که خدا رحمت را از قلب تو برده است (طبرسی، ۱۴۱۲، ص ۲۳۱).

سیره و روش فاطمه زهرا ﷺ و ائمه اطهار ﷺ در برخورد با فرزندان نیز، حاکی از اهمیت محبت به فرزندان است. حضرت فاطمه ﷺ با شعر خواندن برای فرزندان خود و رقصاندن آنان، به آنان مهر می‌ورزید. در نقلی آمده است:

و كانت فاطمه ﷺ ترقص إبنها حسناً ﷺ و تقول:

و اخلع عن الحق رَسَن
و لا توال ذا الاحن

أشبه أباك يا حسن
و اعبد الها ذامِنَن

و قالت للحسين ﷺ:

لست شبيهاً بعلي

أنت شبيه بأبي

(مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۳، ص ۲۸۶)

حضرت فاطمه ﷺ فرزندش حسن ﷺ را می‌رقصاند و می‌خواند: ای حسن، مانند پدرت باش، حق را صریح بیان کن و خدای منان را عبادت کن و با کینه‌توز دوستی مکن. و برای امام حسین ﷺ می‌خواند: تو شبیه پدرم هستی و شبیه به علی نیستی.

علی ﷺ نیز به فرزندان خویش محبت می‌کرد. در مکارم الاخلاق آمده است که

علی ﷺ در حضور یکی از دخترانش، یکی از پسران خویش را بوسید. دختر پرسید:

پدرجان آیا او را دوست می‌داری؟ حضرت فرمود: آری. دختر عرض کرد: گمان می‌کردم

که کسی جز خدا را دوست نمی‌داری! حضرت گریست و سپس فرمود: محبت، مخصوص

خداست و شفقت برای فرزندان است (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ص ۱۷۱).

البته باید توجه داشت که حُب، هم به معنای دوست داشتن است و هم به معنای دلدادگی.

حب به معنای دوم، در واقع پیروی و تبعیت محض را نیز به دنبال خواهد داشت. شاید مراد

امام، در این روایت، از محبتی که مخصوص خداست، دلدادگی باشد نه دوست داشتن؛ ولی

شفقت به معنای دلسوزی و مهربانی است. پس دلسوزی و مهربانی - که در مقایسه با

دلدادگی نوع ضعیفی از محبت است - برای کودک است و دلدادگی که مرتبه عالی محبت و

به دنبال آن اطاعت محض است، مخصوص خداست.

از مجموع سیره‌های تربیتی یاد شده به وضوح اصل محبت و مهر ورزیدن به کودکان استنباط می‌شود. درباره ابراز دوستی رسول گرامی اسلام به حضرت فاطمه علیها السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا این‌گونه رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله، ناظر به اصل تربیتی «محبت‌ورزی به کودک به طور عام» است یا این سیره‌ها و اظهار محبت‌ها در مقام هدایت مردم به امامت آنها و فراخواندن مردم به اصل محبت اهل بیت علیهم السلام بوده است؟ در پاسخ می‌توان گفت در این سیره‌ها سه احتمال وجود دارد:

احتمال اول اینکه، این سیره‌ها، ناظر به همان اصل تربیتی عام و وظیفه کلی پدر و مربی است و چیزی بیش از این را نمی‌رساند.

احتمال دوم اینکه، این سیره‌ها، تنها درصدد هدایت امت است و بر شأن و منزلت الهی ائمه علیهم السلام و اهل بیت علیهم السلام تأکید می‌کند.

احتمال سوم، که به نظر متقن‌تر می‌رسد، آن است که با ملاحظه سیره‌های دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و روایات آنها بین دو احتمال پیشین تعارض و تنافی وجود ندارد. اصل این‌گونه رفتارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله به نوعی ادای وظیفه عمومی به کودک، فرزند و نواده بوده است، اما تکرار و تأکید بر اظهار محبت به فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهما السلام نزد دیگران برای نشان دادن راه هدایت امت و راهنمایی مردم به محبت و علاقه به اهل بیت علیهم السلام بوده است. در اینجا برای اثبات احتمال سوم، بخش دیگری از سیره‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را که نشانه محبت آن حضرت به دیگر فرزندان خود و فرزندان اصحاب و گویای وظیفه عمومی والدین در محبت به فرزند است، بررسی می‌کنیم. همچنین برای تأکید بر عمومی بودن این وظیفه و مختص نبودن آن به ارشاد و هدایت امت، بخشی از احادیث و سفارش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را که در آنها، بر اهمیت محبت به فرزندان تأکید شده است و حتی محبت به آنها را عبادت می‌داند، بیان می‌کنیم:

اسامه می‌گوید:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا بر زانوی خود می‌نشاند و حسن علیه السلام را بر زانوی دیگر خود، و ما را به هم می‌فشرده و می‌فرمود: خدایا، بر این دو رحم کن که من آنها را مورد ترحم قرار دادم (بخاری، ۱۴۰۱، ج ۷، ص ۷۶).

مالک نیز می‌گوید:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دیدار انصار می‌رفت و بر کودکان آنها سلام می‌کرد و دست بر سر آنها می‌کشید و برای آنها دعا می‌کرد (صالحی، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۳۷۰).

همچنین روایت است که
پیامبر ﷺ هر روز صبح بر سر فرزندان و نواده‌های خویش دست محبت می‌کشید
(مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۰۴، ص ۹۹).

بنابراین، محبت پیامبر ﷺ تنها اختصاص به فرزندان معصوم خود، فاطمه علیها السلام و حسنین علیهما السلام نداشته، تا بگوییم تنها برای هدایت امت و بیان شأن و منزلت آنها بوده است، بلکه این محبت عام و دیگر فرزندان و نواده‌های خود و کودکان اصحاب را نیز در بر می‌گرفته است؛ گرچه بخشی از این محبت‌ها یا کیفیت و شدت ابراز آنها در انظار مردم، ممکن است برای هدایت و ارشاد امت بوده باشد.

روایاتی از معصومان علیهم السلام که به محبت به کودکان و فرزندان دستور می‌دهد نیز شاهد دیگری بر این مدعا است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود:
فرزندان خود را دوست بدارید و به آنها ترحم کنید (طبرسی، ۱۴۱۲، ص ۲۳۱).

همچنین می‌فرمود:

فرزندان خود را ببوسید که برای هر بوسه درجه‌ای در بهشت به شما خواهند داد که فاصله هر درجه پانصد سال خواهد بود (همان‌جا).

و نیز فرمود:

نگاه محبت‌آمیز پدر به صورت فرزند عبادت است (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ص ۱۷۰).
بنابراین، با در نظر گرفتن مجموع سیره‌ها و روایات معصومان علیهم السلام چنین برمی‌آید که محبت به کودکان و فرزندان سیره آنان بوده و این محبت اختصاص به فرزندان معصوم آنها نیز نداشته است. اما چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تا این اندازه به فرزندان محبت می‌کردند و دیگران را نیز به محبت به فرزندان سفارش می‌نمودند؟ آیا این محبت‌ها، تنها به دلیل عشقی است که پدر و مادر به فرزندان دارند یا دلیل دیگری نیز در کار است؟ اگر تنها عشق والدینی بود، چگونه امر کردن به آن معنا داشت؟

در پاسخ - چنان که پیشتر نیز بیان شد - می‌توان گفت نیاز به محبت یکی از نیازهای اساسی انسان است. انسان موجودی اجتماعی است و به صورت فردی نه تنها با توجه به نیازهای زیستی، بلکه با توجه به نیازهای روانی مثل نیاز به محبت کردن و مورد محبت واقع شدن نیز، قادر به ادامه حیات - دست‌کم به گونه‌ای نسبتاً مطلوب - نخواهد بود؛ زیرا فقدان محبت و حتی کمبود محبت، علاوه بر اینکه مانع رشد و پیشرفت انسان می‌شود، عوارض زیانبار روحی، روانی و حتی جسمی نیز به دنبال خواهد داشت. از سوی دیگر محبت کافی به کودک

موجب رشد سالم جسمی، روحی و روانی فرزند شده و قابلیت‌های بسیاری را در کودک ایجاد خواهد کرد. آثاری که محبت کافی به کودک می‌تواند در بر داشته باشد، بدین شرح است:

۱. رفع و ارضای نیاز طبیعی کودک: محبت به کودک علاوه بر اینکه او را از عوارض ناشی از ارضا نشدن آن مصون می‌دارد، او را در حالت اعتدال روحی - روانی قرار خواهد داد.

۲. اعتماد به نفس: از دیگر آثار محبت به کودک، و از عوامل موفقیت فرد در زندگی فردی و اجتماعی اعتماد به نفس است؛ زیرا با محبت به کودک، وی احساس ارزشمند بودن می‌کند. در مقابل، اگر به او محبت نشود، گرچه در زندگی موفق هم باشد، احساس بی‌ارزشی می‌کند و به خود و دیگران بی‌اعتماد خواهد شد.

۳. اعتماد به دیگران: با محبت به کودک می‌توان علاقه او را به محبت‌کننده جلب کرد. در نتیجه، کودک به محبت‌کننده به خود، اعتماد و اطمینان می‌یابد و از او حرف‌شنوی دارد و از این طریق زمینه تربیت‌های بعدی فراهم خواهد شد؛ زیرا اصولاً انسان‌ها، به ویژه کودکان، سر درگرو محبت دارند و محبت‌کننده به خود را دوست دارند و مطیع فرمان او هستند. امیرمؤمنان علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

قلوب الرجال وحشية فمن تألفها أقبلت عليه (همان، ج ۸، ص ۵۱۰)؛ قلب‌های انسان‌ها وحشی است؛ هر کس به آنها محبت کند به او روی خواهند آورد.

۴. یادگیری محبت به دیگران: کودک، از این طریق شیوه محبت به دیگران را یاد می‌گیرد. کودکی که مورد محبت واقع نشود، علاوه بر اینکه دچار اختلالات جسمی، روحی و روانی خواهد شد، در یادگیری محبت نیز دچار مشکل می‌شود و در آینده در محبت به فرزندان خود و دیگران نیز ناتوان خواهد بود.

۵. با محبت به کودک، می‌توان جلوی بسیاری از انحرافات او را گرفت؛ زیرا کمبود محبت غالباً یکی از عوامل بسیار قوی‌ای است که اطفال و نوجوانان را به سوی بزهکاری سوق می‌دهد.

۶. علاوه بر اینها، اصولاً نقش محبت در تربیت، نقشی کلیدی است. از مهم‌ترین امور در تربیت، ایجاد ارتباط بین مربی و متربی است و بهترین نوع رابطه، رابطه‌ای است که براساس محبت باشد؛ زیرا چنین رابطه‌ای، رابطه طبیعی است و رابطه براساس زور، خشونت و هر رابطه دیگری غیر طبیعی خواهد بود.

بنابراین، زبان ارتباط با انسان‌ها، به ویژه با کودکان، زبان محبت است و با خشونت یا حتی بی‌محبتی نمی‌توان کسی را تربیت کرد؛ زیرا برای تربیت‌پذیری، متربی باید از مربی حرف‌شنوی داشته باشد و این حرف‌شنوی با محبت ایجاد می‌شود. امیرمؤمنان علی علیه السلام در این باره در وصیت به فرزندش می‌فرماید:

و اعلم ای بُنی اُتّه من لانت کلمته وجبت محبته و طبعی اُن نجد کل محبوب مسموع الکلام (ادیب، ۱۳۶۲، ص ۲۹۰)؛ فرزندم، بدان کسی که سخنش نرم است، باید او را دوست داشت و طبعی است که هر محبوبی کلامش گوش‌کردنی است.

سیره معصومان علیهم السلام در محبت به کودکان یتیم و سفارش مؤکد آنها به این امر، نیز می‌تواند گواه دیگری بر نقش تربیتی محبت به کودک باشد. در اینجا برای روشن شدن مطلب تنها به یک داستان از پیامبر صلی الله علیه و آله اکتفا می‌کنیم:

ابی اوفی می‌گوید:

روزی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که نوجوانی یتیم نزد آن حضرت آمد و گفت: نوجوانی یتیم هستم؛ خواهری یتیم دارم و مادرم تنگدست و فقیر است؛ از چیزهایی که خدا به تو عنایت کرده مرا اطعام کن؛ خدای تعالی از آنچه نزد اوست به تو عطا کند تا خشنود گردی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه نیکو سخن گفتی. سپس به بلال فرمود: از آنچه داریم مقداری بیاور. بلال نیز ۲۱ دانه خرما آورد و به او داد و گفت: هفت دانه برای خودت، هفت دانه برای خواهرت و هفت دانه هم برای مادرت. نوجوان با خوشحالی به طرف منزل حرکت کرد. در این هنگام، معاذ از جا برخاست و دست نوازش و محبت بر سر نوجوان یتیم کشید و با سخنانی محبت‌آمیز وی را تسلی داد. پیامبر صلی الله علیه و آله که این رفتار معاذ را دید، به او فرمود: معاذ، کار تو را دیدم. معاذ گفت: به او ترحم کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بدان که هر کس یتیمی را خوب سرپرستی کند و دست نوازش بر سر او بکشد، خداوند برای هر تار مویی که از زیر دستش می‌گذرد پاداش نیکویی به او می‌دهد و گناهی از گناهان او را محو می‌کند و بر درجه و مقام او می‌افزاید (طبرسی، ۱۴۰۸ ب، ج ۱۰، ص ۷۶۷).

روشن است که مراد پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از رسیدن به وضع معیشتی یتیمان، رسیدگی به وضع روحی - روانی و محبت کردن به آنهاست و بدین‌گونه است که معاذ را به سبب محبت به این یتیم تشویق کرد و از ثواب این کار نزد خدا برای او سخن گفت. اینها همه بدین سبب است که یتیم، پدر یا مادری ندارد که به او محبت کند؛ از این‌رو اسلام به سایر مسلمانان دستور

می‌دهد علاوه بر اینکه حاجت و نیاز یتیمان را برآورده کنند، محبت به آنها را نیز فراموش نکنند، زیرا آنها به محبت هم نیازمندند. علی علیه السلام در وصیت خود به فرزنداناش می‌فرماید:
درباره یتیمان، خدا را در نظر بگیرید و مواظب باشید گرسنه نمانند و روحیه آنها در برابر شما تضعیف نگردد (نهج البلاغه، [بی‌تا]، (الف)، ج ۳، ص ۷۷).

نکاتی درباره محبت به کودک

۱-۱. ابراز محبت

یکی از نکات مهم در مسئله محبت به کودکان این است که تنها به محبت درونی اکتفا نکنیم؛ زیرا محبت وقتی مؤثر و مفید خواهد بود که آن را ابراز و کودک را از محبت خود به او آگاه سازیم و گرنه اصل محبت داشتن تنها برای محبت‌کننده می‌تواند مفید باشد، نه برای محبت‌شونده.

ابراز محبت، نکته‌ای است که ائمه علیهم السلام اصحاب خود را به آن توجه داده‌اند. یحیی بن ابراهیم از پدرانش نقل می‌کند:

مردی از مسجد می‌گذشت و امام باقر علیه السلام نیز نشسته بود. یکی از اصحاب عرض کرد: به خدا من این مرد را دوست می‌دارم. امام باقر علیه السلام فرمود: برخیز و او را از این محبت خود آگاه کن؛ زیرا این کار موجب بقای دوستی می‌شود و برای سازگاری، بهتر است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۴، ص ۱۸۱).

همچنین امام کاظم علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

إذا أحب أحدكم أخاه فليعلمه فإنه أصلح لذات بينكم (همان، ص ۱۸۲)؛ هرگاه یکی از شما برادرش را دوست داشت، این دوستی را به اطلاع او برساند که این کار برای دوستی و رابطه بین شما بهتر است.

گرچه این سیره در مورد ابراز محبت به بزرگسال است، ولی روایت عام است و خردسال را نیز دربر می‌گیرد. علاوه بر این، وقتی به بزرگسال محبت کردن و آگاه کردن وی از این محبت، لازم و در پایداری و دوام محبت مؤثر است، ابراز آن به کودک به طریق اولی لازم خواهد بود؛ زیرا بزرگسال ممکن است بتواند با شواهد و قرائنی این محبت را درک کند، ولی کودکان جز از طریق ابراز محبت، قادر به درک وجود محبت در بزرگسالان نسبت به خود نخواهند بود. از این رو معصومان علیهم السلام به شیوه‌های مختلف، محبت خویش را به کودکان ابراز می‌کردند که در بخش شیوه‌های محبت به کودکان به آن اشاره خواهیم کرد.

۲-۱. اعتدال در محبت

اصولاً خروج از حالت اعتدال در هر کاری ناپسند است. ضرر افراط و تفریط در هر کاری از نفع آن - اگر نفعی داشته باشد - بیشتر خواهد بود. در اسلام نیز افراط و تفریط در کارهای

ناپسند و از ویژگی های جاهل دانسته شده است. علی علیه السلام می فرماید:

لا تری الجاهل إماماً مفرطاً او مفرطاً (نهج البلاغه، [بی تا]، (الف)، ج ۴، ص ۱۵)؛ جاهل را

نمی بینی مگر اینکه در کارش زیاده روی می کند یا از کارش کم می گذارد.

همچنین است محبت به کودک، که آثار منفی محبت بیش از حد به او، شاید از آثار منفی

کمبود محبت بیشتر باشد. سلطه جویی و پرتوقعی کودک، نازپروردگی، ضعف روحی،

زودرنجی و خودپسندی را می توان از آثار محبت بیش از حد به کودک دانست. امام

صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

شر الآباء من دعاه البرّ الی الافراط (یعقوبی، [بی تا]، ج ۲، ص ۳۲۰)؛ بدترین پدران،

کسانی اند که نیکی به فرزندان، آنان را به ورطه افراط کشاند.

توجه به این نکته لازم است که صرف دوستی زیاد مشکلی ایجاد نمی کند، آنچه ناپسند و

مضر است این است که دوستی و محبت زیاد به فرزندان باعث شود والدین آنچه به

مصلحت خود و فرزندان شان نیست، انجام دهند و در واقع خود یا فرزندان خود را به ورطه

گناه و خلاف اندازند. این مطلب، هم از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله فهمیده می شود و هم از کلام

امیر مؤمنان علی علیه السلام. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابن مسعود می فرماید:

یا بن مسعود لا تحملن الشفقة علی اهلک و ولدک علی الدخول فی المعاصی

والحرام (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۷، ص ۱۰۸)؛ این مسعود، [مواظب باش] محبت و دلسوزی

به خانواده و فرزندان تو را به ورطه گناه و حرام نیندازد.

بنابراین، باید به این نکته توجه داشت که دوستی زیاد، به خودی خود ضرری ندارد، ولی

چون معمولاً دوستی زیاد باعث چشم پوشی از حقایق و افتادن در وادی باطل می شود، مطلوب

نیست و پرهیز از آن توصیه می شود. از این روست که امام علی علیه السلام می فرماید:

حب الشیء یعنی و یصم (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۳۸۰)؛ دوستی هر چیزی انسان را

[نسبت به آن] کور و کور می کند.

این زبان ها همه متوجه خود محب و دوستدار بود، اما افراط در محبت به کودک، علاوه بر

زبان هایی که برای دوستدار دارد، آسیب هایی را نیز متوجه کودک می کند که بسا

جبران ناپذیر خواهد بود. به برخی از این آسیب ها در صفحه قبل اشاره کردیم.

۳-۱. روش‌های ابراز محبت

چنان‌که از برخی سیره‌های پیشگفته برمی‌آید، معصومان علیهم‌السلام روش‌های متفاوتی را در ابراز محبت به کودکان و فرزندان خود به کار می‌بردند که برخی از آنها عبارت‌اند از: بیان محبت خود به آنها، بوسیدن، در بغل گرفتن و روی زانو نشاندن، سواری دادن، هدیه دادن به آنان، شوخی و بازی کردن با آنها، دست بر سر آنها کشیدن و حتی میوه تازه و نوبر را به آنها دادن و در کنار آنها خوابیدن (ر.ک: حسینی زاده، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۹۳-۹۴).

۲. روش تأمین امنیت

از دیگر روش‌هایی که معصومان علیهم‌السلام در این مرحله در تربیت فرزندان خود به کار می‌گرفتند روش تأمین امنیت برای فرزندان بوده است؛ زیرا امنیت از نیازهای اساسی هر انسانی به‌ویژه کودکان است؛ به‌طوری‌که فرزندان در ابراز آنچه در درون دارند و بروز استعداد و خلاقیت خود، نه تنها احساس ترس و نگرانی نکنند، بلکه احساس آزادی و آرامش نیز داشته باشند. زیرا احساس ترس و ناامنی در کودک، جرئت و جسارت و خلاقیت را از او سلب می‌کند. همچنین ترس و نگرانی از بازخواست و انتقاد والدین و مربیان باعث می‌شود که کودک دست به نوآوری و ابداع نزند و همواره احساسات و عواطف خود را سرکوب کند. این امر علاوه بر اینکه کودکان و نوجوانان را از ابتکار، نوآوری و خلاقیت باز می‌دارد، موجب عوارض و نابسامانی‌های روانی نیز در آنان می‌شود.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومان علیهم‌السلام این امنیت خاطر را برای کودکان و نوجوانان و جوانان و حتی زبردستان خود فراهم می‌کردند؛ به‌گونه‌ای که به‌طور کلی زبردستان آنها آزادانه احساسات و عواطف خود را بیان می‌کردند. ائمه از اینکه زبردستان آنها درباره آنها چنین احساسی داشتند، خدا را شاکر بودند.

نیاز به امنیت از نیازهای اساسی انسان است، به‌ویژه در دوران کودکی و نوجوانی که انسان بیشتر وابسته به دیگران است و از خود استقلال چندانی ندارد. از این‌رو، والدین و کسانی که به امر تربیت اشتغال دارند باید سعی کنند، نه تنها موجب ترس و نگرانی کودکان نشوند، بلکه همواره تکیه‌گاه و پشتوانه‌ای برای امنیت آنها باشند؛ زیرا کودکان و نوجوانان همواره والدین و مربیان را تکیه‌گاه خود می‌دانند. این تکیه‌گاه بودن والدین، دارای دو لایه است: لایه زیرین، که تنها با حضور والدین تأمین می‌شود و کودک و نوجوان با وجود و حضور آنها احساس آرامش و امنیت می‌کنند و لایه رویین، که بر اثر برخورد صحیح

والدین با فرزندان حاصل می شود. معصومان علیهم السلام به هر دو جنبه این احساس امنیت توجه داشته اند. به این سیره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توجه کنید که بیانگر مرتبه اول از ایجاد امنیت برای فرزندان است:

زید بن حارثه غلامی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را خرید. وی با آن حضرت زندگی می کرد، تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث شد و او را دعوت به اسلام کرد. زید نیز اسلام آورد. وقتی این خبر به حارثه بن شراحیل کلبی، پدر زید، رسید به مکه آمد و به وسیله ابوطالب به پیامبر صلی الله علیه و آله پیغام داد: یا فرزندم را به من بفروش یا او را مجانی یا در برابر فدیة آزاد کن. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زید آزاد است هر کجا که می خواهد برود. حارثه دست زید را گرفت و گفت: فرزندم، به حسب و شرف خود ملحق شو. زید گفت: من از رسول خدا جدا نمی شوم. حارثه گفت: آیا حسب و نسب خود را رها می کنی و برده قریش می شوی؟ زید دوباره گفت: من از رسول خدا جدا نمی شوم. حارثه ناراحت شد و قریش را شاهد گرفت که من از او برائت می جویم و او فرزند من نیست. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اشهدوا أن زیداً ابني أرثه و يرثني» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۲، ص ۲۱۵)؛ شاهد باشید که زید فرزند من است. من از او ارث می برم و او نیز از من ارث می برد».

در این سیره، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین که احساس کرد ممکن است زید، با این کار پدر احساس نداشتن تکیه گاه و ناامنی کند، بلافاصله خود را به عنوان پدر و تکیه گاه وی معرفی کرد تا زید همچون گذشته، با اطمینان کامل به زندگی بپردازد. گرچه در گذشته نیز پیامبر صلی الله علیه و آله در عمل به منزله پدری برای زید بود، ولی در ظاهر زید فرزند حارثه بود و وقتی حارثه زید را، هر چند به ظاهر، بی تکیه گاه کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله این بی پناهی و بی تکیه گاهی ظاهری را نیز جبران نمود. از سوی دیگر، معصومان علیهم السلام به لایه روین امنیت که تأثیر اساسی و بیشتری در تربیت کودکان دارد - گرچه از نظر رتبه مؤخر است و ما آن را لایه روین نامیدیم - نیز توجه کامل داشته اند. این توجه در برخوردهای آنها با زبردستان خود کاملاً مشهود است؛ زیرا اگر چنین توجهی از سوی معصومان علیهم السلام نبود و این گونه امنیت را برای آنها فراهم نمی کردند، هرگز زبردستان نمی توانستند این گونه ابراز احساسات نمایند و آنچه در دل دارند بیان کنند. ایجاد این امنیت برای کودکان و زبردستان نیز از چند جهت مهم است:

۱. اصولاً انسان برای اینکه بتواند با دیگران و زبردستان رابطه مناسبی برقرار کند، لازم است چنین اطمینانی را به آنها بدهد که بتوانند حرف های خود را به راحتی مطرح کنند و کارهای خویش را با اطمینان و احساس آرامش انجام دهند.

۲. کودک و نوجوانی که چنین احساس امنیت و آرامشی داشته باشد به راحتی می‌تواند اعتقادات و اندیشه‌های خود را ابراز کند تا اگر والدین یا مربیان احیاناً نادرستی و اشتباهی در اندیشه و اعتقاد او می‌بینند، اصلاح کنند و اندیشه‌ها و عقاید صحیح او را تأیید کنند.

۳. این احساس به کودک و نوجوان اجازه ابتکار، خلاقیت و نوآوری می‌دهد. ترس و احساس ناامنی همواره سدّ و مانعی بر سر راه انسان است و او را وابسته و بی‌اراده بار خواهد آورد.

۴. ترس و ناامنی موجب فرو خوردن و واپس زدن اندیشه و ابتکار در انسان شده، بسا به عقده‌های روانی تبدیل شود و مشکلات بسیاری را برای انسان به بار آورد.

۳. روش تکریم و احترام

انسان، گل سرسبد موجودات است و اسلام به او حرمت نهاده است. این حرمت، صرف نظر از ویژگی‌های هر دسته و گروهی از انسان‌هاست. جنسیت، قومیت، نژاد، کوچکی و بزرگی و حتی ایمان و بی‌ایمانی نیز در آن دخالت ندارد. این حرمت و کرامتی است که خدا از بدو خلقت به انسان داده و در برابرش نیز مسئولیت خواسته است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (اسراء، ۷۰)؛ و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] بر نشان‌دیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری بخشیدیم.

حال این برتری انسان، به عقل و بار امانتی است که او بر دوش گرفته، یا خلیفه‌اللهی او و یا چیز دیگر، نکته‌ای است که در جای خود بحث مستقلی می‌طلبد، اما سخن این آیه آن است که انسان کرامت و حرمت دارد و این کرامت و حرمت اختصاص به فرد یا گروه خاصی ندارد؛ زیرا بنا بر سخن علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر، انسان‌ها یا برادر دینی یکدیگرند یا برادر خلقی (نهج‌البلاغه، [بی تا]، (الف)، ج ۳، ص ۸۴)؛ یعنی از یک پدر و مادر آفریده شده‌اند و در آفرینش همانندند. بنابراین، همان‌طور که قومیت، جنسیت و نژاد در این کرامت دخالتی ندارد، سن کم یا زیاد نیز دخالت ندارد و بدون در نظر گرفتن ملاک‌های ثانوی، کودک و بزرگسال با هم مساوی و از کرامت لازم برخوردارند و از این رو باید از احترام لازم نیز

برخوردار باشند. از این رو، در اسلام حتی جنینی که در رحم مادر است و هنوز به دنیا نیامده، از سهم الارث برخوردار است. اگر سقط شد، مانند دیگر انسان‌ها باید غسل داده، کفن و دفن شود و حتی اگر کسی باعث قتل او در رحم مادر شد، باید به ولی او دیه بپردازد. پس از تولد نیز مالک می‌شود، حق پیدا می‌کند و با سایر افراد مساوی و از احترام لازم نیز برخوردار است. چنین نیست که بتوان او را نادیده انگاشت و با او برخوردی متفاوت از بزرگسالان داشت. این لازمه تساوی انسان‌ها در کرامت است. در عین حال، در اسلام برخی از انسان‌ها درجه برتری از کرامت را دارا هستند و برخی دیگر چنین درجه‌ای از کرامت را ندارند. قرآن کریم می‌فرماید:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ (حجرات، ۱۳)؛ همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.

با توجه به حصری که در آیه وجود دارد، تنها ملاک برتری و کرامت انسانی بر سایر انسان‌ها تقواست. اما کودکان هنوز اقتضای کسب تقوا را ندارند، پس دست‌کم در کرامت اولیه با بزرگسالان مساوی‌اند.

از سوی دیگر، کودکان بر فطرت الهی آفریده شده‌اند و این فطرت گرچه هنوز به فضائل مزین نشده، به خباثت نیز آلوده نیست، پس، از این حیث نیز دارای کرامت‌اند و شاید کرامتی بیش از بسیاری بزرگسالان؛ پس احترامی بیشتر می‌طلبند.

در سیره معصومان علیهم‌السلام تکریم و احترام کودکان به شیوه‌های مختلف صورت می‌گرفت؛ از جمله قیام و استقبال از فرزندان به هنگام ورود آنها به مجلس، سلام کردن به کودکان، با احترام صدا کردن کودکان، عیادت از کودکان مریض و از این قبیل که در اینجا به بیان برخی از این سیره‌ها می‌پردازیم.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معمولاً به هنگام ورود افراد به مجلس به احترام آنها می‌ایستاد و برای آنها جا باز می‌کرد؛ اما در برابر فرزندان خویش، حسن و حسین علیهم‌السلام و فاطمه علیها‌السلام، علاوه بر آن، چند قدم به استقبال می‌رفت. در روایتی آمده است:

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نشسته بود. حسن و حسین علیهم‌السلام به طرف آن حضرت آمدند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وقتی آنها را دید به احترام آنها ایستاد. چون به کندی حرکت می‌کردند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به استقبال آنها رفت و آنها را بر دوش خود سوار کرد و فرمود: چه مرکب خوبی دارید و شما چه سواران خوبی هستید (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۳، ص ۲۸۵).

همچنین پیامبر ﷺ در برابر حضرت فاطمه علیها السلام نیز می‌ایستاد و او را بر جای خویش می‌نشاند.

و کانت إذا دخلت على النبي ﷺ قام إليها فقبلها فأجلسها في مجلسه (همان، ج ۳۷، ص ۷۱)؛ و هرگاه فاطمه علیها السلام نزد پیامبر ﷺ می‌آمد، پیامبر ﷺ به احترام او می‌ایستاد و او را می‌بوسید و در جای خویش می‌نشاند.

همچنین پیامبر ﷺ همیشه به کودکان سلام می‌کرد. روزی انس بن مالک به کودکانی برخورد و به آنها سلام کرد و گفت:

پیامبر ﷺ همیشه بر کودکان سلام می‌کرد (بخاری، ۱۴۰۱، ج ۷، ص ۱۳۱).

امام رضا علیهما السلام نیز از پدران خود نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

خمس لا أدعهن حتى الممات... والتسليم على الصبيان ليكون سنة من بعدى (طباطبایی، ۱۳۷۵، ص ۴۲)؛ پنج چیز را تا هنگام مرگ ترک نخواهم کرد... و [از جمله] سلام کردن بر کودکان، تا این کار پس از من سنتی برای دیگران باشد.

همچنین پیامبر ﷺ برای گذشت از حقوق کودکان از آنها اجازه می‌خواست. سهل بن سعد ساعدی می‌گوید:

برای رسول خدا ﷺ شربتی آوردند. مقداری از آن را نوشید. در سمت راست او نوجوانی نشسته بود و در سمت چپ او ریش‌سفیدانی. پیامبر ﷺ [برای احترام به ریش‌سفیدان خواست شربت را به آنها بدهد؛ لذا از نوجوان اجازه خواست] و فرمود: آیا اجازه می‌دهی این شربت را به بزرگان بدهم؟^۱ نوجوان گفت: نه، به خدا سهم خود را به هیچ‌کس نمی‌دهم. پیامبر ﷺ شربت را به دست او داد تا بنوشد (بخاری، ۱۴۰۱، ج ۳، ص ۱۳۹).

ائمه علیهم السلام در زندگی خود به کودکان همانند بزرگسالان احترام می‌گذاشتند. ابن‌ابی‌الحدید نقل می‌کند:

روزی امام حسن علیهما السلام از کنار کودکانی که سرگرم بازی بودند، می‌گذشت. کودکان در حالی که قطعه نانی در دست داشتند و می‌خوردند به امام حسن علیهما السلام تعارف کردند و او را به

۱. ممکن است اشکال شود که نوجوان در اینجا حقی نداشت؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌توانست از سمت چپ خود شروع کند و ابتدا شربت را به بزرگان بدهد. در پاسخ می‌گوییم: در اسلام سمت راست از اهمیت خاصی برخوردار است، به طوری که قرآن بهشتیان را اصحاب یمن و دوزخیان را اصحاب شمال نامیده است. همچنین رسم پیامبر ﷺ و بزرگان دین نیز بر این بوده است که سمت راست را مقدم می‌داشته‌اند. مثلاً مستحب است برای ورود به جایی از سمت راست شروع کنند و ابتدا افرادی که در سمت راست هستند وارد شوند.

خوردن نان دعوت کردند. امام دعوت آنها را پذیرفت و با آنها غذا خورد و سپس کودکان را به منزل خویش برد. به آنها غذا و پوشاک داد و فرمود: دعوت آنها از دعوت من ارزشمندتر بود؛ زیرا آنها هر آنچه داشتند به من دادند، ولی من بیش از آنچه به آنها دادم، دارم (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۱۹۸).

در سیره‌های معصومان علیهم‌السلام موارد بسیاری مشاهده می‌شود که هنگام صحبت با فرزندان خویش از لفظ «یا بُنی» (فرزند عزیزم) استفاده می‌کردند. همان چیزی که لقمان نیز در سفارش‌های خود به فرزندش او را با آن لفظ خطاب می‌کرد، که موارد متعددی از آن در قرآن نیز آمده است.^۱

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نیز در نامه خود به امام حسن علیه‌السلام می‌فرماید:

ای بُنی ائی و ان لم عمّرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی أعمالهم... ای بنی ان أحبّ ما أنت آخذ به الیّ من وصیتی تقوی الله... ای بنی أكثر ذکر الموت و... (نهج البلاغه، [بی‌تا]، (الف)، ج ۳، ص ۴۱).

شرکت کردن در بازی کودکان نیز نوعی احترام است به کودکان و شغل آنها، که در واقع همان بازی است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همواره با فرزندان خویش و حتی گاهی با کودکان اصحاب نیز بازی می‌کرد که در بخش بازی کودک، آنها را ذکر خواهیم کرد، ولی در اینجا برای نمونه سیره‌ای را ذکر می‌کنیم. جابر می‌گوید:

بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارد شدم در حالی که حسن و حسین علیهما‌السلام را بر پشت خود سوار کرده بود و چهار دست و پا راه می‌رفت و می‌فرمود: شتر شما چه شتر خوبی است و شما چه سواران خوبی هستید (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۳، ص ۲۸۵).

افزون بر آنچه گذشت، نکته دیگری در سیره معصومان علیهم‌السلام درباره تکریم و احترام کودکان مطرح است و آن اینکه معصومان علیهم‌السلام به کودکان و فرزندان خود شخصیت نیز می‌دادند که این مرتبه‌ای بالاتر از تکریم و احترام است. یعنی نگاه آنها به فرزندان و کودکان، نگاه به کودکانی نیست که روز خود را با سرگرمی و بازی به پایان می‌برند، بلکه آنها را افرادی باشخصیت و بافهم و آگاهی می‌دانستند که در آینده بزرگان قوم خود خواهند شد و این را به کودکان القا می‌کردند.

یکی دیگر از شیوه‌های شخصیت دادن ائمه به فرزندان خود، چنین بود که پاسخ برخی از مسائلی را که افراد از آنها سؤال می‌کردند، به فرزندان خود ارجاع می‌دادند؛ که این کار هم

۱. «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَبْنِي لَا تَشْرِكْ بِاللَّهِ...» (لقمان، ۱۳) و نیز رک: آیات ۱۶ و ۱۷ همان سوره.

تمرینی برای کودک در شکوفایی استعداد اوست و هم معرفی کودک به دیگران. در مواردی نیز انمه علیه السلام در حضور دیگران از فرزندان خود سؤال می‌کردند و وقتی پاسخ می‌شنیدند به دیگران می‌گفتند: این‌گونه فرزندان خود را تربیت کنید. ابی‌السرمد می‌گوید:

روزی امیرمؤمنان علیه السلام از فرزندش حضرت حسن علیه السلام پرسید: عقل چیست؟ وی پاسخ داد و همین‌طور چندین سؤال از وی پرسید و پاسخ شنید. سپس از حضرت حسین علیه السلام نیز چندین سؤال پرسید و پاسخ شنید. سپس امام علیه السلام خطاب به حارث اعور فرمود: ای حارث، این احکام را به اولاد خود بیاموزید؛ زیرا موجب زیادی عقل و هوشیاری و قدرت بر تصمیم‌گیری می‌شود (همان، ج ۷۲، ص ۱۹۴).

آثار تربیتی تکریم و احترام کودک

شاید بتوان گفت کودکان گرچه در کرامت با بزرگسالان مساوی‌اند، اما باید از احترام بیشتری برخوردار باشند و این به دلیل نقشی است که این احترام می‌تواند در تربیت آنها داشته باشد. نقش‌ها و تأثیرات تربیتی تکریم و احترام کودکان چنین است:

۱. انسان دارای حبّ ذات است و هر انسانی خود را دوست می‌دارد و در جهت حفظ حرمت خود می‌کوشد و از موقعیتی که در آن احساس بی‌حرمتی کند می‌پرهیزد و با آن مقابله می‌کند. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

طُبعت القلوب علی حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَ بَغْضَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۴۴۵)؛ قلب انسان‌ها چنان سرشته شده که هر کس به انسان احسان کند، او را دوست می‌دارد و هر کس به او بدی کند، او را دشمن می‌دارد.

بنابراین، اگر کودک از والدین و مربیان خود احساس بی‌احترامی کند، دیگر سخنان و تعلیمات آنان، نه تنها اثر تربیتی ندارد که اثر معکوس و ضد تربیتی نیز خواهد داشت؛ چون کودک بغض آنها را در سینه خواهد داشت و پذیرای حرف‌های آنان نیز نخواهد بود.

۲. احترام به کودک در خودپنداره او مؤثر است و در نتیجه، این خودپنداره در رفتار شخص تأثیر می‌گذارد؛ زیرا رفتار انسان‌ها براساس شناختی است که از خود دارند و این شناخت از خود، معمولاً از طریق نگاه دیگران به انسان حاصل می‌شود. بگذریم از معدود کسانی که فراتر از این می‌نگرند و خود را چنان که هستند، می‌بینند. این عده نیز در میان بزرگسالان‌اند، نه کودکانی که هنوز هر چیزی را از دریچه چشم دیگران می‌بینند و اساس شناخت و رفتار آنها را تقلید و تلقین شکل می‌دهد. بنابراین، اکثر انسان‌ها، به‌ویژه کودکان، خود را چنان می‌شناسند که دیگران در رفتار خود با آنها، می‌نمایانند و بر طبق این شناخت از

خود، عمل می‌کنند، و اگر چنین نکنند دچار تضاد درونی، اضطراب و دلهره می‌شوند؛ زیرا انسان همواره به دنبال آرامش درونی است و این آرامش وقتی است که رفتار بیرونی مطابق با شناخت درونی باشد. بنابراین، بر طبق شناخت از خود که از طریق نگرش دیگران به او حاصل شده است، عمل می‌کند. حال اگر والدین و مربیان کودک در دوران شکل‌گیری شخصیت او با بی‌احترامی، تحقیر، سرکوفت و سرزنش با وی برخورد کنند، شخصیت کودک به صورت شخصیتی ذلیل، حقیر، وابسته و منفی شکل خواهد گرفت و اگر با احترام و بزرگداشت با او برخورد کنند، شخصیت او به صورت شخصیتی عزیز، مستقل و مثبت شکل خواهد یافت، و در خود به دیده احترام می‌نگرد و رفتارش نیز بر طبق آن، رفتاری سالم، مثبت و بهنجار خواهد بود. امیرمؤمنان علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسَهُ لَمْ يَهْنَأْ بِالْمَعْصِيَةِ (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۳۳۹)؛ کسی که از

کرامت نفس برخوردار باشد شخصیت خود را با گناه، بی‌ارزش نمی‌کند.

و نیز می‌فرماید:

مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسَهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ (نهج البلاغه، [بی‌تا]، [الف]، ج ۴، ص ۱۰۴)؛

کسی که از کرامت نفس برخوردار باشد، شهوت نزد او بی‌ارزش است.

امام سجاده علیه السلام نیز می‌فرماید:

مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسَهُ هَانَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا (حرانی، ۱۳۶۹، ص ۲۷۸)؛ کسی که از کرامت

نفس برخوردار باشد، دنیا نزد او بی‌ارزش است.

برخی روان‌شناسان نیز انگیزه اصلی فعالیت‌های انسانی را احساس حقارت و احساس عزت نفس در او می‌دانند که معمولاً این احساس در انسان با رفتار و برخورد دیگران با او شکل می‌گیرد. آدلر در این زمینه می‌گوید: «انگیزه اصلی و محرک اولیه هر نوع فعالیتی در انسان دو عامل احساس حقارت و احساس برتری‌جویی است» (هاشمی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۸۱). همچنین روان‌شناسان، بسیاری از رفتارهای منفی و ضد ارزشی را ناشی از کمبود شخصیت در انسان می‌دانند و می‌گویند: این‌گونه رفتارها معمولاً از کسانی صادر می‌شود که عزت نفس پایینی دارند. میرس^۱ می‌گوید: «طبق تحقیقی که بروکنر و هولتن در سال ۱۹۷۸ در مورد افرادی که دارای عزت نفس زیاد و عزت نفس پایینی بوده‌اند انجام داده‌اند، این نتیجه به دست آمد که افرادی که دارای عزت نفس بالایی‌اند، نه تنها کمتر از افرادی که عزت نفس کمی دارند دچار افسردگی می‌شوند، بلکه کمتر از آنها گرفتار

1. Myers

ناراحتی‌های عصبی و بی‌خوابی شده، کمتر از آنان به طرف اعتیاد و الکلیسم کشیده می‌شوند» (منطقی، ۱۳۷۲، ص ۱۵).

۳. اصولاً مگر تکریم و احترام دیگران ارزش نیست و نمی‌خواهیم این ارزش را در کودکان ایجاد کنیم؟ آیا ایجاد چنین ارزشی تنها با گفتن میسر است؟ آیا می‌توان با بی‌احترامی به کودک و تحقیر شخصیت او، او را چنان تربیت کرد که به دیگران احترام بگذارد و حقوق آنها را رعایت کند؟ تربیت با بی‌تربیتی خود نوعی تناقض آشکار است و محال. بنابراین، اگر هیچ‌یک از دو اثر قبلی را نپذیریم، تنها این اثر کافی است تا ما را به احترام کودکان ملزم سازد؛ زیرا احترام به دیگران یکی از اهدافی است که ما در تربیت کودکان به دنبال آن هستیم و دستیابی به این هدف، بدون رعایت احترام کودکان میسر نیست. بنابراین، تأثیر عزت نفس و احساس حقارت انسان و به سخن دیگر تأثیر شخصیت بر رفتار، بسیار اساسی و قابل ملاحظه است و نقش تکریم و احترام کودکان بر شکل‌گیری شخصیت مثبت و عزت نفس آنها نیز نقشی بسزا و تعیین‌کننده است؛ پس برای تربیت کودک باید به او احترام گذاشت.

۴. پرهیز از آثار منفی و ضد تربیتی که از ناحیه بی‌احترامی به کودک یا تحقیر شخصیت او متوجه کودک می‌شود نیز از جمله آثار تربیتی احترام به کودک است. تحقیر شخصیت کودک آثار ضد تربیتی فراوانی را در پی خواهد داشت؛ زیرا در این صورت چنان که در اثر دوم بیان شد و با توجه به روایتی که از امام هادی علیه السلام نقل شده است، به‌طور کلی نمی‌توان از او انتظار نیکی داشت. امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

من هانت علیه نفسه فلا ترج خیره (خوانساری، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۴۴۳)؛ کسی که نفسش بر وی خوار شد، امید نیکی از او نداشته باش.

حضرت امام هادی علیه السلام نیز در این باره می‌فرماید:

من هانت علیه نفسه فلا تأمن شرّه (حرانی، ۱۳۶۹، ص ۳۶۲)؛ کسی که نفسش بر وی خوار شد، از شرّ او در امان مباش.

علاوه بر این جنبه کلی، تحقیر کودک کم‌کم به حقارت نفس می‌انجامد و در روایات نیز آثار خاصی برای حقارت نفس بیان شده است که برخی از آنها چنین است:

آثار تحقیر کودک

تحقیر کودک سبب ایجاد خودکم‌بینی در او می‌شود و خودکم‌بینی دارای آثار و پیامدهای منفی بسیاری است که در روایات دست‌کم به دو مورد آن اشاره شده است:

الف) تکبر و زورگویی

تکبر و زورگویی از پیامدهای خودکم بینی است. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:
 ما من رجل تكبر أو تجبر إلا لذلة وجدها في نفسه (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۱۲).
 هیچ کس تکبر نمی کند و زور نمی گوید، مگر به سبب ذلتی که در خود می بیند.
 روشن است کسی که خود را کوچک می بیند، در صدد است این کوچکی را جبران کند چون
 انسان دارای حب ذات است و نیاز به خود شکوفایی در روان شناسی یکی از نیازهای انسان
 شمرده شده است (سیف، ۱۳۶۸، ص ۳۵۰). و چون خود را قادر بر جبران نبیند، ناچار به
 ضد آن روی می آورد؛ یعنی خود را بزرگ می پندارد و تکبر می ورزد. در روان شناسی به
 این گونه واکنش، «واکنش معکوس» گفته می شود. زورگویی نیز نتیجه تکبر است و به دنبال
 آن خواهد بود. همچنین آن حضرت می فرماید:
 ما من أحد يتيه إلا من ذلة يجدها في نفسه (همان جا)؛ هیچ فردی تکبر نمی کند مگر به
 سبب حقارتی که در خود می بیند.

ب) نفاق

امیر مؤمنان علی علیه السلام در این باره می فرماید:
 نفاق المرء من ذل يجده في نفسه (محمدی، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۳۳۳۸)؛ نفاق و دورویی
 انسان به سبب ذلت و خواری است که در خود می بیند.
 انسانی که خود را عاجز از هر کار مثبتی می بیند، ناچار دست به تظاهر می زند؛ یعنی خود
 واقعی خویش را نشان نمی دهد و همواره سعی می کند از طریق تظاهر به خوبی ها و
 مثبت ها، ضعف و حقارت خود را پوشاند و این تظاهر هم در عمل و رفتار او خواهد بود و
 هم در عقیده و گفتار. بنابراین، با توجه به تساوی انسان ها در کرامت و اهمیت نگرش و رفتار
 دیگران به کودکان و نقش آن در تربیت و شکل گیری شخصیت آنها، بزرگان دین نه تنها
 کودکان را در احترام و بزرگداشت با بزرگسالان مساوی می دانند، بلکه در مواردی احترام
 ویژه ای نیز برای آنها قائل اند. معصومان علیهم السلام به شیوه های گوناگون کودکان و فرزندان خویش
 را احترام می کردند، که برخی از آنها عبارت اند از: برخاستن و استقبال از فرزندان، اجازه
 گرفتن از آنها برای تصرف در حقوق و اموالشان، پذیرش دعوت آنها و دعوت کردن از آنها
 برای میهمانی، جای دادن آنها در صفوف اول جماعت، عیادت از آنها، با احترام صدا کردن
 آنها، شرکت در بازی آنان، پرهیز از خشونت با آنها و شخصیت دادن به ایشان.

۴. روش بازی

بازی برای کودک یک نیاز طبیعی است که بدون آن کودک رشد سالم نخواهد داشت. کودکی که به بازی علاقه‌ای نداشته باشد تقریباً بیمار محسوب می‌شود. همه انسان‌ها اعم از بزرگ و کوچک، حتی انبیا و اولیا در دوران کودکی تمایل به بازی داشته و کم و بیش به بازی می‌پرداخته‌اند و این حاکی از این است که بازی از نیازهای طبیعی انسان است. مهم این است که والدین و سرپرستان کودکان با وجود علم و آگاهی به این نیاز کودکان، شاید توجه کافی به رفع این نیاز و آثار تربیتی فراوانی که بر رفع آن مترتب است، نشان نمی‌دهند و از آثار زیانباری که بر بی‌توجهی به این نیاز کودک و رفع نکردن آن مترتب است، غافل‌اند. پیشوایان دینی ما در زندگی خود به این نیاز طبیعی کودکان توجه کافی داشته‌اند. آنان علاوه بر اینکه کودکان را در بازی کردن در دوران کودکی آزاد می‌گذاشته‌اند، خود نیز در بازی آنها شرکت جسته از این طریق هم به بازی آنها رونق می‌دادند و هم به شغل و کار کودکان و در واقع به زندگی و شخصیت آنها احترام می‌گذاشتند.

انس بن مالک نقل می‌کند:

پیامبر ﷺ برای ادای نماز به مسجد آمد، در حالی که حسن رضی الله عنه را در بغل داشت و او را در کنار خود نشاند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به سجده رفت، سجده طول کشید. من سر از سجده برداشتم، مشاهده کردم که حسن رضی الله عنه بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله سوار شده است. وقتی نماز تمام شد، مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: این سجده را به قدری طول دادید که هیچ‌گاه چنین نکرده بودید. آیا وحی نازل شده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وحی نازل نشده، ولی فرزندم بر دوشم سوار شده بود؛ نخواستم عجله کنم تا اینکه خودش از دوشم پایین آید (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۲، ص ۲۹۴).

در همین روایت به سند عبدالله بن شیبه آمده است: «نخواستم عجله کنم تا اینکه نیاز فرزندم بر طرف شود» (همان‌جا).

علاوه بر این، پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی بین کودکان خود، مسابقه دو و کشتی برگزار می‌کرد. ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید:

حسن رضی الله عنه بزرگ‌ترین فرزند علی رضی الله عنه و مردی بزرگوار، سخی و حلیم بود و پیامبر صلی الله علیه و آله او را دوست می‌داشت. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله بین او و حسین رضی الله عنه مسابقه دو گذاشت. حسن رضی الله عنه از حسین رضی الله عنه پیشی گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله او را بر زانوی راست خویش و حسین رضی الله عنه را بر زانوی چپ خویش نهاد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۵، ج ۱۶، ص ۲۷).

از این رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله استنباط می‌شود که آنچه در بازی‌ها و مسابقات ملاک است، صرف

ایجاد رقابت است که موجب می شود افراد شرکت کننده کوشش خود را به کار گیرند تا موفق شوند. یعنی در واقع، موفقیت و پیشی گرفتن مشوق خواهد بود و لزومی ندارد که تشویقی افزون بر این کار صورت گیرد و جوایزی برای برنده در نظر گرفته شود. علاوه بر این، به فرد مغلوب و کسی که نتوانسته برنده مسابقه شود نیز، نباید کم توجهی شود؛ بلکه باید به دو طرف مسابقه احترام گذاشت. گرچه ممکن است همین که پیامبر ﷺ برنده را بر زانوی راست خویش نهاد، نوعی تشویق اضافی محسوب شود؛ زیرا در اسلام، طرف راست همواره از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و مقدم است. مثلاً قرآن کریم نیکوکاران را اصحاب یمن (راست) و بدکاران را اصحاب شمال (چپ) می خواند (واقعه، ۲۷-۴۷). یا مأموم در نماز جماعت، در صورتی که یک نفر باشد، مستحب است در طرف راست امام بایستد. بنابراین می توان گفت اینکه پیامبر ﷺ برنده مسابقه، امام حسن علیا را بر زانوی راست خویش نهاد، نوعی احترام بیشتر و تشویق اوست. در عین حال این تشویق آن قدر شدید نیست که آثار منفی در بازنده مسابقه بر جای گذارد. ^۱ پیامبر اکرم ﷺ علاوه بر تشویق فرزندان خویش به بازی، خود نیز در بازی آنها شرکت می کرد و با آنها به بازی می پرداخت. یعلی عامری می گوید:

روزی به همراه پیامبر ﷺ، برای شرکت در یک میهمانی که به آن دعوت شده بودیم از منزل خارج شدیم. پیامبر ﷺ پیشاپیش جمعیت در حرکت بود و حسین علیا با کودکان بازی می کرد. پیامبر ﷺ خواست او را بگیرد، ولی کودک به این طرف و آن طرف می دوید و پیامبر ﷺ نیز دنبال او می دوید و خنده می کرد تا اینکه او را گرفت؛ سپس یک دست به زیر چانه او و دست دیگر را به پشت سر او گذاشت و لبهایش را بر لبهای او گذاشت و او را بوسید و فرمود: حسین از من است و من از حسینم. خداوند دوست می دارد کسی که حسین را دوست بدارد (اربلی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۲۷۲).

توجه پیامبر ﷺ به کودکان تنها اختصاص به حسن و حسین علیا نداشت، گرچه برخی از سیره ها این ایهام را دارد، ولی سیره های دیگری نیز هست که حکایت دارد که پیامبر ﷺ با کودکان (دیگران نیز) به بازی می پرداخت. برای نمونه، سیره ای را در اینجا ذکر می کنیم:

۱. قابل توجه اینکه امامان شیعه و با به طور کلی فرزندان امامان ما در سنین کودکی شناختی بیش از سایر کودکان دارند و حتی در سنین کودکی هم ممکن است اهمیت راست در برابر چپ برای آنها روشن باشد. چنان که خود آنها فرموده اند ما فرزندانمان را در سنین پنج سالگی به نماز امر می کنیم و شما در سنین هفت سالگی آنان را به نماز امر کنید. بنابراین در این سیره دست کم ممکن است امام حسن علیا که فرزند بزرگ تر بود اهمیت سمت راست را درک کند و برای او تشویق محسوب شود.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای اقامه نماز عازم مسجد بود. در راه مسجد به کودکانی برخورد که به بازی مشغول بودند. کودکان همین که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دیدند به سوی او دویدند و بر گرد او حلقه زدند و هر یک از آنها می‌گفت: **كُنْ جَمَلِي** [شتر ما باش تا بر دوشت سوار شویم]. کودکان که این‌گونه رفتار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با حسن و حسین عليهما السلام را دیده بودند، انتظار داشتند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنها پاسخ مثبت دهد و چنین هم شد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنها پاسخ مثبت داد. اصحاب که برای اقامه نماز در مسجد، در انتظار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند بلال را به دنبال پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستادند. همین که بلال در راه با این جریان مواجه شد، زبان به اعتراض گشود. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: برای من تنگ شدن وقت نماز بهتر از دلتنگ شدن این کودکان است. به منزل من برو و اگر چیزی هست برای کودکان بیاور. بلال به منزل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفت و همه منزل را جستجو کرد و هشت دانه گردو یافت. آنها را نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گردوها را در دست گرفت و خطاب به کودکان فرمود: «**أَتَبِعُونَ جَمَلَكُمْ** بهذه الجوزات؟! آیا شتر خود را به این گردوها می‌فروشید؟» کودکان به این معامله رضایت دادند و با خوشحالی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را رها کردند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز عازم مسجد شد و فرمود: «خدا برادرم یوسف را رحمت کند، او را به چند درهم فروختند و مرا نیز به هشت گردو» (عوفی، [بی‌تا]، جزء اول از قسم دوم، باب دوم، ص ۳۰).

از این سیره به چند نکته درباره تربیت کودک پی می‌بریم:

۱. باید به کودکان احترام گذاشت و به خواست آنها در حد امکان پاسخ مثبت داد و آنها را از این طریق شاد و خوشحال نگه داشت.
۲. کسانی که به کار تربیت کودکان مشغول‌اند، باید با کودکان انس و الفت داشته باشند و با شیوه‌هایی که کودکان می‌پسندند، با آنها برخورد کنند و شأن و منزلت و موقعیت خود را نادیده انگارند تا کودکان نیز با آنها راحت باشند و احساس دوستی کنند و در نتیجه پذیرای تربیت و آموزش‌های لازمی که ممکن است به آنها داده شود، باشند.
۳. اگر بخواهیم کودکان را از کاری، به‌ویژه از بازی‌های مورد علاقه آنها، بازداریم باید به شیوه‌ای عمل کنیم که آنها با رضایت خاطر به این کار تن دردهند، نه با کراهت و اجبار و احياناً خشونت. چنان که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای اینکه خود را با رضایت خاطر و خوشحالی کودکان از دست آنها رها سازد، متوسل به چیزی شد که مورد علاقه کودکان بود و آنها را به این وسیله قانع کرد.

تا اینجا بیان شد که معصومان علیهم السلام به بازی کودکان اهمیت بسیاری می دادند، اگرچه سیره‌هایی که تا به حال آوردیم همه مربوط به پیامبر صلی الله علیه و آله بود و از ائمه علیهم السلام کمتر سیره‌ای در زمینه بازی با کودکان یافته‌ایم، ولی روایات آنها حاکی از اهمیت بازی کودکان به‌ویژه در دوران اولیه زندگی، یعنی هفت سال نخست زندگی است. امام صادق علیه السلام در اهمیت بازی کودکان می‌فرماید:

دع أبینک یلعب سبع سنین و یؤدّب سبع سنین (حرّعاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۵، ص ۱۹۴)؛
 بگذار فرزندت تا هفت سال بازی کند و [پس از آن] هفت سال او را تعلیم و تربیت کن.
 نیز در روایتی دیگر می‌فرماید:

الغلام یلعب سبع سنین و یتعلم الکتاب سبع سنین و یتعلم الحلال والحرام سبع سنین (همان، ش ۱)؛ پسر (فرزند) باید در هفت سال اول [کودکی] به بازی بگذراند و در هفت سال [دوم] آموزش قرآن ببیند و در هفت سال [سوم] احکام حلال و حرام را بیاموزد.

اگرچه «ال» در الکتاب، الف و لام تعریف است و مراد از آن آموزش قرآن است، ولی آموزش قرآن متضمن آموزش خواندن و نوشتن نیز هست. حال یا آموزش سواد، مقدم بر آموزش قرآن است یا ضمن همدیگر صورت می‌گیرد.

همچنین روایات درباره هفت سال دوم و سوم، مختلف است. برخی روایات تنها به دو دوره هفت ساله اول و هفت ساله دوم تصریح کرده‌اند و هفت سال دوم را زمان آموزش قرآن و احکام و تربیت دانسته‌اند و برخی روایات دوره اول را که به بازی اختصاص دارد شش سال آورده‌اند (همان، ص ۱۹۳). ولی در اینکه دوره اول (شش یا هفت سال) دوره‌ای است که کودک باید آزاد باشد و به بازی پردازد، متفق‌اند. البته این امر وجود برخی آموزش‌ها در این دوره را نفی نمی‌کند، بلکه بر اهمیت بازی در این دوره تأکید دارد.

بنابراین، سیره و اقوال معصومان علیهم السلام حاکی از اهمیت بازی برای کودک در دوره نخست کودکی و به‌ویژه شرکت بزرگسالان در بازی آنهاست. اما اینکه چرا معصومان علیهم السلام تا این حد به بازی کودکان اهمیت می‌داده‌اند، سؤالی است که در اینجا به پاسخ آن می‌پردازیم.

اهمیت و نقش بازی در تربیت کودک

پرسش این است که مگر بازی کودک چه اهمیتی دارد که معصومان علیهم السلام، به‌ویژه پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله، بر آن تأکید کرده‌اند و خود را تا حد مرکب سواری کودکان تنزل داده‌اند؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

من کان عنده صبی فلیتصاب له (همان، ص ۲۰۳، ش ۲)؛ کسی که کودکی نزد اوست باید با او کودکی کند.

امیرمؤمنان علیه السلام نیز فرمود:

من کان له ولد صبیاً (همان، ش ۱)؛ کسی که فرزندی دارد باید با او کودکی کند.

حقیقت این است که بازی از چند جهت نقش مؤثر و اهمیت فوق‌العاده‌ای در تربیت کودک دارد که به بخش‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

۱. بازی نیاز طبیعی و یکی از نیازهای اساسی کودک است و بی‌توجهی به این نیاز کودک، خسارت روحی - روانی بسیاری به بار خواهد آورد. چنان که پیشتر نیز گفته شد، وقتی علت طولانی شدن سجده پیامبر صلی الله علیه و آله را پرسیدند، فرمود: «فرزندم حسن بر دوشم سوار بود، نخواستم عجله کنم تا نیازش برطرف شود» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۳، ص ۲۹۴).

باید گفت اولاً کودک بر اثر تغذیه دارای انرژی فراوانی است و این انرژی باید به گونه‌ای مصرف شود. مصرف این انرژی در کودک جز از راه بازی میسر نیست. اگر این انرژی به مصرف نرسد کودک دچار بیماری‌های روحی - روانی و جسمی خواهد شد. در این زمینه امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

بہتر است کہ فرزند در کودکی بہ بازی و جَسْت و خیز پردازد تا در بزرگسالی حلیم و بردبار شود.

و سپس فرمود:

جز این کار، سزاوار نیست (همان، ج ۶۰، ص ۳۶۱).

یعنی در واقع، انسان در کودکی باید روحیه ستیزه‌جویی و جنگ‌جویی و ترس‌ها و تردیدهای خود را با بازی ارضا کند تا در بزرگسالی حلیم باشد. همچنین کودکان همواره در زندگی بر اثر ناکامی‌ها به عقده‌های درونی مبتلا می‌شوند که تخلیه این عقده‌ها در بازی میسر است؛ زیرا بر اثر موفقیت‌هایی که در بازی به دست می‌آورند، ناکامی‌های زندگی را فراموش خواهند کرد، یا به شیوه‌های گوناگون، مثل داد و فریاد زدن یا به گونه‌ای منطقی در بازی با هم‌بازی‌ها یا اسباب‌بازی‌های خود، عقده‌های خود را خالی می‌کنند و همین امر موجب تعادل و آرامش درونی آنها خواهد شد. در روان‌شناسی، در مورد بازی، نظریه‌های متفاوتی ارائه شده است؛ از جمله نظریه دفع انرژی زائد، که اسپنسر آن را ارائه کرده است. این نظریه

معتقد است که بدن مقداری انرژی دارد که آن را به صورت فعالیت‌های هدف‌دار، مانند کار و نیز فعالیت‌های بدون هدف مانند بازی مصرف می‌کند (مهجور، ۱۳۶۷، ص ۱۴). یعنی در واقع، این انرژی در بزرگسالان به مصرف کار می‌رسد و در کودکان که کار و فعالیت بدنی خاصی غیر از بازی ندارند، از طریق بازی مصرف می‌شود. البته این نظریه توجیه‌کننده کل کارکرد بازی نیست و نظریه‌های دیگری نیز در زمینه بازی وجود دارد که می‌توان آنها را نیز تکمیل‌کننده کارکردهای بازی دانست؛ از جمله، نظریه رفع خستگی لازاروس (همان، ص ۱۵)، نظریه تنش‌زدایی پاتریک (همان، ص ۱۶)، نظریه پیش‌تمرین یا تمرین زندگی مک‌دوگال (همان، ص ۱۸) که در این زمینه ارائه شده‌اند.

بنابراین، اگر به بازی کودکان اهمیت داده شود، علاوه بر اینکه به نیاز طبیعی کودک پاسخ داده شده، بسیاری از مشکلات روانی - عاطفی کودک نیز حل خواهد شد. اگر به این نیاز توجه نشود، علاوه بر اینکه مشکلات روانی - عاطفی حل نخواهد شد، خود نیز به عقده و مشکل روانی دیگری تبدیل خواهد شد. از این‌روست که امروزه روان‌شناسان و درمان‌گران، شیوه‌های بازی درمانی متعددی را برای معالجه بیماری‌های روانی - عاطفی کودکان ابداع کرده‌اند و از طریق بازی به مشکلات آنها پی برده، از این راه آنها را معالجه می‌کنند.

۲. بازی، وسیله‌ای برای رشد همه‌جانبه و هماهنگ کودک است، زیرا بازی انواع و اقسام گوناگونی دارد و کودکان نه ملزم به انتخاب برخی از آنهایند و نه خود را چنین ملزم می‌سازند؛ بلکه در هر ساعتی به یکی از انواع بازی‌ها و در دوران و سنین مختلف کودکی به نوعی از بازی‌ها روی می‌آورند و هر یک از این بازی‌ها، یک یا چند جنبه متفاوت از وجود و شخصیت کودک را رشد می‌دهد.

در سنین اولیه کودکی، بازی در تقویت حواس پنج‌گانه، کنترل اعضا و هماهنگی آنها نقش اساسی ایفا می‌کند. در همین سنین، کودک در بازی عواطف و احساسات خود را به عروسک یا افرادی که در بازی با او شرکت می‌کنند، نشان می‌دهد، ترس‌ها و تردیدهای خود را بیرون می‌ریزد، محبت کردن را تجربه می‌کند و یاد می‌گیرد که همواره نباید مورد محبت واقع شد، بلکه گاهی باید مورد غضب نیز واقع شد. گاهی باید محبت و گاهی نیز باید غضب کرد. کودک در بازی گاه می‌خندد و گاه می‌گرید و از این طریق به تعادل عاطفی می‌رسد. همچنین به کمک بازی رشد هوش و ذهن او نیز تسهیل و تسریع می‌شود و افزایش می‌یابد.

از نظر پیاژه، بازی در رشد هوشی کودک نقش حیاتی دارد و آثار آن در زندگی و رفتار آدمی نیز مشهود است. بازی، دست‌کم، از دو جهت بر رشد ذهنی و شناختی کودک مؤثر است:

نخست اینکه با انواع و سائل بازی و افراد و موقعیت‌های بازی برخورد می‌کند و حتی انواع ابهام‌ها و سؤالات در بازی ممکن است ذهن کودک را به خود جلب کند و به تأمل و تفکر در مورد آن وادارد و از این طریق ذهن را پرورش دهد.

جهت دوم، نقش و تأثیری است که بازی بر رشد زبان کودک دارد و رشد زبان نیز خود بر رشد شناخت و ذهن کودک تأثیر بسیار دارد. بنابراین، نقش بازی در رشد ذهنی و شناختی کودک مضاعف است.

همچنین اهمیت و نقش بازی بر رشد اجتماعی کودک بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا کودک در بازی، با هم‌بازی‌های خود ارتباط برقرار و چگونگی ارتباط را تجربه می‌کند؛ رعایت مقررات در بازی‌های اجتماعی، احترام به قوانین و مقررات اجتماعی، پذیرش انتقاد و همکاری گروهی را نیز می‌آموزد. در بازی‌های خیالی با بازی کردن نقش‌های متفاوت اجتماعی، از قبیل سرپرستی عروسک خود، خانه‌داری و جواب دادن به تلفن، زندگی را تجربه می‌کند و هزاران رفتار اجتماعی دیگر را در ضمن بازی می‌آموزد.

مهم این است که اولاً بازی در سنین نخست زندگی امکان هماهنگ کردن حواس پنج‌گانه را برای کودکان فراهم می‌آورد و ثانیاً رشد هماهنگ جنبه‌های مختلف انسانی را میسر می‌سازد. به‌طور کلی می‌توان گفت بازی، شخصیت کودک را شکل می‌دهد و به آن تحقق می‌بخشد.

۳. بازی وسیله‌ای برای شناخت کودک از خود و شناخت دیگران از کودک است. کودک در بازی همه ضعف‌ها و قوت‌ها، ترس‌ها و نگرانی‌ها، بینش‌ها و نگرش‌ها، علائق و نفرت‌ها و به‌طور کلی شخصیت خود را بروز خواهد داد و در بسیاری از موارد، خود نیز به ضعف‌ها و قوت‌های خود پی خواهد برد و درصدد برطرف کردن ضعف‌ها و تقویت قوت‌های خود برخواید آمد. همچنین والدین و مربیان می‌توانند از طریق نظارت بر بازی کودکان و با شرکت در بازی آنها، به نگرش‌ها و علائق و نفرت‌های کودکان خود پی ببرند و راهکارهایی برای تربیت بهتر آنان فراهم آورند. حتی آنها می‌توانند از این طریق به ضعف‌های خود در تربیت فرزندان و کودکان نیز پی ببرند و درصدد جبران آنها برآیند. بازی کودکان نمایش

عملی کارکرد تربیتی والدین، مریبان و به‌طور کلی دست‌اندرکاران امور تربیت کودکان به حساب می‌آید.

۴. ارزش دیگر بازی کودکان، ارزش آموزشی آن است. کودکان بر اثر بازی بسیاری از چیزها را می‌آموزند. دایره لغات آنها افزایش می‌یابد و با رنگ‌ها، شکل‌ها و اشیای مختلفی آشنا می‌شوند. همچنین با آداب و مقررات اجتماعی آشنا می‌شوند. اصولاً یادگیری کودک در هفت سال نخست زندگی، یعنی دوران پیش از مدرسه، از طریق عمل صورت می‌گیرد و جز از این راه، میسر نیست و این یادگیری عملی نیز ضمن بازی صورت می‌گیرد؛ چون به‌طور کلی در این دوران، کار و زندگی کودک بازی است و جز این، کاری ندارد و از او کار دیگری ساخته نیست. بنابراین، هرگونه آموزشی در این دوران باید ضمن بازی صورت پذیرد. حال اگر کودک، در بازی در این دوران به حال خود واگذاشته شود، بازی‌ها خودبه‌خود و به صورت غیر آگاهانه چیزهای بسیاری را به کودکان می‌آموزد. اما اگر والدین و مریبان این بازی‌ها را هدایت و برنامه‌ریزی کنند، در این صورت کیفیت آموزشی افزایش خواهد یافت.

در سیره معصومان علیهم‌السلام علاوه بر جنبه‌های پرورشی بازی به جنبه‌های آموزشی آن نیز توجه شده است. برای نمونه امام صادق علیه‌السلام در کودکی با کودکان می‌نشست و استاد می‌شد و آنها شاگرد او می‌شدند. امام نام میوه‌ای را می‌پرسید که مثلاً بر درخت یا زمین می‌روید، رنگ آن قرمز و طعم آن شیرین یا ترش است و در فلان منطقه می‌روید. هرکس نام آن میوه را می‌گفت، او استاد می‌شد و امام نیز جزء شاگردان قرار می‌گرفت. گاهی امام به علت صداقت نداشتن هم‌بازی‌های خود، بازی را ترک می‌کرد و با خواهش بقیه دوستان به بازی برمی‌گشت. در بازی دیگری، امام استاد می‌شد و کلمه‌ای می‌گفت، مثل: «الشُّراعیه؛ شتر گردن‌دراز (تاج العروس، ذیل واژه شرع)» و شاگردان باید تکرار می‌کردند؛ سپس امام کلمه‌ای دیگر می‌گفت که هم‌وزن آن کلمه بود، ولی شاگردان دوباره باید همان کلمه اول را تکرار می‌کردند؛ در این میان هرکس اشتباه می‌کرد از بازی خارج می‌شد. امام علیه‌السلام بدین طریق، زبان، دقت و تمرکز کودکان را تقویت می‌کرد (منطقی، ۱۳۷۲، ص ۵۵۹).

نکاتی درباره بازی کودکان

در اینجا لازم است به چند نکته در خصوص بازی کودکان اشاره شود:

۱. به بهانه‌های مختلف کودکان را از اسباب‌بازی‌های طبیعی و به‌طور کلی بازی با طبیعت محروم نسازیم. انسان پرورش یافته در طبیعت از نظر جسمی، روحی و روانی سالم‌تر خواهد بود و از لحاظ تربیتی نیز امکان بیشتری برای تفکر، به‌ویژه تفکر در اهداف خلقت، را خواهد داشت. سهل بن سعد می‌گوید:

مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى صَبِيَانٍ وَ هُم يَلْعَبُونَ بِالتَّرَابِ فَتَنَاهُم بَعْضُ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ دَعَهُمْ فَإِنَّ التَّرَابَ رِبِيعُ الصَّبِيَانِ (هیثمی، ۱۴۰۸، ج ۸، ص ۱۵۹)؛ پیامبر اکرم ﷺ به کودکانی برخورد که خاک بازی می‌کردند؛ یکی از یاران پیامبر ﷺ آنها را از این کار منع کرد، که پیامبر ﷺ فرمود: رهایشان کن؛ زیرا خاک بُستانِ کودکان است.

اینکه پیامبر ﷺ خاک را به بستان سرسبز و پر علف تشبیه کرد، بیانگر این است که همان‌طور که حیوانات در بستان سرسبز بهاری به رشد کامل می‌رسند و چاق و فربه می‌شوند و بهترین چراگاه برای رشد آنها بستان بهاری است، برای کودکان نیز، خاک و طبیعت و بازی و ارتباط با آن بهترین وسیله برای رشد و پرورش خواهد بود.

بنابراین، والدین و مربیان باید توجه داشته باشند که نباید به بهانه‌های مختلف، از قبیل بهداشت و نظافت و... کودکان را از بازی و ارتباط با طبیعت و اشیای طبیعی محروم سازند و آنها را با اسباب‌بازی‌های مصنوعی سرگرم کرده، در ساختمان‌های کوچک یا اتاقی حبس کنند. البته توجه به مسائل بهداشتی نیز از ضروریات است و باید از خاک‌های تمیز و بهداشتی در این مورد استفاده شود، ولی این کار نباید مانع از کار مهم دیگری شود.

۲. نکته مهم دیگری که از سیره معصومان: برمی‌آید این است که والدین و مربیان یا به‌طور کلی سرپرستان کودک گاه لازم است خود نیز، در بازی کودکان شرکت کنند و با آنان هم‌بازی شوند؛ زیرا بسیاری از فوایدی که بر بازی کودکان مترتب است، از این طریق حاصل می‌شود. بزرگسالان با بازی کردن با کودکان، اولاً راه و روش بازی با اسباب‌بازی‌های جدید و بازی‌های جدید را به کودکان می‌آموزند؛ ثانیاً می‌توانند بسیاری از سجایای اخلاقی را از این راه به کودکان القا کنند، یا در رعایت مقررات و قوانین اخلاقی و اجتماعی به آنها کمک کنند؛ ثالثاً شرکت در بازی آنها نوعی احترام به کودک و شخصیت دادن به آنهاست؛ زیرا در این صورت

۱. ربیع به معنای سبزه‌ای که حیوانات از آن تغذیه می‌کنند و به معنای گیاه فراوان نیز آمده است (ابن‌منظور، ذیل ماده ربیع).

کودک احساس می‌کند خود او و شغل او (بازی) آن اندازه اهمیت دارد که والدین یا مربیان به او توجه کرده و با او همکاری و هم‌بازی شده‌اند.

علاوه بر این، والدین و مربیان با شرکت در بازی کودکان می‌توانند علائق و روحیات و احیاناً اضطراب و نگرانی‌های آنها را بشناسند و درصدد رفع آنها یا برنامه‌ریزی برای هدایت آنها در جهت استعداد و علائق آنها برآیند و احیاناً اگر عیب و نقص‌هایی هم در زمینه مدیریت و تربیت آنها وجود دارد، بشناسند و برطرف کنند. این نکته در سیره‌هایی که از معصومان علیهم‌السلام نقل شد، کاملاً مشهود است.

۳. والدین و مربیان در بازی با کودکان باید بکوشند خود را تا حد کودکی پایین بیاورند و با کودک، کودکی کنند، نه اینکه همواره به خود چهره هدایت و رهبری بگیرند؛ زیرا در همراهی کردن با کودک است که کودکان بازی طبیعی را مشاهده می‌کنند و از هدایت‌ها و راهنمایی‌های مربیان تأثیر می‌پذیرند. معصومان علیهم‌السلام در عین حال که خود چنین بوده‌اند و خود را تا حد مرکب کودکان تنزل می‌دادند و احیاناً صدای حیوان نیز برای شادی کودکان درمی‌آورده‌اند، به ما نیز سفارش کرده‌اند با کودکان این‌گونه باشیم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

من کان عنده صبّی فلیتصاب له (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ص ۲۰۳)؛ کسی که کودکی نزد اوست، باید با او کودکی کند.

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نیز فرمود:

من کان له ولد صبّاً (همان‌جا)؛ کسی که فرزندی دارد، با او کودکی کند.

چون که با کودک سروکارت فتاد هم زیبان کودکی باید گشاد

۴. نباید کودکان را با زور و تحمیل از بازی مورد علاقه آنان بازداشت. در صورت ضرورت باید آنان را طوری از بازی بازداشت که خود با اختیار و میل و علاقه بازی را ترک کنند. همین‌طور درباره تغییر بازی آنها از یک نوع به نوعی دیگر، باید به گونه‌ای عمل کرد که آنها با رضایت خود بازی را تغییر دهند. نمونه‌ای از رفتار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این زمینه چنین است:

در سیره‌ای که پیشتر بیان شد، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در راه مسجد به خواهش کودکان مبنی بر سواری دادن به آنها تن درداد، اما وقتی بلال با دیر شدن وقت نماز به دنبال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همین‌طور کودکان را رها و آنها را از بازی منصرف نکرد، بلکه بلال را فرستاد تا گردویی آورد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با نشان دادن گردو که مورد علاقه کودکان نیز هست، خود را آزاد و

کودکان را با این شیوه جالب از بازی منصرف کرد (عوفی، [بی تا]، جزء اول از قسم دوم، باب دوم، ص ۳۰).

همچنین نباید بازی خاصی را بر کودکان یا فرد خاصی را در بازی آنها تحمیل کرد. در این مورد به این رفتار پیامبر ﷺ توجه کنید: «پیامبر ﷺ از کوچهای می‌گذشت؛ کودکان گرم بازی بودند، در حالی که کودکی گرفته و مغموم گوشه‌ای نشسته بود. پیامبر ﷺ جلو رفت، سلام کرد و پرسید: چرا بازی نمی‌کنی؟ کودک پاسخ داد: چون لباس من کهنه است و پدر ندارم، از این رو کودکان مرا به بازی نمی‌گیرند. پیامبر ﷺ این کودک را به آغوش کشید و به خانه فاطمه ﷺ برد و به دختر گرامی خود فرمود: آیا می‌خواهی برایت برادری آورده باشم؟ سپس فرمود: دخترم مقداری آب آماده کن و یک دست از لباس‌های کودکان را بیاور. فاطمه ﷺ چنین کرد و به کمک پیامبر ﷺ کودک را شستشو دادند و لباسی تمیز بر او پوشاندند و موهایش را شانه زدند. سپس پیامبر ﷺ او را به کوچه آورد و در برابر سایر کودکان با او مشغول بازی شد تا اینکه کودکان دیگر به سراغ پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: چرا با ما بازی نمی‌کنی؟ حضرت فرمود: به شرطی با شما بازی می‌کنم که با این کودک نیز بازی کنید. سپس پیامبر ﷺ آن کودک را به میان بچه‌های دیگر فرستاد و همگی با هم مشغول بازی شدند» (کریمی نیا، ۱۳۷۲، ص ۱۵۸).

خلاصه مبحث

در این مبحث، در مورد آن دسته عواملی که زمینه‌ساز تربیت صحیح فرزندان است بحث شده است و چهار روش تربیتی مورد تأکید در سیره معصومان ﷺ بررسی شده است.

۱. روش محبت: نیاز کودک به محبت و تأمین آن از سوی والدین اساس و پایه تربیت او را تشکیل می‌دهد. بر اساس سیره تربیتی معصومان ﷺ محبت و مهر ورزیدن به کودکان یک اصل است و آنان محبت به کودکان را عبادت می‌دانند. از آثار محبت به کودکان می‌توان به، اعتدال روحی - روانی کودک، اعتماد به نفس، آشنا شدن با روش محبت کردن، اعتماد به والدین، پیشگیری از انحرافات و... اشاره کرد. در سیره تربیتی معصومان ﷺ به نکاتی در خصوص شیوه محبت به کودک تأکید شده است که شامل، ابراز محبت، اعتدال در محبت و روش‌های محبت است.

۲. روش تأمین امنیت: تأمین نشدن امنیت در کودکان، آنان را از ابتکار، نوآوری و خلاقیت باز می‌دارد و موجب عوارض و نابسامانی‌های روانی در آنان می‌شود. از این رو معصومان علیهم‌السلام به تأمین امنیت کودکان اهمیت می‌دادند.

۳. روش تکریم و احترام: در سیره معصومان علیهم‌السلام تکریم و احترام کودکان با شیوه‌هایی چون، قیام و استقبال از فرزندان به هنگام ورود آنها به مجلس، سلام کردن به کودکان، با احترام صدا کردن و عیادت از کودکان مریض و مهم‌تر از همه شخصیت دادن به کودکان و فرزندان خود نشان داده شده است.

۴. روش بازی: سیره معصومان علیهم‌السلام در این زمینه حکایت از اهمیت بازی کودکان به ویژه در دوران نخست زندگی دارد، به ویژه آنکه شرکت بزرگسالان در بازی کودکان اهمیت بسیار دارد.

از دیدگاه معصومان علیهم‌السلام بازی از چند جهت نقش مؤثر و اهمیت فوق‌العاده‌ای در تربیت کودک دارد. بی‌توجهی به این نیاز طبیعی کودک خسارت‌های روحی - روانی بسیاری دارد. توجه به بازی کودک، بسیاری از مشکلات روانی - عاطفی وی را حل خواهد کرد، بازی وسیله‌ای برای رشد همه‌جانبه و هماهنگ کودک است، بر رشد زبان کودک تأثیر بسیاری دارد و رشد زبان نیز خود بر رشد شناخت و ذهن کودک تأثیر بسیار دارد و به هماهنگ شدن حواس پنج‌گانه کودک می‌انجامد و رشد همه‌جانبه انسان به ویژه رشد اجتماعی را فراهم می‌سازد. کودک در بازی خود همه ضعف‌ها و قوت‌ها، ترس‌ها و نگرانی‌ها، بینش‌ها و نگرش‌ها و به‌طور کلی شخصیت خود را بروز می‌دهد، معصومان علیهم‌السلام به جنبه‌های آموزشی بازی مانند افزایش دقت و تمرکز کودکان نیز توجه می‌کردند. همچنین به نکات کلیدی دیگری در زمینه روش و اهمیت بازی در سیره تربیتی معصومان علیهم‌السلام تأکید شده است.

پرسش‌ها

۱. روش‌های تربیتی زمینه‌ساز پس از تولد براساس سیره تربیتی معصومان علیهم‌السلام کدام‌اند؟
۲. نقش تربیتی محبت را در سیره معصومان علیهم‌السلام توضیح دهید.
۳. نقش تربیتی امنیت را در سیره معصومان علیهم‌السلام توضیح دهید.
۴. نقش تربیتی تکریم و احترام را در سیره معصومان علیهم‌السلام توضیح دهید.
۵. آثار تربیتی حقارت نفس به چه صورت‌هایی در کودکان تجلی می‌یابد؟

۶. روش تربیتی بازی را در سیره معصومان علیهم‌السلام شرح دهید.
۷. نکات مهم در بازی کودکان را بیان کنید.
۸. چرا معصومان علیهم‌السلام به بازی کودکان اهمیت می‌دادند؟ توضیح دهید.
۹. نکات آموزشی بازی در سیره معصومان علیهم‌السلام را بیان کنید.

بحث و پژوهش

روش‌های زمینه‌ساز در تربیت فرزند براساس سیره معصومان علیهم‌السلام را با دیدگاه علمی مقایسه نمایید و شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها را بیان کنید.

منابع برای بحث و پژوهش

- امینی، ابراهیم، تعلیم و تربیت اسلامی، تهران: انجمن اولیا و مربیان، ۱۳۷۲.
- پرینگل، میاکلمر، نیازهای کودکان (دورنمای فردی)، ترجمه نیره ایجاددی و جواد شافعی مقدم، تهران: رشد، ۱۳۸۰.
- استن‌هاوس، گالمن، پرورش اعتماد به نفس در کودکان، ترجمه بهار ملکی، تهران: ققنوس، ۱۳۷۶.

تربیت اعتقادی

اهداف آموزشی فصل سوم

آشنایی با روش‌های تربیت اعتقادی براساس سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

براساس هدف مرحله‌ای این فصل، انتظار از فراگیر این است که پس از مطالعه مطالب این فصل به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. اهمیت و مفهوم تربیت اعتقادی را درک کند.
۲. روش‌های پرورش شناخت و ایمان به خدا را بشناسد.
۳. روش‌های پرورش شناخت و ایمان به نبوت پیامبر اسلام ﷺ را تشخیص دهد.
۴. روش‌های پرورش شناخت و ایمان به امامت را بداند.
۵. روش‌های پرورش شناخت و ایمان به معاد را بداند.

مقدمه

در فصل پیشین درباره فراهم آوردن زمینه مساعد برای تربیت بحث کردیم و روش‌های زمینه‌ساز را در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام بررسی نمودیم. در این فصل تربیت اعتقادی را بررسی می‌کنیم.

اعتقادات اسلامی بسیار گسترده و متنوع‌اند. در میان این اعتقادات، برخی به دلیل اینکه پایه و اساس دیگر اعتقادات هستند و به همین سبب نسبت به دیگر اعتقادات اهمیت بیشتری دارند و در متون دینی هم بر آنها بیشتر تأکید شده است، به نام «اصول اعتقادی» معروف شده‌اند.

در این فصل ما به بررسی راه و روش تربیت اصول اعتقادی (نه همه اعتقادات) در سیره می‌پردازیم. اصول اعتقادی اسلام عبارت است از: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد.

توحید و عدل دو صفت از صفات خداوند است که به دلیل تأکید زیاد متون اسلامی بر آنها، به عنوان دو اصل اعتقادی مطرح شده‌اند. ولی با توجه به اینکه مباحث تربیتی مربوط به این دو اصل، مشترک است و خود این دو اصل نیز از فروع ایمان به خداوند متعال هستند، مطالب مربوط به این دو را با عنوان «روش‌های پرورش شناخت و ایمان به خدا» مطرح می‌کنیم. بر این اساس این فصل چهار مبحث دارد:

- روش‌های پرورش شناخت و ایمان به خدا؛
- روش‌های پرورش شناخت و ایمان به نبوت پیامبر اسلام ﷺ؛
- روش‌های پرورش شناخت و ایمان به امامت؛
- روش‌های پرورش شناخت و ایمان به معاد.

اهمیت تربیت اعتقادی

اعتقادات بخشی از دین اسلام را تشکیل می‌دهند؛ از این رو دینداری یک فرد مسلمان در صورتی کامل و پذیرفتنی است که از نظر اعتقادی در سطح مقبولی باشد. در آیات متعددی بر این نکته تأکید شده است؛ خداوند در سوره بقره می‌فرماید:

پیامبر ﷺ و مؤمنان به آنچه از جانب خدا نازل شده است [کتاب‌های آسمانی] ایمان دارند. همه آنان به خداوند و فرشتگان او و کتاب‌های [آسمانی] او و پیامبرانش ایمان دارند (بقره، ۲۸۵).

در جایی دیگر نیز از قول لقمان می‌فرماید:

فرزندم! به خدا شرک موز که شرک، ظلم بزرگی [بر خدا] است (لقمان، ۱۳).

و در آیه دیگر می‌فرماید:

خداوند شرک به خودش را نمی‌بخشد و [گناهان دیگر] غیر آن را برای کسی که بخواهد، می‌آمرزد و آنکه به خدا شرک می‌ورزد گناه بزرگی مرتکب می‌شود (نساء، ۴۸).

در آیه دیگری صریحاً می‌فرماید:

آنکه به خدا و فرشتگان او و کتاب‌های [آسمانی] و پیامبران او و روز قیامت کفر ورزد، بسیار گمراه شده است (نساء، ۱۳۶).

افزون بر این، اعتقادات، پایه و اساس بخش‌های دیگر دین اسلام است. در صورتی فرد به دستورهای اخلاقی، احکام و عبادات ملتزم خواهد بود، که پذیرفته باشد؛ خداوند یگانه هستی و موجودات را آفریده و از آفرینش جهان و انسان هدنی داشته است؛ حضرت محمد ﷺ را فرستاده تا پیام‌های خود را به بندگانش ابلاغ کند؛ بندگان

او نیز وظیفه دارند از دستورهای او اطاعت کنند؛ آنکه در این جهان مطابق دستورهای خداوند عمل کند، خداوند او را پاداش می دهد و آنکه سرپیچی کند مجازات خواهد شد؛ زندگی انسان محدود به این جهان نیست؛ انسان‌ها پس از مرگ هم زنده‌اند و همگی در روز قیامت محسور می شوند و به حساب آنان رسیدگی می شود و پاداش و کیفر مناسب خود را دریافت می دارند، بدون اینکه ذره‌ای به آنان ظلم شود. اگر کسی در این امور تردید داشته باشد، بدیهی است که از او انتظار خواندن نماز، گرفتن روزه و...، یا پای‌بندی به دستورهای اخلاقی اسلام نمی رود.

البته ممکن است کسی به این امور معتقد باشد، اما باز هم در انجام دستورهای دین جدی نباشد؛ اما این بدان معنا نیست که اگر کسی به این امور معتقد نباشد، به دستورهای اسلام پای‌بند خواهد بود؛ بلکه اعتقاد به عقاید اسلامی شرط لازم - نه شرط لازم و کافی - برای پای‌بندی به دیگر دستورهای دین اسلام است؛ یعنی اگر کسی به این امور اعتقاد نداشته باشد، هیچ‌گاه به دستورهای اسلام پای‌بند نخواهد بود. بنابراین اعتقاد، شرط لازم پای‌بندی به دستورهای دین است، هر چند کافی نیست؛ به همین سبب، مخالفان دین و دینداری برای تضعیف دین، اولین و مهم‌ترین کاری که انجام می دهند ایجاد تردید در اعتقادات دینی و سپس اثبات نادرستی آنها است.

از آنچه گفتیم، روشن شد که تربیت اعتقادی بخشی از تربیت اسلامی و پایه و اساس آن است.

روش‌های پرورش شناخت و ایمان به خدا در سیره معصومان علیهم‌السلام

اهداف آموزشی مبحث اول

شناخت روش‌های پرورش شناخت و ایمان به خدا

در سیره تربیتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام

براساس هدف مرحله‌ای این فصل، انتظار از فراگیر این است که پس از مطالعه مطالب این فصل به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. روش‌های اثبات وجود خدا را نام ببرد و توضیح دهد.
۲. روش‌های معرفی خدا را نام ببرد و شرح دهد.
۳. روش‌های مانوس کردن مرتبی با خدا را نام ببرد و توضیح دهد.
۴. سیره‌ای در مورد نهی از معاشرت با منکران خدا را بیان کند.

مقدمه

شناخت خدا و ایمان به خدا که در روایات از آن به «معرفة الله» تعبیر می‌شود، سنگ بنای اسلام و از ارزش‌های والایی برخوردار است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شناخت و معرفت خدا را از برترین عمل‌ها به شمار آورده است: «أفضل العبادة العلم بالله (برقی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۹۱)؛ برترین عبادت، شناخت خداوند است». امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نیز می‌فرماید: «معرفة الله سبحانه أعلى المعارف (محمدی ری‌شهری، ۱۳۶۲-۱۳۶۳، ج ۶، ص ۱۵۵)؛ معرفت به خدا والاترین معرفت است». از این رو مهم‌ترین هدف تربیت اسلامی آن است که افراد را با خدا آشنا کرده و اعتقاد آنان به خداوند متعال را پرورش دهد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان بزرگ‌ترین

مربیان دینی، همین هدف را دنبال می‌کردند و سراسر زندگی آنان وقف هدایت مردم به سوی خدا بود. به همین دلیل ما در این بحث سیره آنان را در زمینه پرورش شناخت و ایمان به خدا بررسی می‌کنیم.

مطالب این مبحث در ذیل چهار عنوان ارائه می‌شود: ۱. روش اثبات وجود خداوند؛ ۲. روش معرفی خداوند؛ ۳. روش مانوس کردن متربی با خداوند؛ ۴. نهی از معاشرت با منکران خداوند.

۱. روش اثبات وجود خداوند

اثبات وجود خداوند اولین گام در پرورش شناخت و ایمان به خداوند متعال است. معصومان علیهم‌السلام در مقام اثبات وجود خداوند، از سه قاعده کلی پیروی می‌کردند: مفروض گرفتن اصل وجود خداوند، در صورتی که متربی در وجود خداوند تردیدی نداشت و اقامه دلیل‌های روشن و قابل فهم در صورتی که متربی در وجود خداوند تردید داشت، یا در جامعه شبهاتی در این مورد رواج داشت و رفع شبهات با دلیل و منطق. در ذیل هر یک از این سه قاعده را توضیح می‌دهیم.

۱-۱. مفروض گرفتن اصل وجود خداوند

اعتقاد به وجود موجودی که برتر از انسان و دیگر موجودات و آفریننده و مدبر تمام جهان هستی باشد، امری نزدیک به بدیهی است و به همین سبب، معمولاً مردم در وجود خداوند متعال تردیدی ندارند و اگر تردیدی بوده در صفات خداوند و یگانگی او بوده است. بیشتر مردم جزیره العرب نیز هنگام بعثت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در وجود خداوند تردیدی نداشتند. بنا به گفته مورخان مردم جزیره العرب در جاهلیت، بر چند آیین بودند: عده‌ای به خدای وحدانیت او اعتقاد داشتند (مرحدان)؛ عده‌ای دیگر به خدا اعتقاد داشتند ولی بت می‌پرستیدند، با این گمان که بت‌ها آنان را به خدا نزدیک می‌کنند (مشرکان)؛ عده‌ای نیز تنها بت می‌پرستیدند، به این گمان که سود و زیانشان در دست بت‌ها است (بت‌پرستان)؛ و عده‌ای دیگر یهودی، نصرانی، مجوس، زندق و عده‌ای نیز متوقف^۱ بودند (علی، ۱۹۸۷، ج ۶، ص ۳۴).

۱. مراد از «زندیق» همان دهری‌مذاهبان و کسانی هستند که نائل به معاد جسمانی نبودند؛ و مراد از «متوقف» کسانی هستند که درباره وجود یا عدم خدا، نظری نداشتند.

از سوی دیگر، پرداختن به بحث وجود خدا و کوشش برای اثبات وجود خدا از راه اقامه برهان‌های پیچیده کلامی و فلسفی، برای کسی که در وجود خداوند تردیدی ندارد، کاری بیهوده است؛ زیرا در این استدلال‌ها از مفاهیم انتزاعی و مجرد استفاده می‌شود و این مفاهیم، برای کودکان و اغلب مردم قابل فهم نیست و بدین سبب، نقشی در اثبات وجود خدا و ایجاد و تقویت ایمان به خدا ندارد. افزون بر این، پرداختن به این بحث، نه تنها بی‌فایده، بلکه مضر است؛ زیرا طرح این مباحث بدین معناست که ممکن است خدایی در کار نباشد و همین موجب می‌شود امکان تردید در وجود خداوند به ذهن متربی راه یابد. به همین سبب، معصومان علیهم‌السلام، در صورتی که متربی درباره وجود خداوند تردید و شبهه‌ای نداشت، اصل وجود خدا را مفروض می‌گرفتند و متربی را با صفات خدا و وظایفی که مؤمن در قبال خدا دارد آشنا می‌کردند.

۲-۱. استفاده از دلایل روشن و قابل فهم

اما آنچه گفته شد بدین معنا نیست که معصومان علیهم‌السلام هیچ‌گاه، حتی در مواردی که متربی درباره وجود خداوند دچار شک و تردید است، نیز دلیلی برای اثبات وجود خدا اقامه نمی‌کردند. نگاهی اجمالی به سیره آنان نشان می‌دهد که آنان در مواردی که مخاطب درباره وجود خداوند دچار شک و تردید بوده، یا در جامعه شبهه‌اتی در این باره رواج داشته است، ادله متعددی برای اثبات وجود خدا اقامه می‌کردند. برای نمونه، در کتاب کافی، بابی با عنوان «حدوث العالم و اثبات المحدث» باز شده و در آن ادله‌ای برای اثبات وجود خدا و نیز اثبات توحید اقامه شده است (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، و مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۳) که ما در اینجا به ذکر دو نمونه از این سیره‌ها اکتفا می‌کنیم.

نمونه اول

▲ دیصانی خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید و گفت: ای جعفر بن محمد مرا به معبودم راهنمایی کن و از نامم بپرس. امام علیه‌السلام فرمود: بنشین. پس ریچه کوچک امام داشت با تخم مرغی بازی می‌کرد. امام علیه‌السلام فرمود: پسر جان تخم مرغ را بده. او داد. امام علیه‌السلام فرمود: ای دیصانی، این قلعه‌ای در بسته است. پوستی دارد سبزر و زیر آن پوستی قرار دارد نازک و زیر این پوست نازک، طلا و نقره‌ای مایع است که با یکدیگر مخلوط نمی‌شوند. نه چیزی از آن خارج می‌شود تا او را از صلاحش آگاه کند و نه چیزی در آن وارد می‌شود تا او را از فسادش آگاه کند. روشن نیست که از این تخم مرغ مادینه به وجود

می آید یا نرینه... آیا این مدیریت دارد؟ راوی می گوید: دیصانی مدتی سر به زیر افکند و سپس اسلام آورد.^۱

نمونه دوم

مردی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرا به چستی خداوند متعال راهنمایی کن که مجادله کنندگان با من بسیار مجادله می کنند و مرا سرگردان کرده اند. امام علیه السلام فرمود: ای بنده خدا، آیا تا کنون سوار کشتی شده ای؟ گفت: آری. فرمود: آیا کشتی ات در هم شکسته؟ به گونه ای که نه کشتی ای بتواند تو را نجات دهد و نه شنا کردن تو را سودی داشته باشد؟ گفت: آری. فرمود: آیا در آن هنگام قلب تو گواهی داد که چیزی وجود دارد که می تواند تو را از آن ورطه نجات دهد؟ گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: آن همان خداوندی است که می تواند تو را در جایی که هیچ نجات دهنده ای نیست، نجات دهد و در جایی که هیچ یاری نیست، یاری کند.^۲

دقت در این سیره ها نشان می دهد که معصومان علیهم السلام برای اثبات وجود خداوند، هنگامی که مخاطب در این باره تردید داشت و یا در جامعه شبهاتی رواج یافته بود، دلائلی اقامه می کردند؛ آن هم دلائلی که به آسانی برای مخاطب قابل فهم باشد.

۳-۱. رفع شبهات

شبهه، دشمن اعتقاد است. اگر شبهه ای در ذهن مؤمن راه یابد، به تدریج پایه های کاخ ایمان و اعتقاد وی را سست می کند و سرانجام آن را از درون متلاشی می سازد از این رو، معصومان علیهم السلام به شبهات مربوط به وجود خداوند متعال اهمیت داده و می کوشیدند با بیانی منطقی و

۱. قَالَ لَهُ يَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ دَلِيلِي عَلَى مَعْتَدِي وَ لَا تَسْأَلُنِي عَنْ أَمْرٍ. قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: اجلس و إذا غلامٌ له صغيرٌ في كفيه نيسةٌ يلعبُ بها فقال له أبو عبد الله عليه السلام: تارولني يا غلامُ النيسة. فتارله إياها فقال له أبو عبد الله عليه السلام: يا ديماني هذا جفنٌ مكنونٌ له جلدٌ غليظٌ و تحتَ الجلدِ الغليظِ جلدٌ زمينٌ و تحتَ الجلدِ الزمينِ دعةٌ نائمةٌ و نيسةٌ دائيةٌ فلا الدعةُ النائمةُ تختلطُ بالنيسةِ الدائيةِ و لا النيسةُ الدائيةُ تختلطُ بالدعةِ النائمةِ فهي على حالها لم يخرج منها خارجٌ مصلحٌ ليخبر عن صلاحها و لا دخلٌ فيها مفيدٌ ليخبر عن فسادها لا يذرى للدكرِ خيفةٌ أم للآسِ تنكينٌ عن مثلِ ألوانِ الطرازِيس أنزى لها مدبراً؟ قال فأطرق ملياً ثم قال: أشهد أن لا إله إلا الله و تحده لا شريك له و أن محمداً عبده و رسوله و أنك إمامٌ و حجةٌ من الله على خلقه و أنا تابعٌ مما كنتُ فيه (كليني، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۸۰).

۲. حدثنا محمد بن القاسم الجرجاني السمرقندي قال: حدثنا أبو يعقوب يوسف بن محمد بن زياد و أبو الحسن علي بن محمد بن سيار و كانا من الشيعة الإمامية عن أبيهما عن الحسن بن علي بن محمد عليه السلام قال رجل للصادق عليه السلام: يا ابن رسول الله، دلتني على الله ما هو قند أكثر على المعادلون و حيروني فقال له: يا عبدا لله هل ركب سفينة قط؟ قال: نعم. قال: فهل كسر بك حيث لا سفينة تنجيك و لا سباحة تغنيك؟ قال: نعم. قال: فهل تعلق قلبك هناك أن شيئاً من الأشياء قادر على أن يخلصك من ورطتك؟ قال: نعم. قال الصادق عليه السلام: لذلك الشيء هو الله القادر على الإنباء حيث لا منجى و على الإغاثة حيث لا مفيت (صدوق، ۱۳۹۸، ص ۲۳۰).

معقول آنها را پاسخ دهند. افزون بر این، شاگردان خود را نیز برای رویارویی با این شبهات آماده و تربیت می‌کردند. برای نمونه به این دو سیره توجه فرمایید:

مفضل بن عمر وقتی سخنان انکارآمیز ابن‌ابی‌العوجاء را در کنار قبر پیامبر ﷺ می‌شنود، با ناراحتی نزد امام صادق علیه السلام می‌رود. امام از وی سبب ناراحتی‌اش را می‌پرسد و او سبب را بیان می‌کند. امام علیه السلام به او می‌فرماید: فردا صبح زود نزد من آی تا از علم و حکمتی که خداوند در آفرینش جهان و جهانیان به کار برده به تو بیاموزم، چنان‌که عبرت‌گیرندگان از آن عبرت گیرند و مؤمنان به آن آرامش یابند و ساحدان، متحیر و سرگردان شوند (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۵۷).

عبدالله دیصانی از هشام بن حکم پرسید: آیا خدایی هست؟ هشام گفت: بله. گفت آیا قادر غالب است؟ هشام گفت: آری. دیصانی گفت: آیا می‌تواند همه دنیا را در یک تخم مرغ جا دهد، بدون اینکه دنیا کوچک شود یا تخم مرغ بزرگ گردد؟ هشام گفت: مهلت بده. دیصانی گفت: یک سال به تو مهلت دادم... سپس هشام نزد امام صادق علیه السلام رفت و این مسئله را نزد ایشان مطرح کرد و ایشان علیه السلام جواب را به او آموخت.^۱

۲. روش معرفی خداوند

اثبات وجود خداوند و رفع شبهات نه پایان کار پرورش شناخت و ایمان به خدا، که آغاز این راه است، چراکه متربی هنوز آشنایی عمیق و دقیق با خداوند پیدا نکرده است. چگونه می‌توان شناخت و ایمان متربی به خداوند متعال را عمق بخشید؟ معصومان علیهم السلام برای عمق بخشیدن به شناخت و ایمان متربی، وی را با صفات و افعال خداوند آشنا می‌کردند به دو نمونه از این سیره‌ها توجه فرمایید:

نمونه اول

اسیرانی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند؛ زنی از اسیران، هرگاه کودکی در میان اسراء می‌دید، می‌گرفت و به سینه‌اش می‌چسباند و شیرش می‌داد. پیامبر صلی الله علیه و آله به ما فرمود: آیا این زن، فرزند خود را در آتش می‌اندازد؟ گفتیم: اگر بتواند او را نیندازد، نمی‌اندازد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به بندگان خود مهربان‌تر است از این زن به فرزندش.^۲

۱. عن محمد بن إسماعيل قال: أن عبد الله الديصاني سأل هشام بن الحكم فقال له: ألك رب؟ فقال بلى. قال: أقادر هو؟ قال: نعم، قادر قاهر. قال: يتدر أن يدخل الدنيا البيضاء، لا تكبر البيضاء ولا تصغر الدنيا؟ قال هشام: النظر. فقال له: قد أنظرتك حولاً... (كليني، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۷۹).

۲. قدم على النبي سبي. فإذا امرأة من السبي تحلب لذيها تسمى إذا وجدت صبياً من السبي، أخذته فألصقته بطنها و أرضعته. فقال لنا

نمونه دوم

مردی لانه پرنده‌ای را که در آن جوجه وجود داشت، می‌آورد و پدر و مادر جوجه نیز به دنبال آن پرواز می‌کردند و بر دستان او فرود می‌آمدند. پیامبر ﷺ رو به یارانش کرد و فرمود: از رفتار این دو پرنده نسبت به جوجه‌شان تعجب می‌کنید؟! قسم به آنکه مرا به حق مبعوث کرد، خداوند به بندگان خود مهربان‌تر است تا این دو پرنده به جوجه‌شان!

در این روش، مربی به جای متمرکز شدن بر ترسیم تصویری از ماهیت خداوند متعال، سعی می‌کند صفات جلال و جمال خداوند متعال را برای متربی به تصویر بکشد. این روش مزایای خاصی دارد.

نخست آنکه مفاهیم به کار گرفته شده واضح، روشن و برای اکثر مردم به آسانی قابل فهم است. مهربانی، شفقت، بخشش، قاطعیت و... مفاهیمی هستند که همه با آن سروکار دارند و درک آنها، به ویژه اگر همراه با ارائه مصداق باشد - چنان که در سیره معصومان علیهم‌السلام چنین آمده - آسان است.

دوم آنکه این روش، علاقه و محبت به خدا را در متربیان ایجاد می‌کند؛ زیرا انسان فطرتاً دوستدار کسی است که جامع صفات نیکو و زیبا باشد و از کسی که دارای صفات ناپسند باشد، بیزار است. از این رو انسان وقتی خود را با خدایی روبه‌رو می‌بیند که «در عین قدرت، بخشنده و آمرزنده است؛ در حال غضب، بسیار بردبار است؛ آفریننده آفریده‌هاست؛ با عزتش عزیزان را مقهور کرده؛ بزرگان در مقابل بزرگی‌اش متواضع‌اند؛ هرگاه او را بخواند جوابش را می‌دهد؛ زشتکاری‌های او را می‌پوشاند؛ در خانه‌اش هیچ‌گاه بسته نمی‌شود؛ گدایی از درگاهش رانده نمی‌شود؛ هیچ آرزومندی از درگاهش ناامید بر نمی‌گردد؛ پناه خائفان است، نجات‌دهنده صالحان، بالابرنده مستضعفان، خوارکننده مستکبران، در هم شکننده زورگویان و جباران، نابودکننده ستمگران، فریادرس دادخواهان است و...» (قمی، [سی تا]، ص ۱۷۹) خود به خود علاقه و محبت به خدا را در خود احساس می‌کند.

النبي: أترون هذه طارحة ولدها في النار؟ قلنا: لا و هي تدر على أن لا تطرحه فقال: الله أرحم بعباده من هذه بولدها (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۷، ص ۷۵).

۱. فجاء رجل من أصحاب النبي بعش طير يعمله فيه فراخ و أبواها يتبعانه ويقعان على يد الرجل. فأقبل النبي على من كان معه، فقال: أتعجبون بفعل هذين الطيرين بلراخهما؟! والذي بعثي بالحق لئن أرحم بعباده من هذين الطيرين بلراخهما (هيثمي، ۱۴۰۸، ج ۱۹، ص ۸).

سوم آنکه آشنایی متربی با صفات خدا موجب می‌شود وظیفه خود را در مقابل خدا تشخیص دهد و بداند چه کارهایی موجب خشنودی او و چه کارهایی موجب غضب اوست؛ و این امر در جهت دادن به اعمال و رفتار او بسیار مؤثر است.

۳. روش‌های مانوس کردن متربی با خداوند

شناخت و ایمانی که در ضمن روش‌های پیشین به دست آمده است، در صورتی رشد می‌یابد و راسخ می‌شود و به بار می‌نشیند که متربی با خداوند انس پیدا کند. در سیره معصومان علیهم‌السلام برای ایجاد انس با خدا از چند روش استفاده شده است:

۱-۳. مرتبط کردن متربی با خدا

مراد از ارتباط با خدا این است که اگر انسان در زندگی خود نیازی داشته باشد آن را از خدا بخواهد، اگر مشکلی دارد حل آن را از او طلب کند و اگر خواسته‌ای دارد دست‌تما به سوی او دراز نماید. به سخن دیگر، ارتباط با خدا بدین معناست که انسان تنها به خدا امیدوار باشد و در میدان حوادث نیز تنها بر خدا تکیه کند. دعا و مناجات جلوه‌های این ارتباط هستند؛ کسی که در باطن و ضمیر خویش تنها خدا را حلال مشکلات و پشتیبان خود بداند، با زبان نیز خدا را می‌خواند و در دل با او مناجات می‌کند و در هر حال از او کمک می‌خواهد و شکرگزار نعمت‌های اوست.

ارتباط با خدا هم شناخت خدا و ایمان به او را رشد می‌دهد و هم آن را راسخ و پایدار می‌سازد؛ زیرا این امر مؤمن را به تعاملی دوجانبه با خداوند وارد می‌سازد و از این راه صدق وعده‌های خداوند را در عمل مشاهده می‌کند. کسی که برآورده شدن حاجتی را از خدا می‌خواهد و خدا نیز دعای او را مستجاب می‌کند، در عمل و با تمام وجود، رحمت و رأفت و فضل خدا را می‌بیند؛ بدین ترتیب، روزبه‌روز آگاهی و شناخت او از صفات الهی و نیز ایمان و اعتقاد او به خداوند بیشتر و راسخ‌تر می‌شود.

به همین جهت، معصومان علیهم‌السلام سعی می‌کردند متربی را با خدا مرتبط کنند و این ارتباط را تقویت نمایند و اگر در جایی احساس می‌کردند ارتباط وی با خدا در حال گسستن است، سعی می‌کردند آن را تقویت کنند و مانع ناامیدی وی از خدا شوند. احمد بن محمد بن ابی‌نصر می‌گوید:

به امام رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! من حاجتی را چندین سال است که از خدا می‌خواهم؛ از تأخیر در اجابت آن خواسته در دلم تردید راه یافته است. امام فرمود: احمد، بترس از اینکه شیطان در تو نفوذ کند تا تو را از خدا ناامید کند... به خداوند بیش از دیگران اطمینان کن و در قلبت جز خیر، راه مده که خداوند آن را می‌بخشد.^۱

۲-۳. یاد خدا و تکرار آن

ذکر و یاد خدا، به ویژه اگر تکرار شود، موجب تثبیت و تعمیق هر چه بیشتر رابطه انسان با خداوند متعال می‌گردد؛ چنان که محبت خداوند را در دل انسان تقویت می‌کند. از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت شده است: «إذا رأيت الله يؤنسك بذكرة فقد أحبك (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۳۱۳)؛ هرگاه دیدی خداوند، تو را با یاد خویش مأنوس و به آن علاقه‌مند کرده است، بدان که تو را دوست دارد». در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آمده است: «من أكثر ذكر الله أحبه (محمدی ری شهری، ۱۳۶۲-۱۳۶۳، ج ۳، ص ۴۲۱)؛ کسی که فراوان ذکر خدا کند، خدا او را دوست می‌دارد». به همین جهت، معصومان علیهم السلام به ذکر خداوند متعال اهتمام فراوانی داشتند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

پدرم بسیار ذکر می‌گفت. من با او راه می‌رفتم در حالی که او ذکر خدا می‌گفت؛ با او غذا می‌خوردم در حالی که او یاد خدا می‌کرد؛ و با مردم سخن می‌گفت و این کار، او را از ذکر خدا باز نمی‌داشت و می‌دیدم زبانش به کاش چسبیده، می‌گفت: «لا إله إلا الله».^۲

افزون بر این، دیگران را نیز به ذکر و یاد خداوند توصیه می‌کردند. روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به مردی برخورد که در مزرعه‌اش درخت می‌کاشت. ایستاد و به او فرمود: آیا می‌خواهی تو را به اصله‌هایی راهنمایی کنم که بادوام‌تر، زودبارده‌تر و میوه‌هایشان گواراتر و پایدارتر است؟ مرد گفت: بله، راهنمایی‌ام کن. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صبح و شام بگو: «سبحان الله والحمد لله و لا إله إلا الله والله أكبر». اگر این ذکر را بگویی، در قبال هر تسبیح، ده اصله از انواع درختان میوه‌ای که دائمی هستند، در بهشت به تو

۱. محمد بن أبی نصر قال: قلت لأبي الحسن: جعلت فداك إني قد سألت الله حاجة منذ كذا وكذا سنة، وقد دخل قلبي من إبطانها شيء، فقال: يا أحمد، إنيك والشيطان أن يكون عليك سيل حتى ينطقك - لكن بالله - عز وجل - أرتق منك بغيره، ولا تجعلوا في أنفسكم إلا خيراً؛ فإنه مغفور لكم (كلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۸۸).

۲. قال: وكان أبي صلی الله علیه و آله كثيراً لا يترك أمشي معه وأنه لذكر الله، وأكل معه الطعام وأنه لذكر الله، ولقد كان يحدث القوم وما يشغل ذلك عن ذكر الله ركنت أرى لسانه لازماً بحنكته يقول: «لا إله إلا الله» (همان، ص ۴۹۸).

داده می‌شود. مرد گفت: ای رسول خدا! تو را شاهد می‌گیرم که این مزرعه را وقف فقرا کردم.^۱

۴. نهی از معاشرت با منکران خداوند

در سیره معصومان(ع) از معاشرت با کسانی که اعتقاد به خداوند متعال را به سخره می‌گیرند یا درباره خداوند متعال اعتقادات نادرستی دارند، نهی شده است. به این سیره توجه فرمایید:

جعفری می‌گوید: شنیدم امام کاظم(ع) می‌فرمود: چرا تو را با عبدالرحمان بن یعقوب می‌بینم؟ وی گفت: او دایی من است. امام(ع) فرمود: او درباره خداوند سخنانی بسیار ناشایست می‌گوید و خداوند را توصیف [به صفات مادی و جسمی] می‌کند؛ در حالی که خداوند با این اوصاف توصیف نمی‌شود. یا با او نشست و برخاست می‌کنی و ما را رها می‌کنی، یا با ما نشست و برخاست می‌کنی و او را رها می‌کنی.^۲

شاید یکی از علت‌های باز داشتن مؤمنان از نشست و برخاست با کسانی که اعتقادی به خداوند ندارند و این اعتقاد را به سخره می‌گیرند این است که اعتقاد مؤمن بر اثر معاشرت با این افراد به تدریج متزلزل و سست می‌گردد و در نهایت ممکن است از میان برود. افزون بر این، نشست و برخاست با چنین افرادی موجب مشروعیّت بخشیدن به اعتقاد و رفتار آنها می‌شود و همین امر به تدریج زمینه رواج بی‌اعتقادی به خداوند را فراهم می‌آورد.

خلاصه مبحث

اعتقادات بخشی از دین اسلام و اساس بخش‌های دیگر است. اصول اعتقادی دین اسلام توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد است. شناخت خدا و ایمان به او سنگ بنای اسلام است و ارزش والایی دارد. مهم‌ترین هدف تربیت اسلامی نیز آشنا کردن افراد با خدا و پرورش اعتقاد آنان به خداوند متعال است. در مقام اثبات وجود خداوند معصومان(ع) از سه قاعده استفاده می‌کردند: الف) مفروض گرفتن اصل وجود خدا، در صورتی که مخاطب درباره

۱. عن أبي جعفر(ع) قال: مرّ رسول الله بربيع يفرس غرساً في حائط له، فوقف له وقال: ألا أدلك على غرس أثبت أصلاً وأسرع إنتاجاً وأطيب ثمراً وأبقى؟ قال: بلى، فدلّني يا رسول الله. فقال: إذا أصبحت وأمسيت قلت: سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر، فإنّ لك إن قلته بكلّ نسيحة، عشر شجرات في الجنة من أنواع الناكهة. و من من الباكيات الصالحات. قال: فقال الرجل: فإني أشهدك يا رسول الله أنّ حائطي هذا صدقة مقبوضة على فقراء المسلمين (همان، ص ۵۰۶).

۲. عن الجعفری قال سبغت أبا الحسن(ع) يقول: ما لي رأيتك عند عبد الرحمن بن يعقوب؟ قال: إنه خالي. قال: إنه يقول في الله قولاً عظيماً يصف الله ولا يوصف فأما جلست معه وتركتنا وإنما جلست معنا وتركتنا. (همان، ص ۳۷۵).

خداوند تردیدی نداشت؛ ب) اقامه دلیل‌های روشن و قابل فهم برای اثبات وجود خداوند؛ در صورتی که مخاطب در این مورد تردید داشت یا در جامعه شبهه‌اتی در این مورد رواج داشت؛ ج) رفع شبهات در مورد خداوند با بیانی منطقی و روشن. همچنین معصومان علیهم‌السلام تربی را با صفات و افعال خداوند آشنا می‌کردند و برای ایجاد انس با خدا از روش مرتبط کردن تربی با خداوند و روش ذکر و یاد خدا استفاده می‌کردند. افزون بر این، افراد را از معاشرت با منکران خدا و آنان که اعتقاد به خدا را به سخره می‌گرفتند باز می‌داشتند تا مبادا اعتقاد آنان تضعیف شود.

پرسش‌ها

۱. در سیره معصومان علیهم‌السلام از چه روش‌هایی برای اثبات وجود خداوند استفاده شده است؟ آنها را توضیح دهید.
۲. روش معرفی خداوند را توضیح دهید.
۳. معصومان علیهم‌السلام چگونه افراد را با خداوند مأنوس می‌کردند؟
۴. چرا معصومان علیهم‌السلام، مسلمانان را از معاشرت با منکران خداوند باز می‌داشتند؟

بحث و پژوهش

۱. چنانچه ایمان یکی از دوستان شما به خداوند ضعیف باشد، از چه روش‌هایی برای تقویت شناخت و ایمان او به خدا استفاده می‌کنید؟ در مورد روش خود توضیح دهید.
۲. چگونه می‌توان شناخت و ایمان متربی به خداوند متعال را عمق بخشید؟

منابع برای بحث و پژوهش

- محمد داودی، نقش معلم در تربیت دینی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم: ۱۳۸۴.
- ناصر باهنر، آموزش مفاهیم دینی همگام با روان‌شناسی رشد، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۷۸.
- دکتر خسرو باقری، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، تهران: وزارت آموزش و پرورش، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، دفتر امور کمک آموزشی و کتابخانه‌ها، ۱۳۶۸.
- مهدی ابوطالبی، تربیت دینی از دیدگاه امام علی علیه‌السلام، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، ۱۳۸۳.

روش‌های پرورش شناخت و ایمان به پیامبر ﷺ در سیره معصومان علیهم‌السلام

اهداف آموزشی مبحث دوم

شناخت روش‌های پرورش شناخت و ایمان به پیامبر ﷺ در سیره اهل بیت علیهم‌السلام

براساس هدف مرحله‌ای این فصل، انتظار از فراگیر این است که پس از مطالعه مطالب این فصل به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. روش‌های اثبات نبوت پیامبر ﷺ را نام برد و شرح دهد.
۲. روش‌های معرفی پیامبر ﷺ را نام برد و توضیح دهد.
۳. روش‌های مانوس کردن متربی با پیامبر ﷺ را نام برد و شرح دهد.
۴. سیره‌ای درباره نهی از معاشرت با منکران و مدعیان نبوت بیان کند.

مقدمه

ایمان به پیامبری حضرت محمد ﷺ دومین اصل اعتقادی دین اسلام است و کسی که پیامبری آن حضرت را نپذیرد از جرگه مسلمانان خارج است. در این مبحث سیره معصومان علیهم‌السلام را در زمینه تربیت شناخت و ایمان به پیامبری حضرت محمد ﷺ بررسی می‌کنیم.

مباحثی که در این فصل بررسی می‌شوند عبارت‌اند از: ۱. روش اثبات نبوت؛ ۲. روش معرفی پیامبر ﷺ؛ ۳. روش مانوس کردن متربی با پیامبر ﷺ؛ ۴. نهی از معاشرت با منکران و مدعیان نبوت.

۱. روش‌های اثبات نبوت پیامبر ﷺ

معصومان علیهم‌السلام برای اثبات نبوت از سه قاعده استفاده می‌کردند: مفروض گرفتن نبوت در صورتی که مخاطب آنان در نبوت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تردیدی نداشت؛ اقامه دلائل روشن و قانع‌کننده در صورتی که مخاطب در این مورد دچار شک و تردید بود؛ و رفع شبهات.

۱-۱. مفروض گرفتن نبوت

در سیره تربیتی معصومان علیهم‌السلام دیده نشده است که آنان در مواجهه با کسی که در نبوت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تردیدی ندارد، به بحث اثبات نبوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پردازند. راز مفروض گرفتن نبوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را می‌توان در دو نکته دانست: نخست آنکه در مواجهه با مخاطبی که تردیدی در نبوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ندارد، نیازی به اثبات نبوت نبوده است. دوم آنکه در چنین فضائی، طرح دلائل اثبات نبوت می‌تواند آثار ضد تربیتی داشته باشد؛ زیرا بحث پیرامون اثبات نبوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بدین معناست که ممکن است حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واقعاً پیامبر نباشد. همین موجب می‌شود راهی باز شود تا مرتباً ای که در پیامبری آن حضرت تردیدی نداشت، دچار تردید شود.

۲-۱. اقامه دلیل

با وجود این، در جامعه اسلامی، پیروان سایر ادیان که به پیامبری آن حضرت اعتقادی نداشتند نیز زندگی می‌کردند. به علاوه کسانی نیز در میان مسلمانان بودند که اصلاً نبوت را قبول نداشتند. معصومان علیهم‌السلام در مواجهه با این افراد و در مواجهه با هر فردی که بنا به دلائلی در نبوت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تردید داشت، ادله‌ای قانع‌کننده اقامه می‌کردند. در اینجا تنها یک نمونه از این سیره‌ها را بیان می‌کنیم:

امام صادق علیه‌السلام در جواب زندیقی که از ایشان پرسید: چگونه انبیا و رسولان را اثبات می‌کنی، فرمود: زمانی که ثابت کردیم که ما را آفریننده و صانع است، برتر از ما و همه مخلوقات و آن صانع، حکیم و متعالی است و مخلوقات نه می‌توانند او را ببینند و نه لمس کنند، تا با یکدیگر بدون واسطه روبه‌رو شوند و محاجه ^۱ کنند، ثابت می‌شود که او

۱. محاجه در زبان عربی به معنای بحث و گفتگویی است که در آن طرفین برای اثبات مدعای خود دلیل اقامه می‌کنند. بنابراین، محاجه نوع خاصی از گفتگوست.

در میان مخلوقات خود سفیرانی دارد که خواسته‌های او را برای مخلوقات و بندگانش بیان می‌کنند.^۱

۳-۱. رفع شبهات

بررسی سیره معصومان علیهم‌السلام نشان می‌دهد که در زمان آنان شبهه‌ای درباره نبوت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جز برخی شبهه‌اتی که اهل کتاب و برخی منکران دین مطرح می‌کردند، وجود نداشته یا نگارنده به مدرکی در این مورد دست نیافته است. با وجود این، معصومان علیهم‌السلام با این شبهات نیز برخورد منطقی کرده و می‌کوشیدند با منطق و دلیل آنها را پاسخ داده و بی‌پایگی آنها را روشن کنند. سیره‌ای که پیشتر بیان کردیم و سیره‌ای که در ذیل می‌آید از این دست است:

امام موسی کاظم علیه‌السلام به واسطه پدارانش از امام حسین علیه‌السلام نقل می‌کند که یهودی‌ای از یهودیان و علمای شام که تورات و انجیل و زبور و کتب انبیاء علیهم‌السلام را مطالعه کرده و دلائل آنان را می‌شناخت به جمله‌ای آمد که در آن اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از جمله امیر مؤمنان علی علیه‌السلام و ابن عباس و ابومعبد جهنی حضور داشتند و گفت: ای امت محمد، همه درجات نبوت و همه فضیلت‌های رسالت را به پیامبر خود اختصاص داده‌اید. آیا کسی از میان شما می‌تواند به پرسش من پاسخ گوید؟ همه حاضران در ماندند. علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فرمود: آری، خداوند متعال به هیچ پیامبری درجه‌ای نداد و به هیچ فرستاده فضیلتی عطا نکرد مگر اینکه آنها را در محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جمع کرد و بر درجات و فضائل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چندین برابر افزود.

یهودی گفت: تو پاسخ مرا می‌دهی؟ فرمود: آری... [و حضرت فضائل و درجات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را برای او بیان کرد و بحث ادامه پیدا کرد تا جایی که] یهودی گفت: شهادت می‌دهم که معبودی جز الله نیست و شهادت می‌دهم که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرستاده خداست و شهادت می‌دهم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همه فضائل و درجات دیگر پیامبران را داراست و افزون بر آن چندین برابر فضائل آنان، فضائلی دارد که آنان ندارند.^۲

۱. ... ای عبدالله قال للزندیق الذي سأله من أين أتيت الأنبياء والرسول؟ قال، إننا لنا أئتنا أن لنا خالقاً صناعاً متعالياً عتاً و عن جميع ما خلق، وكان ذلك الصانع حكيماً متعالياً، لم يهز أن يشاهده خلقه، ولا يلامسه فيأشروهم به شره و يحاجهم و يحاجوه، ثبت أن له سفراء في خلقه يهتدون عنه إلى خلقه و عبادته، يدلونهم على مصالحهم و منافعهم و ما به يهتدون و في تركه فناوهم، ثبت الآمرون و التاهرون عن الحكيم العليم في خلقه و المعبرون عنه - جل و عز - ر هم الأنبياء... (كليني، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۶۸).

۲. روى عن موسى بن جعفر عليه‌السلام عن أبيه، عن آبيه، عن الحسين بن علي عليه‌السلام أن يهودياً من يهود الشام و أحبارهم كان قد قرأ التوراة

۲. روش‌های معرفی پیامبر ﷺ

پذیرش نبوت نخستین گام در مسیر آشنا کردن متربی با نبوت است. در این گام متربی با اصل نبوت آشنا می‌شود؛ ولی هنوز شناخت کامل و کافی از آن به دست نیاورده است. معصومان علیهم‌السلام به منظور آشنایی عمیق‌تر و دقیق‌تر متربی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به تبیین فلسفه نبوت، تبیین آثار و خدمات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سیره آن حضرت می‌پرداختند.

۲-۱. تبیین ضرورت و هدف نبوت

در سیره ائمه، به‌ویژه امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، درباره ضرورت و هدف بعثت انبیا بسیار سخن گفته شده است. علی علیه‌السلام در موارد متعددی به این موضوع پرداخته است. آن حضرت در خطبه اول نهج البلاغه می‌فرماید:

خداوند سبحان از میان فرزندان آدم، پیامبرانی برگزید و از آنان پیمان گرفت که هر چه را که به آنها وحی می‌شود، به مردم برسانند و در امر رسالت او امانت نگاه دارند. هنگامی که بیشتر مردم پیمانی را که با خدا بسته بودند، شکسته و حق پرستش او ادا نکرده بودند و برای او شریکانی قرار داده بودند و شیطان‌ها آنان را از شناخت خداوند منحرف کرده و پیوند پرستش خداوندی آنان را بریده بودند، خداوند پیامبرانش را در میان آنان برانگیخت و پیامبران را از پی یکدیگر فرستاد تا مردم به عهد و پیمان فطری خود عمل کنند و نعمت فراموش شده او را به یادشان آورند و بر آنان با ابلاغ پیام خدا احتجاج کنند و خردهاشان را که در پرده غفلت مستور گشته، برانگیزند و آیات و نشانه‌های قدرت را به آنان بنمایند.^۱

والانجيل والنور و صحف الانبياء عليهم‌السلام و عرف دلائلهم جاء إلى مجلس فيه أصحاب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و فهم علي بن أبي طالب عليه‌السلام و ابن عباس و أبو عبد الجهنى. فقال: يا امة محمد، ما تركتم لنبى درجة و لا لمرسل فضيلة إلا نحلتموها نيككم، فهل تجيبونى عما سألكم عند؟ فكاع القوم عند قتال علي بن أبي طالب عليه‌السلام: نعم ما أعطى الله عزوجل نبياً درجة و لا مرسلأ فضيلة إلا و قد جمعها لمحمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و زاد محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم على الانبياء أضعافاً مضاعفة. فقال له اليهودى: فهل أنت مجيبنى؟ قال له: نعم، سأذكر لك اليوم من فضائل رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ما يقرأه به أعين المؤمنین، و يكون فيه إزالة لشك الشاكین فى فضائله... قال له اليهودى: فإنى أشهد أن لا إله إلا الله، و أشهد أن محمداً صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسول الله و أشهد أنه ما أعطى الله نبياً درجة و لا مرسلأ فضيلة إلا و قد جمعها لمحمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و زاد محمداً صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم على الانبياء صلوات الله عليهم أضعاف درجة (مجلسى، ۱۴۰۴، ج ۱۰، ص ۲۸).

۱. و اصطفى سبحانه من ولده انبياء أخذ على الوحى ميثاقهم و على تبليغ الرسالة أمانتهم. لتأ بدل أكثر خلقه عهد الله إليهم، لجهلوا حقاً و اتخذوا الأنداد معه و اجنالتهم الشياطين عن معرفته و اقتطعتهم عن عبادته، فبعث فيهم رسلاً و واتر إليهم انبياءه ليستادوهم ميثاق فطرته و يذكرهم منسى نعمته و يعتجروا عليهم بالتبليغ و يثيروا لهم دفائن العقول و يروهم آيات المقدره (نهج البلاغه، بی تا، ب، ص ۴۳).

همچنین از ابوبصیر چنین نقل شده است که

مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا خدا پیامبران و فرستاده‌هایی به سوی مردم گسیل داشت؟ امام علیه السلام در جواب فرمود: بدان سبب که بعد از ارسال رسل، مردم بر خدا حجتی نداشته باشند و نگویند برای ما امیددهنده و هشداردهنده‌ای نیامد؛ و بدان سبب که آنان حجت خدا بر مردم باشند. آیا نشنیده‌ای که خدا به نقل از نگاهبانان دوزخ، در مقام احتجاج با دوزخیان می‌گوید: آیا شما را هشداردهنده‌ای نیامد...؟^۱

۲-۲. توصیف سیره پیامبر صلی الله علیه و آله

آشنایی با سیره پیامبر صلی الله علیه و آله افزون بر عمق بخشیدن به شناخت تربی، بذر محبت پیامبر صلی الله علیه و آله را در روح تربی به بار می‌نشاند و تقویت می‌کند. گذشته از این، موجب می‌شود تربی وی را به عنوان الگوی خود در زندگی انتخاب کند. از این رو، در سیره معصومان علیهم السلام به توصیف سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در ابعاد گوناگون بسیار توجه شده است، تا آنجا که کوچک‌ترین حرکات ایشان نیز از چشم دور نمانده است. ویژگی‌های اجتماعی پیامبر صلی الله علیه و آله، مانند نحوه برخورد ایشان با مسلمانان، با کفار قریش، با دشمنان و با پیروان سایر ادیانی که در جزیره العرب زندگی می‌کردند، به دقت بیان شده است. اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل، نحوه لباس پوشیدن، غذا خوردن، راه رفتن و خوابیدن ایشان، به دقت توصیف شده است؛ حتی ویژگی‌های جسمانی ایشان از قبیل قد، رنگ صورت، رنگ مو، و مانند آن نیز بیان شده است. در جایی امیر مؤمنان علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین توصیف می‌کند:

پیامبر صلی الله علیه و آله بخشنده‌ترین، بزرگوارترین، راستگوترین، وفاکننده‌ترین مردم به عهد و پیمان، نرم‌خوترین، و خوش‌مشرّب‌ترین مردمان بود؛ کسی که برای اولین بار او را می‌دید، هیبت او در دلش می‌نشست و کسی که با او نشست و برخاست می‌کرد، محبت او در دلش جا می‌گرفت.^۲

۱. عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سأله رجل فقال: لأي شيء بعث الله الأنبياء والرسل إلى الناس؟ قال: لتلا يكون للناس على الله حجة من بعد الرسل، ولتلا يقولوا ما جاءنا من بشير ولا نذير، ولتكون حجة الله عليهم، ألا تسمع الله - عز وجل - يقول، حكاية عن خزنة جهنم و احتجاجهم على أهل النار بالأنبياء والرسل: «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ...» (محمدی ری شهری، ۱۳۶۲-۱۳۶۳، ج ۹، ص ۲۳۱).

۲. كان أجود الناس كفاً و أجره الناس صدراً و أصدق الناس لهجة و أوفاهم ذمّة و ألتهم عربيّة و أكرمهم عشرة، و من رآه بديهة هابه و من خالطه أحيه (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۶، ص ۲۳۱).

۳-۲. تبیین آثار و برکات پیامبر ﷺ

معصومان علیهم السلام در معرفی پیامبر صلی الله علیه و آله به بیان آثار و برکات مادی و معنوی ایشان نیز می پرداختند. برای نمونه، امیرمؤمنان علی علیه السلام وضعیت مسلمانان پیش از بعثت را تشریح می کند و می فرماید:

خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت در حالی که مردم، گمراهانی سرگشته بودند و صواب از خطا ناشناخته، راه فتنه می پیمودند؛ هوا و هوس آنان را به سوی خود خوانده و از راهشان بیرون برده بود و کبر و نخوت از طریق صوابشان منحرف ساخته بود؛ از شدت نادانی، سبکسر و خوار شده و در عین سرگستگی و تزلزل در کارها، به بلای نادانی گرفتار آمده بودند. رسول الله صلی الله علیه و آله نصیحت و نیک خواهی را به حد اعلی رسانید و به راهشان آورد و به حکمت و موعظه نیکو به راه خدا فرا خواند.^۱

آن حضرت در این خطبه آثار و برکات معنوی پیامبر صلی الله علیه و آله را بر شمرده است و در جایی دیگر، در مقام بیان برکات مادی ایشان می فرماید:

خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت تا بیم دهنده جهانیان باشد و امین وحی او. و شما ای مردم عرب [در آن هنگام] بدترین دین را داشتید و در بدترین سکونتگاه ها به سر می بردید؛ در سنگلاخ های خشن و ناهموار می زیستید و با مارهای زهرآلود همخانه بودید؛ آبی تیره و ناگوار می نوشیدید و طعامی سخت و خشن می خوردید و خون یکدیگر می ریختید و از خویشان خود می بریدید.^۲

انسان فطرتاً، حق جو و حق گرا است. اما شناخت حق از باطل همیشه آسان نیست؛ گاه حق و باطل چنان در هم می آمیزند و به هم مشتبه می شوند که شناخت حق از باطل دشوار می شود. در این موارد، برای شناخت حق از باطل چاره ای جز شناخت نشانه های حق و باطل نیست.

از سوی دیگر، یکی از نشانه های حق «سودمندی» و یکی از نشانه های باطل «بیهودگی و بی فایده گی» است. خداوند در مقام تمییز حق از باطل، آنها را به آب جاری در رودخانه ها

۱. بعثه والناس ضلالاً فی حیرة و حاطبون فی فتنة قد استهوتهم الأهواء و استرکتهم الکبریاء و استخفتهم الجاهلیة الجهلاء، حیارى نس زلال من الأمر و بلاء من الجهل. فبالغ صلی الله علیه و آله فی النصیحة و مضى علی الطریقة و دعا إلى الحکمة و الموعظة الحسنة (نهج البلاغه، [بی تا]، ب، ص ۱۴۰).

۲. إن الله بعث محمد صلی الله علیه و آله تذاراً للعالمین و أمیناً علی التنزیل؛ و أنتم معشر العرب، علی شرّ دین و فی شرّ دارا منیخون بین حجارة خشن و حیات صمّ، تشریون الکردر و تأکلون الجشب و تسفکون دماءکم و تقطعون أرحامکم (نهج البلاغه، [بی تا]، ب، ص ۶۸).

و کف بالای آب، و نیز طلا یا دیگر فلزات گذاخته در کوره و کف بالای آنها تشبیه می‌کند و می‌فرماید:

فَأَمَّا الزُّبْدُ فَتَيْذَهُبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ لِي الْأَرْضِ (رعد، ۱۷) اما کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند. او از میان می‌روند! ولی آنچه به مردم سود می‌رساند در زمین می‌ماند.

بنابراین تبیین خدمات و آثار پیامبر ﷺ، در واقع تبیین نشانه‌های حقایق پیامبر ﷺ است و به همین سبب، ایمان به پیامبر ﷺ را در مرتبه پرورش می‌دهد.

۳. روش‌های مانوس کردن مرتبی با پیامبر ﷺ

چنان‌که پیش از این گفتیم، انس با پیامبر ﷺ، شناخت و ایمان به وی را تقویت و تثبیت می‌کند. معصومان ﷺ برای مانوس کردن مرتبی با پیامبر گرامی ﷺ از چند روش سود جسته‌اند:

۳-۱. درود بر پیامبر ﷺ

معصومان ﷺ از هر فرصتی برای تکریم پیامبر ﷺ استفاده می‌کردند. هرگاه نام پیامبر ﷺ برده می‌شد، بر او صلوات می‌فرستادند و دیگران را نیز به این کار توصیه می‌کردند؛ نگاهی به نهج البلاغه نشان می‌دهد که امیر مؤمنان ﷺ بعد از نام پیامبر ﷺ، بر او درود می‌فرستاد (ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۳۷، ۵۶ و ۶۷). در روایتی دیگر آمده است که یکی از یاران امام جواد ﷺ به ایشان می‌گوید:

یک روز به نیابت از رسول خدا ﷺ طواف کردم؟ امام [با شنیدن نام پیامبر ﷺ]

سه بار فرمود: درود خدا بر رسول خدا.^۱

سیره مسلمانان نیز از همان زمان بر این بوده است که هنگام ذکر نام پیامبر ﷺ بر ایشان و اهل بیت ﷺ ایشان درود بفرستند. شهید ثانی در کتاب منية المرید بر این مطلب تأکید بسیار می‌کند و می‌گوید:

هرگاه اسم پیامبر ﷺ را نوشتی، بعد از آن «الصلاة والسلام عليه و علی آله» را

بنویس و به زبان نیز بگو (طباطبایی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۹).

۱. عن موسى بن القاسم قال: قلت لأبي جعفر الثاني: ... طفت يوماً عن رسول الله. فقال ثلاث مرّات: صلى الله على رسول الله... (کلینی،

۲-۳. زیارت مرقد پیامبر ﷺ

علاوه بر این، معصومان علیهم السلام به زیارت مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اهتمام ویژه ای داشتند و دیگران را نیز به آن توصیه می کردند. برای نمونه، در روایتی آمده است:

امام حسن علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: پادشاه آنکه شما را زیارت کند چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پسر من! هر که مرا یا پدرت یا برادرت یا تو را، در حال حیات یا ممات زیارت کند، بر من است که در قیامت او را زیارت کنم و از گناهانش نجاتش دهم.^۱

۳-۳. بزرگداشت روزهای متعلق به پیامبر ﷺ

ائمه علیهم السلام روزهای خاص متعلق به پیامبر صلی الله علیه و آله مانند سالروز تولد، بعثت و وفات آن حضرت را نیز بزرگ می داشتند و به پیروان خود نیز دستور می دادند این روزها را بزرگ بدارند. علامه مجلسی نقل می کند:

شیعیان از قدیم این روز (تولد پیامبر صلی الله علیه و آله) را بزرگ شمرده و حق آن را شناخته و حرمت آن را رعایت کرده و آن را روزه گرفته اند... در این روز صدقه دادن و اهتمام به زیارت مشاهد مشرفه ائمه علیهم السلام و اقدام به اعمال خیر و خوشحال کردن مؤمنان مستحب است.^۲

درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و زیارت مرقد آن حضرت و نیز بزرگداشت روزهای متعلق به وی نوعی انس و الفت و رابطه میان متری و پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود می آورد و این انس و الفت شناخت و ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله را در متری تثبیت و تقویت می کند.

۴. نهی از معاشرت با منکران و مدعیان نبوت

از نکات دیگری که در سیره معصومان علیهم السلام در پرورش شناخت و ایمان به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله برجسته است این است که آنان متریان خود را از معاشرت با کسانی که درباره نبوت اعتقادات نادرستی داشتند و احیاناً مدعی نبوت بودند باز می داشتند. برای نمونه به این سیره توجه فرمایید:

۱. قال الحسن بن علی علیه السلام لرسول الله صلی الله علیه و آله: یا ابناء ما جزاء من زارك؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا بنی من زارنی حیا أو میتاً أو زار أبای أو زار أخاک أو زارك، كان حقاً علی أن أزره يوم القيامة، فأخلصه ذنوبه (محمدی ری شهری، ۱۳۶۲-۱۳۶۳، ج ۴، ص ۳۰۳).
 ۲. لم تزل الشيعة علی قدیم الأوقات تعظمه و تعرف حقه و ترعى حرمة و تتطوع بصيامه... و يستحب فيه الصدقة والإمام بشاهد الأئمة و التطوع... بالخيرات و إدخال السرور علی أهل الإیمان (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۹۵، ص ۳۵۹).

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند ابوالخطاب و کسانی را که با او کشته شدند و کسانی از آنان را که باقی ماندند لعنت کند و کسانی را که محبت آنان در قلبشان راه یافته است لعنت کند.^۱

علت لعن و نفرین ابوالخطاب که پیشتر از اصحاب امام صادق علیه السلام بود آن بود که وی ادعای نبوت می‌کرد و خود را پیامبر می‌دانست. سید نعمت‌الله جزائری می‌گوید: ابوالخطاب اسدی خود را به امام صادق علیه السلام منتسب می‌کرد. هنگامی که امام علیه السلام دانست وی در حق ایشان غلو می‌کند، از او تبری جست. ابوالخطاب پس از این ادعا کرد که امامان علیهم السلام پیامبرند و خود او نیز پیامبر است (جزائری، [بی تا]، ج ۲، ص ۳۱۰).

خلاصه مبحث

ایمان به پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله دومین اصل اعتقادی دین اسلام است و فردی که پیامبری وی را نپذیرد از جرگه مسلمانان خارج است. معصومان علیهم السلام برای اثبات نبوت از سه قاعده استفاده می‌کردند: الف) اصل نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را، در صورتی که متربی در این مورد تردیدی نداشت، مفروض می‌گرفتند؛ ب) اگر کسی در نبوت آن حضرت تردید می‌کرد، با دلایل روشن به اثبات نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرداختند؛ ج) شبهات مربوط به نبوت را پاسخ می‌دادند. آنان در مقام معرفی پیامبر صلی الله علیه و آله از این روش‌ها استفاده می‌کردند: الف) تبیین فلسفه نبوت؛ ب) تبیین آثار و خدمات پیامبر صلی الله علیه و آله؛ ج) بیان و توصیف سیره پیامبر صلی الله علیه و آله. همچنین متربیان را با استفاده از روش‌های ذیل با پیامبر صلی الله علیه و آله مأنوس می‌کردند: الف) درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام شنیدن یا بر زبان آوردن نام آن حضرت؛ ب) زیارت مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله؛ ج) بزرگداشت روزهای متعلق به آن حضرت. افزون بر این، متربیان را از معاشرت با کسانی که اعتقاد نادرستی درباره نبوت داشتند منع می‌کردند.

پرسش‌ها

۱. معصومان علیهم السلام برای اثبات نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله از چه روش‌هایی استفاده می‌کردند؟ آنها را توضیح دهید.

۱. عن یحیی العلی عن ابیه عمران قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: لعن الله أبا الخطاب و لعن الله من قتل معه و لعن الله من بقى منهم و لعن الله من دخل قلبه رحمة لهم (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۵، ص ۲۷۹).

۲. معصومان علیهم السلام چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله را به مردم معرفی می کردند؟
۳. آنان نبوت را چگونه معرفی می کردند و چرا؟
۴. اهل بیت علیهم السلام با چه روش هایی مردم را با پیامبر صلی الله علیه و آله مأنوس می کردند؟
۵. توضیح دهید چرا اهل بیت علیهم السلام پیروان خود را از معاشرت با منکران و مدعیان نبوت باز می داشتند؟

بحث و پژوهش

۱. دیدگاه خود را درباره روش هایی که اهل بیت علیهم السلام برای اثبات نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله به کار می بردند شرح دهید.
۲. فرض کنید یکی از دوستان شما در نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله دچار شک و تردید شده است؛ از چه روش هایی به منظور رفع شبهه وی استفاده می کند؟ شرح دهید.

منابع برای بحث و پژوهش

- محمد داودی، نقش معلم در تربیت دینی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.
- ناصر باهنر، آموزش مفاهیم دینی همگام با روان شناسی رشد، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۷۸.
- دکتر خسرو باقری، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، تهران: وزارت آموزش و پرورش، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، دفتر امور کمک آموزشی و کتابخانه ها، ۱۳۶۸.
- مهدی ابوطالبی، تربیت دینی از دیدگاه امام علی علیه السلام، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه، ۱۳۸۳.

روش‌های پرورش شناخت و ایمان به امامت در سیره معصومان علیهم‌السلام

اهداف آموزشی مبحث سوم

شناخت روش‌های پرورش شناخت و ایمان به امامت
در سیره تربیتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام

- براساس هدف مرحله‌ای این فصل، انتظار از فراگیر این است که پس از مطالعه مطالب این فصل به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:
۱. روش طرح مسئله امامت در سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بیان کند.
 ۲. روش اثبات امامت را نام برده و شرح دهد.
 ۳. روش‌های معرفی امام علیه‌السلام را نام برده و توضیح دهد.
 ۴. روش‌های مانوس کردن مرتبی با اهل بیت علیهم‌السلام را نام برده و شرح دهد.
 ۵. روش‌های ترویج و تبلیغ امامت را نام برده و توضیح دهد.
 ۶. سیره‌ای درباره نهی از معاشرت با مخالفان امامت بیان کند.

مقدمه

شناخت امامان علیهم‌السلام و جانشینان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ایمان به آنان، چهارمین اصل اعتقادی اسلام است. در روایات، ایمان به امامان از مهم‌ترین ارکان اسلام به شمار آمده است:

بنی‌الاسلام علی خمس: علی الصلاة والزكاة والصوم والحج والولاية، و لم یناد بشيء کما نودی بالولاية (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۶۵، ص ۳۲۹)؛ اسلام بر پنج (رکن) استوار است: بر نماز، زکات، روزه، حج و ولایت (اهل بیت علیهم‌السلام) و بر هیچ‌یک از این (ارکان) مانند ولایت تأکید نشده است.

همچنین ایمان به اهل بیت علیهم السلام و شناخت آنان شرط قبولی اعمال مسلمان است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

الزموا مودتنا أهل البيت؛ ... فوالذی نفس محمد بیده، لا ینفع عبداً عمله إلا

بمعرفتنا (همان، ج ۲۷، ص ۱۹۳)؛ بر دوستی ما اهل بیت ثابت باشید؛ قسم به کسی که جان محمد در اختیار او است، هیچ بنده‌ای را عملش سود نمی‌بخشد مگر به معرفت ما.

از این رو یکی از اهداف تربیت اسلامی فراهم آوردن زمینه شناخت و ایمان به امامان علیهم السلام برای متریان است. به همین سبب، در این مبحث سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را در پرورش شناخت و ایمان به امامت بررسی می‌کنیم. مطالب این مبحث ذیل عنوان‌های زیر ارائه می‌شود: الف) روش طرح مسئله امامت در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله؛ ب) روش‌های پرورش شناخت و ایمان به امامت در سیره اهل بیت علیهم السلام.

الف) روش طرح مسئله امامت در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر صلی الله علیه و آله از همان ابتدای رسالت خود به مسئله امامت و خلافت پس از خود توجه داشت و در فرصت‌های مناسب به آن می‌پرداخت. نحوه طرح این موضوع در سیره آن حضرت نشان می‌دهد که وی نکات تربیتی مهمی را در طرح این موضوع در نظر داشته است. برای روشن شدن این نکات نخست به اجمال، سیره ایشان را در این موضوع بیان کرده و سپس به بررسی ظرافت‌های تربیتی آن می‌پردازیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله موضوع امامت را در سه مرحله مطرح کرد: مرحله اول) فراهم آوردن زمینه مناسب؛ مرحله دوم) بیان اجمالی و صریح امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام؛ و مرحله سوم) بیان رسمی و نصب علی علیه السلام به مقام خلافت و امامت.

مرحله اول) زمینه‌سازی

در این مرحله پیامبر صلی الله علیه و آله انجام برخی از کارهای شخصی، خانوادگی و سیاسی خود را به حضرت علی علیه السلام واگذار می‌کرد. برای مثال، پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام مهاجرت از مکه به مدینه، علی علیه السلام را وکیل امور مالی خود کرد و به او فرمود، امانت‌هایی را که نزد او بود به صاحبانشان برگرداند، بدهی‌های او را بپردازد و سپس همراه خانواده ایشان به مدینه هجرت کند.

همچنین زمانی که دستور داد مردان مسلمان با یکدیگر پیمان برادری ببندند، خود او با امیرمؤمنان علی علیه السلام پیمان برادری بست. علاوه بر این، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد درهای همه خانه‌هایی را که به مسجد النبی باز می‌شد ببندند، به استثنای درِ خانه خود و درِ خانه امیرمؤمنان علی علیه السلام.

همچنین درباره علی علیه السلام فرمود:

علی در هر حال با حق است و حق با علی است و از هم جدا نمی‌شوند، تا در کنار حوض کوثر نزد من آیند.^۱

اینها اقداماتی بود که زمینه را برای بیان صریح وصایت و امامت امیرمؤمنان علی علیه السلام مهیا می‌کرد.

مرحله دوم) بیان اجمالی و صریح

بعد از فراهم شدن زمینه مناسب، پیامبر صلی الله علیه و آله در مناسبت‌های گوناگون، به صورت اجمالی و گذرا و گاه به صراحت، وصایت و امامت امیرمؤمنان علی علیه السلام و فرزندان او را بیان کرده است. برای نمونه، می‌توان به روایت سلمان فارسی اشاره کرد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: ای مردم! من به زودی از میان شما رخت برمی‌بندم... ای مردم! آنکه خورشید را از دست داد به ماه چنگ زند و آنکه ماه را از دست داد به فرقدان و آنکه فرقدان را از دست داد به ستارگان درخشان بعد از من چنگ زند.

سلمان می‌گوید: زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمد به دنبال او رفتم تا وارد خانه عایشه شد. من هم داخل شدم و گفتم: پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا صلی الله علیه و آله... خورشید چیست؟ ماه چیست؟ فرقدان کدامند؟ و ستارگان درخشان کدام؟ فرمود: خورشید منم، ماه علی علیه السلام است، فرقدان حسن علیه السلام و حسین علیه السلام هستند، و ستارگان درخشان نه امام از فرزندان حسین علیه السلام هستند که نهمین آنان مهدی ایشان است.^۲

۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: علی مع الحق والحق معه، لا یفرقان حتی یردا علی العرش (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۳۸، ص ۳۳۸).
۲. عن سلمان الفارسی قال: خطبنا رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: «معاشر الناس! إني راحل عنكم عن قريب... معاشر الناس! من افتقد الشمس فليتمسك بالقرم، و من افتقد القمر فليتمسك بالفرقدین، و من افتقد الفرقدین فليتمسك بالنجوم الزاهرة بعدی... قال: قلنا نزل عن المنبر صلی الله علیه و آله، تبعته حتى دخل بیت عائشة، فدخلتُ إليه و قلت: بأبي أنت و أمی یا رسول الله... فما الشمس؟ و ما القمر؟ و ما الفرقدان؟ و ما النجوم الزاهرة؟ فقال: أما الشمس فأنا، و أما القمر فعلی، فإذا افتقدتمونی فتمسکوا به بعدی، و أما الفرقدان فالحسن والحسين، فإذا افتقدتم القمر فتمسکوا بهما، و أما النجوم الزاهرة فالائمة التسعة من صلب الحسين علیه السلام. و التاسع مهدیهم» (همان، ج ۳۶، ص ۲۸۹).

این روایت و بسیاری از روایات دیگر، به اشاره و اجمال، وصایت و امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام را برای مردم بیان می‌کنند.

روایات بسیاری نیز وجود دارد که در آنها پیامبر صلی الله علیه و آله به صراحت، وصایت و امامت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او را بیان کرده است. در اینجا دو نمونه از این روایت‌ها را نقل می‌کنیم:

پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود:

آیا شما را هدایت نکنم به چیزی که اگر به آن هدایت شوید و راه یابید، هلاکی نمی‌شوید و گمراه نمی‌گردید؟ گفتند: چرا ای رسول خدا. فرمود: همانا امام شما و ولی شما علی بن ابی طالب علیه السلام است. او را یاری کنید؛ تصدیق کنید و خیرخواهش باشید که جبرئیل مرا به این، دستور داده است.^۱

سلمان فارسی نیز نقل می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که فرمود:

ای مهاجران و انصار! آیا شما را به چیزی راهنمایی نکنم که اگر به آن چنگ زنید، بعد از من هرگز گمراه نشوید؟ گفتند: چرا یا رسول الله. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این علی، برادر من و وصی من و وزیر من و وارث من و جانشین من، امام شماست؛ او را به دوستی من دوست بدارید و به بزرگداشت من بزرگش بدارید که جبرئیل به من دستور داده است تا این را به شما بگویم.^۲

مرحله سوم) انتصاب حضرت علی علیه السلام به خلافت و امامت

مهم‌ترین سیره‌ای که در این باب وجود دارد، سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم است.

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز هجدهم ذی‌الحجه، امامت و وصایت حضرت علی علیه السلام را به مردم ابلاغ و او را به مقام امامت نصب کرد. بدین صورت که بر منبر بالا رفت؛ علی علیه السلام را در کنار خود نشاند و پس از حمد خداوند، از آنان گواهی گرفت بر اینکه تا آن زمان جز تبلیغ دین و خیرخواهی مردم در سر نداشته و انجام نداده است. سپس با اشاره و کنایه، نزدیکی رحلت خود را متذکر شد و فرمود: دو چیز گران‌بها در میان شما به یادگار

۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ألا أدلكم علی ما إن استدلتتم به لم تهلكوا و لم تضلوا؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: إن امامکم و ولیکم علی بن ابی طالب علیه السلام؛ فوازره و ناصروه و صدقوه؛ فإن جبرئیل أمرنی بذلك (همان، ص ۱۰۴).

۲. عن سلمان الفارسی قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: یا معشر المهاجرین و الانصار، ألا أدلكم علی ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی أبداً؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: هذا علی أخی و وصی و وزیر و وارثی و خلیفتی. امامکم؛ فاحبوه لحنی و اكرموه لكرامتی؛ فإن جبرئیل أمرنی أن أقوله لكم (همان، ص ۱۰۳).

می‌گذارم؛ چگونه با آنها معامله خواهید کرد؟ آنگاه دو چیز گران‌بها را معرفی کرد و گفت: آن دو چیز گران‌بها یکی ثقل اکبر، کتاب خدا و دیگری ثقل اصغر، عترت و اهل بیت هستند. خدایم به من خبر داده است که این دو یادگار من تا روز رستاخیز از هم جدا نمی‌شوند.

بعد از این سخنان، پیامبر ﷺ دست علی را گرفت و بالا برد، تا جایی که سپیدی زیر بغل او نمایان شد. همه علی را در کنار پیامبر دیدند و شناختند. آنگاه پیامبر فرمود: هان ای مردم، سزاوارترین فرد بر مؤمنان از خود آنان کیست؟ یاران پیامبر پاسخ دادند: خداوند و پیامبر او بهتر می‌دانند. پیامبر ادامه داد: خداوند مولای من و من مولای مؤمنان هستم و بر آنها از خودشان سزاوارترم. هان ای مردم، هر کس که من مولا و رهبر اویم، علی هم مولا و رهبر اوست. سپس برای علی و یارانش دعا و دشمنانش را نفرین کرد و فرمود: لازم است حاضران به غایبان خبر دهند و دیگران را از این امر مطلع کنند (سبحانی، ۱۳۷۱، ص ۱۴۲-۱۴۵؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۳۷، ص ۱۰۸، و ج ۲۱، باب ۳۶، حجة الوداع و ماجری فیها).

دقت در این سیره پیامبر نشان می‌دهد که ایشان در طرح این موضوع، سه کار اساسی انجام دادند: نخست آنکه به تدریج و در سه مرحله، موضوع امامت را مطرح کرد؛ دوم آنکه در مناسبت‌های مختلف و در حضور افراد گوناگون با بیان‌های متفاوت این مطلب را بیان کرد؛ سوم آنکه پس از نزول وحی و دستور صریح خداوند، به صورت رسمی و در حضور مسلمانان، علی را به امامت و خلافت برگزید.

چرا پیامبر در ابلاغ امامت و وصایت حضرت علی این اقدامات وسیع و گسترده را همراه با رعایت تمام جوانب احتیاط به عمل آورد؟ جواب این سؤال با اندکی دقت در تاریخ و نیز آیاتی که در ایام نصب حضرت علی به منصب امامت بر ایشان نازل شده روشن می‌شود. آیه‌ای که قبل از توقف پیامبر در غدیر خم بر ایشان نازل شد این است: ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است ابلاغ کن و اگر نکنی رسالت خدا را ابلاغ نکرده‌ای و خدا تو را از مردم حفظ می‌کند (مائده، ۶۷).

از این آیه به روشنی فهمیده می‌شود که پیامبر در ادای این رسالت - یعنی ابلاغ وصایت و امامت امیر مؤمنان علی - از مردم بیم داشت؛ زیرا سران قریش با آن موافق نبودند و با مخالفت آنها، امکان عملی شدن آن از بین می‌رفت. روایاتی نیز از پیامبر و انمه در این موضوع وارد شده است؛ در روایتی آمده است:

در حجّة الوداع جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد، پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: علی علیه السلام را راهنمای مردم قرار بده. پیامبر صلی الله علیه و آله چنان گریست که محاسنش خیس شد و گفت: ای جبرئیل، قوم من هنوز با عهد جاهلیت نزدیک هستند؛ آنها را با اختیار و اجبار مطیع و تسلیم دین خدا کرده‌ام؛ چگونه دیگری را بر آنها حاکم کنم؟

در روایت دیگری از حذیفه بن یمان چنین نقل شده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: هر که من مولای اویم، این علی مولای او است. نعمان بن منذر فهری گفت: آنچه گفتم از پیش خود گفتم یا خدا تو را به آن دستور داده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، پروردگارم به من دستور داده است. آنگاه نعمان گفت: خدایا از آسمان بر ما سنگی ببار. هنوز به زاد و توشه خود نرسیده بود که سنگی از آسمان فرود آمد و او را کشت.^۲

از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله بیم آن داشت که مخالفان امامت و خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام با استفاده از زمینه مناسبی که در میان مردم وجود داشت، مانع تحقق امامت و خلافت ایشان گردند و به همین سبب نیز ابلاغ این رسالت را به تأخیر می‌انداخت و در عین حال، از هر فرصتی برای فراهم آوردن زمینه مناسب برای تحقق آن استفاده می‌کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای دستیابی به هدف خود یعنی طرح مسئله امامت علی علیه السلام به گونه‌ای که مورد پذیرش مردم واقع شود، علاوه بر اقدامات سه‌گانه پیشگفته، نکات مهم دیگری را نیز در سیره خود رعایت کرده است که توجه به آنها ضروری است:

نخست آنکه ایشان قبل از اعلام رسالت خود، از همه مردم گواهی گرفت و آنان نیز گواهی دادند که از پیامبر صلی الله علیه و آله جز تبلیغ دین و خیرخواهی، چیزی ندیده‌اند؛ سپس امامت و خلافت علی علیه السلام را ابلاغ کرد. در واقع پیامبر صلی الله علیه و آله در اینجا یک نکته تربیتی را رعایت کرده و آن اینکه هر اندازه قابل اعتماد بودن مربی افزایش یابد، میزان تأثیرپذیری متریان نیز افزایش می‌یابد (ارونسون، ۱۳۶۶، ص ۶۴-۷۳). گواه گرفتن مردم بر خیرخواهی خود و اقرار همه حاضران به این موضوع، در واقع برای این است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان متذکر شود که

۱. فنزل جبرئیل فقال: یا محمد إن ربک یقرؤک السلام و یقول: انصب علیاً علماً للناس. فبکی النبی صلی الله علیه و آله حتی انضلت لعینته و قال: یا جبرئیل إن قومی حدیثو عهد بالجاهلیة، ضربتهم علی الدین طوعاً و کرهاً حتی اتقادوا لی، فکیف إذا حملت علی رقابهم غیری؟ (همان، ج ۳۷، ص ۱۲۷).

۲. قال رسول الله لعلی: من كنت مولاه فهذا علی مولاه. قام النعمان بن المنذر الفهری، فقال: هذا شیء قلته من عندک أو شیء أمرک به ربک؟ قال: بل أمرنی به ربی. فقال: اللهم أنزل علينا حجارة من السماء، فما بلغ رحله حتى جاءه حجر، فخرّ ميتاً (همان، ص ۱۳۶ و درباره حجیت این روایت ر. ک: طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ذیل آیه ۶۸، سوره مائده).

در این کار، منافع و مصالح خود و خانواده‌اش را در نظر نگرفته است، بلکه آنچه او را بدین کار واداشته دستور خدا و رعایت مصالح و منافع دین و دنیای خود مردم است. به علاوه، در بعضی از روایات، پیامبر ﷺ انجام این کار را به درخواست جبرئیل مستند کرده است. این نیز در واقع موجب افزایش اعتماد مردم به ایشان و افزایش مقبولیت امامت علی علیه السلام می‌شود.

دوم آنکه ایشان حضرت علی علیه السلام را در سمت راست خود نشاندهند و هنگام معرفی ایشان به عنوان خلیفه و امیر، دست ایشان را بالا بردند. این کار موجب می‌شود تا امکان هرگونه تشکیک و تردید در مورد فردی که به امامت منصوب شده است از میان برود. مؤید این امر این است که تاکنون هیچ‌کس در این مورد که حدیث غدیر راجع به حضرت علی علیه السلام است تردید و تشکیکی نکرده است.

سوم آنکه ایشان زمان نصب علی علیه السلام به امامت را روز هیجدهم ذی‌حجه انتخاب کردند؛ زیرا در این روز تعداد زیادی از مسلمانان (حدود هفتاد هزار تا صد و بیست هزار نفر) حضور داشتند (سبحانی، ۱۳۷۱، ص ۱۴۲) و چون این تعداد، در شهرها و مکان‌های مختلف جزیره‌العرب ساکن بودند، خیر امامت و وصایت حضرت علی علیه السلام در سطح وسیعی در تمام جامعه اسلامی انتشار می‌یافت و زمینه انکار و عدم پذیرش آن به کمترین حد می‌رسید.

چهارم آنکه پیامبر ﷺ بعد از پایین آمدن از منبر، دستور می‌دهد در مقابل خیمه خود خیمه‌ای برای حضرت علی علیه السلام بزنند و مردم در آن خیمه با علی علیه السلام بیعت کنند. این تدبیر تا حد بسیاری زمینه تردید در امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام و موانع تحقق آن را از میان می‌برد.

از آنچه گفتیم روشن می‌شود که پیامبر ﷺ تنها به ابلاغ رسالت اکتفا نمی‌کرد، بلکه علاوه بر آن، تمام سعی و تلاش خود را به کار می‌بست تا امامت علی علیه السلام در عمل نیز مورد پذیرش مردم قرار گیرد.

متأسفانه، با همه اقدامات حکیمانه و تدابیر دقیق پیامبر ﷺ، پس از رحلت ایشان این رسالت عملی نشد؛ ولی باید توجه داشت که اگر این تدابیر نبود، امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از ۲۵ سال به خلافت نمی‌رسید و چه بسا امامت و تشیع به کلی فراموش می‌شد.

ب) روش‌های پرورش شناخت و ایمان به امامت در سیره اهل بیت(ع)

در بررسی سیره اهل بیت(ع) در زمینه پرورش شناخت و ایمان به امامت به بررسی این موضوعات می‌پردازیم: ۱. روش اثبات امامت، ۲. روش معرفی امامان(ع)، ۳. روش مأنوس کردن با امامان(ع)؛ ۴. روش ترویج شناخت و ایمان به امامت، ۵. نهی از معاشرت با مخالفان.

۱. روش‌های اثبات امامت

۱-۱. مفروض گرفتن امامت

در مواردی که مخاطب درباره امامت شک و تردیدی نداشت، معصومان(ع) اصل امامت را مفروض می‌گرفتند. مؤید این مطلب آن است که در سیره معصومان(ع) به سیره‌ای دست نیافتیم که آنان بدون درخواست مخاطب برای اثبات امامت به اقامه دلیل پردازند. دلائل تربیتی این موضوع را بیشتر توضیح داده‌ایم و در اینجا تکرار نمی‌کنیم.

۲-۱. اقامه دلیل

هرگاه مخاطب اهل بیت(ع) درباره امامت شک و تردید داشت، برای اثبات امامت به اقامه دلیل روشن و قانع‌کننده می‌پرداختند. برای نمونه در مناظره امام باقر(ع) و حروری آمده است:

حروری به امام(ع) گفت: ابوبکر چهار صفت داشت که به سبب آنها سزاوار امامت بود. امام(ع) فرمود: آن صفات کدام‌اند؟ گفت: او اولین صدیق بود و ما او را نمی‌شناسیم مگر اینکه او را صدیق بخوانند؛ دوم آنکه در غار [ثور] همراه پیامبر(ص) بود؛ سوم آنکه عهده‌دار امر نماز [در زمانی که پیامبر(ص) نمی‌توانست نماز بخواند] بود؛ و چهارم آنکه در کنار پیامبر(ص) دفن شد. امام(ع) فرمود: آیا این صفات مختص ابوبکر است و دیگران از آن بی‌بهرداند؟ گفت: آری. امام(ع) فرمود: وای بر تو! این صفات که گمان می‌کنی منقبت ابوبکر است، منقصت اوست... اینکه گفتی در غار همراه پیامبر(ص) بود، از چند جهت ردیلت است و نه فضیلت: نخست آنکه آنچه در این آیه آمده این است که ابوبکر با پیامبر(ص) از مکه خارج شده و همراه او بوده است؛ در حالی که خداوند در قرآن می‌فرماید، گاه ممکن است کافر همراه مؤمن گردد: «قَالَ لَهُ وَصَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ» و «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ وَفَرَدَيْ ثُمَّ تَنفَكُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ».

بنابراین همراهی با پیامبر ﷺ برای ابوبکر - که نه ستمی از او باز داشت و نه با دشمن پیامبر ﷺ جنگید - مدحی نیست.^۱

همچنین امام رضا علیه السلام با یحیی بن ضحاک در باب امامت مناظره کرده است. شرح این مناظره بدین صورت است:

امام رضا علیه السلام به یحیی فرمود: ای یحیی، هر چه دلت می‌خواهد بپرس. یحیی گفت: درباره امامت صحبت کنیم؛ چگونه امامت را برای کسی به امامت برگزیده نشد ادعا می‌کنی و امامت آن را که به امامت انتخاب شده و همه به امامت او رضایت داده‌اند، کنار می‌گذاری؟ امام علیه السلام فرمود: ای یحیی، به من بگو آیا کسی که تصدیق کند آن را که بر او دروغ بسته، یا تکذیب کند آن را که سخن راستی درباره او گفته، بر حق و درستکار است یا بر باطل و خطا کار؟ یحیی ساکت شد. مأمون به یحیی گفت: جوابش را بده. یحیی گفت: مرا از جواب دادن معاف دار. مأمون گفت: ای ابوالحسن! غرض خود از این سؤال را برای ما بیان کن. امام علیه السلام فرمود: یحیی به ناچار باید بگوید که امامان او در باب خودشان دروغ گفته‌اند یا راست. اگر گمان می‌کند آنان دروغ گفته‌اند که دروغگو را امامت نشاید؛ و اگر گمان می‌کند آنان راست گفته‌اند، اولی آنان [ابوبکر] گفته است: «من برگزیده شدم در حالی که بهترین شما نیستم» و جانشین او [عمر] گفته است: «بیعت با ابوبکر لغزشی بود که هر کس به آن برگشت او را بکشید»... کسی که بهترین مردم نبود... و کسی که بیعتش لغزشی بود که اگر کسی به آن بازگشت باید کشته شود، چگونه عهد و سفارش او به خلافت دیگری پذیرفته است. به ویژه که بر منبر بگوید: «مرا شیطانی است که بر من عارض می‌شود؛ هرگاه مرا منحرف کرد، راستم کنید و هرگاه خطا کردم، هدایتم کنید». اینان به گفته خودشان امام نیستند؛ خواه راستگو باشند یا دروغگو.^۲

۱. مناظره العروری والباقر علیه السلام: قال العروری: إن فی ابي بکر أربع خصال استحق بها الإمامة. قال الباقر علیه السلام: ما هن؟ قال: فإنه أول الصديقين ولا تعرفه حتى يقال: «الصدق»؛ والثانية: صاحب رسول الله ﷺ في الغار؛ والثالثة: المتولي أمر الصلاة؛ والرابعة: ضجيعه في قبره. قال أبو جعفر علیه السلام: أخبرني عن هذه الخصال هن لصاحبك بأن بها من الناس أجمعين؟ قال: نعم. قال أبو جعفر علیه السلام: ربحك، هذه الخصال نظن أنهم مناقب لصاحبك و هي مثالب له... قال أبو جعفر علیه السلام: و أما ما ذكرت أنه صاحب رسول الله ﷺ في الغار، فذلك رديلة لا فضيلة، من وجوه الأزل: أنا لا نجد له في الآية مدحاً أكثر من خروجه معه و صحبته له، و قد أخبر الله في كتابه أن الصحبة قد يكون للكافر مع المؤمن، حيث يقول: «قَالَ لَهُ، صَاحِبُهُ، وَهُوَ يُخَاوِرُهُ، أَكْفَرْتَ» و قوله: «أَنْ تَقُولُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرْدَى ثُمَّ تَقْتُلُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ» و لا مدح له في صحبته؛ إذ لم يدفع عنه ضيماً و لم يحارب عنه عدواً... (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۷، ص ۳۲۲).

۲. قال الرضا علیه السلام: یا یحیی، سل ما شئت. فقال: تتكلم فی الإمامة، کیف ادعیت لمن لم یؤم و ترکت من أم و وقع الرضا به؟ فقال له: یا یحیی أخبرنی عن صدق کاذباً علی نفسه أو کذب صادقاً عن نفسه، أیکون معقاً مصیباً أم مبطلاً مغطناً؟ فسکت یحیی. فقال له المأمون: أجبه، فقال: یعنی أمير المؤمنین من جوابه فقال المأمون: یا ابوالحسن عزتنا الغرض فی هذه المسألة. فقال: لا بد لیحیی من أن یخبر عن أنسه أنهم کذبوا علی أنفسهم أو صدقوا، فإن زعموا أنهم کذبوا فلا إمامة لکذاب؛ و إن زعم أنهم صدقوا فقد قال أولهم: «ولیتکم و

دقت در این دو سیره نشان می‌دهد که اهل بیت علیهم‌السلام در استدلال بر حقانیت امامت هم به قرآن استناد می‌کردند، هم به سنت نبوی، هم به عقل و عرف و هم به مقبولات مخاطب. ممکن است این پرسش به ذهن شما خطور کند که چرا اهل بیت علیهم‌السلام برای اثبات حقانیت امامت، به مقبولات مخاطبان خود، هر چند مقبول خود آنان نبود، استدلال می‌کردند؟ در پاسخ باید بگوییم برای قانع شدن فرد و پذیرش موضوع دو راه وجود دارد:

۱. تحقیق و مطالعه: گاه فردی براساس مطالعه و تحقیق و بررسی به این نتیجه می‌رسد که موضوع خاصی درست است و آن را می‌پذیرد. این فرایند - یعنی پذیرش مطلبی براساس تحقیق و اندیشه شخصی و فردی، و نه براساس الزام و اجبار و نه با استناد به گفته فرد دیگر - امری مطلوب است؛ اما آیا واقعاً برای هر فرد امکان دارد که درباره همه موضوعاتی که نیاز به تصمیم‌گیری دارد به همین صورت عمل کند؟ به نظر می‌رسد توانایی علمی همه افراد به اندازه‌ای نیست که به او این امکان را بدهد و از سوی دیگر، هرکسی فرصت آن را ندارد که در باب هر موضوعی مستقلاً به تحقیق و مطالعه پردازد و سپس درباره آن تصمیم بگیرد.

۲. استناد به منابع معتبر: در این روش، شخص در پذیرش یا رد یک موضوع، نه براساس دانش و اندیشه خود، بلکه بر پایه نظر فرد یا گروهی که برای او اعتبار و سندیت دارند، تصمیم می‌گیرد.

در اثبات حقانیت امامت برای مخالفان هر دو راه قابل استفاده است؛ اما در مواردی که مخاطب براساس اندیشه و تفکر خود نتوانسته به حقانیت امامت راه یابد و از سوی دیگر، گفتار اهل بیت علیهم‌السلام هم برای آنان حجیت و اعتبار ندارد، می‌توان، و بلکه باید، برای اثبات حقانیت امامت به منابعی که برای مخالفان، معتبر و حجت است، استدلال کرد و در این صورت است که می‌توان امیدوار بود گفتگو با آنان به نتیجه برسد. به همین سبب اهل بیت علیهم‌السلام به منابعی که برای آنان معتبر بود استناد می‌کردند.

۱-۳. انجام دادن کارهای خارق‌العاده

ائمه علیهم‌السلام برای اثبات امامت خود گاه به انجام کارهای خارق‌العاده مبادرت می‌ورزیدند و از

لستُ بخیرکم» و قال نالیه: «کانت یعته ابي بكر فلتة، فمن عاد لمثلها فاقتلوه، فوالله ما ارضى لمن فعل مثل فعلهم إلا بالقتل». فمن لم يكن بخير الناس... و من كانت يبعته فلتة يجب القتل على من فعل مثلها، كيف يقبل عهده إلى غيره، و هذا صورته؟ ثم يقول على المنبر: «إن لي شيطاناً يعتريني، فإذا مال بين قَوْموني، و إذا أخطأت فأرشدوني»، فليسوا أئمة بقولهم إن كانوا صدقوا و كذبوا (همان، ج ۲۷، ص ۳۱۸).

این طریق امامت خود را اثبات می‌کردند. زیرا یکی از ویژگی‌های امام علیه السلام که مردم نیز از آن آگاه بودند، این است که توانایی انجام کارهایی را دارد که دیگران از انجام آن عاجزند و از اموری مطلع است که دیگران از آن بی‌خبرند. بنابراین، مخاطب با دیدن این توانایی امام علیه السلام، در واقع به نشانه‌ای مطمئن از نشانه‌های امامت دست می‌یابد و آن را می‌پذیرد. از عبدالله بن مغیره نقل شده است:

[در امر امامت] سرگردان و متوقف بودم و بر آن حال حج گزاردم. زمانی که به مکه رسیدم در این باب نگران شدم، به ملتزم چسبیدم و گفتم: خدایا خواست و اراده مرا می‌دانی؛ مرا به بهترین آیین راهنمایی کن. در دلم افتاد که نزد رضا علیه السلام بروم. به مدینه آمدم و تا به منزل او رسیدم و به خدمتکار گفتم: به مولایت بگو مردی از اهالی عراق پشت در است. در این هنگام صدای رضا علیه السلام را شنیدم که: عبدالله بن مغیره داخل شو! داخل شدم. هنگامی که مرا دید فرمود: خداوند دعایت را مستجاب و تو را به دینت هدایت کرد. گفتم: شهادت می‌دهم که تو حجت خدا و امین او بر مردم هستی.^۱

۴-۱. رفع شبهات درباره امامت

از آنجا که در زمان ائمه علیهم السلام مذهب شیعه در جامعه اسلامی در اقلیت و حاکمیت در اختیار مخالفان آنان بود، تبلیغات زیادی بر ضد شیعه، به ویژه امامت صورت می‌گرفت. حاصل این فعالیت‌ها رواج شبهات بسیار پیرامون حقانیت اعتقادات شیعیان بود. روشن است که اگر این شبهات بدون پاسخ می‌ماند، به تدریج اعتقادات شیعیان پشتوانه و مشروعیت فکری خود را از دست می‌داد؛ از این رو ائمه علیهم السلام می‌کوشیدند این شبهات را با بیان‌های منطقی و قانع‌کننده از میان بردارند. علی بن رئاب می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام راجع به این آیه که «هر مصیبتی به شما برسد ناشی از کارهای شما است» (شوری، ۳۰) پرسیدم آیا مصیبت‌هایی که به علی و اهل بیتش علیهم السلام پس از او رسید، به سبب کارهایی بود که انجام داده بودند؛ در حالی که اهل بیت علیهم السلام، پاک و معصوم از گناه هستند؟ امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر شبانه‌روز، بدون اینکه گناهی

۱. وجدت بخط أبي عبد الله محمد بن شاذان، قال العبيدي محمد بن عيسى: حدثني الحسن بن علي بن فضال، قال: قال عبد الله بن المغيرة: كنت راتفاً، فحجبت علي تلك الحالة. فلما صرت بمكة خلع في صدرى شيء، فتعلقت بالملتزم، ثم قلت: اللهم قد علمت طلبتي و إرادتي، فأرشدني إلى خير الأديان. فوقع في نفسي أن أتى الرضا علیه السلام، فأبيت المدينة فوقفت ببابه، فقلت للغلام: قل لمولاك، رجل من أهل العراق بالباب. فسمعت نداءً: أدخل يا عبد الله بن المغيرة. فدخلت، فلما نظر إلي قال: قد أجاب الله دعوتك و هداك لدينك. فقلت: أشهد أنك حجة الله و أمينه على خلقه (شيخ طوسي، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۸۵۷).

مرتکب شده باشد، صد بار توبه و استغفار می‌کرد. خداوند دوستانش را بدون اینکه گناهی مرتکب شده باشند، به مصیبت‌هایی مبتلا می‌کند تا آنان را اجر و پاداش دهد.^۱ به علاوه، اهل بیت علیهم‌السلام کسانی را که از اعتقادات شیعیان در برابر مخالفان دفاع و حقانیت شیعه را اثبات می‌کردند، تکریم و تشویق می‌نمودند. برای مثال، یک نمونه از این سیره‌ها را در اینجا نقل می‌کنیم:

به امام هادی علیه‌السلام خبر رسید که یکی از فقهای شیعه با فردی ناصبی سخن گفته و با دلیل او را محکوم و رسوا کرده است. آن فقیه نزد امام علیه‌السلام آمد. در صدر مجلس، جایگاه رفیعی تدارک دیده شده بود و امام کنار آن جایگاه نشسته بود و تعداد زیادی از علویان و بنی‌هاشم نیز در آن مجلس حضور داشتند. امام، آن فقیه را بالا برد تا در صدر مجلس در جایگاه مخصوص نشاند. حاضران در مجلس به امام اعتراض کردند که این‌گونه، یک فرد عادی را بر سادات هاشمی - اعم از فرزندان ابوطالب و عباس - ترجیح می‌دهی؟... امام فرمود: اینکه این فرد توانسته با ادله‌ای که خدا به او آموخت، آن ناصبی را شکست دهد، از هرگونه شرافت نسبی برتر است.^۲

در این سیره‌ها دو نکته تربیتی مهم وجود دارد: نخست آنکه اهل بیت علیهم‌السلام به شبهات مربوط به اعتقادات شیعیان اهمیت می‌دادند؛ زیرا شبهه خطرناک‌ترین دشمن اعتقاد است. اعتقاد تا وقتی مستحکم است که تردیدی در درستی آن در ذهن صاحب عقیده راه نیافته باشد؛ اما وقتی تردیدی در ذهن راه یافت بنای عقیده به تدریج ضعیف می‌شود و از بین می‌رود. دوم آنکه اهل بیت علیهم‌السلام شبهات را با منطق و عقل جواب می‌دادند و از میان برمی‌داشتند، نه با توسل به زور و مانند آن؛ زیرا اعتقاد و معرفت، برخلاف رفتارهای ظاهر، مانند سخن گفتن، غذا خوردن، راه رفتن و... تنها از دانش و آگاهی و استدلال تأثیر می‌پذیرد و نه زور و اجبار.

۱. عن علی بن رثاب قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: «وَمَا أَصْنَبْكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كُنْتُمْ بِنِعْمَتِي أُرْسِلَتْ إِلَيْكُمْ»؛ رأيت ما أصاب علياً و أهل بيته عليهم السلام من بعده هو بما كسبت أيديهم، و هم أهل بيت طهارة مضمون؟ فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله كان يتوب إلى الله و يستغفره في كل يوم و ليلة مائة مرة، من غير ذنب؛ إن الله يخفض أروياءه بالمصائب ليأجرهم عليها من غير ذنب (كليني، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۵۰).

۲. عن أبي محمد العسكري عليه السلام أنه أتصل به أن رجلاً من فقهاء شيعة كلم بعض النصاب، فأفحمه بحجته حتى أبان عن فضيخته. فدخل على علي بن محمد عليه السلام و في صدر مجلسه دست عظيم منصوب، و هو قاعد خارج الدست، و بعضرته خلق من العلويين و بنی‌هاشم؛ فما زال يرفعه حتى أجلسه في ذلك الدست، و أقبل عليه. فاشتد ذلك على أولئك الأشراف؛ فأما العلوية فأجلوه عن العتاب، و أما الهاشميون فقال له شيخهم؛ يا ابن رسول الله، هكذا تؤثر عامياً على سادات بنی‌هاشم من الطالبين و العباسيين؟ فقال عليه السلام: ... إن كسر هذا لفلان الناصب يحجج الله التي علمه إياها لأفضل له من كل شرف في النسب (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۳ و ۱۴).

۲. روش‌های معرفی امام(علیه‌السلام)

معصومان(علیهم‌السلام) در پرورش شناخت و ایمان به امامت به اثبات امامت اکتفا نمی‌کردند و افزون بر آن مرتبی را دقیق‌تر و عمیق‌تر با صفات و ویژگی‌ها و فضائل و سیره امامان(علیهم‌السلام) نیز آشنا می‌کردند. در این قسمت، روش‌های معرفی امامان را در سیره معصومان(علیهم‌السلام) بیان می‌کنیم.

۱-۲. تبیین ضرورت و هدف امامت

معصومان(علیهم‌السلام) برای آشنایی عمیق‌تر مرتبی با امامت در موارد متعددی ضرورت و هدف امامت را برای مخاطبان خود بیان کرده‌اند. در روایتی آمده است:

جابر از امام باقر(علیه‌السلام) پرسید: چه نیازی به پیامبر و امام است؟ امام(علیه‌السلام) فرمود: [وجود پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و امام(علیه‌السلام) مورد نیاز است] تا جهان بر صلاحش باقی بماند؛ زیرا خداوند عزوجل اگر امام یا پیامبری در میان آنان باشد عذاب را از اهل زمین برمی‌دارد. خداوند می‌فرماید: «خداوند آنان را عذاب نمی‌کند، در حالی که تو در میان آنان هستی» (انفال، ۳۳) و پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: ستارگان مایه امنیت آسمانیان، و اهل بیت مایه امنیت زمینیان هستند. هرگاه ستارگان نابود شوند، آسمانیان را آنچه ناگوار است می‌رسد، و اگر اهل بیت از میان روند، زمینیان را آنچه ناگوار است می‌رسد.^۱

در روایت دیگری امام صادق(علیه‌السلام) می‌فرماید:

همیشه در زمین عالمی وجود دارد تا هرگاه مؤمنان چیزی [بر دین] افزودند، آن را برگرداند و اگر چیزی کم کردند، آن را تکمیل کند. در غیر این صورت امور بر مؤمنین مشتبه می‌شود و میان حق و باطل فرق نمی‌توانند کرد.^۲

۲-۲. بیان شایستگی‌های لازم برای امامت

معصومان(علیهم‌السلام) در مقام معرفی ائمه(علیهم‌السلام) ویژگی‌ها و شایستگی‌های لازم برای امام را نیز بیان

۱. عن جابر عن أبي جعفر(علیه‌السلام) قال: قلت: لأبي شيء يحتاج إلى النبي والإمام؟ فقال: لبقاء العالم على صلاحه؛ وذلك أن الله - عزوجل - يرفع العذاب عن أهل الأرض إذا كان فيها نبي أو إمام؛ قال الله عزوجل: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» وقال النبي(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): «والنجوم أمان لأهل السماء، وأهل بيتي أمان لأهل الأرض؛ فإذا ذهبت النجوم أتى أهل السماء ما يكرهون، وإذا ذهب أهل بيتي أتى أهل الأرض ما يكرهون»؛ يعني بأهل بيته، الأئمة الذين قرن الله - عزوجل - طاعتهم بطاعته (همان، ج ۲۳، ص ۱۹).

۲. عن إسحاق بن عمار قال: سمعت أبا عبد الله(علیه‌السلام) يقول: إن الأرض لن تخلو إلا وفيها عالم كلما زاد المؤمنون شيئاً ردهم، وإذا نقصوا أكمله لهم؛ ولولا ذلك لالتبس على المؤمنين أمورهم، ولم يفرقوا بين الحق والباطل (همان، ص ۲۶).

کرده‌اند. امام رضا علیه السلام در روایتی، ویژگی‌ها و نشانه‌های امام را بیان کرده است؛ در این روایت آمده است:

امام نشانه‌هایی دارد: داناترین، حکیم‌ترین، بانقواترین، بردبارترین، شجاع‌ترین سخاوتمندترین، و عابدترین مردمان است؛... چشمش به خواب می‌رود، اما قلبش نمی‌خوابد؛ محدث است؛ زره پیامبر صلی الله علیه و آله برای او اندازه است... سزاوارتر از خود مردم به آنان است؛ برای مردم دلسوزتر از پدر و مادر آنان است؛ متواضع‌ترین مردم در برابر خداست؛ به آنچه بدان دستور می‌دهد، بیش از مردم عمل می‌کند و از آنچه از آن نهی می‌کند، بیش از مردم دوری می‌جوید؛ مستجاب الدعوه است... سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله و شمشیر او یعنی ذوالفقار نزد اوست؛ صحیفه‌ای نزد اوست که نام همه شیعیان تا روز قیامت در آن ثبت است و صحیفه‌ای نزد اوست که نام دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن ثبت است؛ «جامعه» نزد اوست و آن صحیفه‌ای است به طول هفتاد ذرع که همه آنچه فرزندان آدم بدان نیاز دارند در آن است؛ و «جفر اکبر و اصغر» که از پوست دباغی نشده بز و گوسفند است و همه علوم در آن است حتی ارش یک خدشه و حتی ارش یک ضربه و نیم ضربه و یک سوم ضربه، نزد اوست؛ و مصحف فاطمه علیها السلام نزد اوست.^۱

اینکه معصومان علیهم السلام برای معرفی امام، معیارها و ویژگی‌های امام را بیان می‌کردند تا فرد بتواند با تطبیق آن ویژگی‌ها امام را شناسایی کند، بیانگر این است که آنان در زمینه آشناکردن مردم با امامان و نیز ایجاد زمینه برای ایمان آوردن مردم به آنها، به آگاهی و اراده مخاطبان توجه کامل داشتند و نمی‌خواستند ایمان به امامان را بر آنان تحمیل کنند. در سیره آنان هم دیده نشده که حتی در یک مورد بخواهند کسی را مجبور به پذیرش امامت و ولایت کنند.

۱. عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال: للإمام علامات: يكون أعلم الناس و أحكم الناس و أتقى الناس و أحلم الناس و أشجع الناس و أسخى الناس و أعبد الناس و بلد مختوناً و يكون مطهراً و يري من خلفه كما يري من بين يديه و لا يكون له ظل، و إذا وقع إلى الأرض من بطن أمه وقع على راحتيه رافعاً صوته بالشهادتين و لا يحتلم، و نام عينه و لا ينام قلبه، و يكون محدثاً و يستوي عليه ذرع رسول الله صلی الله علیه و آله ... و يكون أولى بالناس منهم بأنفسهم، و أشفق عليهم من آبائهم و أمهاتهم و يكون أشد الناس تواضعاً لله - عزوجل - و يكون أخذ الناس بما يأمر به و أكف الناس عتاً ينهى عنه، و يكون دعاؤه مستجاباً... و يكون عنده سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سيفه، ذوالفقار، و تكون عنده صحيفه فيها أسماء شيعتهم إلى يوم القيامة. و صحيفه فيها أسماء أعدائهم إلى يوم القيامة، و تكون عنده الجامعه، و هي صحيفه طولها سبعون ذراعاً، فيها جميع ما يحتاج إليه ولد آدم، و يكون عنده الجفر الأكبر والأصغر إهاب ماعز و إهاب كيش، فيها جميع العلوم، حتى ارش الخدش، و حتى الجلده و نصف الجلده و لك الجلده، و يكون عنده مصحف فاطمه عليها السلام (همان، ج ۲۵، ص ۱۱۶).

۲-۳. بیان فضائل امامان

اهل بیت علیهم‌السلام برای معرفی امامان، علاوه بر بیان ویژگی‌های امام، فضائل و مناقب آنها را نیز بیان می‌کردند. «فضائل» جمع فضیلت به معنای برتری است و به ویژگی‌هایی اطلاق می‌شود که فرد را بر دیگران برتری می‌دهد؛ مانند شجاعت، علم و... در اینجا دو نمونه را نقل می‌کنیم:

امام صادق علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به علی علیه‌السلام بابی از علم آموخت که از آن هزار باب و از هر یک از آن ابواب نیز هزار باب دیگر گشوده می‌شود.^۱

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام فرمود:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: ما خاندانی هستیم که خداوند زشتی‌های ظاهری و باطنی را از آنان زدوده است.^۲

کسی که با فضائل امامان آشنا می‌شود، علاوه بر اینکه شناخت عمیق‌تری از آنان پیدا می‌کند، محبت آنان نیز در قلب او ریشه می‌دواند و رشد می‌کند؛ زیرا انسان کمال‌جو و کمال‌گراست. انسان هم دوست دارد خودش به کمالات دست یابد و مظهر کمالات باشد و هم افرادی را که دارای آن کمالات هستند دوست دارد؛ بنابراین، بیان فضائل اهل بیت علیهم‌السلام باعث می‌شود تا مخاطبان، آنان را دوست بدانند و همین امر، زمینه را برای پذیرش امامت آنان نیز فراهم می‌آورد. به همین سبب، برخی خلفا بیان فضائل اهل بیت علیهم‌السلام را ممنوع کردند و اگر کسی فضائل اهل بیت علیهم‌السلام را بیان می‌کرد، مجازات می‌شد.^۳

افزون بر این، وقتی مخاطب با افرادی آشنا می‌شود که بسیاری از صفات عالی انسانی در آنها جمع شده، آن افراد را به عنوان الگوی زندگی خود انتخاب می‌کند و می‌کوشد در زندگی نیز در حد توان، مانند آنان زندگی کند.

۱. عن عبدالرحمن بن أبي عبدالله قال: سمعت أبا عبد الله عليه‌السلام يقول: إن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علم علياً باباً يفتح له ألف باب، كل باب يفتح له ألف باب (همان، ج ۴، ص ۱۳۱)

۲. عن أمير المؤمنين عليه‌السلام قال: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: إنا أهل بيت قد أذهب الله عنا الفواحش، ما ظهر منها و ما بطن (همان، ج ۲۳، ص ۱۱۶).

۳. کتب معاوية نسخة واحدة إلى عماله بعد عام الجماعة: إني برأت الذمة ممن روي شيئاً من فضل أبي تراب و أهل بيته؛ معاوية در عام الجماعة (سال ۴۱ق) نامه‌هایی یک شکل به همه کارگزاران خود نوشت که من از کسی که چیزی از فضائل علی و اهل بیت او نقل کند بیزارم (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۸).

۳. روش های مانوس کردن با اهل بیت (ع)

نهال شناخت و ایمان به امامان (ع) در صورتی رشد می کند و به ثمر می نشیند که متربی با ائمه (ع) ارتباط برقرار کند و انس بگیرد. به همین سبب، معصومان (ع) با استفاده از روش هایی می کوشیدند متربی را با امامان (ع) مرتبط و مانوس کنند. برگزاری آیین های بزرگداشت و یادبود و نیز زیارت قبور آنان، از روش هایی است که می تواند متربی را با اهل بیت (ع) مانوس کند.

۱-۳. برگزاری آیین های عزاداری

شکی نیست که شرکت در آیین های عزاداری و گریه بر اهل بیت (ع) امواج عشق و علاقه به آنها را در قلب شرکت کننده به حرکت درمی آورد و به تدریج شخص با اهل بیت (ع) انس و الفت پیدا می کند. افزون بر این، زمینه ای فراهم می آورد تا فضائل، اهداف و راه و رسم زندگی اهل بیت (ع) برای مردم تبیین شود و از این طریق، نام و یاد و راه آنان برای همیشه زنده بماند. به همین سبب، معصومان (ع) مراسم ویژه ای برای تکریم و بزرگداشت یاد و نام ائمه، به ویژه امام حسین (ع) برگزار می کردند. زید شحام می گوید:

ما جماعتی از اهل کوفه نزد امام صادق (ع) بودیم که جعفر بن عغان نزد ایشان آمد. امام (ع) او را نزد خود نشاند و فرمود: ای جعفر. جعفر گفت: بله، جانم به فدایت. امام فرمود: مطلع شدیم که در باب امام حسین (ع) شعر می گویی و خوب هم می گویی؟ جعفر گفت: آری، جانم به فدایت. امام (ع) فرمود: بگو. جعفر شعری در رثای امام حسین (ع) گفت و امام و اطرافیانش گریستند، تا اشک بر صورت و محاسنش جاری شد.^۱

همچنین امام صادق (ع) می فرماید:

پدرم به من گفت: ای جعفر، از مال من فلان مبلغ را وقف کن که تا ده سال در ایام منا، در منا برای من عزاداری کنند.^۲

امام صادق (ع) همچنین شیعیان خود را به برپایی مجالس بزرگداشت یاد و نام اهل بیت (ع) توصیه و تشویق می کرد. از دی می گوید:

۱. عن زید الشحام قال: كنا عند أبي عبد الله (ع) ونحن جماعة من الكوفيين، فدخل جعفر بن عغان على أبي عبد الله (ع) فقرأ به وأدناه، ثم قال: يا جعفر، قال: ليك، جعلني الله فداك. قال: بلغني أنك تقول الشعر في الحسين (ع) وتجد فقال له: نعم، جعلني الله فداك. قال: قل فأتشد، فبكي (ع) و من حوله حتى صارت له الدموع على وجهه ولعينة (شيخ طوسي، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۵۷۴).

۲. عن يونس بن يعقوب عن أبي عبد الله (ع) قال: قال لي أبي: يا جعفر، أرتق لي من مالي كذا وكذا النوادب تنديني عشر سنين بحسب أيام مني (مجلسي، ۱۴۰۴، ج ۴۶، ص ۲۲۰).

امام صادق علیه السلام به فضیل گفت: می‌نشینید و حدیث می‌گویید؟ گفت: آری، فدایت شوم. امام علیه السلام فرمود: به راستی که آن مجالس را دوست دارم. ای فضیل، امر ما را زنده نگه دارید. خدا رحمت کند آن را که امر ما را زنده نگاه دارد. ای فضیل، آنکه ما را یاد کند یا ما را نزد او یاد کنند و به اندازه بال مگسی اشک از چشمانش جاری شود، خدا گناهانش را می‌بخشد.^۱

۲-۳. زیارت امامان

زیارت مرقد شریف معصومان علیهم السلام افزون بر ابعاد سیاسی و دینی، بعد تربیتی نیز دارد؛ زیرا شیعیان از این طریق با اهل بیت علیهم السلام ارتباط برقرار کرده و با آنها انس و الفت می‌گیرند. افزون بر این، به وسیله زیارت‌نامه‌هایی که از ائمه علیهم السلام بر جای مانده است، شیعیان با ویژگی‌های ائمه علیهم السلام و سیره و اهداف آنان آشنا می‌شوند. از سوی دیگر، زیارت مرقد امامان علیهم السلام به زائران این امکان را می‌دهد که نسبت به آنها ابراز محبت و علاقه کنند و این موجب تقویت محبت و علاقه آنان به ائمه علیهم السلام می‌شود. به همین جهت، امامان معصوم علیهم السلام به زیارت مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان پیش از خود اهتمام داشتند و به شیعیان نیز زیارت آنان را توصیه می‌کردند. صاحب کتاب مصباح الزائر نقل می‌کند که: امام سجاده علیه السلام، امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام هادی علیه السلام، قبر امیر مؤمنان علی علیه السلام را زیارت کرده‌اند (ابن طاووس، ۱۳۶۷، ص ۴۶۹، در منتهی الآمال، ج ۱، ص ۸۲۸ نیز آمده است: امام سجاده علیه السلام گاهی به زیارت جدش امیر مؤمنان علیه السلام و پدرش امام حسین علیه السلام می‌رفت و کسی مطلع نمی‌شد).

۴. روش‌های ترویج و تبلیغ امامت

معصومان علیهم السلام به ترویج و تبلیغ تشیع اهمیت می‌دادند و برای دستیابی به این هدف هم متخصصانی در امام‌شناسی تربیت می‌کردند و هم از ابزار شعر سود می‌جستند.

۱-۴. تربیت متکلمان و متخصصان

اهل بیت علیهم السلام برای گسترش تشیع و دفاع از معارف و اعتقادات شیعه افرادی را تربیت

۱. ابن سعد، عن الأزدی، عن ابن عبد الله علیه السلام قال: قال لفضیل: تجلسون و تعدثون؟ قال: نعم، جعلت فداک. قال: إن تلك المجالس أحبها، فأحیرا أمرنا یا فضیل، فرحم الله من أحیا أمرنا، یا فضیل، من ذکرنا أو ذکرنا عنده، فخرج من عینه مثل جناح الذباب، غفر الله له ذنوبه (همان، ج ۴۴، ص ۲۸۲).

می کردند و در واقع، از این راه، یک جریان فکری و فرهنگی ایجاد و آن را رهبری می نمودند. نقل شده است وقتی فردی از اهالی شام نزد امام صادق علیه السلام آمد تا با اصحاب ایشان مناظره کند، امام به یونس فرمود: «برو و هر کدام از متکلمان را که دیدی به اینجا بیاور». وی حمران بن اعین، محمد بن نعمان، هشام بن سالم و قیس ماصر را به حضور امام علیه السلام آورد، با اینکه این واقعه در مکه اتفاق افتاده بود.^۱ امامان علیهم السلام از این افراد می خواستند با مردم درباره موضوعات مختلف دینی از جمله امامت سخن بگویند. برای نمونه، به این سیره توجه فرمایید:

امام صادق علیه السلام به عبدالرحمان بن حجاج می فرمود: ای عبدالرحمان! با اهل مدینه [در باب موضوعات دینی] گفتگو کن که من دوست دارم در میان شیعیان وجود داشته باشند.^۲

همچنین نقل شده است:

امام صادق علیه السلام به محمد بن حکیم دستور داد که در مدینه، در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله با اهالی مدینه بنشیند و با آنان [درباره مسائل دینی] سخن بگوید و مناظره کند؛ حتی در باب پیامبر صلی الله علیه و آله. وقتی او نزد امام علیه السلام باز می گشت امام علیه السلام از او می پرسید که به آنان چه گفت و آنان به او چه گفتند.^۳

۲-۴. به خدمت گرفتن شعر

معصومان علیهم السلام از شعرای نیز برای معرفی مکتب تشیع استفاده می کردند و شاعران را به سرودن شعر در مدح امامان علیهم السلام و دفاع از مکتب تشیع فرامی خواندند. امام رضا علیه السلام به دعبل شاعر می گوید:

۱. عن یونس بن یعقوب قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام ، فورد عليه رجل من الشام فقال: إني صاحب كلام و فقه و قرائض، و قد جئت لمناظرة أصحابك... قال عليه السلام : أخرج إلى الباب من تری من المتكلمين فأدخله. قال: فخرجت فوجدت حمران بن أعین و كان يحسن الكلام، و محمد بن النعمان الأحول، فكان متكلماً و هشام بن سالم و قیس الماصر و كانا متكلمين، و كان قیس عندي أحسنهم كلاماً، و كان قد تعلم الكلام من علي بن الحسين عليهما السلام ، فأدخلتهم عليه. فلما استقر بنا المجلس و كنا في خيمة لأبي عبد الله عليه السلام في طرف جبل في طريق الحرم... (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۳، ص ۶).

۲. نضر بن الصباح قال: كان أبو عبد الله عليه السلام يقول لعبد الرحمن بن الحجاج: يا عبد الرحمن، كلم أهل المدينة، فإنني أحب أن يرى في رجال الشيعة مثلك (همان، ج ۲، ص ۱۳۶).

۳. حمدويه، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن حنادة قال: كان أبو الحسن عليه السلام يأمر محمد بن حكيم أن يجالس أهل المدينة في مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و أن يكلمهم و يخاصهم حتى يكلمهم في صاحب القبر. و كان إذا انصرف إليه قال: ما قلت لهم و ما قالوا لك و يرض بذلك منه (همان، ص ۱۳۷).

در رثای حسین علیه السلام شعر بگو که تو تا زنده‌ای یاور و مداح مایی. در یاری ما تا آنجا که می‌توانی کوتاهی مکن.^۱

افزون بر این، معصومان علیهم السلام شاعرانی را که درباره امامان و مکتب تشیع شعر می‌سرودند تشویق می‌کردند. دعبل خزاعی در شهر مرو، زمانی که امام رضا علیه السلام اجباراً به ولایتعهدی برگزیده شد، نزد امام علیه السلام رفت و به ایشان گفت:

قصیده‌ای گفته‌ام و با خود عهد کرده‌ام قبل از آنکه آن را برای شما بخوانم، برای کسی نخوانم. امام علیه السلام به او دستور داد بنشینند تا مجلس خلوت شود. سپس به او فرمود: بخوان.

دعبل قصیده‌ای را [با این بیت] شروع کرد:

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفّر العرصات...

بعد از پایان شعر، امام علیه السلام به او یک پارچه خز و شش صد دینار جایزه داد.^۲

۵. نهی از معاشرت با مخالفان

امامان علیهم السلام برای حفظ عقاید شیعیان آنان را از معاشرت با کسانی که اعتقادات نادرستی داشتند و به عقاید شیعیان توهین می‌کردند باز می‌داشتند. مفضل بن مزید نقل می‌کند:

امام صادق علیه السلام در حالی که سخن در باب یاران ابی‌خطاب و غلات بود به من فرمود: ای

مفضل، با آنان منشین، با آنان غذا مخور، با آنان چیزی ننوش، با آنان مصافحه مکن و با

آنان (در باب مسائل علمی) سخن مگو.^۳

۱. حکمی دعبل الخزاعی قال: دخلت علی سیدی و مولای علی بن موسی الرضا علیه السلام فی مثل هذه الأيام، فرأيتہ جالساً جلسة الحزين الكتيب، و أصحابه من حوله. فلما رأني مقبلاً قال لي: مرحباً بك يا دعبل، مرحباً بناصرتنا بيده و لسانه! ثم إنه رجع لي في مجلسه و أجلسني إلى جانبه، ثم قال لي: يا دعبل، أحب أن تنشدي شعراً؛ فإن هذه الأيام أيام حزن كاتت علينا أهل البيت، و أيام سرور كاتت على أعدائنا، خصوصاً بنى أمية. يا دعبل، من بكى و أبكى على مصائبنا، ولو واحداً، كان أجره على الله. يا دعبل، من ذرقت عيناه على مصائبنا و بكى لما أصابنا من أعدائنا، حشره الله معنا في زمرتنا. يا دعبل، من بكى على مصاب جدى الحسين، غفر الله له ذنوبه البتة، ثم إنّه علیه السلام نهض، و ضرب سترأ بيتنا و بين حرمه، و أجلس أهل بيته من وراء الستر ليبيكوا على مصاب جدهم الحسين علیه السلام، ثم التفت إلى و قال لي: يا دعبل، أرت الحسين، فأنت ناصرتنا و مادحتنا ما دمت حياً؛ فلا تقصر عن نصرتنا ما استطعت (همان، ج ۴۵، ص ۲۵۷).

۲. و كان فيمن و رد عليه من الشعراء دعبل بن علي الخزاعي؛ فلما دخل عليه قال: إنّي قد قلت قصيدة، فجعلت علي نفسي أن لا أنشدها على أحد قبلك، فأمره بالجلوس حتى خفت مجلسه. ثم قال له: هاتها. قال: فأنشده قصيدته التي أولها: «مدارس آيات خلت من تلاوة/ومنزول وحى مقفّر العرصات» حتى أتى علي آخرها، فلما فرغ من إنشادها قام الرضا علیه السلام فدخل إلى حجرته، و بعث إليه خادماً يخرقه خز فيها ستمائة دینار، و قال لخادمه: قل له: استعن بهذه في سترك و أعذرنا. فقال له دعبل: لا والله ما هذا أردت و لا له خرجت، و لكن قل له: اكسني ثوباً من أثوابك، و ردّها عليه. فردّها الرضا علیه السلام فقال له: خذها و بعث إليه بجبّة من ثيابه (همان، ج ۴۹، ص ۱۴۷).

۳. عن المفضل بن مزید قال: قال ابو عبد الله علیه السلام؛ و ذكر أصحاب أبي الخطاب والغلاة، فقال لي: يا مفضل، لا تقاعدوم و لا تزاكولوم و لا

در سیره دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است:

شعیب می‌گوید از امام علیه السلام درباره آیه کریمه «و در کتاب بر شما نازل کردیم که هرگاه دیدید به آیات خداوند کفر می‌ورزند و به سخره می‌گیرند، با آنان منشینید تا در سخن دیگری وارد شوند. در غیر این صورت، شما هم مانند آنان خواهید بود» (نساء، ۱۴۰) پرسیدم. امام علیه السلام فرمود: مراد خداوند این است که هرگاه دیدید کسی - هر کسی که باشد - حق را انکار و تکذیب می‌کند و درباره ائمه علیهم السلام سخنان ناروا می‌گوید، از مجلس او برخیز و با او منشین.^۱

زیرا در مصاحبت و دوستی با دیگران، نه تنها اعمال و رفتار مصاحبان و دوستان بر یکدیگر تأثیر می‌گذارد، بلکه عقاید و طرز تلقی‌های آنان نیز به یکدیگر منتقل می‌شود. این مطلب در روایات نیز به صراحت بیان شده است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مرد بر دین دوست خویش است؛ پس ببینید با چه کسی دوست هستید».^۲

خلاصه مبحث

شناخت امامان علیهم السلام و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله و ایمان به آنها سومین اصل اعتقادی اسلام است. پیامبر صلی الله علیه و آله از همان ابتدای رسالت به مسئله امامت و خلافت پس از خود توجه داشت و موضوع امامت را به صورت تدریجی و در سه مرحله مطرح کرد: زمینه‌سازی برای طرح مسئله امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام، بیان اجمالی و صریح امامت اهل بیت علیهم السلام و انتصاب رسمی امیر مؤمنان علی علیه السلام به خلافت و امامت. در بررسی انجام شده، سیره اهل بیت علیهم السلام در پرورش شناخت و اعتقاد به امامت به این صورت بود:

۱. برای اثبات امامت از روش‌های مفروض گرفتن، اقامه دلیل و انجام دادن کارهای خارق‌العاده و رفع شبهات با منطق و دلیل استفاده می‌کردند.
۲. برای معرفی امامت و امامان علیهم السلام از روش‌های تبیین ضرورت و هدف امامت، بیان ویژگی‌های امام علیه السلام، بیان فضائل ائمه علیهم السلام سود می‌جستند.

نشاربوم و لا تصانعوم و لا تزاوم (همان، ص ۵۸۶).

۱. شعیب العزرفی قال سألت أبا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يَكْفُرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا، إِلَى آخِرِ آيَاتِهِ قَالَ إِنَّمَا تُنَادُوا بِهَا إِذَا سَمِعْتُمُ الرَّجُلَ الَّذِي يَبْغِي الْعُرَىٰ وَ يَكْذِبُ بِهَا وَ يَقَعُ فِي الْأَيْدِي نَقْمٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ لَا تُكَاعِدُوهُ كَمَا مَرَّ كَانَ» (کلیسی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۷۷).

۲. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: المرء علی دین خلیله؛ فیلنظر أحدکم من یخالل (محمّدی ری شهری، ۱۳۶۲-۱۳۶۳، ج ۵، ص ۱۹۷، روایت ۱۰۲۲۱).

۳. ارتباط شیعیان با اهل بیت علیهم‌السلام را از طریق برگزاری مجالس عزاداری و توصیه به زیارت مرقد ائمه علیهم‌السلام تقویت و آنان را با اهل بیت علیهم‌السلام مأنوس می‌کردند.
۴. با تربیت متکلمان و متخصصان در امامت و با استفاده از شعر، تشیع را ترویج می‌کردند.
۵. برای حفظ عقاید شیعیان آنان را از معاشرت با کسانی که عقاید انحرافی داشتند منع می‌کردند.

پرسش‌ها

۱. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مسئله امامت را چگونه مطرح فرمود؟
۲. چه نکات تربیتی‌ای در سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رعایت شده است؟
۳. اهل بیت علیهم‌السلام برای اثبات امامت از چه روش‌هایی استفاده می‌کردند؟ چرا؟
۴. اهل بیت علیهم‌السلام چگونه امام علیه‌السلام را به مردم معرفی می‌کردند؟
۵. اهل بیت علیهم‌السلام چگونه امامت را به مردم معرفی می‌کردند؟
۶. آنان از چه روش‌هایی برای ایجاد انس و الفت میان مردم و امامان استفاده می‌کردند؟
۷. چرا اهل بیت علیهم‌السلام از شعر برای ترویج تشیع استفاده می‌کردند؟
۸. چرا اهل بیت علیهم‌السلام شیعیان را از معاشرت با مخالفان امامت باز می‌داشتند؟

بحث و پژوهش

۱. آیا روش‌های مورد استفاده در سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام امروزه هم قابل استفاده است؟ نظر خود را توضیح داده و از آن دفاع کنید.
۲. به نظر شما چه روش‌های دیگری برای پرورش ایمان به امامت قابل استفاده است؟ کارایی آن روش‌ها و ویژگی‌های آنها را توضیح دهید.

منابع برای بحث و پژوهش

- محمد داودی، نقش معلم در تربیت دینی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.
- ناصر باهنر، آموزش مفاهیم دینی همگام با روان‌شناسی رشد، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۷۸.

روش های پرورش شناخت و ایمان به معاد در سیره معصومان علیهم السلام

اهداف آموزشی مبحث چهارم

آشنایی با روش های پرورش شناخت و ایمان به معاد را در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام

براساس هدف مرحله ای این فصل، انتظار از فراگیر این است که پس از مطالعه مطالب این فصل به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. مفهوم معاد را توضیح دهد.
۲. روش های اثبات امکان معاد را نام برده و هر یک از موارد را شرح دهد.
۳. روش های اثبات ضرورت معاد را نام برده و توضیح دهد.
۴. روش های معرفی معاد را نام برده و هر یک از موارد را شرح دهد.
۵. دلیل یادآوری معاد و تکرار آن را بیان کند.

مقدمه

معاد پنجمین اصل از اصول اعتقادی اسلام است. در آیات متعددی به مسئله معاد و حتمی بودن آن اشاره شده است. در سوره مؤمنون می خوانیم:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (مؤمنون، ۱۱۵)؛ آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما باز نمی گردید؟!

افزون بر این، ایمان به معاد یکی از ویژگی های افراد هدایت شده است. خداوند متعال می فرماید:

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۱۰۰﴾ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ

هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (بقره، ۴ و ۵)؛ کسانی که به آنچه بر تو فرو فرستادیم و به آنچه قبل از تو فرو فرستادیم، ایمان می‌آورند و به جهان آخرت یقین دارند، همانان بر هدایت پروردگارشان هستند و همانان رستگارانند.

پس کسانی که به معاد اعتقاد ندارند، از زمره مسلمانان خارج‌اند و به همین سبب یکی از اهداف تربیت اسلامی آشنا کردن متربیان با معاد و تقویت ایمان به آن است.

در این مبحث، سیره تربیتی معصومان علیهم‌السلام در موضوع پرورش شناخت و ایمان به معاد را بررسی می‌کنیم. موضوعاتی که در این مبحث بررسی می‌شوند چنین است: ۱. تبیین مفهوم معاد؛ ۲. اثبات معاد؛ ۳. رفع شبهات؛ ۴. ظهور آثار ایمان به معاد در رفتار و حالات معصومان علیهم‌السلام؛ ۵. توصیف معاد؛ ۶. تبیین ارتباط اعمال فرد در دنیا با سرنوشت او در آخرت؛ ۷. یادآوری معاد و تکرار آن.^۱

۱. روش آموزش مفهوم معاد

اولین گام در پرورش شناخت و ایمان به معاد آشنا کردن متربی با مفهوم مرگ و معاد است. مرگ و سرنوشت انسان پس از مرگ، از دیرباز فکر انسان را به خود مشغول کرده است. به همین سبب در باب حقیقت مرگ و سرنوشت انسان پس از مرگ اندیشه‌های مختلفی مطرح شده است.

۱. پیش از ورود به بحث باید به دو نکته توجه کرد. نخست اینکه غالباً ائمه علیهم‌السلام با عموم مردم سروکار داشتند، نه با عده خاصی از آنان. به سخن دیگر، مخاطب آنان افرادی بودند که معمولاً در مجامع دینی و مذهبی حضور داشتند. بیشتر این افراد را بزرگسالان تشکیل می‌دادند و کودکان و نوجوانان تنها بخش اندکی از آنها به شمار می‌آمدند. از این گذشته، کودکان چندان در معرض ابتلا به بحث معاد و فروع آن نبودند و به همین سبب، در سیره معصومان علیهم‌السلام به موارد نادری برمی‌خوریم که این موضوع را با کودکان در میان گذاشته باشند. دوم اینکه در متون دینی درباره آموزش معاد و ایجاد و تقویت اعتقاد به آن، سیره فعلی (در مقابل سیره قولی) چندانی وجود ندارد.

از این رو در این بحث ناچاریم به سیره‌های قولی آنان استناد کنیم و از نحوه بیان و طرح مطالب پیرامون معاد، یعنی اینکه چه مسائلی را درباره معاد مطرح کرده‌اند، یا این مطالب را چگونه مطرح کرده‌اند، یا در شرایط متفاوت با این موضوع چگونه برخورد کرده‌اند و... نکاتی را جمع به آموزش معاد و ایجاد و تقویت اعتقاد به آن استخراج کنیم. این موضوعات را از این جنبه بررسی نمی‌کنیم که در سیره معصومان علیهم‌السلام چه دلالتی برای اثبات معاد و امکان آن مطرح شده است، یا معاد از دید آنان چه مفهومی دارد، و با زندگی در جهان آخرت چه خصوصیات و ویژگی‌هایی دارد؛ بلکه توجه ما عمدتاً به چگونگی طرح این مطالب و دلالت این چگونگی‌هاست و اینکه این چگونگی‌ها چه آثار تربیتی‌ای دارند.

از دیدگاه اسلام، انسان با مرگ نابود نمی‌شود، بلکه بعد از مرگ هم زنده است؛ اما زندگی خود را در جهان دیگری متفاوت با این جهان ادامه می‌دهد. معصومان علیهم‌السلام برای تفهیم این معنا به متریان خود، از تمثیل و تشبیه استفاده می‌کردند؛ زیرا در قالب تمثیل و تشبیه بهتر و آسان‌تر می‌توان این مطلب غیر حسی را به مخاطب فهماند. نقل شده است که

امام صادق علیه‌السلام به قومی برخورد که کسی از آنان مرده بود. امام علیه‌السلام توقف کرد و به آنان تسلیت گفت. سپس فرمود: از مرگ گریزی نیست و مرگ اختصاص به شما هم ندارد. این کسی که مرده آیا مسافرت هم می‌کرد؟ گفتند: آری. فرمود: این را نیز یکی از مسافرت‌های وی بشمارید. یا او به سوی شما می‌آید، یا شما به سوی او می‌روید.^۱

در اینجا امام علیه‌السلام مرگ و معاد را به مسافرت تشبیه کرده است؛ مسافرتی که دیگران نیز - دیر یا زود - باید به آن بروند. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نیز این جهان را به مرحله کار و عمل، و جهان آخرت را به مرحله حسابرسی و اخذ نتیجه تشبیه کرده است:

بدانید شما در مرحله کار هستید که در آن، محاسبه‌ای نیست و زودا که به مرحله محاسبه وارد شوید که در آن، کاری پذیرفته نیست.^۲

همچنین در روایات دیگری جهان آخرت و معاد به زمان درو برای محصولات کاشته شده در این دنیا تشبیه شده است:

دنیا مزرعه‌ای است که بندگان، در آن تلخ و شیرین و خوب و بد می‌کارند. دنیا کشتزار آخرت است.^۳

۲. روش اثبات امکان معاد

ایمان به معاد و زندگی دوباره پس از مرگ، در واقع ایمان به چیزی است که برای انسان‌های عادی تا زنده‌اند قابل تجربه نیست و وقتی می‌میرند، البته زندگی پس از مرگ را تجربه می‌کنند، ولی ارتباط آنان با این دنیا قطع است. به سخن دیگر، ایمان به معاد، ایمان به غیب است. این موضوع - یعنی غیبی بودن معاد - موجب شده بسیاری در امکان معاد تردید کنند و به

۱. و روی أنه مر الصادق بقوم و قدم مات لهم میت. فوقف عليهم و عزاهم، ثم قال لهم: یا هؤلاء، إن الموت لیس بکم بدأ و لا إلیکم انتهی، فهل کان میتکم یسافر؟ قالوا نعم. قال: فعدوا هذا من بعض أسفاره، فإن قدم علیکم و إلا فأنتم قادمون (الفتال النیسابوری، ص ۴۸۹).

۲. ألا و إنکم فی یوم عمل لا حساب فیه، و یوشک أن تکنوا فی یوم حساب لیس فیه عمل (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۴، ص ۱۹۰).

۳. إن الدنيا خلقت مزرعة یزرع فیها العباد الحلو والمر والشیر والغیر... (همان، ج ۱۴، ص ۳۱۴، روایت ۱۷). عن الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم:
الدنیا مزرعة الآخرة (احسانی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۶۷).

همین سبب یکی از چالش‌های مهم در پرورش ایمان به معاد اثبات امکان آن است. چگونه می‌توان امکان معاد را برای انسان اثبات کرد؛ آن هم انسانی که عادت دارد هر چیز را با حواس ظاهر خود درک کند؟

در سیره معصومان علیهم‌السلام برای اثبات امکان معاد از دو روش استفاده شده است: بیان نمونه‌های محسوسی از مرگ و زندگی مجدد پدیده‌های طبیعی، و بیان نمونه‌هایی از زندگی مجدد برخی انسان‌ها به امر خداوند، در همین جهان.

۱-۲. بیان نمونه‌هایی محسوس از مرگ و زندگی مجدد پدیده‌های طبیعی

به دست دادن نمونه‌هایی از مرگ و زندگی مجدد در میان پدیده‌های موجود در جهان طبیعت، می‌تواند امکان زندگی مجدد را با ذهن انسان مأنوس کند. اگر برای یک پدیده طبیعی امکان زندگی مجدد هست، برای انسان نیز چنین چیزی امکان دارد. از این‌رو در سیره معصومان علیهم‌السلام نمونه‌های متعددی از این موضوع بیان شده است. از ابی‌رزین عقیلی روایت شده است:

نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رفتم و گفتم: ای رسول خدا! خداوند چگونه مردگان را زنده می‌کند؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: آیا زمین را در حالی که خشک و بی‌آب و علف است و سپس همان زمین را در حالی که سرسبز شده دیده‌ای؟ گفتم: آری. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: رستاخیز نیز چنین است.^۱

۲-۲. بیان نمونه‌هایی از زندگی مجدد برخی انسان‌ها

در سیره معصومان علیهم‌السلام، علاوه بر بیان نمونه‌هایی محسوس از زندگی مجدد برخی پدیده‌ها، نمونه‌هایی از زندگی مجدد برخی انسان‌ها نیز بیان شده است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: ابراهیم علیه‌السلام مرداری دید که بر کنار دریا افتاده بود و درندگان خشکی و درندگان دریا از آن تغذیه می‌کردند. سپس آن درندگان نیز به یکدیگر حمله کردند و یکدیگر را خوردند. ابراهیم علیه‌السلام تعجب کرد و گفت: خدایا! نشانم ده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ خداوند به او فرمود: آیا ایمان نداری؟ گفتم: چرا، اما می‌خواهم قلبم اطمینان یابد. خداوند به او فرمود: چهار پرنده بگیر و آنها را قطعه قطعه کن و در هم بکوب و هر

۱. عن ابی‌رزین العقیلی قال: أتیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فقلت: یا رسول الله، کیف یحیی الله الموتی؟ قال: أمرت بأرض من أرضک مجدده، ثم مررت بها مخصبة؟ قال: نعم. قال: کذلک النشور (صالحی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۱۴۱).

جزئی از آنها را بر کوهی قرار ده؛ سپس آنها را فراخوان که شتابان به سوی تو می‌آیند و بدان که خداوند قدرتمند و حکیم است. ابراهیم علیه السلام طاووس و خروس و کبوتر و کلاغی را گرفت. خداوند به او فرمود: آنها را قطعه قطعه کن و گوشت آنها را مخلوط کن و آنها را بر بالای ده کوه بگذار؛ سپس منقار آنها را بگیر و آنها را فراخوان، شتابان به سوی تو می‌آیند. ابراهیم چنین کرد و آنها را بر بالای ده کوه گذاشت؛ سپس آنها را فراخواند و گفت: به اذن خدا جوابم دهید. گوشت و استخوان هر یک از آنها به سر آن حیوان ملحق شد و به سوی ابراهیم پرواز کرد.^۱

همچنین نمونه‌های دیگری نیز در متون اسلامی بیان شده است؛ مانند زنده شدن عزیر یا ارمیا پس از ۱۰۰ سال (همان، ص ۳۴ و بقره، ۲۵۹)، زنده شدن اصحاب کهف، و نیز زنده شدن هفتاد نفر از اصحاب موسی علیه السلام (ر.ک: سبحانی، [بی تا]، ج ۹، فصل ۶).

۳. روش اثبات ضرورت معاد

معصومان علیهم السلام برای اثبات ضرورت معاد از سه قاعده استفاده می‌کردند: مفروض گرفتن معاد در صورتی که متربی در آن تردیدی نداشت؛ اقامه دلیل در صورتی که متربی درباره آن تردید داشت و رفع شبهات با بیان منطقی. به مفروض گرفتن که در مباحث پیشین آمده اشاره‌ای نمی‌کنیم و دو روش دیگر را توضیح می‌دهیم.

۱-۳. اقامه دلیل

چنان که پیشتر آمد، مانع عمده پذیرش و ایمان به حتمیت و ضرورت معاد، تردید در امکان آن است؛ از این رو پس از اثبات امکان آن، اثبات معاد و ایمان به آن نیاز به تلاش چندانی ندارد. با وجود این، گاه برای اثبات معاد نیز استدلال شده است. هشام بن حکم می‌گوید:

زندیقی به امام صادق علیه السلام گفت: روح کجا و حشر آن کجا، در حالی که بدن پوسیده و

۱. عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام أن إبراهيم عليه السلام نظر إلى جيفة على ساحل البحر ناكلها سباع البر و سباع البحر، ثم يشب السباع بعضها على بعض، فيأكل بعضها بعضاً، فتعجب إبراهيم، فقال: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى». فقال الله له: «أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». فأخذ إبراهيم عليه السلام الطاووس والديك والحمام والغراب. قال الله عز وجل: «فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ»، أي قطعهن ثم اخلط لعنانهن و فرقهها على كل عشرة جبال، ثم خذ مناقيرهن و ادعهن يأتينك سعياً. ففعل إبراهيم ذلك و فرقهن على عشرة جبال، ثم دعاهن، فقال: أجيئني بإذن الله تعالى. فكانت يجتمع و يتألف لحم كل واحد و عظمه إلى رأسه و طارت إلى إبراهيم (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۳۶).

اعضای آن متلاشی است؟! یک عضو آن در آبادی ای افتاده و درندگان آبادی آن را خورده‌اند و عضوی دیگر را حشرات آبادی دیگر متلاشی کرده‌اند و عضوی دیگر از آن نیز به خاک تبدیل شده و با آن دیوار ساخته‌اند؟

امام فرمود: آن‌که انسان را اول بار و بدون داشتن نمونه به وجود آورد و بیاراست، می‌تواند دوباره او را بیافریند؛ چنان‌که ابتدا آفریده بود.^۱

۲-۳. خبر دادن از وقوع حتمی معاد

ایمان به معاد - چنان‌که پیشتر نیز گفتیم - در واقع ایمان به غیب است؛ ایمان به چیزی که انسان‌های عادی با حواس ظاهری نمی‌توانند از آن اطلاعی به دست آورند. در چنین مواردی انسان عادی می‌تواند با اتکا به گفته فردی که به طریقی با عالم غیب در ارتباط است، به آن ایمان بیاورد. تنها شرط، این است که فرد مرتبط با عالم غیب، راستگو و مورد اعتماد باشد. به همین جهت، در موارد متعددی در سیره معصومان علیهم‌السلام، با تأکید یا بدون تأکید، خبر از وقوع قیامت داده شده است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطاب به فرزندان عبدالمطلب می‌فرمود:

ای فرزندان عبدالمطلب! پیشقراول لشکر به لشکریانش دروغ نمی‌گوید. سوگند به آنکه مرا به حق مبعوث کرد، حتماً می‌میرید، همان‌گونه که می‌خوابید؛ و حتماً برمی‌خیزید و برانگیخته می‌شوید، همان‌گونه که بیدار می‌شوید.^۲

خبر دادن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از حتمیت معاد، خبر دادن از معاد از سوی کسی است که ارتباط با عالم غیب دارد و از مسائلی آگاه است که دیگران از آن آگاه نیستند. از این رو پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در ابتدا می‌فرماید: «پیشقراول لشکر به لشکریان خود دروغ نمی‌گوید». گویا ایشان با این جمله به مخاطبان خود می‌فهماند که اولاً از مسائلی مطلع است که فرزندان عبدالمطلب از آن آگاهی ندارند؛ ثانیاً او در این اطلاع‌رسانی، قصد فریب ندارد و هدفش تنها بیان واقعیت است. بنابراین، خبر دادن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از وقوع حتمی معاد نوعی استدلال و راهنمایی مخاطبان به

۱. قال الزندیق للصادق عليه السلام: أتى للروح بالبعث والبدن قد بلى والأعضاء قد تفرقت؟ فعرض في بلدة تأكلها سباعها، وعضو بأخرى تعزله هوامها، وعضو قد صار تراباً بني به مع الطين حائطاً قال: إن الذي أنشأه من غير شيء وصوره على غير مثال كان سبق إليه، قادر أن يعيده كما بدأه (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷، ص ۳۷).

۲. قال النبي: يا بني عبدالمطلب، إن الرائد لا يكذب أهله؛ والذي بعثني بالحق لتموتن كما تنامون، ولتبعثن كما تستيقظون، وما بعد الموت دار إلا جنة أو نار (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷، ص ۴۷).

معاد است. در تاریخ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مواردی نقل شده که افرادی با اعتماد به سخنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بی آنکه دلیل دیگری بخواهند، به معاد ایمان آورده‌اند:

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زمانی که از جنگ تبوک برگشت، عمرو بن معدی کرب که یکی از شجاعان عرب بود نزد ایشان آمد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: عمرو! مسلمان شو تا خداوند تو را از ترس و وحشت عظیم حفظ کند. عمرو گفت: ترس و وحشت عظیم چیست؟! من از چیزی نمی‌ترسم. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: عمرو! چنان نیست که تو گمان می‌کنی و می‌پنداری. [در روز قیامت] فریادی بر مردم زده می‌شود که بر اثر آن تمام آنان که زنده‌اند می‌میرند و مردگان از گورها برمی‌خیزند و پراکنده می‌شوند؛ سپس فریاد دیگری بر مردم زده می‌شود و بر اثر آن، آنان که مرده بودند از قبر برمی‌خیزند و همگی به صف می‌ایستند. در آن زمان، آسمان می‌شکافت، زمین ویران می‌شود، کوه‌ها متلاشی می‌شوند، شعله‌های آتش مانند کوه‌های سر به فلک کشیده زیانه می‌کشند، همه جانداران از ترس، قلبشان فرو می‌ریزد و گناهانشان را به یاد می‌آورند و به خود مشغول می‌شوند. عمرو! تو در آن روز چه می‌کنی؟ عمرو گفت: خبر بسیار مهمی می‌شنوم. این را گفت و مسلمان شد و آنان که همراه او بودند نیز اسلام را پذیرا شدند.^۱

۳-۳. دعوت عملی به معاد

دعوت عملی بسیار مؤثرتر از دعوت با زبان است و به گفته سعدی «دو صد گفته چون نیم کردار نیست». به همین جهت، معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَام در بیشتر موارد نه با سخن، که با رفتار خود مردم را به ایمان به معاد دعوت می‌کردند. جابر بن عبدالله می‌گوید:

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خطبه روز جمعه چون بحث قیامت را مطرح می‌کرد، صدایش بلند می‌شد، صورتش سرخ می‌شد و می‌فرمود: قیامت حتمی است؛ من مبعوث شدم در حالی که قیامت نزدیک بود، چنان که انگشت وسط من به انگشت اشاره‌ام نزدیک است.^۲

۱. لنا عاد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من تبوك الى المدينة قدم إليه عمرو بن معدی کرب، فقال له النبي: أسلم يا عمرو، يؤمنك الله من الفزع الأكبر. قال: يا محمد، و ما الفزع الأكبر؟ فإني لا أفزع. فقال: يا عمرو، إنه ليس كما تظنّ و تحسب، إن الناس يصاح بهم صيحة واحدة فلا يبقى ميت إلا نشر، و لا حي إلا مات، إلا ما شاء الله؛ ثم يصاح بهم صيحة أخرى، فينشر من مات و يصفون جميعاً و تنشق السماء و تهبط الأرض و تخزّ الجبال هدأً و ترمي النار بمثل الجبال شرراً، فلا يبقى ذر روح إلا انخلع قلبه و ذكر ذنبه و شغل بنفسه، إلا من شاء الله؛ فإين أنت يا عمرو من هذا؟ قال: ألا إني أسمع أمراً عظيماً. فأمن بالله و رسوله و آمن معه من قومه ناس... (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۳۵۶).

۲. عن جابر بن عبدالله قال: إن رسول الله... كان إذا خطب قال في خطبته: أما بعد فإذا ذكر الساعة اشتدّ صوته و احمرت و جتاه. ثم يقول: صبحتكم الساعة أو مستكم. ثم يقول: بعثت أنا و الساعة كهذه من هذه. و يشير بأصبعيه (همان، ج ۷۷، ص ۱۲۲، روایت ۲۳).

همچنین روایت شده است:

چون این آیه نازل شد «و جهنم وعده گاه همه آنان است؛ جهنم را هفت در است و سهمیه هر در، جزئی معین از آنان است» (حجر، ۴۳ و ۴۴) پیامبر ﷺ به شدت گریست.^۱

مشاهده این حالات از پیامبری که سخن و گفتارش برای مردم سند بود، موجب می شد به معاد ایمان آورند و ایمانشان قوی تر شود؛ زیرا چنان که قبلاً نیز گفتیم، ایمان به معاد، امری فراتر از حد درک و فهم حواس ظاهری انسان عادی و در واقع، ایمان به غیب است؛ در این مورد مشاهده رفتارهایی حاکی از ایمان و اعتقاد عمیق یک فرد مورد اعتماد، که با عالم غیب در ارتباط است، دلیلی قوی برای وقوع حتمی معاد است.

۳-۴. رفع شبهات

منکران معاد به سبب شبهاتی که راجع به معاد داشتند، بر آن بودند که زنده کردن دوباره انسان ها محال است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

أبی بن خلف نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد در حالی که استخوان پوسیده ای در دست داشت. آن استخوان را خرد کرد و رو به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای محمد! آیا در صورتی که ما استخوان و خرد شده ایم، محشور می شویم؟!^۲

معصومان علیهم السلام در مواجهه با این شبهات، با روی گشاده به پاسخگویی می پرداختند و با ادله قابل فهم، شبهات را برطرف می کردند. گاه در جواب این شبهات آیاتی نیز بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می شد. در جواب شبهه اُبی بن خلف این آیه نازل شد که

[ای محمد!] بگو آن استخوان پوسیده و متلاشی شده را همان کسی زنده می کند که برای بار اول او را خلق کرد؛ و او به هر نوع آفرینشی داناست (یس، ۷۹).

همچنین نقل شده است:

ابن ابی العوجاء از امام صادق علیه السلام راجع به این آیه: «هرگاه پوست هاشان بسوزد، به پوست های دیگری تبدیل می کنیم تا سختی عذاب را بچشند» پرسید: گناه پوست های

۱. لما نزلت هذه الآية على النبي «وإن جهنم لموعدهم أجمعين» • لها سبعة أبواب لكل باب منهم جزء مقسوم». بکی النبی بکاء شدیداً (همان، ج ۸، ص ۳۰۳).

۲. جاء ابي بن خلف، فأخذ عظماً بالياً من حائط ففتنه، ثم قال: يا محمد، إذا كنا عظماً ورفاناً إنا لمبعوثون؟! فأنزل الله «من يخزي العظم وهين ذميم» • قل يخزيها الذي أنشأها أول مرة وهو بكل خلق عليم» (همان، ج ۷، ص ۴۲).

دیگر چیست؟ امام علیه السلام فرمود: وای بر تو! این پوست‌ها در عین حال که غیر آنها هستند، همان پوست‌ها هستند. ابن‌ابی‌العوجاء گفت: برای این مطلب مثالی از پدیده‌های این جهانی بزن. امام علیه السلام فرمود: آری، آیا کسی را دیده‌ای که خشتی را بشکند، سپس آن را [گِل کند و] در قالب بریزد [و خشتی دیگر درست کند] این خشت همان خشت اول است و در عین حال با آن تفاوت دارد.^۱

۴. روش معرفی معاد

تبیین مفهوم معاد و اثبات امکان و ضرورت آن از گام‌های نخست پرورش شناخت و ایمان به معاد است. با برداشتن این گام‌ها بذر شناخت و ایمان در ذهن و قلب متربی کاشته می‌شود. ولی روش این بذر و بالیدن و به بار نشستن آن نیاز به آشنایی بیشتر و کامل‌تر با معاد و زندگی پس از مرگ دارد. از این‌رو، معصومان علیهم السلام به معرفی زندگی پس از مرگ و معاد و وقایع آن اهمیت خاصی می‌دادند. در ذیل روش‌های معرفی معاد در سیره معصومان علیهم السلام را بیان می‌کنیم.

۴-۱. بیان ویژگی‌ها و خصوصیات معاد

از آنجا که چگونگی معاد و قیامت و اینکه زندگی انسان در آنجا چه ویژگی‌هایی دارد، چگونه حسابرسی می‌شود، چه افرادی در نعمت و رفاہ و چه کسانی در شدت و عذاب هستند، نظام حاکم بر آنجا چگونه است و مسائلی از این قبیل، برای انسان‌ها نامعلوم است و امکان دسترسی به این اطلاعات، جز از راه وحی وجود ندارد، معصومان علیهم السلام این مسائل را به دقت توصیف کرده و جزئیات آن را برای مردم بیان کرده‌اند. آنچه می‌تواند گستره این مطالب را تا حدی روشن کند اختصاص سه جلد از مجلدات کتاب بحارالانوار به همین موضوع است. از وسعت مطالبی که در توصیف معاد آمده، روشن می‌شود که معصومان علیهم السلام به این بخش، بیش از بخش اثبات امکان و وقوع معاد پرداخته‌اند. چراکه اثبات امکان و ضرورت معاد مقدمه‌ای است برای آشنا شدن با زندگی اخروی و احوال مردم در آن دنیا و نحوه محاسبه اعمال و ارتباط اعمال و رفتار انسان در این دنیا با سرنوشت وی در دنیای

۱. عن حنص بن غیاث قال: شهدت المسجد الحرام و ابن‌ابی‌العوجاء يسأل أبا عبد الله عليه السلام عن قوله تعالى: «كُلَّمَا نَخِجَتْ جُلُودُهُمْ بِلُئْلِهِمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ»، ما ذنب الغير؟ قال: ويحك، هي هي و هي غيرها. فقال: فمقل لي ذلك شيئاً من أمر الدنيا. قال: نعم، أرايت لو أن رجلاً أخذ لينة فكسرها، ثم ردها في ملينها، فهي هي و هي غيرها (همان، ص ۳۸).

دیگر. دیگر آنکه، آنچه بیشتر در مردم مؤثر واقع می‌شود و موجب تقویت ایمان آنان به معاد می‌گردد و آنان را به تجدید نظر در رفتارشان وامی‌دارد، همان آشنایی با چگونگی زندگی اخروی است.

۲-۴. تبیین ارتباط اعمال دنیا با سرنوشت فرد در آخرت
معصومان علیهم‌السلام برای معرفی معاد از روش دیگری نیز سود می‌جسته‌اند و آن این است که رابطه اعمال دنیوی را با سرنوشت اخروی به صورت موردی روشن کرده‌اند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به اصحاب خود فرمود:

در خواب چیزهای عجیبی دیدم. اصحاب گفتند: ای رسول الله، جان و فرزندانمان فدایت! چه دیدی؟ فرمود: مردی از مسلمانان را دیدم که عذاب قبر او را فرا گرفته بود، وضویش آمد و مانع عذابش شد؛ مردی از مسلمانان را دیدم که فرشتگان عذاب او را احاطه کرده بودند، نمازش آمد و مانع ملائکه عذاب شد.^۱

۵. یادآوری معاد و تکرار آن

انسان همیشه در معرض فراموشی و غفلت است و به همین سبب ممکن است از معاد و مرگ و سرنوشت اخروی خود غافل شود. بنابراین، لازم است پیوسته معاد را به وی یادآور شوند تا از غفلت به در آید. افزون بر این، یادآوری معاد، به تدریج ایمان به معاد را تقویت و آن را در عمق وجود انسان رسوخ می‌دهد و به موازات آن، آثار عملی آن نیز در فرد بیشتر بروز و ظهور می‌یابد و به پیامدهای عملی و اخلاقی آن بیشتر پای‌بند می‌شود. از این‌رو، معصومان علیهم‌السلام معاد و مرگ را پیوسته برای مردم یادآوری کرده و آنان را به آمادگی برای سفر اخروی فراخوانده‌اند. از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است:

ای مسلمانان! آماده شوید که کار جدی است؛ آماده شوید که کوچ نزدیک است؛ زاد و توشه بردارید که سفر دور است؛ بارتان را سبک کنید که گردنه‌های سختی در پیش دارید.^۲

۱. قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: إني رأيت البارحة عجائب. قال: قلنا: يا رسول الله و ما رأيت؟ حدثنا به فداك أنفسنا و أهلنا و أولادنا. فقال: رأيت رجلاً من أمتي قد بسط عليه عذاب القبر، فجاءه وضوء فمضه منه، و رأيت رجلاً من أمتي قد احتوشته ملائكة العذاب. فجاءته صلاته فمضته منهم... (همان، ص ۲۹۰).

۲. عن أنس بن مالك قال: سمعت رسول الله يقول: يا معشر المسلمين، شعروا فإن الأمر جد، و تأهبوا فإن الرحيل قريب، و تزودوا فإن السفر بعيد. و خففوا أمتالكم فإن وراءكم عتبة كزوداً (همان، ج ۷۴، ص ۱۸۶).

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در خطبه‌ای فرمود:

بدانید که می‌میرید و پس از مرگ برانگیخته می‌شوید، اعمال شما را محاسبه می‌کنند و بر اساس آن، به شما کیفر و پاداش می‌دهند؛ مبدا زندگی دنیا شما را بفریید.^۱

علاوه بر این، پیامبر صلی الله علیه و آله به فرستادگان خود به شهرهای دیگر نیز توصیه می‌کرد که قیامت و مرگ را برای مردم یادآوری کنند. برای نمونه، هنگامی که آن حضرت معاذ بن جبل را به یمن می‌فرستاد، به او چنین سفارش کرد:

... و خدا و روز قیامت را به آنان یادآوری کن...^۲

خلاصه مبحث

معاد پنجمین اصل از اصول اعتقادی اسلام است. از منظر اسلام، انسان با مرگ نابود نمی‌شود، بلکه پس از مرگ هم زنده است. اما زندگی خود را در جهان دیگری متفاوت با این جهان ادامه می‌دهد. اهل بیت علیهم السلام مفهوم معاد را با استفاده از مثال‌های گویا برای مردم تبیین می‌کردند؛ و همچنین برای اثبات امکان معاد از دو روش استفاده می‌نمودند: الف) اثبات امکان معاد با بیان نمونه‌هایی محسوس از زندگی مجدد پدیده‌های طبیعی؛ ب) بیان نمونه‌هایی از مرگ و زندگی مجدد برخی انسان‌ها به اثبات امکان معاد. اهل بیت علیهم السلام برای اثبات ضرورت و حتمی بودن معاد از سه روش اقامه دلیل، دعوت عملی و رفع شبهات سود می‌بردند و سپس به منظور آشنایی بیشتر با معاد به بیان ویژگی‌های زندگی پس از مرگ و ارتباط اعمال دنیوی و سرنوشت اخروی انسان

۱. و أعلموا أنکم میتون و مبعوثون من بعد الموت و محاسبون علی أعمالکم و سجازون بها، فلا تغفرتکم العیة الدنیا (همان، ص ۲۹۶).

۲. و بعثه صلی الله علیه و آله إلى الیمن بعد غزوة تبوک فی سنة العاشر، و عاش إلى أن توفی فی طاعون عمواس بناحیة الأردن سنة ثمان عشرة فی خلافة عمر. و لما بعثه صلی الله علیه و آله إلى الیمن شیعه صلی الله علیه و آله و من كان معه من المهاجرین و الأنصار، و معاذ راکب و رسول الله صلی الله علیه و آله یمشی إلى جنبه و یوصیه. فقال معاذ: یا رسول الله، أنا راکب و أنت تمشی، ألا أنزل فأمشی معک و مع أصحابک؟ قال: یا معاذ، إنما أحتسب خطای هذه فی سبیل الله. ثم أوصاه بوصایا - ذکرها الفریقین مشروحاً و مرجزاً فی کتبهم - ثم التفت صلی الله علیه و آله، فأقبل بوجهه نحو المدینة، فقال: إن أولى الناس بی السخون من کاتوا و حیث کاتوا علمهم کتاب الله و أحسن أدبهم علی الأخلاق الصالحة، و أنزل الناس منازلهم خیرهم و شرهم و أنفذ فیهم أمر الله و لا تحاش فی أمره و لا ماله أحد، فإنها لیست بولايتک و لا مالک، و أذ إليهم الأمانة فی کل قلیل و کثیر، و علیک بالرفق و العفو فی غیر ترک للحق یقول الجاهل: قد ترکت من حق الله، و اعتذر إلى أهل عملک من کل أمر خشیت أن یقع إليك منه عیب حتی یعذروک، و أمت أمر الجاهلیة إلا ما سنه الإسلام، و أظهر أمر الإسلام کله صغیره و کبیره، ولیکن أكثر همک الصلاة، فإنها رأس الإسلام بعد الإقرار بالدين، و ذکر الناس بالله و الیوم الآخر، و أتبع المرعظة فإنه أقوى لهم علی العمل بما یحب الله، ثم بت فیهم المعلمین و اعبده الله الذی إليه ترجع، و لا تخف فی الله لومة لائم (همان، ص ۱۲۷).

می پرداختند، اما از آنجا که انسان همیشه در معرض غفلت و فراموشی است، پیوسته مرگ و معاد را یادآوری می کردند.

پرسش‌ها

۱. معصومان علیهم‌السلام برای آموزش مفهوم معاد از چه روشی استفاده می کردند؟ این روش چه ویژگی ای دارد؟
۲. معصومان علیهم‌السلام برای اثبات امکان معاد از چه روش‌هایی استفاده می کردند؟ آنها را توضیح دهید و علت استفاده از این روش‌ها را بیان کنید.
۳. در سیره معصومان علیهم‌السلام برای اثبات ضرورت معاد از چه روش‌هایی استفاده شده است؟ توضیح دهید.
۴. روش‌های معرفی معاد در سیره را توضیح دهید.
۵. چرا معصومان علیهم‌السلام معاد را پیوسته یادآوری می کردند؟

بحث و پژوهش

۱. آیا معصومان علیهم‌السلام در پرورش اعتقادات از زور و تحمیل هم استفاده می کردند؟ چرا؟
۲. فرض کنید یکی از دوستان شما نسبت به معاد دچار شک و شبهه شده است؛ از چه روش‌هایی به منظور ایجاد شناخت و ایمان به معاد در او استفاده می کنید؟ توضیح دهید.
۳. چه روش‌های دیگری برای پرورش ایمان به معاد می شناسید؟ ویژگی‌های آنها را بیان کنید.

منابع برای بحث و پژوهش

- محمد داودی، نقش معلم در تربیت دینی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.
- ناصر باهنر، آموزش مفاهیم دینی همگام با روان‌شناسی رشد، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۷۸.
- خسرو باقری، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، تهران: وزارت آموزش و پرورش، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، دفتر امور کمک آموزشی و کتابخانه‌ها، ۱۳۶۸.
- مهدی ابوطالبی، تربیت دینی از دیدگاه امام علی علیه‌السلام، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی‌الله‌تعالی‌عنه، ۱۳۸۳.

تربیت عبادی

اهداف آموزشی فصل چهارم

آشنایی با اصول تربیت عبادی و روش‌های آن

براساس سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

براساس هدف مرحله‌ای این فصل، انتظار از خواننده این است که پس از مطالعه مطالب این فصل به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. ضرورت و اهمیت تربیت عبادی در سیره را درک کند.
۲. مهم‌ترین انواع عبادات را نام ببرد.
۳. زمان آغاز تربیت عبادی را بیان کند و ضرورت آن را شرح دهد.
۴. روش‌های آموزش قرآن براساس سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را توضیح دهد.
۵. روش‌های آموزش ذکر و دعا از سوی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را توضیح دهد.
۶. روش‌های آموزش نماز با توجه به سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را شرح دهد.
۷. روش‌های آموزش روزه‌داری براساس سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را توضیح دهد.

مقدمه

از آنجا که نیاز به پرستش و عبادت یکی از نیازهای اساسی و عمیق است که در ژرفای روان بشر وجود دارد، در این فصل به یکی از مهم‌ترین ابعاد تربیت در سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام که همان تربیت عبادی است پرداخته می‌شود. مهم‌ترین عبادات را نماز، روزه، خمس، زکات،

صدقه (عبادات مالی)، حج، ذکر و دعا، و تلاوت قرآن می‌دانند. در این فصل به تعلیم و تربیت این موضوعات در سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام می‌پردازیم. اما از آنجا که در برخی عبادات، مثل خمس، زکات، صدقه و حج، در سیره تربیتی معصومان علیهم السلام به سیره‌ای دست نیافتیم یا سیره‌های به دست آمده بسیار محدود بود، از میان این عبادات، تنها به نماز، روزه، قرآن، ذکر و دعا می‌پردازیم. مطالب این فصل در چهار مبحث ارائه می‌شود:

۱. آموزش قرآن در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام؛

۲. آموزش ذکر و دعا؛

۳. آموزش نماز؛

۴. آموزش روزه‌داری.

اهمیت تربیت عبادی

در فصل گذشته درباره تربیت اعتقادی در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام بحث کردیم. حاصل تربیت اعتقادی، ایمان به خدا، نبوت، امامت و معاد است. ایمان و اعتقاد، تنها بخشی از دین است و به همین سبب، در تربیت دینی نمی‌توان به آن بسنده کرد.

در روایات متعددی به این مطلب تصریح شده است که ایمان باید همراه با عمل باشد و ایمان بی عمل معنا ندارد:

ليس الإيمان بالتحلي، و لكنّ الإيمان ما خلص في القلب و صدقته الأعمال (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۶۶، ص ۷۲)؛ ایمان به ادعا و آرزو نیست، بلکه ایمان چیزی است که کاملاً در قلب جایگزین می‌شود و اعمال و رفتار، آن را تصدیق می‌کنند.

بنابراین ایمانی که در رفتار و گفتار فرد ظاهر نشود و موجب صدور عمل صالح از او نگردد چندان ارزشی ندارد. امام صادق علیهما السلام می‌فرماید:

مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ قَالَ الْإِيمَانَ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ (همان، ص ۱۹)؛ ملعون است ملعون، کسی که بگوید ایمان، گفتار بدون عمل است.

مراد از «عمل» چیست که ایمان بدون آن ارزشی ندارد؟ بر پایه منابع دینی، مراد از «عمل» پیروی از دستورهای خداوند است. در روایتی از امام صادق علیهما السلام آمده است:

و من عمل بما أمر الله عزوجل فهو مؤمن (همان، ج ۷۲، ص ۲۳۶)؛ هر که به دستورهای خدا عمل کند، مؤمن است.

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام (ص ۲۰۲) نیز عمل به «أداء الفرائض و اجتناب المحارم» تفسیر شده که این بیان در واقع مبین مصداق دستورهای خداوند است. دستورهای خداوند گستره وسیعی دارند، ولی بخش مهمی از این دستورها را عبادات تشکیل می دهند. به همین سبب، در این فصل به تربیت عبادی می پردازیم.

مبحث اول

آموزش قرآن کریم در سیره معصومان علیهم السلام

اهداف آموزشی مبحث اول

آشنایی با روش‌های آموزش قرآن کریم براساس سیره تربیتی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام

براساس هدف مرحله‌ای این فصل، انتظار از فراگیر آن است که پس از مطالعه مطالب این فصل به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. جایگاه آموزش قرآن در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را بیان کند.
۲. توضیح دهد که چرا معصومان علیهم السلام قرآن را به عنوان اولین ماده درسی آموزش می‌دادند.
۳. روش‌های آموزش قرآن براساس سیره تربیتی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را نام برده، هر یک از موارد را توضیح دهد.

مقدمه

آموزش قرآن کریم در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام از جایگاه والایی برخوردار است؛ زیرا همه آنچه برای هدایت و راهنمایی انسان ضروری است در آن آمده است:
إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ (اسراء، ۹)؛ این قرآن به راهی که استوارترین راه‌هاست هدایت می‌کند.

در این مبحث سیره معصومان علیهم السلام را در آموزش قرآن بررسی می‌کنیم. موضوعاتی که در این بحث مطرح می‌شوند چنین است: ۱. آموزش قرآن به عموم مردم؛ ۲. آموزش قرآن به کودکان به عنوان اولین ماده درسی؛ ۳. عادت دادن کودکان به تلاوت قرآن؛ ۴. توصیه به تدبّر در قرآن.

۱. آموزش قرآن به عموم مردم

قرآن مهم ترین منبع معارف دین اسلام است و بهترین و مطمئن ترین راه برای آشنایی با توصیه ها، موعظه ها، دستورها و حلال و حرام الهی مطالعه قرآن و تأمل و تدبر در آن است. به همین سبب، معصومان علیهم السلام به آموزش قرآن به مسلمانان بسیار اهمیت می دادند. در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است:

مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تا پیامبر صلی الله علیه و آله به او قرآن بیاموزد. هنگامی که به آیه «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» رسید، گفت بس است و رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: رفت در حالی که فقیه شده بود.^۱

امام باقر علیه السلام نیز می فرماید:

امیرمؤمنان علی علیه السلام بعد از اقامه نماز صبح تا طلوع آفتاب، تعقیبات نماز را انجام می داد. زمانی که آفتاب طلوع می کرد فقرا و دیگر مردمان نزد او جمع می شدند و امام علیه السلام به آنان فقه و قرآن می آموخت.^۲

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از هجرت به مدینه، برای آموزش قرآن به مسلمانان مدینه مصعب بن عمیر را به این شهر اعزام کرد (ابن هشام، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۲۹۶) و پس از هجرت به مدینه و گسترش اسلام نیز یکی از وظایف اصلی نمایندگان خود در شهرها را آموزش قرآن به مردم قرار می داد. گاه همراه نماینده و حاکم شهر، شخصی دیگر را عهده دار آموزش قرآن و سایر معارف دینی به مردم آن شهر می کرد. برای نمونه، پس از فتح مکه معاذ بن جبل و عتاب بن أسید را عهده دار آموزش قرآن به مردم مکه کرد (همان، ج ۴، ص ۹۳۶).

۲. قرآن، اولین ماده درسی

دوره کودکی و نوجوانی دوره ای است که انسان آسان تر می آموزد و آموخته هایش نیز پایدارتر و استوارتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

۱. روی آن رجلاً جاء إلى النبي صلی الله علیه و آله ليعلمه القرآن فاتتهى إلى قوله تعالى: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ». فقال: يكفيني هذا، و انصرف فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: انصرف الرجل و هو فقيه (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۸۹، ص ۱۰۷).

۲. أبو جعفر محمد بن علی علیه السلام، قال: كان علی علیه السلام إذا صلى الفجر لم يزل معقباً إلى أن تطلع الشمس، فإذا طلعت اجتمع إليه الفقهاء والمساكين و غیرهم من الناس، فیلعلمهم الفقه و القرآن (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۱۰۹).

آنکه در جوانی پیاموزد، آموزشش به منزله نقش در سنگ است و آنکه در بزرگسالی پیاموزد، آموزشش به منزله نوشتن بر آب است.^۱

افزون بر این، دوره کودکی و نوجوانی دوره شکل‌گیری شخصیت است و به همین سبب، در این دوره انعطاف‌پذیری و تأثیرپذیری و به تبع آن، آمادگی تغییرپذیری بسیار زیاد است. در حالی که به موازات افزایش سن، میزان انعطاف‌پذیری و تغییرپذیری کاهش می‌یابد و در دوره کهنسالی به کمترین حد می‌رسد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه‌اش به فرزندش امام حسن علیه السلام به همین نکته اشاره می‌کند و می‌فرماید:

قلب و جان جوان چون زمین ناکاشته است؛ هر بذری را که در آن افکنده شود می‌پذیرد؛ از این رو به ادب آموختنت پرداختم، پیش از آنکه قلب و جان سخت شود و ذهنت مشغول گردد.^۲

از نظر امام علیه السلام روح و روان کودک و نوجوان همانند زمین کشاورزی کشت نشده است که هر بذری در آن بکارند، می‌روید و رشد می‌کند. در حالی که روح و روان کهنسالان و میانسالان همانند زمین کشاورزی کاشته شده است که توانایی رویاندن بذر جدید را ندارد. به دیگر سخن، گویی امام علیه السلام بر این است که تغییرپذیری و انعطاف‌پذیری انسان مانند توانایی باتری غیر قابل شارژ، محدود است. از آنجا که بزرگسالان این توانایی را در دوره کودکی و نوجوانی مصرف کرده‌اند، توانایی پذیرش معرفت‌ها و باورها و رفتارهای جدید را ندارند. اما کودکان و نوجوانان این توانایی را مصرف نکرده‌اند و به همین سبب قابلیت پذیرش ساختارهای نو در آنها باقی است.

امام صادق علیه السلام نیز به احول، که در کارگسترش تشیع در بصره موفقیت چندانی به دست نیاورده بود، توصیه می‌کند به جوانان رویاورد؛ زیرا جوانان بیشتر از بزرگسالان آماده پذیرش دعوت وی هستند:

اسماعیل بن عبد الخالق می‌گوید: امام صادق علیه السلام به احول فرمود: بصره رفتی؟ احول گفت: آری. امام فرمود: استقبال مردم از این موضوع [امامت] و پذیرش آنها را چگونه دیدی؟

۱. موسی بن جعفر، عن آیه الله علیه السلام قال، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من تعلم فی شباهه کان بمنزلة الرسم فی العجر. و من تعلم و هو کبر کان بمنزلة الکتاب علی وجه الماء (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۲۲).

۲. رأی قلب العمدت کالأرض الغالیة، ما ألقى فیها من شء لعلته، فبادرتک بالأدب قبل أن یسوء قلبک و یشتغل لیک (نهج البلاغه، ابی‌نا، ب، ص ۲۹۵).

احول گفت: به خدا، استقبال آنان کم بود؛ استقبال می کردند، اما بسیار کم. امام فرمود: به جوان ها رو بیاور که زودتر از دیگران به سوی خوبی ها می شتابند.^۱

از سوی دیگر، هدف قرآن آموزی تنها قرائت قرآن نیست؛ بلکه قرائت قرآن مقدمه آشنایی با آموزه ها و معارف و حیانی و عمل به آنهاست. به عبارتی دقیق تر، غرض اصلی آموزش قرآن این است که شخصیت متربی شخصیتی قرآنی گردد، به گونه ای که تمام اعمال و رفتار و گفتار وی با معیارهای قرآنی منطبق باشد. بنابراین، اگر بخواهیم نسل جدید قرآن را به آسانی بیاموزند و از دریای معارف آن بهره مند شوند و کاخ شخصیت آنها بر پایه آموزه های و حیانی بنا شود، بهترین راه این است که در اولین فرصت و به عنوان اولین ماده درسی وی را با قرآن آشنا کنیم و قرائت قرآن را به وی بیاموزیم؛ چنان که معصومان علیهم السلام چنین می کردند. در سیره امام حسین علیه السلام آمده است:

عبدالرحمان بن سلمی به فرزند امام حسین علیه السلام سوره حمد آموخت. هنگامی که فرزند امام، سوره حمد را نزد امام خواند، امام به عبدالرحمان هزار دینار و هزار حله داد و دهانش را پر از در کرد.^۲

در نامه امیرمؤمنان علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام نیز به صراحت بیان شده که ایشان در کودکی قرآن به امام حسن علیه السلام آموخته است. افزون بر این، در این نامه بیان شده که ایشان قرآن را پیش از هر مطلب دیگری و به عنوان اولین ماده درسی به امام حسن علیه السلام آموخته است. در این نامه می خوانیم:

آموزش تو را با کتاب خدا و تفسیر آن و [با آموزش] شرایع اسلام و احکام و حلال و حرام آن آغاز کردم.^۳

به علاوه، معصومان علیهم السلام مسلمانان را نیز به آموزش قرآن به فرزندان خود توصیه کرده اند. در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است:

کسی که به فرزندش قرآن بیاموزد، گویی ده هزار حج انجام داده است...^۴

۱. إسماعیل بن عبد الخالق قال: قال أبو عبد الله علیه السلام للأحول: أتيت البصرة؟ قال: نعم. قال: كيف رأيت مسارعة الناس في هذا الأمر و دخولهم فيه؟ فقال: والله إنهم لتليل. و لقد فعلوا ذلك و إن ذلك لتليل. فقال: عليك بالأحداث، فإنهم أسرع إلى كل خير (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۳، ص ۲۳۶).

۲. إن عبدالرحمن السلمی علم ولد الحسين علیه السلام الحمد. فلما قرأها على أبيه أعطاه ألف دینار، و ألف حلة، و حشاه فاء ذراً (همان، ج ۴۴، ص ۱۹۱).

۳. و إن ابتدئك بتعليم كتاب الله و تأريه و شرائع الإسلام و أحكامه و حلاله و حرامه (همان، ج ۱، ص ۲۱۹).

۴. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من علم ولده القرآن فكأنما حج البيت عشرة ألف حجة، و اعتمر عشرة ألف عمرة، و أعتق عشرة ألف رقبة من ولد

۳. مأنوس کردن با قرآن

تسلط بر قرائت قرآن گوهری گران بهاست که طالبش باید بهای آن را بپردازد و بهای آن، تلاوت مداوم قرآن و انس با آن است. افزون بر این، قرآن با کتاب‌های بشری تفاوت دارد؛ شاید بتوان تمام مطالب کتاب‌های عادی را با یک بار خواندن درک کرد و فهمید، اما قرآن کتابی است که «ظاهری دارد و باطنی؛ ظاهرش حکم و دستور و باطنش علم و معرفت است؛ ظاهرش نیکو و زیبا و باطنش پر عمق و ژرفاست... عجایبش ناشمردنی و غرایبش کهنه‌ناشدنی است؛ چراغ‌های هدایت و علایم و نشانه‌های حکمت در آن است»^۱. بدیهی است به چنگ آوردن درهای گران‌بهای معرفت و گوهرهای بی‌بدیل حکمت موجود در این دریای ژرف جز با غواصی مکرر در آن به دست نمی‌آید. گذشته از این، نهال شخصیت کودک و نوجوان به یکباره قرآنی نمی‌شود و به بار نمی‌نشیند، بلکه روزها و ماه‌ها و سال‌ها باید این نهال با زلال معرفت و حیانی آبیاری و با حکمت‌های قرآنی تغذیه شود و در معرض نور آفتاب کتاب الهی قرار گیرد تا به تدریج رشد کند و شکوفه بر آن برآید و میوه دهد. بنابراین، تسلط بر قرآن و دست یافتن به زلال معارف جاری در آن و پرورش یافتن شخصیت مطابق با آموزه‌های قرآنی مستلزم انس با قرآن و تلاوت مکرر آن است و از این رو در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «کسی که در جوانی قرآن تلاوت کند قرآن با گوشت و خونش آمیخته می‌گردد»^۲.

به همین سبب، در سیره معصومان علیهم السلام قرائت قرآن و انس با آن بسیار مورد توجه واقع شده و مسلمانان به آن فراوان توصیه شده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

خانه‌هایتان را با تلاوت قرآن روشن کنید... هرگاه در خانه‌ای قرآن بسیار تلاوت شود، خیر آن بسیار گردد و اهل آن خانه برخوردار گردند و این خانه برای آسمانیان می‌درخشد، چنان که ستارگان برای زمینیان می‌درخشند.^۳

۱. إسماعیل علیه السلام، و غزا عشرة ألف غزوة، و أطمع عشرة ألف مسكين مسلم جامع، و کاتما کسا عشرة ألف عار مسلم، و یکتب له بكل حرف عشرة حسنات، و یمسی عنه عشر سیئات، و یكون معه فی قبره حتی یتبع، و یثقل میزانه، و یتجاوز به علی الطراط کالبرق الخاطف، و لم یفارق القرآن حتی ینزل به من الکرامة أفضل ما یتمنی (همان، ج ۸۹، ص ۱۸۸).

۲. عن الصادق عن آبائه عن رسول الله صلی الله علیه و آله: ... و له ظهر و بطن فظاهره حکم الله و باطنه علم الله تعالی؛ فظاهره رقیق و باطنه له تخوم، و علی تخومه تخوم؛ لا تعصی عجائبه و لا تبلی غرائبیه؛ فیہ مصابیح الهدی و منار الحکمة (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۵۹۶).

۳. عن أبي عبد الله علیه السلام قال: من قرأ القرآن و هو شاب مؤمن اختلط القرآن بلحمه و دمه... (همان، ص ۶۰۳).

۴. قال النبی صلی الله علیه و آله: نوزوا بیوتکم بتلاوة القرآن... فأن الیبت إذا کثر فیہ تلاوة القرآن کثر خیره، و امتع أهله، و أضاء لأهل السماء، کما تفضی نجوم السماء لأهل الدنیا (همان، ص ۲۰۰).

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است: قرآن را تلاوت کنید که درجات بهشت به تعداد آیات قرآن است. آنگاه که قیامت برپا شود، به قاری قرآن گفته می‌شود: بخوان و بالا رو و او با خواندن هر آیه، یک درجه بالا می‌رود.^۱

همچنین معصومان علیهم السلام تنها به آموزش قرآن به نونهالان اکتفا نمی‌کردند؛ بلکه علاوه بر آن، آنها را به تلاوت روزانه قرآن وادار می‌کردند تا با قرآن انس بگیرند و به تلاوت آن عادت کنند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

پدرم ما را جمع می‌کرد و دستور می‌داد تا طلوع آفتاب ذکر بگوییم و دستور می‌داد هر کس می‌تواند، قرآن بخواند و آنکه نمی‌تواند، ذکر بگوید.^۲

در اینجا تذکر سه نکته ضروری است. نخست آنکه معصومان علیهم السلام گرچه به عادت دادن کودکان به قرائت قرآن اهتمام داشتند، اما در این کار سختگیری نمی‌کردند و به کودکان اجازه می‌دادند برخی آداب قرائت قرآن را رعایت نکنند. برای مثال، به کودکانی که می‌خواستند قرآن تلاوت کنند، اجازه می‌دادند بدون وضو هم قرآن تلاوت کنند؛ با اینکه یکی از آداب تلاوت قرآن وضو داشتن است. به این سیره توجه فرمایید:

اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام نزد او بود. امام به او گفت: پسر! قرآن بخوان. اسماعیل گفت: وضو ندارم. امام فرمود: [قرآن بخوان اما] به نوشته قرآن دست نزن و به ورق آن دست بزن.^۳

دوم آنکه در متون دینی بر ترتیل در تلاوت قرآن تأکید شده است. در قرآن آمده است:

وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا (مزمّل، ۴)؛ و قرآن را با ترتیل تلاوت کن.

عبدالله بن سلیمان معنای این آیه را از امام صادق علیه السلام پرسید و امام علیه السلام به نقل از امیر مؤمنان علی علیه السلام ترتیل را چنین معنا کرد: [قرآن را] شمرده و روشن تلاوت کن و آن را نه مانند شعر، بسیار تند و نه بسیار کند [به گونه‌ای که ارتباط کلمات از هم جدا و پراکنده گردند] تلاوت کن»

۱. عن الصادق علیه السلام أنه قال: عليكم بمكارم الأخلاق، فإن الله - عز وجل - يحبها، وإياكم و مذام الأفعال، فإن الله - عز وجل - يبغضها، و عليكم بتلاوة القرآن، فإن درجات الجنة على عدد آيات القرآن؛ فإذا كان يوم القيامة يقال لقارئ القرآن: اقرأ وارق؛ فكلما قرأ آية رقا درجة (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۸۹، ص ۱۹۷).

۲. و كان یجمعنا فیامرنا بالذکر حتی تطلع الشمس، و یأمر بالتراءة من كان یقرأ متاً، و من كان لا یقرأ متاً أمره بالذکر (کلبنی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۹۸).

۳. عن أبي عبد الله علیه السلام قال: كان إسماعیل بن أبي عبد الله علیه السلام عنده، فقال: یا بنی اقرأ المصحف. فقال: إني لست على وضوء. فقال: لا تمس الكتابة و من الورق (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۱۳).

(کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۶۱۵). بنابراین، ترتیل بدین معناست که آیات قرآن به گونه‌ای تلاوت شود که هر کلمه‌ای به خوبی تلفظ شود و شنونده به آسانی آنها را بفهمد، که در این صورت، درک معانی قرآن نیز برای قاری و شنونده آسان‌تر و قدرت نفوذ و تأثیرگذاری آیات بر قاری و شنونده بیشتر خواهد بود.

نکته سوم اینکه در متون اسلامی بر تلاوت قرآن با صوت و لحن زیبا تأکید شده است.

پیامبر ﷺ فرمود:

لِكُلِّ شَيْءٍ حِلِيَّةٌ وَحَلِيَّةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۶۱۵): هر چیزی زینتی دارد و زینت قرآن صوت زیباست.

به همین سبب، امامان علیهم‌السلام قرآن را با صوتی بسیار زیبا تلاوت می‌کردند. «امام زین العابدین علیهم‌السلام قرآن را چنان زیبا تلاوت می‌کردند که گاه راهگذران با شنیدن آن بیهوش می‌شدند» (همان‌جا) و در روایتی دیگر آمده است: «سقاها با شنیدن صدای تلاوت قرآن امام سجاد علیهم‌السلام از رفتن باز می‌ماندند و به تلاوت ایشان گوش فرامی‌دادند» (همان، ص ۶۱۶).

۴. تشویق به تفکر و تأمل در قرآن

معصومان علیهم‌السلام در آموزش قرآن تنها به درست تلاوت کردن، با آهنگ تلاوت کردن، و مستمر تلاوت کردن قرآن بسنده نمی‌کردند و افزون بر آن، متریبان را به تأمل و تدبر در آیات قرآن فرامی‌خواندند. چراکه قرآن چنان که پیامبر اکرم ﷺ فرمود، «ظاهری دارد و باطنی و باطن آن نیز باطن‌هایی دارد، عجایبش شمردنی و کهنه‌شدنی نیست» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۶۰۳). بدیهی است پی بردن به باطن قرآن و دستیابی به عجایب و غرایب معرفت و حکمت نهفته در ژرفای اقیانوس قرآن با ابزار قرائت ممکن نیست، بلکه ابزار قوی‌تر و نافذتر مثل اندیشه و تعقل لازم است تا بتوان از سطح آن گذر کرد و به درون آن راه یافت و نظاره‌گر گوهرهای ناب معرفت و حکمت الهی شد. از این رو، امیرمؤمنان علی علیهم‌السلام در فرازی از سخنی طولانی می‌فرماید:

آگاه باشید، خیری نیست در قرائتی که همراه با تدبر نباشد...^۱

و اصولاً قرآن نازل شده است تا مردم در آن بیندیشند:

كَتَبْنَا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ (ص، ۲۹) این کتاب پربرکتی است که بر تو

نازل کرده‌ایم تا در آیاتش تدبر کنند.

۱. أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُُّمٌ أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۶).

خلاصه مبحث

در میان دستورهای الهی، عبادات از اهمیت بسیاری برخوردارند. در میان عبادات نیز آنچه که در سیره تربیتی مورد تأکید قرار گرفته نماز، روزه، قرآن، ذکر و دعاست. از آنجا که قرآن مهم‌ترین منبع معارف دین اسلام و مطمئن‌ترین راه برای آشنایی با تعالیم الهی است، پیامبر ﷺ و اهل بیت  به آموزش قرآن به عموم مسلمانان اهمیت می‌دادند؛ و قرآن را به کودکان و نوجوانان به عنوان اولین و مهم‌ترین ماده درسی آموزش می‌دادند؛ علاوه بر آن، از راه تمرین و تکرار، کودکان و نوجوانان را با تلاوت قرآن مأنوس می‌کردند. و افزون بر آن با توجه به جایگاه والای قرآن، مشوق متریبان به تفکر و تأمل در قرآن بودند.

پرسش‌ها

۱. آموزش قرآن در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت  چه جایگاهی دارد؟
۲. آموزش قرآن در میان مواد درسی چه جایگاهی دارد؟ چرا؟
۳. معصومان  از چه روشی برای مأنوس کردن متریبان با قرآن استفاده می‌کردند؟
۴. چرا از نظر معصومان  تفکر و تأمل در قرآن ضروری است؟

بحث و پژوهش

۱. با توجه به شرایط و امکاناتی که در زمان حاضر داریم، افزون بر روش‌هایی که پیامبر ﷺ و اهل بیت  در آموزش قرآن استفاده می‌کردند. چه روش‌های دیگری را توصیه می‌کنید؟
۲. به نظر شما تلاوت قرآن و انس با قرآن چه تأثیری در زندگی انسان دارد؟ نظر خود را توضیح داده و از آن دفاع کنید.

منابع برای بحث و پژوهش

- مهدی مشایخی، آداب تلاوت قرآن، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱.
- محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمة، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲-۱۳۶۳.

آموزش ذکر و دعا

اهداف آموزشی مبحث دوم

آشنایی با روش‌های آموزش ذکر و دعا، براساس سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

براساس هدف مرحله‌ای این فصل، انتظار از فراگیر این است که پس از مطالعه مطالب این فصل به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. روش دعوت عملی به دعا و ذکر را توضیح دهد.
۲. سیره معصومان علیهم السلام در مورد توصیه به ذکر و دعا را بیان کند.
۳. سیره معصومان علیهم السلام در مورد آموزش متن دعا و ذکر را بیان کند.
۴. سیره معصومان علیهم السلام در خصوص آداب دعا را توضیح دهد.
۵. مهم‌ترین آداب و شروط دعا را نام برده، هر یک را توضیح دهد.

مقدمه

در متون اسلامی بر دعا و ذکر، بسیار تأکید شده است. خداوند در قرآن می‌فرماید:
قُلْ مَا يَعْبُدُونَ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ (فرقان، ۷۷)؛ بگو پروردگارم به شما توجهی ندارد اگر او را نخوانید.

و نیز مؤمنان را به ذکر فراوان فرامی‌خواند:

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيْرًا ﴿۴۱﴾ وَسَبِّحُوْهُ بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا (احزاب، ۴۱ و ۴۲)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را بسیار یاد کنید و او را در بامدادان و شامگاهان تسبیح بگویید.

در روایات نیز بر دعا و ذکر خدا تأکید شده است. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «الدعاء مع العبادة (محمدری شهری، ۱۳۶۲-۱۳۶۳، ج ۳، ص ۲۴۵)؛ دعا، مغز عبادت است».

در این مبحث سیره اهل بیت علیهم السلام را در آموزش ذکر و دعا بررسی و مطالب را ذیل این عناوین ارائه می‌کنیم: ۱. روش‌های آموزش دعا؛ ۲. نکاتی در آموزش دعا. در روش‌های آموزش دعا نیز از روش‌های ۱. دعوت عملی به دعا و ذکر؛ ۲. توصیه به ذکر و دعا؛ ۳. تشویق کسانی که اهل دعا و ذکر بودند؛ ۴. ایجاد انس با دعا و ذکر بحث شده است.

۱. روش‌های آموزش دعا و ذکر

۱-۱. دعوت عملی به دعا و ذکر

اهل بیت علیهم السلام در روایات متعددی شیعیان و پیروان خود را به دعوت عملی و نه گفتاری فراخوانده‌اند. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «کسی که منصب آموزگاری مردم را به عهده می‌گیرد، پیش از تربیت مردم، باید به تربیت خویش همت گمارد و باید که پیش از آنکه با زبان به تربیت مردم پردازد، با سیره و رفتارش به این کار اقدام کند» (نهج البلاغه، [بی تا]، ص ۴۸۰). و امام صادق علیه السلام خطاب به شیعیان خود می‌فرماید: مردم را نه با زبان گفتار [بلکه با رفتار و اعمال خود به راه حق] فرا بخوانید» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۷۸). براساس این دستورالعمل، خود آنان پیش از دعوت با زبان گفتار، با عمل و رفتار خود مردم را به دعا و ذکر فرامی‌خواندند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

و کان أمير المؤمنين عليه السلام رجلاً دَعَاء (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۶۷)؛ امیر مؤمنان علی علیه السلام مردی بسیار دعاکننده بود.

و نیز می‌فرماید:

پدرم بسیار ذکر می‌گفت. من با او راه می‌رفتم در حالی که ذکر خدا می‌گفت، با او غذا می‌خوردم در حالی که یاد خدا می‌کرد و با مردم سخن می‌گفت و این کار، او را از ذکر خدا باز نمی‌داشت و می‌دیدم زبانش به کامش چسبیده، می‌گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»!

تجربه نیز نشان داده است که دعوت با عمل و رفتار بیش از دعوت با زبان و گفتار مؤثر است. شاید بدین سبب است که احتمال و امکان ظاهر سازی و فریب در عمل بسیار کمتر از گفتار است؛ چراکه سخن گفتن کم هزینه و آسان است. با زبان به آسانی می‌توان رفتارهای نیکورا توصیف و در فوائد آن سخن‌ها گفت و به آن امر کرد و متخلفان را مذمت نمود، ولی چه بسا به عمل درآوردن همان گفته‌ها بسیار سخت و طاقت‌فرسا و مستلزم غلبه بر موانعی عظیم

۱. قال: وكان أبي عليه السلام كثير الذكر، لقد كنت أمشي معه وأتة ليدكر الله، وأكل معه الطعام وأتة ليدكر الله، ولقد كان يحدث التوم وما يشغله ذلك عن ذكر الله وكنت أرى لسانه لازقاً بهنكه يقول: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۹۹).

است که از عهده هر کسی ساخته نیست. بنابراین، رفتار بسیار بیشتر از گفتار می تواند میزان صداقت و در عین حال توانایی شخص را نشان دهد و از این رو مؤثرتر است.

۲-۱. توصیه به ذکر و دعا

آنچه انسان را به حرکت در می آورد و به تکاپو و امی دارد، جلب منفعت و دفع مضرت است. ضرر و منفعت را گاه خود شخص تشخیص می دهد و گاه، بنا به دلائلی از تشخیص سود و زیان خود باز می ماند. در اینجا است که وجود دوستی خیرخواه و صدیق ضروری است تا سود و زیان و مصلحت و مفسده را به وی گوشزد کند. چنین دوستانی همانند چراغ، راه را از چاه باز می شناسانند تا آدمی در گرداب گمراهی گرفتار نیاید. این گونه راهنمایی ها معمولاً در قالب توصیه و سفارش ارائه می شود.

به هر حال، در بیشتر موارد، هنگامی که انسان خیر و صلاح خود را، گرچه با واسطه دوست یا مربی یا والدینی خیرخواه، تشخیص بدهد، خود به خود در صدد تأمین آن برمی آید؛ چراکه هر انسانی به دنبال خیر و صلاح خویش است، گرچه بدخواه دیگران باشد. معصومان علیهم السلام در ترغیب مردم به ذکر و دعا از همین روش استفاده کرده و پیروان خود را به دعا و ذکر توصیه می کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله به مردی برخورد که در مزرعه اش درخت می کاشت. ایستاد و به او فرمود: آیا می خواهی تو را به اصله هایی راهنمایی کنم که بادوام تر، زودبارده تر و میوه هایشان گوارا تر و پایدارتر است؟ مرد گفت: آری، راهنمایی ام کن. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صبح و شام بگو: «سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله أكبر». اگر این ذکر را بگویی، در قبال هر تسبیح، ده اصله از انواع درختان میوه ای که دائمی هستند، در بهشت به تو داده می شود. مرد گفت: ای رسول خدا! تو را شاهد می گیرم که این مزرعه را وقف فقرا کردم.^۱

همچنین امیر مؤمنان علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام را به یاد خدا سفارش می کند و می فرماید: اوصیک بتقوی الله یا بنی و لزوم امره و عمارة قلبک بذکره (محمدی ری شهری،

۱. عن ابن جعفر علیه السلام قال: مر رسول الله برجل یفرس غرساً فی حائط له، فوقف له و قال: ألا أدلک علی غرس أصلاً و أسرع إنباعاً و أطیب ثمراً و أبقى؟ قال: بلی، فدلی یا رسول الله. فقال: إذا أصبحت و أمسیت قل: «سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله أكبر»، فإن لک إن قلته بکلّ تسبیحة، عشر شجرات فی الجنة من أنواع الفاکهة، و هن من الباتیات الصالحات. قال: فقال الرجل: فإنی أشهدک یا رسول الله أن حائطی هذا صدقة مقبوضة علی قراء المسلمین (همان، ص ۳۶۷).

۱۳۶۲-۱۳۶۳، ج ۳، ص ۴۱۷؛ ای پسرم! تو را به تقوای خدا و پای بندگی به دستورهای او و آباد کردن قلبت به یاد او سفارش می‌کنم.

امام رضا علیه السلام نیز به یاران خود می‌فرمود:
از سلاح انبیا بهره‌گیرید. به او گفته شد: سلاح انبیا چیست؟ فرمود: دعا.^۱

۳-۱. تشویق اهل ذکر و دعا

تشویق همواره روشی است که خاصیتی معجزه‌وار دارد. با این روش می‌توان رفتارهای مطلوب را در متریب ایجاد کرد و رفتارهای نامطلوب را از میان برد. تحقیقات روان‌شناسان نیز ثابت کرده است که تشویق پس از انجام عمل موجب تکرار و تثبیت عمل در متریب می‌شود. معصومان علیهم السلام نیز در مقام ترغیب مردم به ذکر و دعا و تثبیت این عمل، گاه از روش تشویق استفاده می‌کردند. سکونی می‌گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله عربی را دید که در نمازش خدا را می‌خواند و با عبارات‌های عمیق و مضمون‌های عالی، به خدا تقرب می‌جست. کلمات محکم و عبارات شیوای او حاکی از آگاهی و درجه بالای ایمان و کمال او بود. پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی را معین کرد تا منتظر بماند و بعد از اتمام نماز، او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بیاورد. همین که عرب از نماز فارغ شد، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله قطعه‌ای طلا به او هدیه کرد... و فرمود: آیا می‌دانی چرا این طلا را به تو هدیه دادم؟ عرب گفت: به سبب خویشاوندی و نزدیکی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خویشاوندی حتی دارد، اما این طلا را به تو هدیه دادم، زیرا خداوند عزوجل را خوب ثنا می‌گفتی.^۲

۴-۱. ایجاد انس با دعا و ذکر

مطالب و موضوعات آموزشی دوگونه‌اند: نظری و عملی. برای یادگیری موضوعات نظری

۱. عن الرضا علیه السلام أنه كان يقول لأصحابه: عليكم بسلاح الأنبياء. لئيل، وما سلاح الأنبياء؟ قال: الدعاء (محمدي ری شهری، ۱۳۶۲-۱۳۶۳، ج ۲، ص ۴۶۸).

۲. لقد رأى النبي صلی الله علیه و آله أعرابياً يدعو في صلاته و يتكلم إلى الله تعالى بعبارات عميقة و مضامين عالية، لقد أشرت كلمات المشجعة و عباراته المشيرة إلى وعى صاحبها و الكاشفة عن درجة الإيمان و الكمال التي هو عليها. فأنسى صلی الله علیه و آله عين شخصاً لا يتظار الأعراب حتى يفرغ من صلاته، فيأتي به إليه. و ما إن فرغ الأعرابي حتى مثل بين يديه، فأهداه النبي صلی الله علیه و آله قطعة من الذهب. ثم سأله من أين أنت؟ قال: من بني عامر بن صعصعة. قال النبي صلی الله علیه و آله: هل عرفت لماذا أعطيتك الذهب؟ قال لما بيننا من القرابة و الرحم. فقال النبي صلی الله علیه و آله: إن للرحم حقاً و لكن وجهه لك لحسن تتأكل على الله عزوجل (طبرانی، ۱۴۱۵، ص ۱۷۲).

درک و فهم و شناخت کافی است؛ اما برای یادگیری موضوعات عملی افزون بر شناخت و درک و فهم، تمرین و ممارست عملی هم لازم است. عبادات اسلامی عضوی از خانواده موضوعات عملی هستند و به همین سبب یادگیری آنها با آموزش نظری و شناخت به پایان نمی‌رسد و افزون بر آن، تمرین و تکرار هم لازم است تا متربی بر انجام آن تسلط پیدا کند و با آن مأنوس شود. از این رو، معصومان علیهم‌السلام به آموزش نظری ذکر و دعا بسنده نمی‌کردند و متربیان را به تمرین و تکرار آن دستور می‌دادند تا عادت دعا کردن و ذکر گفتن در آنها راسخ و پایدار گردد. از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است:

[پدرم] ما را جمع می‌کرد و امر می‌کرد ذکر خدا بگوییم تا خورشید طلوع کند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۹۸).

همچنین زید، پسر امام زین العابدین علیه‌السلام می‌گوید:

امام زین العابدین در شب نیمه شعبان همه ما را جمع می‌کرد و شب را به سه قسمت تقسیم می‌کرد. سپس یک قسمت از آن را با ما نماز می‌خواند، آنگاه دعا می‌کرد و ما آمین می‌گفتیم، سپس استغفار می‌کرد و ما هم استغفار و دعا می‌کردیم، تا فجر طلوع کند.^۱

همچنین روایت شده است:

امام صادق علیه‌السلام به ابوهارون فرمود: ای ابوهارون! ما کودکانمان را به تسبیحات فاطمه علیها‌السلام امر می‌کنیم، چنان که آنان را به نماز امر می‌کنیم. [به این ذکر] پای بند باش که هیچ بنده‌ای این ذکر را رها نکرد جز آنکه بدبخت شد.^۲

ممکن است این پرسش ذهن شما را آزار دهد که انجام یک عمل از روی عادت، به ویژه اگر آن عمل عبادت باشد، امری نامطلوب است، چراکه در این صورت، انسان مقهور و مطیع عادت می‌شود، در حالی که مقصود تربیت دینی، که تربیت عبادی جزئی از آن است، پرورش انسانی است که با اراده و خواست خود تنها و تنها در برابر خدا و دستورهای او سر تسلیم فرود آورد.

در پاسخ باید گفت عادت همیشه مخالف تسلیم ارادی بودن انسان در برابر خداوند نیست. بلکه فراوان است مواردی که عادت یا ور انسان در مسیر بندگی و در راه عملی کردن

۱. و عن زید بن علی قال: كان علي بن الحسين عليه‌السلام يجمعنا جميعاً ليلة النصف من شعبان، ثم يعزى الليل أجزاء ثلاثة، فيصلى بنا جزءاً، ثم يدعو، فنؤمن على دعائه، ثم يستغفر الله و نستغفرو، و نسأله الجنة حتى ينفجر القمر (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۸۰، ص ۱۱۵).

۲. عن أبي هارون المكفوف، عن أبي عبد الله عليه‌السلام قال: يا أباهارون، إننا نأمر صيانتنا بتسبيح فاطمة عليها‌السلام كما نأمرهم بالصلاة، فالزمه، فإنه لم يلزمه عبد فشيئاً (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۳۴۳).

خواسته و دستور خداوند است. به دیگر سخن، انسان به حکم مخلوق و ضعیف بودنش نمی تواند هر آنچه را اراده می کند به اجرا درآورد، چراکه در مقابل اراده او اراده های دیگری هم صف کشیده اند. مطابق برخی روایات، در وجود انسان دو لشکر صف آراسته و با یکدیگر در حال نبردند: لشکر عقل و لشکر جهل. هر یک از این دو لشکر که توانایی بیشتری داشته باشند در این نبرد پیروز می شود. یکی از عوامل تقویت کننده لشکر عقل در این نبرد، عادت به کارهای نیک است. عادت به عبادات توانایی اراده متربی را در انجام دستورهای خداوند متعال تقویت می کند و به این ترتیب مانع غلبه سستی، تنبلی و لذت های مادی (از لشکریان جهل) بر لشکریان عقل می شود.

۲. نکات

۱-۲. آموزش متن دعاها و ذکرها

هدف از آفرینش انسان عبادت و بندگی خداوند است؛ عبادت نیز مغزی دارد و پوستی. مغز عبادت، چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود، دعا (همان جا) و مناجات و یاد خداست، اما انسان با چه کلمات و جملاتی خدا را بخواند و در مناجات با خدا چه بگوید و با چه اوصافی خدا را یاد کند؟

دعا و ذکر و مناجات با خدا بیش از همه شامل حمد و ثنا و ستایش او و درخواست کمک از اوست. کسی می تواند بهتر از دیگران خداوند را حمد و ثنا گوید و بستاید که خدا را بهتر از دیگران شناخته باشد و کسی می تواند بهترین خواسته ها را از خداوند بخواهد که انسان را به خوبی شناخته باشد: از ضعف های انسان، نیازمندی های انسان، و موانع موجود بر سر راه سیر کمالی انسان به خوبی آگاه باشد. بدیهی است معصومان علیهم السلام در این زمینه دست بالا را دارند و بیش از هر کس خدا و انسان و نیازمندی های آدمی را می شناسند؛ از این رو بهتر از هر کس می توانند پاسخ این پرسش ها را به دست دهند. دعاهایی نیز که از ایشان باقی مانده و به دست شیعیان رسیده بهترین دعاهاست و نظیر آنها - اگر نگوییم در آموزه های هیچ دینی یافت نمی شود - در کمتر دینی یافت می شود. بدین سبب، شیعیان از روزگاران قدیم برای دست یافتن به بهترین دعاها و مناجات ها و ذکرها به آنان مراجعه کرده، آموزه های آنان را مکتوب در اختیار نسل های پس از خود قرار داده اند. سیره های متعددی از معصومان علیهم السلام در دست است که نشان می دهد آنان ابتدائاً یا پس از درخواست اصحاب، دعاها و اذکاری را به

آنان آموخته یا املا کرده‌اند. برای نمونه می‌توان از دعای کمیل نام برد. کمیل از یاران خاص امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌گوید:

با امیرمؤمنان علیه السلام در مسجد بصره نشسته بودم و گروهی از یاران ایشان نیز حضور داشتند و سخن از دعای خضر به میان آمد. هنگامی که ایشان از مسجد رفتند و پاسی از شب گذشته بود، خدمت ایشان رسیدم و ایشان فرمود: چه کارم داری؟ عرض کردم دعای خضر را می‌خواهم. فرمود: کمیل، بنشین. هرگاه این دعا را حفظ کردی هر شب جمعه یا در هر ماه یا در هر سال یا در عمرت یک بار با این دعا خدا را بخوان... کمیل، دوستی طولانی من با شما اقتضا می‌کند خواسته‌ات را به خوبی برآورده کنم. سپس فرمود: بنویس...^۱

سپس امام علیه السلام همین دعای معروف کمیل را به وی املا کردند و کمیل آن را نوشت. همچنین امامان علیهم السلام ذکرهایی را نیز به یاران خود آموزش داده‌اند. کمیل می‌گوید: امیرمؤمنان علی علیه السلام به وی فرمود:

کمیل، در هر سختی بگو: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»، تا خداوند آن را برطرف کند و هرگاه نعمتی به تو رسید بگو: «الحمد لله» تا خدا آن را فراوان کند.^۲

۲-۲. آموزش آداب دعا

اگر کسی خواسته‌ای از مقامی بلندپایه داشته باشد، سعی می‌کند آن را در قالب بهترین کلمات و زیباترین جملات ادا کند تا خواسته‌اش برآورده گردد. دعا و خواندن خداوند متعال هم که آفریننده آسمان و زمین و موجودات جهان هستی و پروردگار و اداره‌کننده و روزی‌دهنده آنهاست و هیچ قدرت و مقامی برتر و والاتر از او نیست، آدابی دارد. اما از آنجا

۱. قال کمیل بن زیاد كنت جالسا مع مولای امیرالمؤمنین علیه السلام فی مسجد البصرة و معه جماعة من أصحابه فقال بعضهم ما معنی قول الله عزوجل: «فِيهَا يَفُوقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» قال علیه السلام: ليلة النصف من شعبان والذى نفس على يده إنه ما من عيد إلا و جميع ما يعبرى عليه من خير و شر مقسوم له فی ليلة النصف من شعبان إلى آخر السنة فی مثل تلك الليلة المقبلة و ما من عبد يعيها و يدعو بدعاء الخضر علیه السلام إلا أجيب له [فما انصرف طريقه ليلا فقال علیه السلام: ما جاء بك يا کمیل؟ قلت: يا امیرالمؤمنین، دعاء الخضر. فقال: اجلس يا کمیل، إذا منظت هذا الدعاء فادع به كل ليلة جمعة أو فی الشهر مرة أو فی السنة مرة أو فی عمرک مرة تكف و تنصر و ترزق و لن تعدم المغفرة يا کمیل أو جب لك طول الصحبة لنا أن نجرد لك بما سألت لم قال اكتب (ابن طاووس، ۱۳۶۷، ص ۷۰۶).

۲. عباد الدين الطبري في بشارة المصطفى، في وصية امیرالمؤمنین علیه السلام يكتمل، يا كتمل! ائتمد لله تعالى و المؤمنین على ذلك و على كل نعمة. يا كتمل، قل عند كل شدة لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم تكتمها و قل عند كل نعمة الحمد لله [ثمة منها] و إذا أبطأت الأرزاق عليك فاستغفر الله يوسع عليك فيها (نوري، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۳۱۳).

که بسیاری از مسلمانان با این آداب آشنا نبودند، معصومان علیهم السلام به آموزش آداب دعا اهمیت می دادند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی وارد مسجد شد و قبل از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله به بیان خواسته های خود از خداوند پرداخت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن بنده در بیان درخواستش از خداوند عجله کرد. سپس مرد دیگری وارد شد و حمد و ثنای خداوند عزوجل را گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: از خدا بخواه که عطا می کند!

در روایت دیگری آمده است که

یکی از یاران امام صادق علیه السلام به امام عرض کرد که در کتاب خداوند عزوجل دو آیه است که من آنها را می جویم ولی نمی یابم. امام علیه السلام فرمود: کدام دو آیه؟ گفت: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». ما خدا را می خوانیم و پاسخی نمی بینیم. امام علیه السلام فرمود: به نظر شما خداوند خلف وعده کرده است؟ گفتم: نه. فرمود: پس به چه سبب دعای تو مستجاب نمی شود؟ گفتم: نمی دانم. فرمود: اما من می گویم. کسی که دستورهای خداوند عزوجل را اطاعت کند؛ سپس او را چنان که باید، بخواند و دعا کند، جوابش می دهد. گفتم: «چنان که باید» چگونه است؟ فرمود: نخست خداوند را ستایش می کنی و نعمت هایی را که به تو ارزانی داشته یادآور می شوی، بعد او را سپاس می گویی و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود می فرستی و گناهانت را یادآوری و به آنها اقرار می کنی و از آنها به خداوند پناه میبری. «چنان که باید» این است.^۲

بر پایه این دو سیره، برخی مسلمانان نمی دانستند که دعا کردن و از خدا خواستن آدابی دارد که اگر رعایت نشود، خداوند به دعاکننده توجهی نمی کند. از این رو، از امام علیه السلام درباره

۱. عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ دَخَلَ رَجُلٌ الْمَسْجِدَ فَابْتَدَأَ قَبْلَ الثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ وَالصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَاجِلُ الْعَبْدِ رُبُّهُ ثُمَّ دَخَلَ آخَرَ فَصَلَّى وَرَأَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سَلْ تُعْطَى ثُمَّ قَالَ إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ رضی الله عنه إِنَّ الثَّنَاءَ عَلَى اللَّهِ وَالصَّلَاةَ عَلَى رَسُولِهِ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ وَإِنْ أَحَدَكُمْ لِيَأْتِيَ الرَّجُلَ يَطْلُبُ الْعَاجَةَ فَيَجِبُ أَنْ يَقُولَ لَهُ خَيْرًا قَبْلَ أَنْ يَسْأَلَ حَاجَتَهُ (كليني، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۸۶).

۲. عَنْ عَفَّانَ بْنِ عِيْسَى عَنْ حَدِيثِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ: أَيُّتَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَطْلُبُهُمَا فَلَا أَحِدُهُمَا؟ قَالَ: وَمَا هُمَا؟ قُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ فَتَدْعُونِي وَلَا تَرَى إِجَابَتِي. قَالَ: أَتَرَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَخْلَفَ وَعْدَهُ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فِيمَ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: لَا أَدْرِي. قَالَ: لَكِنِّي أُخْبِرُكَ، مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِيمَا أَمَرَهُ ثُمَّ دَعَا مِنْ جِهَةِ الدُّعَاءِ أَجَابَهُ. قُلْتُ: وَمَا جِهَةُ الدُّعَاءِ؟ قَالَ: تَبْدَأُ فَتَخْتَمُهُ بِتَذْكُرِ نِعْمَةِ عِنْدِكَ ثُمَّ تَشْكُرُهُ ثُمَّ تُصَلِّيَ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ثُمَّ تَذْكُرُ ذُنُوبَكَ فَتُخْرِجُ بِهَا ثُمَّ تَسْتَعِيذُ مِنْهَا فَهَذَا جِهَةُ الدُّعَاءِ. ثُمَّ قَالَ: وَمَا الْآيَةُ الْآخَرَى؟ قُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَمَا أَنْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يَخْلُقُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ وَرَأَى أَنِّي لَا أَرَى خَلْقًا. قَالَ: أَتَرَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَخْلَفَ وَعْدَهُ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فِيمَ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: لَا أَدْرِي. قَالَ: لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ اكْتَسَبَ السَّالَ مِنْ جِيلِهِ وَانْتَقَهُ فِي جِيلِهِ لَمْ يَتَّقِ دَرْهَمًا إِلَّا أَخْلَفَ عَلَيْهِ (كليني، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۸۶).

علت مستجاب نشدن دعای خود می‌پرسد که امام علیه السلام علت را بیان و آداب دعا را به وی گوشزد می‌کند.

مطابق روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام به دست ما رسیده است مهم‌ترین آداب دعا به شرح ذیل است:

۱. حمد و ثنای خداوند: در روایات متعددی حمد و ثنای خدا را اولین ادب از آداب دعا به‌شمار آورده‌اند. در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «هرگاه یکی از شما حاجتی از خدا می‌خواهد، باید او را ثنا گوید و بستاید. چنان‌که هرگاه مردی از پادشاهی خواسته‌ای داشته باشد، بهترین سخنانی را که در توان اوست، برای بیان خواسته خود آماده می‌کند. پس هرگاه از خدا خواسته‌ای داشتید، خداوند عزیز و جبار را تمجید کنید و مدح بگویید و بستاید و بگویید: ای بخشنده‌ترین عطاکنندگان و ای بهترین کسی که از او چیزی می‌طلبند و...» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۸۵).

۲. درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام: یکی دیگر از آداب دعا که در بسیاری از روایات به آن تصریح شده درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «دعا پیوسته در پرده است [و بالا نمی‌رود] تا اینکه بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او علیهم السلام درود بفرستد» (همان، ج ۲، ص ۴۹۱).

۳. یادآوری گناهان، اقرار به آنها و استغفار: سومین ادب دعا این است که انسان گناهان خود را به یاد آورد و به آنها اقرار کند و از خدا بخشش آنها را بخواهد. امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، کسی از گناه‌های می‌یابد، مگر آنکه به آن اقرار کند» (همان، ص ۴۲۶).

۴. بیان خواسته: بیان خواسته‌ها یکی دیگر از آداب دعا است. امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که بنده‌ای دعا می‌کند، خداوند می‌داند بنده‌اش از او چه می‌خواهد. اما دوست دارد بندگانش حاجت‌های خود را نزد او ببرند. پس هرگاه دعا کردی، حاجتت را بگو» (همان، ص ۴۷۶).

البته، باید توجه داشت که دعا افزون بر آداب، شروطی هم دارد که بدون رعایت آنها دعا بی‌پاسخ می‌ماند. مهم‌ترین شروط دعا عبارت‌اند از:

۱. همراه بودن با عمل: کسی که از خدا خواسته‌ای بخواهد ولی برای دست یافتن به آن فعالیتی نکند، دعایش مستجاب نمی‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله در سفارش‌هایش به ابوذر می‌فرماید: «ای ابوذر، حکایت دعاکننده بدون عمل، حکایت تیرانداز بی‌کمان است» (شیخ طوسی،

۱۴۱۴، ص ۵۳۳). با وجود این، عمل بی دعا نیز همیشه قرین موفقیت نخواهد بود. پیامبر ﷺ فرمود: «دو نفر که هر دو یک شغل دارند، وارد بهشت می شوند و می بینند مقام یکی بالاتر از دیگری است. کسی که مقامش پایین تر است می گوید: خدایا، چرا به او مقام بالاتری عطا کردی، با اینکه کار و بار ما هر دو یکی بود؟ خداوند متعال می فرماید: او دعا می کرد و از من می خواست و تو دعا نمی کردی» (ابن فهد حلی، ۱۴۰۷، ص ۴۲).

۲. مخالف نبودن دعا با سنت های الهی: علم و آگاهی انسان اندک و کاسه صبرش کم گنجایش است و به همین سبب ممکن است چیزی را از خداوند بخواهد که هم مخالف سنت خداوند و هم به زیان خود اوست: «وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» (اسراء، ۱۱)؛ از این رو، امیرمؤمنان علی ﷺ به دعاکننده سفارش می کند: «ای دعاکننده، چیزی را که شدنی نیست و چیزی را که حلال نیست از خدا مخواه» (حمرانی، ۱۴۰۴، ص ۱۲۲).

۳. توبه و دوری از گناهان: در روایتی از امام باقر ﷺ آمده است: «همانا بنده از خداوند متعال حاجتی را می خواهد که شأن آن این است که خداوند آن را در آینده ای دور یا نزدیک برآورده سازد. ولی بنده گناهی مرتکب می شود و خداوند به فرشته می فرماید: حاجت او را برآورده نکن و محرومش کن که او متعرض غضب من شده و سزاوار محرومیت است» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۲۶۸).

البته، در برخی موارد ممکن است کسی همه آداب و شروط دعا را رعایت کند، ولی دعای او مستجاب نشود. امام صادق ﷺ می فرماید: «بنده ای دعا می کند و خداوند عزوجل به دو ملک می گوید: دعایش مستجاب است ولی آن را برآورده نکنید. چرا که دوست دارم صدای او را بشنوم» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۸۹). همچنین در سفارش امیرمؤمنان علی ﷺ به امام حسن ﷺ آمده است: «دیر اجابت شدن دعایت، تو را از رحمت خداوند نومید نکند... چه بسا اجابت دعایت به تأخیر بیفتد تا پاداش دعاکننده بیشتر شود و عطای امیددارنده به رحمت الهی افزون تر گردد و بسا چیزی را بخواهی و به تو داده نشود، اما در آینده دور یا نزدیک بهتر از آن به تو عطا شود» (نهج البلاغه، ص ۳۹۷). بنابراین، در چنین مواردی یا دعا مستجاب شده، ولی بنا به دلایلی به تأخیر افتاده است، یا بدین سبب که برآوردن خواسته، به مصلحت وی نبوده، خداوند چیز دیگری به او عطا کرده است. به هر حال، اگر به هر دلیلی خواسته دعاکننده برآورده نشود، خداوند «به اندازه دعایش گناهانش را می آمرزد» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۹۰، ص ۳۷۸).

خلاصه مبحث

در متون و روایات اسلامی بر دعا و ذکر خدا تأکید فراوان شده است. از آنجا که دعوت با عمل و رفتار بیش از دعوت با زبان و گفتار مؤثر است، پیامبر ﷺ و اهل بیت ، دیگران را با عمل به ذکر و دعا فرامی خواندند. همچنین دیگران را به ذکر و دعا توصیه می کردند؛ دعاکنندگان و ذاکران را تشویق و ترغیب می نمودند و با دستور به تمرین و تکرار، متریان را با ذکر و دعا مانوس می کردند و با توجه به اشرافی که به ضعف ها، موانع و نیازمندی های انسان داشتند، متن دعاها و ذکرها را به مردم می آموختند و از آنجا که بسیاری از مسلمانان با آداب و شروط دعا و ذکر آشنا نبودند، آنان به آموزش آداب ذکر و دعا اهمیت می دادند. از مهم ترین آداب دعا می توان به حمد و ثنای خدا، درود بر پیامبر ﷺ و اهل بیت ، یادآوری گناهان و اقرار به آنها و استغفار، بیان خواسته، همراه بودن با عمل، مخالف نبودن دعا با سنت های الهی، توبه و دوری از گناهان اشاره نمود.

پرسش ها

۱. مراد از روش دعوت عملی به دعا و ذکر چیست؟ آن را توضیح دهید.
۲. توصیه به ذکر و دعا چه تأثیری در تربی دارد؟
۳. سیره معصومان  در مورد آموزش متن دعا و ذکر را توضیح دهید.
۴. در دعا چه آداب و شروطی باید رعایت شود؟ آنها را توضیح دهید و همچنین دلیل اهتمام معصومان  به آموزش این آداب و شروط را بیان کنید.

بحث و پژوهش

۱. دیدگاه خود را در زمینه روش پیامبر ﷺ و اهل بیت  در آموزش ذکر و دعا بیان کنید.
۲. با توجه به روش پیامبر ﷺ و اهل بیت  در مقام ترغیب مردم به ذکر و دعا، به نظر شما از چه روش های تشویقی دیگری می توان استفاده نمود؟

منابع برای بحث و پژوهش

- حسن علی نوربها نجف آبادی، پرورش در پرتو نیاش، قم: نشر تفکر، ۱۳۷۲.
- ناصر باهنر، آموزش مفاهیم دینی همگام با روان شناسی رشد، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۷۸.

آموزش نماز در سیره معصومان علیهم السلام

اهداف آموزشی مبحث سوم

آشنایی با روش‌های آموزش نماز با توجه به سیره تربیتی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام

براساس هدف مرحله‌ای این فصل، انتظار از فراگیر این است که پس از مطالعه مطالب این

فصل به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. زمان آغاز آموزش نماز را بیان کند.

۲. اصول آموزش نماز را نام برده و هر یک را توضیح دهد.

۳. روش‌های آموزش نماز را نام برده و هر یک از موارد را شرح دهد.

مقدمه

نماز یکی از ارکان اسلام است و بر آن بسیار تأکید شده، تا جایی که ستون دین و رأس اسلام به شمار آمده است (محمدی ری شهری، ۱۳۶۲-۱۳۶۳، ج ۵، ص ۳۶۹). و به همین سبب، در سیره معصومان علیهم السلام به آموزش آن اهتمام زیادی شده است. در این مبحث آموزش نماز را در سیره تربیتی معصومان علیهم السلام بررسی می‌کنیم.

مطالب این مبحث در ذیل این عنوان‌ها ارائه می‌شود: ۱. سن شروع آموزش نماز؛

۲. اصول آموزش نماز؛ ۳. روش‌های آموزش نماز.

۱. سن شروع آموزش نماز

نماز عملی عبادی است که هم با شناخت و آگاهی و هم با احساسات و رفتار انسان سروکار دارد و باید زمانی به آموزش آن اقدام کرد که متربی به مرحله‌ای از رشد رسیده است که می‌فهمد نماز عبادت خدا و پرستش اوست و با دیگر اعمال تفاوت دارد.

محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر یا صادق علیهما السلام پرسیدم: کودک چه زمانی نماز بخواند؟ فرمود: زمانی که نماز را بفهمد. گفتم: چه زمانی نماز را می‌فهمد و نماز بر او واجب^۱ می‌شود؟ فرمود: در شش سالگی.^۲

چنان که از ظاهر این روایات برمی‌آید، کودک هنگامی به نماز خواندن مأمور می‌شود که نماز را درک کند و این زمانی است که وی به سن شش سالگی رسیده باشد. به علاوه، در روایات دیگر سن هفت سالگی و پنج سالگی نیز سن شروع نماز خواندن کودک مطرح شده است.

امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خود فرمود: ما فرزندانمان را از پنج سالگی به نماز امر می‌کنیم، شما فرزندانمان را از هفت سالگی به نماز امر کنید.^۳

بنابراین، بر پایه این روایات، می‌توان گفت هنگامی باید به آموزش نماز به کودکان پرداخت که به مرحله‌ای از رشد رسیده باشند که بدانند نماز چیست؛ و کودکان در سن پنج تا هفت سالگی (بر اساس تفاوت‌های فردی) به این توانایی می‌رسند و به همین جهت، در سیره معصومان علیهم السلام پنج تا هفت سالگی، سن شروع آموزش نماز تعیین شده است.

۲. اصول آموزش نماز

نماز پایه و ستون دین اسلام است و آموزش آن نیز در سیره معصومان علیهم السلام بر پایه‌ها و اصولی استوار است که در اینجا به بیان آنها می‌پردازیم:

سهل‌گیری

انسان موجودی است با استعدادها، توانایی‌ها و قابلیت‌های شگرف. ولی این قابلیت‌ها و توانایی‌ها در ابتدای تولد انسان هنوز به فعلیت نرسیده‌اند و شکوفا شدن آنها تدریجی و نیازمند فراهم آمدن زمینه‌های مناسب و تلاش و کوشش است. خود این تلاش‌ها و

۱. در اینجا توجه به این مطلب ضروری است که مراد از وجوب در این روایت وجوب فقهی نیست؛ زیرا به اجماع همه فقها در این سن کودک به بلوغ شرعی نمی‌رسد و نماز خواندن نیز بر او واجب نیست. وجوب فقهی بدین معناست که مکلف باید عمل واجب را انجام دهد و اگر از آن سرپیچی کند مستحق عقوبت می‌شود.

۲. عن محمد بن مسلم عن أحدهما عليه السلام في العبي متى يصلون؟ قال: «إذا عقل الصلاة». قلت: متى يعقل الصلاة؟ قال: «وإذ لم يستسنين» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۱۸).

۳. الحلبي، عن أبي عبد الله عن أبيه عليه السلام قال: «إننا نأمر صبياننا بالصلاة إذا كانوا بنى خمس سنين؛ فمروا صبيانكم بالصلاة إذا كانوا بنى سبع سنين» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۱۹).

کوشش‌ها نیز در صورتی به نتیجه مطلوب می‌رسد و نهال انسان را به مرحله ثمردهی می‌رساند که متناسب با توانایی‌ها و استعدادهای وی باشد.

تربیت عبادی و آموزش نماز به کودکان و نونهالان نیز فعالیت و کوششی است به منظور به فعلیت رساندن فطرت الهی خداپرستی که خداوند حکیم و دانا با دست خلاق خود در وجود انسان به ودیعه گذاشته است. این فعالیت در صورتی استعداد خداپرستی فطری در انسان را شکوفا می‌کند که متناسب با توانایی‌ها و استعدادهای انسان باشد. اگر خواسته‌های مریبی از مرتبی نخواستند بیش از توان او باشد، او را زمین‌گیر کرده و قامت کوچکش را در زیر بار سنگین خواسته‌های بیش از اندازه خود خم می‌کند و مجال قدر است کردن و سربرافراشتن به وی نمی‌دهد و در مقابل، اگر خواسته‌های مریبی بسیار اندک و ناچیز باشد، رشد وی را در فضای خواسته‌های اندک خود محدود می‌کند و او را از سربرافراشتن و دست یافتن به اوج رشد و کمال باز می‌دارد. از این رو، معصومان علیهم‌السلام در آموزش نماز به کودکان، توانایی و ظرفیت آنها را در نظر می‌گرفتند و در آموزش نماز بر آنان سخت نمی‌گرفتند و آنان را از رعایت بسیاری از اعمال و آداب نماز معاف می‌کردند؛ هر چند پای بندی به همان اعمال و آداب را از بزرگسالان می‌خواستند. بر پایه شمار فراوانی از روایات، ائمه علیهم‌السلام به کودکان دستور می‌دادند نماز ظهر و عصر و نیز نماز مغرب و عشا را با هم بخوانند؛ در حالی که بزرگسالان این چهار نماز را در چهار وقت جداگانه می‌خواندند. فضیل بن یسار می‌گوید:

علی بن حسین علیه‌السلام به کودکان دستور می‌داد، نماز مغرب و عشا را با هم بخوانند و می‌فرمود: این بهتر از آن است که بخوابند و نماز عشا آنان قضا شود.^۱

همچنین روایت شده است:

امام زین العابدین علیه‌السلام کودکانی را که نزد او بودند و می‌داشت تا نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا را در یک وقت بخوانند. وقتی به او اعتراض شد فرمود: این کار برای آنان سبک‌تر است و بهتر به انجام آن می‌شتابند و موجب می‌شود نماز را ضایع نکنند و نخوابند [تا نماز آنان قضا شود] و به کار دیگری مشغول نشوند.^۲

۱. عن الفضیل بن یسار قال: کان علی بن الحسین علیه‌السلام یأمر الصبیان یجمعون بین المغرب والعشاء و یقول: هو خیر من أن یناموا عنها (کلبی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۴۰۹).

۲. عن علی بن الحسین علیه‌السلام أنه کان يأخذ من عنده من الصبیان بأن یصلوا الظهر والعصر فی وقت واحد، والمغرب والعشاء فی وقت واحد. قتیل له فی ذلك، قال: هو أختف علیهم، و اجدر أن یسارعوا إليها، و لا یضیعوها و لا یناموا عنها و لا یشتغلوا (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ص ۱۶۰).

جلوگیری از افراط

اسلام دین اعتدال بوده و در تمام موارد، از افراط و تفریط به دور است. امیر مؤمنان علی علیه السلام افراط و تفریط را نشانه جهالت می داند و می فرماید: «لا تری الجاهل إمّا مُفْرِطاً أو مفْرِطاً (نهج البلاغه، [بی تا]، ب، ص ۴۷۹)؛ نادان یا افراط و زیاده روی می کند یا تفریط و کوتاهی». انسان افراط کار مانند راننده ای عصبانی و عجول است که وسیله نقلیه اش بر اثر فشار زیاد معیوب می شود و خود وی نیز به مقصد نمی رسد و چه بسا در میانه راه به واسطه سرعت زیاد از جاده راست منحرف شده، خود و وسیله اش را نابود کند.

در باب عبادات نیز اسلام همین قاعده را رعایت کرده و پیروان خود را از افراط بر حذر داشته است. چراکه افراط در عبادت به ویژه اگر افراط کار در ابتدای مسیر عبادت باشد، موجب دلزدگی و رویگردانی از عبادت می شود. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در سفارشی به امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

یا علی، ... عبادت پروردگارت را بر خودت ناخوشایند مکن؛ که افراط کار نه پشتی [سالم برای مرکبش] باقی می گذارد و نه راهی می پیماید.^۱

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

در جوانی بسیار عبادت می کردم. پدرم علیه السلام به من فرمود: پسر، کمتر از اینکه می بینم عبادت کن که خداوند عزوجل هرگاه بنده ای را دوست بدارد، به عمل اندک او هم راضی می شود.^۲

آنچه گفتیم مربوط به نمازهای مستحب بود که فرادا خوانده می شوند و معصومان علیهم السلام از افراط در آنها نهی می کردند. در نمازهای جماعت نیز افراط ممکن است و آن در صورتی است که امام جماعت نماز را بسیار طولانی کند، به گونه ای که کسی جرئت شرکت در جماعت را به خود ندهد یا شرکت در آن برای مردم سخت و مشکل شود و در نتیجه مردم از شرکت در جماعت بیزار شده و عطایش را به لقایش ببخشند.

از قضا سیره پیامبر صلی الله علیه و آله نشان می دهد که این مسئله در زمان ایشان رخ داده و همین مایه رنجش و ناراحتی ایشان شده بود:

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ... وَلَا تَبْقِضْ إِلَى تَفْسِيكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ فَإِنَّ الثَّنْبَةَ يَعْنِي التَّفْرِيطَ لَا ظَهْرَ أَعْمَى وَلَا أَرْضًا قَطْعَ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۸۷).

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: اجْتَهَدْتُ فِي الْعِبَادَةِ وَأَنَا شَابٌ فَقَالَ لِي أَبِي علیه السلام: يَا بُنَيَّ، دُونَ مَا أَرَاكَ تَصْنَعُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا رَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۸۷).

مردی به پیامبر ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا، فلانی از بس نماز را طول می دهد، به سختی نماز را می خوانم. پیامبر ﷺ با حالتی بسیار عصبانی که تا آن روز بی سابقه بود، در موعظه خود فرمود: ای مردم، شما دیگر مردمان را [از نماز] بیزار می کنید! هر کس با مردم نماز می خواند، نماز را مختصر برگزار کند که در میان آنان مریض، ناتوان و کسی هست که به دنبال کاری است.^۱

بر پایه این سیره، پیامبر ﷺ سخت از این عمل ناراحت شد و آن را ممنوع کرد. خود حضرت ﷺ نیز نمازهای جماعت را به اختصار و متناسب با حال ضعیف ترین نمازگزاران برگزار می کرد و از طولانی کردن نماز جماعت پرهیز داشت. سماعه از امام ﷺ روایت می کند:

فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ إِذَا صَلَّى بِالنَّاسِ خَفَّ بِهِمْ؛ پیامبر خدا ﷺ هرگاه با مردم نماز می خواند، مختصر می خواند (شیخ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۷۷).

البته، باید توجه داشت که مختصر برگزار کردن نماز جماعت و طول ندادن آن به معنای رعایت نکردن واجبات و شرایط نماز نیست، بلکه بدین معناست که امام جماعت نباید مستحباتی مانند خواندن سوره های طولانی یا طولانی کردن رکوع و سجود را انجام دهد. از این رو، امیر مؤمنان علی ﷺ در عهدنامه اش به مالک اشتر می فرماید:

هرگاه برای نماز خواندن با مردم برخاستی، نه مردم را از نماز بیزار کن و نه نماز را ضایع کن؛ چرا که در میان مردم افراد مریض و کسانی هستند که کاری دارند. هنگامی که رسول خدا ﷺ مرا به یمن می فرستاد از او پرسیدم: چگونه با مردم نماز بخوانم؟ فرمود: مانند ضعیف ترین مردم نماز بخوان و با آنان مهربان باش.^۲

مراقبت والدین

نماز تکلیفی است که هر مسلمان در شبانه روز موظف است پنج بار آن را انجام دهد و افزون بر این، هم مشتمل بر ذکر و قرائت است و هم مشتمل بر اعمال و افعال؛ به همین سبب، آموختن نماز و تثبیت پای بندی عملی به آن، فرآیندی دشوار و تدریجی و زمان بر است و

۱. قال رجل: يا رسول الله ﷺ لا أكاد أدرك صلاة منا يطول بنا فلان! فما رأيت النبي ﷺ في موعظة أشد غضباً من يومئذ! قال: يا

أبيها الناس! إنكم متفرون. فمن صلى بالناس فليخفف، فإن فيهم المريض والضعيف وذا الحاجة (بخاری، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۳۱).

۲. وَإِذَا قُتِلَ فِي صَلَاتِكَ لِلنَّاسِ فَلَا تَكُونَنَّ مُتَّعِراً وَلَا مُضْطِعاً فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ يَدْعُو بِه الْعِلَّةُ وَكَذَلِكَ الْحَاجَةُ وَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ - جِئْتُ

وَجِئْتِي إِلَى الْيَمَنِ -: كَيْفَ أَصَلِّي بِهِمْ فَقَالَ: صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أَهْلِيهِمْ وَكُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً (نهج البلاغه، [بی نا]، ص ۴۳۹).

نمی توان انتظار داشت که کودک یک روزه یا یک ماهه با نماز آشنا و به آن پای بند شود. بدیهی است متری در طول مدت آموزش باید تحت مراقبت باشد.

چه کسی می تواند آموزش نماز و مراقبت بر نماز کودکان را به عهده بگیرد و این مسئولیت را به بهترین وجه به مقصد برساند؟ روشن است که معصومان علیهم السلام خود فرصت و توان این کار را نداشتند و به همین سبب، والدین را عهده دار این امر عظیم کرده اند که در مقایسه با دیگران نسبت به فرزندان خود هم دلسوزترند و هم امکانات و فرصت بیشتری در اختیار دارند. امیرمؤمنان علی علیه السلام در توصیف سیره پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

پیامبر صلی الله علیه و آله با آنکه بشارت رفتن به بهشت را از خداوند دریافت کرده بود، خود را برای نماز به رنج می افکند. چون خدای سبحان به او فرموده بود: «خانواده ات را به نماز فرمان ده و بر آن شکیبا باش». از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله خانواده خود را به نماز فرمان می داد و خود نیز در راه اقامه آن بردباری می کرد.^۱

براساس برخی روایات، هنگامی که آیه ۱۳۲ سوره طاهرا «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله مدت سه ماه هنگام اوقات نماز، بر در منزل حضرت فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام می آمد و آنان را به نماز فرامی خواند.^۲

البته، این مسئله اختصاص به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نداشت و به همین سبب، پیامبر صلی الله علیه و آله به دیگران نیز دستور می داد تا خانواده خود را به نماز امر کنند و مراقب نماز آنان باشند. مالک بن حویرث می گوید:

ما که چند جوان همسال بودیم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتیم و بیست شب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ماندیم. پیامبر صلی الله علیه و آله مهربان و نرمخو بود. هنگامی که دانست ما میل به خانواده مان داریم. از خانواده مان پرسید و ما جواب دادیم. آنگاه فرمود: به سوی خانواده خود برگردید و در خانواده هایتان نماز را برپا دارید و به آنان بیاموزید و آنان را [به نماز] امر کنید.^۳

۱. وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَصِيْبًا بِالصَّلَاةِ بَعْدَ التَّبَشِيرِ لَهُ بِالْحَنَّةِ لِنَزْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» فَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ رِيضِيْرُ عَلَيْهِمَا نَفْسَهُ (نهج البلاغه، [بی تا]، ص ۳۱۶).

۲. و أما الثاني عشر قول الله عز وجل «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» فخصنا الله بهذه الخصوصية أن أمرنا مع الأمة بإقامة الصلاة ثم خصنا من دون الأمة فكان رسول الله صلی الله علیه و آله يجيء إلى باب علي و فاطمة بعد نزول هذه الآية تسعة أشهر كل يوم عند حضور كل صلاة خمس مرات فيقول الصلاة رحمكم الله (شيخ صدوق، ۱۴۱۴ق، ص ۵۳۳).

۳. مالک بن الحویرث قال: آتینا رسول الله صلی الله علیه و آله ونحن شبیة متقاربون، فأقننا عنده عشرين ليلة. وكان رسول الله صلی الله علیه و آله رفيقاً. فلما ظن أننا قد اشتبهنا أهلنا أو قد اشتقنا سألنا عن تركنا بعدنا، فأخبرنا. قال: ارجعوا إلى أهليكم فأقنوا فيهم و علموهم و مروهم و ذكر أشياء أحفظها

انمه علیه السلام نیز به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله مراقب فرزندان خود بودند تا فریضه نماز را بیاموزند و اداکنند و شیعیان را نیز به این کار سفارش می‌کردند. روایات زیادی از آنان در این باب به دست ما رسیده که برخی از آنها را پیش از این در بحث سن آموزش نماز نقل کردیم.

۳. روش‌های آموزش نماز

۱-۳. آشنا کردن متربی با نماز

نماز به عنوان مهم‌ترین عبادت اسلامی و به عنوان چهره و نماد دین اسلام، حکمت و ساختار و آداب و شروطی ویژه دارد و کسی نمی‌تواند مطابق میل و خواست خود آن را تغییر دهد، بر اعمال و اذکار آن بیفزاید یا کم کند، و یا در هر زمانی که خواست آن را انجام دهد. افزون بر این، نماز انواع گوناگونی دارد. برخی نمازها مستحب و برخی دیگر واجب‌اند. بنابراین، انجام صحیح نماز و بهره‌مندی از آثار و برکات آن متوقف بر رعایت آداب و شروط آن و رعایت این آداب و شروط نیز مستلزم آگاهی از آنهاست. از سوی دیگر، انسان هنگامی که نسبت به عملی آگاهی کافی داشته باشد، می‌تواند با بصیرت بیشتری درباره آن داوری کند و تصمیم بگیرد و اگر تصمیم به انجام آن بگیرد، انگیزه بیشتری برای انجام آن در خود احساس می‌کند و در برابر موانع موجود آسان‌تر مقاومت می‌کند.

از این رو در سیره معصومان علیهم السلام به آشنا کردن متربی با نماز و احکام و شروط آن بسیار اهتمام شده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «دوست دارم شیعیانم، گرچه با تنبیه، به مسائل دینی خود آگاه باشند». ^۱ بر همین اساس، بیشتر وقت امامان علیهم السلام به ویژه برخی از آنها که موقعیت مناسبی پیدا کردند، به تبیین و تعلیم فقه اختصاص پیدا می‌کرد و حاصل این آموزش‌ها کتاب‌های متعدد حدیث شد که در اختیار مسلمانان قرار دارد و براساس آنها کیفیت و شروط و انواع نماز را به دست می‌آورند و عمل می‌کنند.

آموزش‌های معصومان علیهم السلام درباره نماز به دو صورت ارائه شده است: آموزش شفاهی و آموزش عملی.

۱. أور لا أحنظها، و صلوا كما رأيتوني أصلي. فإذا حضرت الصلاة فليؤدّن لكم أحدكم و ليؤمّكم أكبركم حدثنا (بخاری، ۱۴۰۱، ج ۸، ص ۱۳۲).

۱. عن أنان بن تغلب عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لو أدت أن أضعاب من ضرت زه رؤسهم بالسياط حتى يتكفوا (كليني، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۱).

آموزش شفاهی

از دیرباز بیان شفاهی مطالب، روشی برای آموزش، به ویژه آموزش مطالب نظری بوده است. معصومان علیهم السلام نیز از این روش برای آموزش معارف مربوط به نماز استفاده کرده اند. این مطالب به چند دسته تقسیم می شوند که در ذیل به آنها اشاره می کنیم:

حکمت نماز: امام رضا علیه السلام در حکمت نماز می فرماید:

نماز اقرار به ربوبیت خداوند عزوجل، طرد شرک، قیام در برابر خداوند با ذلت و بیچارگی و خضوع و اعتراف به گناهان، طلب بخشش گناهان و در هر روز پنج بار صورت بر زمین گذاشتن به منظور تعظیم خداوند عزوجل است و نیز برای این است که آدمی به یاد خداوند باشد و او را فراموش نکند و طغیان نورزد و خاشع و راغب به خداوند و خواهان زیادی و برکت در دین و دنیا باشد. به علاوه که در این امر مداومت بر یاد خداوند در شب و روز است تا بنده، پروردگار و مدبر و آفریننده اش را فراموش نکند و از حد خود نگذرد و طغیان نکند و یاد خداوند و ایستادن در برابر او نمازگزار را از گناهان باز می دارد و مانع فساد او می گردد.^۱

احکام و آداب و شروط نماز: در روایات متعددی از معصومان علیهم السلام احکام و آداب و شروط نماز به تفصیل بیان شده و ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

خشوع و خضوع: یکی از آداب و شروط نماز خضوع و خشوع نمازگزار است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

نماز بر چهار چیز بنا شده است. سهمی از آن وضوی کامل است و سهمی از آن رکوع و سهمی از آن سجود و سهمی از آن خشوع است. گفته شد: یا رسول الله، خشوع چیست؟ فرمود: این است که آدمی در نماز تواضع داشته باشد و با تمام وجود به خداوند روی آورد.^۲

تقوا: یکی از شروط اصلی مقبولیت نماز تقوای الهی است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. كَتَبَ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عليه السلام إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ أَنَّ عِلَّةَ الصَّلَاةِ أَنَّهَا إِفْرَازُ بِالرُّبُوبِيَّةِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ خَلْعُ الْأَتْدَادِ وَ قِيَامُ بَيْنَ يَدَيْ الْجَبَّارِ جَلَّ جَلَالُهُ بِالذَّنِّ وَ الْمَشْكَنَةِ وَ الْخُضُوعِ وَ الْإِعْتِرَافِ وَ الطَّلَبِ لِلْإِقَالَةِ مِنْ سَائِلِ الذُّنُوبِ وَ وَضْعُ الْوَجْهِ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّ يَوْمٍ إِعْظَامًا لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ أَنْ يَكُونَ ذَاكِرًا غَيْرَ نَاسٍ وَ لَا يَطِيرُ وَ يَكُونُ خَاشِعًا مَتَذَكِّرًا رَاغِبًا طَالِبًا لِلزِّيَادَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا مَا فِيهِ مِنَ الْإِحْبَابِ وَ الْمَدَارِمَةِ عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لِنَلَا يَنْسَى الْعَبْدُ سَيِّدَهُ وَ مَدِيرَهُ وَ خَالِقَهُ فَيَنْطَرُ وَ يَطْفَى وَ يَكُونُ ذَلِكُ فِي ذِكْرِهِ لِرَبِّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ قِيَامِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ رَاجِعًا لَهُ عَنِ الْمَقَاصِي وَ مَا يَمُنُّ لَهُ مِنْ أَنْوَاعِ الْقَسَادِ (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۱۳).

۲. وَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: بُيِّتَتِ الصَّلَاةُ عَلَى أَرْبَعَةِ سَهْمٍ مِنْهَا إِسْتِغَاةُ الْوَضْوِ وَ سَهْمٌ مِنْهَا الرُّكُوعُ وَ سَهْمٌ مِنْهَا السُّجُودُ وَ سَهْمٌ مِنْهَا الْخُشُوعُ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْخُشُوعُ؟ قَالَ صلی الله علیه و آله: التَّوَاضُّعُ فِي الصَّلَاةِ وَ أَنْ يَقْبَلَ الْعَبْدُ بِقَلْبِهِ كُلِّهِ عَلَى رَبِّهِ... (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۸۱، ص ۲۶۵).

«اگر چنان نماز بخوانید که مانند زه کمان لاغر شوید و چنان روزه بگیرید که مانند خود

کمان خمیده شوید، خداوند جز با ورع و تقوا از شما نمی‌پذیرد»^۱.

پرهیز از مال حرام: پیامبر ﷺ فرمود:

«عبادت همراه با خوردن مال حرام مانند ساختمان‌سازی بر رمل و آب است»^۲.

حضور قلب: پیامبر ﷺ در سفارش خود به ابوذر می‌فرماید:

«دو رکعت نماز با تفکر بهتر از آن است که تمام شب، بدون حضور قلب عبادت خداوند

انجام شود»^۳.

بازی نکردن با اعضا و جوارح: در روایات از مشغول شدن نمازگزار به اعضا و جوارح

خویش نهی شده است؛ زیرا این کار با حضور قلب و خشوع و ادب نماز منافات دارد.

علی رضی الله عنه فرمود:

پیامبر ﷺ مردی را دید که در نماز با ریش خود بازی می‌کرد. فرمود: اگر حضور قلب و

خشوع قلب داشت، اعضا و جوارحش نیز خاشع بودند^۴.

پرهیز از کسالت و بی‌نشاطی در نماز: امام باقر رضی الله عنه می‌فرماید:

در حال کسالت و چُرت‌آلودگی و سنگینی به نماز برنخیز که اینها از متعلقات نفاق است

و خداوند سبحان مؤمنان را از برخاستن به نماز در حال مستی، یعنی مستی خواب،

باز داشته است^۵.

نمازهای نافله و مستحب: نماز به‌ویژه نمازهای واجب روزانه در صورتی اجازه صعود به

آسمان بارگاه الهی می‌یابد و مقبول واقع می‌شود که همه شروط و آداب در آن رعایت شده

باشد. اما نماز مردم معمولاً چنان توانایی و خلوصی ندارد که اجازه صعود به درگاه الهی را

بیابد. از این رو، خداوند متعال برای جبران نقیصه نمازهای یومیّه واجب، نوافل را وضع کرده

است تا کسانی که خواهان کامل شدن و قبولی نمازشان هستند با انجام نوافل به این هدف

۱. وَعَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَوْ صَلَّيْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْأَزْتَارِ وَ مَشْتَمَّ حَتَّى تَكُونُوا كَالْعَتَايَا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْكُمْ إِلَّا بِوَرَعٍ (ابن بطریق،

۱۴۰۷ق، ص ۳۰۶).

۲. وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: الْعِبَادَةُ مَعَ أَكْلِ الْعَرَامِ كَالْبِنَاءِ عَلَى الرَّغْلِ وَ قِيلَ عَلَى النَّاءِ (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۸۱، ص ۲۵۸).

۳. یا أَبَانُ، رَكْعَتَانِ مُتَصَرَّتَانِ فِي تَفْكَرٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ وَ التَّلَبُّ سَاهٍ (شیخ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۵۳۳).

۴. عَنْ عَلِيِّ رضی الله عنه: أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَبْصَرَ رَجُلًا يَعْثُبُ بِبَلْعِيْتِهِ فِي صَلَاتِهِ، فَقَالَ: إِنَّهُ لَوْ خَسَعَ لِقَلْبِهِ لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ (كوفي،

ابن‌نا، ص ۳۲).

۵. وَ لَا تَهْمُ إِلَى الصَّلَاةِ مُتَكَبِّلاً وَ لَا مُتَعَسِّباً وَ لَا مُتَسَاوِلًا فَإِنَّهَا مِنْ خِلَالِ الْيَقَائِنِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ نَهَى الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَقُومُوا إِلَى الصَّلَاةِ وَ هُمْ

شُكَّارَى يَفْعَلُونَ سُكْرَ النَّوْمِ (كلینی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۲۹۹).

دست یابند. به همین جهت معصومان علیهم السلام نمازهای نافله و مستحب را نیز برای مخاطبان خود تبیین می کردند. زراره نقل می کند:
من در جوانی نزد امام صادق علیه السلام رفتم. امام نمازها و روزه مستحب را برای من برشمرد.

آموزش عملی

نماز، چنان که پیش از این گفتیم، عبادتی است با ابعاد گوناگون. در نماز، هم ذکر وجود دارد، هم قرائت و هم عمل؛ از این رو نمی توان به آموزش شفاهی بسنده کرد، به همین سبب، معصومان علیهم السلام افزون بر روش شفاهی، از روش عملی نیز برای آموزش نماز، به ویژه اعمال نماز، استفاده کرده اند. هنگامی که دستور نماز نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله برای آموزش نماز به مسلمانان فرمود:

صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي (الاحسان، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۹۸)؛ نماز بخوانید چنان که می بینید من نماز می خوانم.

ائم علیهم السلام نیز برای آموزش نماز از این روش استفاده کرده اند.

حماد از امام صادق علیه السلام می خواست نماز را به او بیاموزد. امام علیه السلام برخاست و با قامتی صاف رو به قبله ایستاد؛ دستان خود را به رانش چسباند و پاها را به هم نزدیک کرد به گونه ای که بین آنها به اندازه سه انگشت باز فاصله ایجاد شد، انگشتان پاها را کاملاً رو به قبله کرد به گونه ای که هیچ انحرافی از قبله نداشته باشند و با خشوع «الله اکبر» گفت و سوره حمد و توحید را با ترتیل خواند و اندکی به اندازه تازه کردن نفس، ایستاده و مکث کرد، سپس دستان خود را تا مقابل صورت بالا آورد و «الله اکبر» گفت و به رکوع رفت. کف دستان خود را بر زانوها گذاشت و زانوها را به سمت عقب فشار داد تا کمر ایشان کاملاً صاف شد به گونه ای که اگر قطره آبی یا روغنی بر آن ریخته می شد، به سبب صاف بودن کمر به پایین نمی ریخت، و گردن خود را کشید، چشمانش را بست، سپس سه بار با ترتیل خداوند را چنین تسبیح گفت: «سبحان ربی العظیم و بحمده». آنگاه برخاست و هنگامی که کاملاً صاف ایستاد گفت: «سمع الله لمن حمده». سپس تکبیر گفت و در حال ایستاده دستانش را روبه روی صورتش بالا آورد و پس از آن به سجده

۱. ابن فضال، عن ابن بکیر، عن زرارة قال: دخلت علی ابي جعفر علیه السلام و انا شاب، فوصف لی التطوع والصوم، فرأی قتل ذلک فی وجهی فقال لی: ان هذا لیس کالفریضة من ترکها هلک، إنما هو التطوع إن شقلت عنه أو ترکته قضیته؛ إنهم کانوا یکرمون أن ترفع أعمالهم يوماً تاماً و يوماً ناقصاً. إن الله عز وجل یقول: «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ». و کانوا یکرمون أن یصلوا حتی یزول النهار. إن أبواب السماء تفتح إذا زال النهار (همان، ص ۴۴۲، روایت ۱).

رفت و کف دو دستش را در حالی که انگشتانش به هم چسبیده بود، مقابل زانوهایش و به موازات صورتش قرار داد و سه بار گفت: «سبحان ربی الأعلیٰ و بحمده». در سجده هیچ یک از اعضا بر روی عضو دیگر قرار نداشت و بر هشت عضو سجده کرد: کف دو دست، دو زانو، انگشت بزرگ پاها، پیشانی، و بینی و [پس از نماز] فرمود: از اینها هفت عضو واجب است و این همان است که خداوند در کتابش فرموده است: «وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَاتَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» و آن پیشانی و کف دو دست، دو زانو و انگشت بزرگ دو پاست و گذاشتن بینی بر خاک در سجده سنت است. پس سرش را از سجده برداشت و هنگامی که کاملاً نشست، گفت: «الله اکبر». سپس بر پای چپ نشست و روی پای راست را بر کف پای چپ گذاشت و گفت: «استغفر الله ربی و اتوب الیه». پس در حال نشسته «الله اکبر» گفت و سجده دوم را مانند سجده اول به جا آورد و در حال رکوع و سجود عضوی از بدن را بر روی عضو دیگر قرار نداد و در حال سجده ساعد خود را بر روی زمین نگذاشت، بلکه آنها را مانند بال نگه می‌داشت. دو رکعت نماز به همین صورت خواند و در حالی که انگشتان دستش بسته بود، برای تشهد نشست و پس از آن سلام داد و فرمود: حماد، چنین نماز بخوان.^۱

همچنین معصومان علیهم‌السلام تیمم و وضو را نیز به صورت عملی آموزش می‌دادند: کاهلی از امام علیه‌السلام راجع به تیمم پرسید. امام [کف دو] دستش را بر فرش زد و سپس با آن دو بر صورتش کشید و سپس پشت هر دست را با دست دیگر مسح کرد.^۲

۱. مُسْتَقْبِلَ الْبَيْتَةِ مُنْتَصِبًا فَأَرْسَلَ يَدَيْهِ جَمِيعًا عَلَى فَخْدَيْهِ قَدْ ضَمَّ أَصَابِعَهُ وَ قَرَّبَ بَيْنَ قَدَمَيْهِ حَتَّى كَانَ بَيْنَهُمَا قَدْرُ ثَلَاثِ أَصَابِعٍ مُتَفَرِّجَاتٍ وَ اسْتَقْبَلَ بِأَصَابِعِ رِجْلَيْهِ جَمِيعًا الْبَيْتَةَ لَمْ يَحْرَفْهُمَا عَنِ الْبَيْتَةِ وَ قَالَ يَخْشَعُ اللَّهُ أَكْبَرُ ثُمَّ قَرَأَ الْعَمْدَ بِتَرْجِيلٍ وَ قُلَّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ثُمَّ صَبَّرَ هَتِيهَ بِقَدْرِ مَا يَتَسَبَّوْهُ وَ هُوَ قَائِمٌ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ جِوَالٍ وَجْهَهُ وَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ هُوَ قَائِمٌ ثُمَّ رَكَعَ وَ مَلَأَ كَفَّيْهِ مِنْ رُكْبَتَيْهِ مُتَفَرِّجَاتٍ وَ رَدَّ رُكْبَتَيْهِ إِلَى خَلْفِهِ حَتَّى اشْتَرَى ظَهْرَهُ حَتَّى لَوْ صُبَّ عَلَيْهِ قَطْرَةٌ مِنْ مَاءٍ أَوْ دُهْنٍ لَمْ تَزَلْ لِاسْتِرَائِهِ ظَهْرِهِ وَ مَدَّ عُنُقَهُ وَ غَمَضَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ سَبَّحَ تَلَاثًا بِتَرْجِيلٍ فَقَالَ سُبْحَانَ رَبِّي الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ ثُمَّ اشْتَوَى قَائِمًا فَلَمَّا اشْتَمَكَ مِنَ الْبَيَامِ قَالَ سَمِعَ اللَّهُ لِعَنِّ حَمْدَهُ ثُمَّ كَبَّرَ وَ هُوَ قَائِمٌ وَ رَفَعَ يَدَيْهِ جِوَالٍ وَجْهَهُ ثُمَّ سَجَدَ وَ بَسَطَ كَفَّيْهِ مَضْمُومَتَى الْأَصَابِعِ بَيْنَ يَدَيْ رُكْبَتَيْهِ جِوَالٍ وَجْهَهُ فَقَالَ سُبْحَانَ رَبِّي الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ لَمْ يَضَعْ شَيْئًا مِنْ جَسَدِهِ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ وَ سَجَدَ عَلَى ثَمَانِيَةِ أَعْظَمِ الْكُتُبِ وَالرُّكْبَتَيْنِ وَ أَنْامِلِ إِنْهَامِ الرِّجْلَيْنِ وَالْبَيْتَةِ وَالْأَنْفِ وَ قَالَ سَبَّعَةً مِنْهَا فَرَضَ بِسَجْدَةٍ عَلَيْهَا وَ هِيَ الْأُتَى ذَكَرَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: «وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَاتَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» وَ هِيَ الْجَبْهَةُ وَالْكَفَّانِ وَالرُّكْبَتَانِ وَالْإِبْهَامَتَانِ وَ وَضَعَ الْأَنْفَ عَلَى الْأَرْضِ سُنَّةٌ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ فَلَمَّا اشْتَوَى جَالِسًا قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ ثُمَّ قَعَدَ عَلَى فَخْدِهِ الْأَيْسَرِ وَ قَدْ وَضَعَ ظَاهِرَ قَدَمَيْهِ الْأَيْسَرِ عَلَى بَطْنِ قَدَمَيْهِ الْأَيْسَرِ وَ قَالَ اشْتَغِرْ اللَّهُ رَبِّي وَ اتُّوْبَ إِلَيْهِ ثُمَّ كَبَّرَ وَ هُوَ جَالِسٌ وَ سَجَدَ السُّجُودَ الثَّانِيَةَ وَ قَالَ كَمَا قَالَ فِي الْأَوَّلَى وَ لَمْ يَضَعْ شَيْئًا مِنْ يَدَيْهِ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ فِي رُكُوعٍ وَ لَا سُجُودٍ وَ كَانَ مُجْتَمِعًا وَ لَمْ يَضَعْ ذِرَاعِيَهُ عَلَى الْأَرْضِ فَصَلَّى رُكْعَتَيْنِ عَلَى هَذَا وَ يَدَاهُ مَضْمُومَتَا الْأَصَابِعِ وَ هُوَ جَالِسٌ فِي الشُّهُدِ فَلَمَّا قَرَعَ مِنَ الشُّهُدِ سَلَّمَ فَقَالَ يَا حَسَّاءُ، هَكَذَا صَلَّيْتُ (همان، ص ۳۱۱).

۲. عن الكاهلي قال: سأته عن التيمم. قال: فغضب بيده على البساط، فمسح بها وجهه، ثم مسح كفيه إحداهما على ظهر الأخرى (همان، ص ۶۲).

البته استفاده از این روش در سیره معصومان علیهم السلام اختصاص به آموزش نماز ندارد، بلکه در آموزش حج و دیگر عبادات نیز به کار رفته است. پیامبر صلی الله علیه و آله در سال دهم هجری به قصد انجام حج به مکه مشرف شد که این حج در تاریخ به «حجّة الوداع» مشهور است. از آنجا که این حج اولین حجی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله با مسلمانان انجام می داد و مسلمانان نحوه انجام حج اسلامی را نمی دانستند، لازم بود پیامبر صلی الله علیه و آله نحوه حج گزاردن را به آنان بیاموزد. اما پیامبر صلی الله علیه و آله برای آموزش حج نه جزوه ای منتشر کرد و نه کلاس آموزشی تشکیل داد؛ بلکه اعلام کرد نحوه انجام حج را از من بیاموزید. مسلمانان نیز به همان نحوه که پیامبر صلی الله علیه و آله حج می گزارد، مراسم حج را به جا آوردند. در مورد نحوه انجام حجّة الوداع چنین روایت شده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله حج گزارد در حالی که بر جهاز کهنه شتر و روانداز فرسوده ای سوار بود که چهار درهم ارزش داشت و سوار بر شتر طواف کرد، تا مردم هیئت و شمایل او را ببینند و فرمود: مناسکتان را از من بیاموزید.^۱

۲-۳. تذکر و تصحیح خطاها

روش عملی در آموزش عبادات، در مقایسه با سایر روش ها از مزایای بسیاری برخوردار است، با وجود این، ممکن است برخی مخاطبان در فهم آن دچار اشتباه شوند و برخی اعمال مربی را به اشتباه، از مستحبات آن عمل تلقی کنند، یا در نحوه انجام برخی از اجزای عبادات دچار اشتباه شوند. به علاوه ممکن است برخی از ویژگی های عبادت که اختصاص به موارد خاصی دارد، ناگفته بماند. برای جبران این نقیصه، معصومان علیهم السلام در مواردی که مشاهده می کردند فردی در ادای نماز دچار اشتباه شده است، به او تذکر می دادند و نحوه انجام صحیح آن را بیان می کردند. همچنین در موارد مقتضی، جزئیات ناگفته را بیان می کردند. ابو عبدالله اشعری می گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله با یاران خود نماز خواند. سپس در میان گروهی از یاران خود نشست. مردی وارد شد و نماز خواند، در حالی که رکوع نمی کرد و سجده کردنش مانند منقار زدن به زمین بود. پیامبر صلی الله علیه و آله هم او را نگاه می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: می بینید!! این فرد اگر

۱. إن النبی صلی الله علیه و آله حج و تحنه رجل رث و قطیفة خلقه قیمته أربعة دراهم. و طاف علی راحلته. لینظر الناس إلی هیئته و شمائله، و قال: خذوا عتی مناسککم (الاحسان، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۳۴).

بمیرد بر دین محمد نمرده است. در نمازش نوک بر زمین می‌زند، چنان که کلاغ برای خوردن خون بر زمین نوک می‌زند. مثل کسی که نماز می‌خواند اما رکوع نمی‌کند و در سجده نوک بر زمین می‌زند، مانند گرسنه‌ای است که جز یک یا دو دانه خرما نمی‌خورد و گرسنگی‌اش را برطرف نمی‌کند. وضو را کامل بگیرد و رکوع و سجود را کامل انجام دهید.^۱

همچنین پیامبر ﷺ به مردی که هنگام سجده پیشانی‌اش را محکم بر زمین می‌زد تا علامت سجده در آن به وجود آید، اعتراض کرد و او را از این کار نهی نمود:

پیامبر ﷺ وقتی مردی را دید که پیشانی‌اش را زخم کرده بود به او فرمود: آنکه با خدا درافتد مغلوب می‌شود، و آنکه از خدا دوری‌گزیند خدا رسوایش می‌کند، و آنکه با خدا نیرنگ بازد خدا با او نیرنگ می‌بازد. چرا پیشانی‌ات را به آرامی بر زمین نمی‌گذاری؟!^۲

۳-۳. ارائه الگو

انسان‌ها در انجام هر کاری نیاز به سنجه‌ای دارند تا میزان کامیابی و ناکامی خویش را اندازه بگیرند، از ناکامی‌های گذشته پند بگیرند و توان خود را برای ادامه کار بسیج نمایند. پیمودن مسیر طولانی آشنایی با معارف بلند نماز و پای‌بندی به نماز و تثبیت آن نیز از این قاعده مستثنا نیست و متربی به مقیاسی نیازمند است تا با استفاده از آن بداند چه مقدار از مسیر را پیموده و تا رسیدن به مقصد نهائی چه مقدار راه باقی مانده است. آشنایی با نماز معصومان ﷺ و حالات آنها در نماز که الگوهای برتر مسلمانی‌اند دقیقاً همین نقش را دارد. متربی با مقایسه نماز خود با نماز آنها درمی‌یابد چه اندازه به مقام «نمازگزار واقعی» نزدیک شده و تا رسیدن به این مقام چه اندازه فاصله دارد. افزون بر این، آشنایی با نماز اسوه‌های اسلامی، انگیزه متربی در پیمودن مسیر تربیت اسلامی و رسیدن به قله‌های کمال را در او تقویت می‌کند. به همین جهت در سیره تربیتی امامان ﷺ، نماز پیامبر ﷺ و امامان پیشین برای متربیان بیان شده است. به این سیره‌ها توجه فرماید:

۱. عن أبي عبد الله الأشعري قال: صلى رسول الله ﷺ بأصحابه، ثم جلس في عصابة، فدخل رجل فقام يصلي، فجعل لا يركع و ينقر في سجوده، والنبي ﷺ ينظر إليه، فقال: ترون هذا لو مات على هذا ل مات على غير ملتة محمد ﷺ، نقر صلاته كما ينقر القراب الدم، مثل الذي يصلي و لا يركع و ينقر في سجوده كالجائع لا يأكل إلا تمره أو تمرتين، فما يغنيان عنه فاسيقوا الوضوء و أتموا الركوع والسجود (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۳۹).

۲. و بهذا الإستاذ عن علي: أن رسول الله ﷺ أبصر رجلاً قد دبرت جبهته، فقال له النبي ﷺ من يغالب عمل الله يغلبه، و من يهجر الله عز وجل يشوه به، و من يخدع الله يخدعه، فهلا نجانيت بجبهتك الأرض و لم يشر وجهك؟! (همان، ج ۱، ص ۹۸).

هرگاه پیامبر ﷺ برای نماز برمی خاست، رنگ صورتش از خوف خدا دگرگون می شد و سینه اش [یا درونش] از خوف خدا همانند دیگ می جوشید.^۱

و نیز از امام صادق علیه السلام فرمود:

پدرم علیه السلام می فرمود: امام زین العابدین علیه السلام هرگاه برای نماز برمی خاست بی حرکت بود، چنان که گویی ساقه درختی است که نسیمی شاخ و برگ آن را به اهتزاز درمی آورد.^۲

۳-۴. ترغیب و تشویق

اقدام به یک رفتار و تثبیت آن نیازمند انگیزه ای استوار و مداوم است. یکی از روش هایی که در انسان انگیزه ایجاد کرده و آن را تداوم می بخشد تشویق و ترغیب است. تشویق و ترغیب هم انگیزه برای انجام کار در انسان ایجاد می کند و هم انگیزه برای تداوم و تکرار آن. از این رو، در سیره معصومان علیهم السلام برای تقویت و تثبیت رفتار نماز خواندن و نیز برای ترغیب و تشویق به رعایت شروط و آداب نماز از تشویق استفاده شده است. در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که

شخصی دو شتر فربه بزرگ به ایشان هدیه کرد. ایشان رو به اصحاب کرد و فرمود: آیا در میان شما کسی هست که بتواند دو رکعت نماز بخواند و در حال نماز تنها متوجه خداوند باشد و به دنیا و امور دنیوی توجه نداشته باشد؟ کسی جواب نداد. بار سوم علی علیه السلام برخاست و اعلام آمادگی کرد و دو رکعت نماز با حضور قلب کامل خواند و پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از شترها را به او هدیه داد.^۳

۱. وَ رَوَى جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ الْقُمِّي فِي كِتَابِ زُهْدِ النَّبِيِّ قَالَ كَانَ النَّبِيُّ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ يَزِيدُ وَجْهَهُ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ كَانَ لِيَصْدِرَهُ أَرْزَاجٌ أَوْ يَزِيدُ كَأَنَّ فِيهِ الْمِرْجَلِ (همان، ج ۴، ص ۹۳).

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ أَبِي علیه السلام يَقُولُ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِذَا قَامَ فِي الصَّلَاةِ كَأَنَّهُ سَاقُ شَجَرَةٍ لَا يَتَعَوَّكُ مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا حَرَكَهُ الرِّيحُ مِنْهُ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۳۰۰).

۳. وَ هُوَ مَا تَقَلَّه ابْنُ شَهْرَآشُوبَ فِي كِتَابِهِ مَرْفُوعًا عَنْ رِجَالِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: أَهْدَى رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَاقَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ سَمِيَتَيْنِ فَقَالَ لِلصَّعَابَةِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ يَصَلِّي رَكَعَتَيْنِ بَرُوضَتَهُمَا وَ قِيَامَهُمَا وَ رُكُوعَهُمَا وَ سُجُودَهُمَا وَ خُشُوعَهُمَا وَ لَمْ يَهْتَمْ بِشَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا وَ لَا يَحْدُثُ قَلْبُهُ بِفِكْرِ الدُّنْيَا أَهْدَى إِلَيْهِ إِحْدَى هَاتَيْنِ النَّاقَتَيْنِ فَقَالَا مَرَّةً وَ مَرَّتَيْنِ وَ فُلَانًا فَلَمْ يَجِبْهُ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَامَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَصْلَى رَكَعَتَيْنِ أَكْبَرَ تَكْبِيرَةَ الْأُولَى إِلَى أَنْ أَسْلَمَ مِنْهُمَا لَا أَحْدَثَ نَفْسِي بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا. فَقَالَ: يَا عَلِيُّ صَلِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ. قَالَ: فَكَبَّرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ فَلَمَّا سَلَّمَ مِنَ الرَّكَعَتَيْنِ هَبَطَ جِبْرَائِيلُ علیه السلام عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يَقْرَأُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ أَعْطَهُ إِحْدَى النَّاقَتَيْنِ... وَ أَعْطَاهُ كِلْتَاهُمَا فَتَصَدَّقْ بِهِمَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ» (حسینی استرآبادی، ۱۴۰۹، ص ۵۹۳).

ترغیب و تشویق عامل حرکت است و به تربی در پیمودن مسیر صحیح نیرو می‌دهد، ولی نمی‌تواند وی را از منحرف شدن و قدم گذاشتن در مسیرهای نادرست باز دارد و ممکن است با وجود تشویق‌ها و ترغیب‌ها، تربی از رسیدن به مقصود بازماند و تمام زحمات‌ها و کوشش‌های وی و مربی بی‌نتیجه گردد. به سخن دیگر، تربیت برای به پرواز درآمدن و دستیابی به قله‌های رفیع تکامل به دو بال تشویق و ترغیب و مؤاخذه و تنبیه نیازمند است و نبودن هر یک از این دو بال موجب می‌شود تربیت از حرکت و پرواز و طی مسیر تکامل بازمانده، به مقصود خود نرسد. از این رو، در سیره معصومان علیهم‌السلام به مؤاخذه و تنبیه نیز توجه شده و آن را لازمه آموزش نماز دانسته‌اند. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرمود:

به فرزندان خود نماز بیاموزید و هنگامی که هشت ساله شدند، آنها را برای نماز مؤاخذه کنید.^۱

اگر مؤاخذه مؤثر واقع نشد، والدین می‌توانند از تنبیه نیز استفاده کنند. عبدالله بن فضاله از امام باقر علیه‌السلام یا امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است:

هنگامی که کودک هفت ساله شد، به او گفته می‌شود صورت و دست‌هایت را بشوی. پس از آن به او گفته می‌شود نماز بخوان و رها می‌شود تا نه سالش تمام شود. وقتی نه سالش تمام شد به او وضو می‌آموزند و برای [انجام ندادن] آن تنبیه می‌شود و به او دستور نماز داده می‌شود و برای [انجام ندادن] آن تنبیه می‌شود. هنگامی که وضو و نماز را آموخت ان‌شاء الله خداوند پدر و مادرش را می‌آمزد.^۲

با این حال، باید توجه داشت که براساس سیره تربیتی معصومان علیهم‌السلام ابزار اصلی تربیت، تشویق و ترغیب است و از ابزار تنبیه جز در موارد ضروری، آن هم به اندازه ضرورت و با شرایطی خاص، نباید بهره گرفت.

۳-۶. ارزشیابی

عالمان تعلیم و تربیت ارزشیابی را یکی از فعالیت‌های اساسی مربی به شمار می‌آورند.

۱. عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي حَدِيثِ الْأَرْبَعِيَّةِ قَالَ: عَلِّمُوا صِبْيَانَكُمْ الصَّلَاةَ وَخُذُوهُمْ بِهَا إِذَا بَلَغُوا ثَمَانِيَةَ سِنِينَ (صدوق، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۶۲۷).

۲. عَبْدُ اللَّهِ بْنُ فَضَالَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَوْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ يَتْرُكُ الْغُلَامَ حَتَّى يَتِمَّ لَهُ تِسْعُ سِنِينَ فَإِذَا تَمَّ لَهُ تِسْعُ سِنِينَ قِيلَ لَهُ اغْسِلْ وَجْهَكَ وَكَفَيْكَ فَإِذَا غَسَلْتَهُمَا قِيلَ لَهُ صَلِّ ثُمَّ يَتْرُكُ حَتَّى يَتِمَّ لَهُ تِسْعُ سِنِينَ فَإِذَا تَمَّتْ لَهُ عِلْمُ الْوُضُوءِ وَضُرِبَ عَلَيْهِ وَ أُمِرَ بِالصَّلَاةِ وَضُرِبَ عَلَيْهَا فَإِذَا تَعَلَّمَ الْوُضُوءَ وَالصَّلَاةَ غَفَرَ اللَّهُ لِوَالِدَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ (همان، ج ۱، ص ۲۸۱).

مربی از راه ارزشیابی میزان کارآمدی و تأثیر فعالیت‌های آموزشی و تربیتی خود را می‌سنجد و متوجه می‌شود متریبان تا چه اندازه آموزش‌های مورد نظر را به درستی دریافت کرده‌اند. در فرآیند آموزش نماز نیز ارزشیابی ضروری است تا مربی دریابد آیا متریبان وی آموزه‌های نماز را به درستی آموخته‌اند و آیا به این رفتار پای‌بند شده‌اند. از این رو، معصومان علیهم‌السلام گاه نماز خواندن متریبان خود را می‌آزمودند.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نمازی را با صدای بلند خواند و پس از پایان نماز به یاران خود روی کرد و فرمود: آیا در قرائت چیزی را جا انداختم؟ یاران وی ساکت شدند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: آیا ابی بن کعب در میان شماست؟ گفتند: آری. فرمود: آیا در قرائت چیزی را جا انداختم؟ گفت: آری، ای رسول خدا. و آنها را گفت. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خشمگین شد و فرمود: چه وضعی دارند گروهی که کتاب خدا بر آنان تلاوت می‌شود و متوجه نمی‌شوند چه کلماتی بر آنان تلاوت شده و چه کلماتی از آن افتاده است. بنی اسرائیل همین‌گونه نابود شدند؛ بدن‌هایشان حاضر و قلبشان غایب بود و خداوند نماز بنده‌ای را که حضور قلب نداشته باشد نمی‌پذیرد.^۱

همچنین حماد، از شاگردان امام صادق علیه‌السلام، می‌گوید:

روزی امام صادق علیه‌السلام رو به من کرد و فرمود: حماد، می‌توانی خوب نماز بخوانی. در جواب گفتم: آری، من کتاب نماز، نوشته حریر را از حفظ دارم. امام فرمود: برخیز و نماز بخوان. من نماز خواندم. بعد از نماز امام به من فرمود: حماد، نمی‌توانی نماز خوب بخوانی، بسیار زشت است که مسلمانی پس از شصت هفتاد سال نتواند یک نماز با تمام آداب و شرایط به جای آورد. حماد می‌گوید: من احساس حقارت کردم. گفتم: نماز را به من بیاموز. امام علیه‌السلام نمازی با رعایت تمام آداب آن خواند... و فرمود: حماد، چنین نماز بخوان.^۲

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: صَلَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَاةً وَجَهَرَ فِيهَا بِالْقِرَاءَةِ فَلَمَّا انصَرَفَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ هَلْ اسْتَنْطَقْتُ شَيْئاً فِي الْقُرْآنِ قَالَ فَسَكَتَ النَّوْمُ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَمِيتُكُمْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ؟ فَقَالُوا: نَعَمْ. فَقَالَ: هَلْ اسْتَنْطَقْتُ فِيهَا بِشَيْءٍ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهُ كَانَ كَذَا وَكَذَا. فَغَضِبَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ اللَّهِ فَلَا يَذَرُونَ مَا يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْهُ وَلَا مَا يَتْرُكُونَ. هَكَذَا هَلَكْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَخَضِرَتْ أَبْدَانُهُمْ وَغَابَتْ قُلُوبُهُمْ وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ صَلَاةَ عَبْدٍ لَا يَحْضُرُ قَلْبُهُ مَعَ بَدَنِهِ (برقی، [بی‌نا]، ج ۱، ص ۲۶۱).

برخی ابن روایت را با عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تعارض دانسته و آن را حمل بر تقیه کرده‌اند. اما به نظر می‌رسد در اینجا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عمداً برخی از آیات را جا انداخته تا میزان توجه و حضور قلب مأمومان را ارزیابی کند. بنابراین، با عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تعارضی ندارد.

۲. عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَوْمًا: تَحْسَنُ أَنْ تَصَلِيَ يَا حَمَّادُ؟ قَالَ: قُلْتُ: يَا سَيِّدِي، أَنَا أَحْفَظُ كِتَابَ حَرِيرٍ فِي الصَّلَاةِ.

۷-۳. موانع تأثیر نماز

بر اساس روایاتی که پیش از این نقل شد، نماز از ارکان اسلام و چهره دین است و قبولی دیگر اعمال دینی مشروط به قبولی آن است. با این حال، این عبادت مانند هر عمل دیگری در معرض آفت‌هایی است که در صورت بی‌توجهی به آنها نماز از محتوا تهی شده و آن را تکراری، بی‌خاصیت و عقیم می‌سازد. از این رو، در سیره معصومان علیهم‌السلام به آسیب‌ها و آفت‌های نماز توجه جدی شده و مسلمانان را از آنها برحذر داشته‌اند. یکی از آفت‌های رایج نماز این است که شخص گمان کند نماز به تنهایی، بدون عمل به دیگر دستورهای خداوند متعال، انسان را به قله‌های رفیع کمال و قرب به خداوند متعال می‌رساند. امیرمؤمنان علیه‌السلام در سفارش‌های خود به کمیل می‌فرماید:

ای کمیل، فریفته گروهی نشو که نمازهای طولانی می‌خوانند و روزه‌های پیوسته می‌گیرند و صدقه می‌دهند و گمان می‌کنند موفق‌اند. ای کمیل، به خدا سوگند، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم که فرمود: شیطان هرگاه گروهی را بر کارهای زشت، مانند زنا و شرابخواری و ربا و مانند آن وا دارد، سخت عبادت کردن و خشوع و رکوع و خضوع و سجود را برای آنان محبوب می‌کند. سپس آنان را بر پذیرش ولایت پیشوایان جور که فرا خواننده به آتش‌اند و در روز قیامت یآوری ندارند، وادار می‌کند.^۱

یکی دیگر از آفت‌های رایج نماز این است که برخی گمان می‌کنند نماز بدون آگاهی و شناخت و تعقل ارزشمند است و مقبول درگاه خداوند واقع می‌شود. اسحاق بن عمار می‌گوید:
به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: فدایت شوم، من همسایه‌ای دارم که بسیار نماز می‌خواند و صدقه می‌دهد و حج می‌گزارد و هیچ عیبی ندارد. امام علیه‌السلام فرمود: اسحاق، عقلش چگونه است؟ عرض کردم، فدایت شوم عقلی ندارد. فرمود: اعمالش بالا نمی‌روند [و مقبول واقع نمی‌شوند].^۲

قال: فقال: لا، عليك، قم صل. قال: قلت بين يديه متوجهاً إلى القبلة، فاستفتحت الصلاة و ركعت و سجدت. فقال: يا حماد، لا تحسن أن تصلي؛ ما أقيح بالرجل أن يأتي عليه ستون سنة أو سبعون سنة فما يقيم صلاة واحدة بحدودها تامة. قال حماد: فأصابني في نفسي الذل، فقلت: جعلت فداك، فعلمني الصلاة... [صلى الإمام ركعتين بحدودها التامة] ثم قال: يا حماد، هكذا صل... (كلبيني، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۳۱۱).

۱... یا کمیل، لا تغتر بأقوام يصلون فيطيلون و يصومون فيداومون و يتصدقون فيحسبون أنهم موفقون یا کمیل أقسم بالله لسمعت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم يقول: إن الشيطان إذا حمل قوماً على الفواحش مثل الزنا و شرب الخمر و الربا و ما أشبه ذلك من الخنى و المآثم حبيب إليهم العبادة الشديدة و الخشوع و الركوع و الخضوع و السجود ثم حملهم على ولاية الأمة الذين يدعون إلى النار و يوم القيامة لا ينصرون (طبري، ۱۳۸۳ ق، ص ۲۸).

۲. إسحاق بن عمار عن أبي عبد الله علیه‌السلام قال: قلت له: جعلت فداك إن لي جاراً كثير الصلاة كثير الصدقة كثير الحج لا بأس

بنابراین، در آموزش نماز لازم است مربی، مربی را با آفت‌های نماز آشنا سازد تا نماز متربی دچار آن آفت‌ها نشود و از سازندگی و رشددهندگی باز نماند.

خلاصه مبحث

نماز به عنوان یکی از ارکان اسلام است که ستون دین و رأس اسلام به شمار می‌آید و در سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت  نیز بسیار بر آن تأکید شده است. از آنجای نماز، عملی عبادی است که هم با شناخت و آگاهی و هم با احساسات و رفتار انسان سروکار دارد. سن شروع آموزش به نماز در سیره معصومان  هنگامی است که کودک توانایی درک و فهم نماز را به دست آورده است و این زمانی است که وی به هفت یا نه سالگی رسیده باشد.

آموزش نماز در سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت  تابع سه اصل کلی، سهل‌گیری، افراط نکردن و مراقبت والدین است.

روش‌های آموزش نماز در سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت  بدین شرح است:
آشنا کردن متربی با نماز، آموزش شفاهی، آموزش عملی، تذکر و تصحیح خطاها، ارائه الگو، ترغیب و تشویق، مؤاخذه و تنبیه، ارزشیابی، و بیان آفت‌های نماز.

پرسش‌ها

۱. زمان شروع آموزش نماز در سیره معصومان  چه سنی است؟ آن را توضیح دهید.
۲. معصومان  در آموزش نماز چه اصولی را رعایت می‌کردند؟ آنها را شرح دهید.
۳. معصومان  در آموزش نماز از چه روش‌هایی استفاده می‌کردند؟ توضیح دهید.

بحث و پژوهش

فرض کنید یکی از دوستان شما نماز نمی‌خواند. چگونه او را به خواندن نماز ترغیب می‌نمایید؟ روش‌ها و دلائل خود را شرح دهید.

پد. قال: فقال: يا احنان، كيف عثله؟ قال: قلت له: جعلت فداك ليس له عقل. قال: فقال: لا يرتفع بذلك منه (كلبی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۴).

آموزش روزه

اهداف آموزشی مبحث چهارم

آشنایی با روش‌های آموزش روزه‌داری براساس سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

براساس هدف مرحله‌ای این فصل، انتظار از فراگیر این است که پس از مطالعه مطالب این فصل به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. زمان شروع آموزش روزه‌داری در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را بیان کند.
۲. اصول آموزش روزه‌داری را نام برده، هر یک از موارد را شرح دهد.
۳. روش‌های آموزش روزه‌داری را نام برده و ضرورت هر یک را توضیح دهد.

مقدمه

روزه یکی از عبادات مهم اسلامی است و در متون دینی، فراوان بر آن تأکید شده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید:

بر شما باد روزه گرفتن که سپری است از آتش (محمدی ری‌شهری، ۱۳۶۲-۱۳۶۳، ج ۵، ص ۴۶۷).

با توجه به اهمیت روزه، معصومان علیهم السلام بر آموزش روزه‌داری تأکید داشتند. در این مبحث سیره معصومان علیهم السلام در آموزش روزه‌داری را بررسی می‌کنیم. مطالب این مبحث ذیل این عنوان‌ها ارائه می‌شود: ۱. سن آموزش روزه‌داری؛ ۲. اصول آموزش روزه‌داری؛ ۳. روش‌های آموزش روزه‌داری.

۱. سن آموزش روزه‌داری

با توجه به اینکه کودکان در سال‌های اولیه زندگی توانایی روزه‌داری را ندارند، این

پرسش مطرح می‌شود که آموزش روزه‌داری باید از چه سنی آغاز شود. بررسی سیره معصومان علیهم‌السلام نشان می‌دهد که آنان آموزش روزه‌داری کودکان خود را پیش از آنکه به سن تکلیف برسند، آغاز می‌کردند و به شیعیان نیز چنین سفارش می‌نمودند. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم:

ما کودکانمان را در هفت سالگی به روزه گرفتن، به اندازه‌ای که توان دارند، تا نصف روز، بیشتر یا کمتر، دستور می‌دهیم.... شما کودکانتان را در نه سالگی به روزه گرفتن، به هر اندازه که می‌توانند، امر کنید....^۱

براساس این سیره، معصومان علیهم‌السلام آموزش روزه به فرزندان خود را از هفت سالگی شروع می‌کردند، ولی به شیعیان دستور می‌دادند از نه سالگی این کار را شروع کنند. علت این تفاوت چیست؟ در پاسخ به این سؤال، دو مطلب قابل طرح است: نخست اینکه در باب سن شروع آموزش روزه‌داری، هفت و نه سالگی موضوعیت ندارند، بلکه معیار اصلی شروع آموزش روزه‌داری این است که کودک توانایی نسبی روزه‌داری را به دست آورده باشد. از آنجا که میان کودکان بر حسب نژاد و زمان و مکان تفاوت‌هایی در سن کسب این توانایی وجود دارد، امام علیه‌السلام دستور داده است شیعیان آموزش روزه به فرزندان خود را از نه سالگی آغاز کنند. مؤید این مطلب روایتی است از امام صادق علیه‌السلام که، «هرگاه کودک توانایی روزه را به دست آورد، روزه بر او واجب می‌شود».^۲ و شیخ طوسی در ذیل این روایت می‌فرماید: مراد از وجوب در این روایت وجوب فقهی نیست، بلکه مراد از آن، وجوب آموزش روزه به فرزند است (شیخ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۸۱).

دوم اینکه این تفاوت از باب سهل‌گیری است؛ بدین معنا که امام علیه‌السلام برای تسهیل در انجام این وظیفه به شیعیان دستور داده است که آموزش روزه را از نه سالگی شروع کنند؛ چراکه کودکان در این سن، توانایی بیشتری برای روزه‌داری کسب کرده‌اند و در نتیجه آموزش‌های والدین را آسان‌تر قبول می‌کنند.

۱. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ... ونحن نأمر صبياننا بالصوم إذا كانوا بنى سبع سنين بما أطاقوا من الصيام اليوم، إن كان إلى نصف النهار أو أكثر أو أقل، فإذا غلبهم العطش والقرت أفتروا حتى يتعودوا الصوم و يطيقوه، فمروا صبيانكم إذا كانوا بنى تسع سنين بالصوم ما استطاعوا من صيام اليوم، فإذا غلبهم العطش أفتروا (كلینی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۴۰۹).

۲. إنشاق بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا أتى على الصبي سب سنين رجبت عليه الصلاة وإذا أطاق الصوم وجب عليه الصيام (شیخ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۸۱).

۲. اصول آموزش روزه‌داری

تسهیل و تدریج

روزه دو ویژگی دارد که آن را از نماز متمایز می‌کند: نخست آنکه زمان روزه‌دار بودن، یک ماه در سال است؛ در حالی که نماز عبادتی است که در هر شبانه‌روز پنج بار تکرار می‌شود. به همین سبب، فرصت برای تمرین و تکرار روزه در مقایسه با نماز محدودتر است و لازم است آموزش روزه فرآیندی تدریجی داشته باشد. دوم آنکه روزه‌داری نیاز به توانایی جسمانی خاصی دارد در حالی که برای انجام نماز توانایی جسمانی ویژه‌ای نیاز نیست. به همین سبب، در فرآیند آموزش روزه‌داری باید تسهیلاتی برای متربی در نظر گرفت. دقت در سیره معصومان علیهم‌السلام روشن می‌کند که آنان در آموزش روزه‌داری هر دو اصل پیشگفته را به صراحت مطرح کرده‌اند. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام درباره سن شروع آموزش روزه که پیش از این نقل کردیم، آمده است:

ما کودکانمان را در هفت سالگی به روزه گرفتن، به اندازه‌ای که توان آن را دارند، تا نصف روز، بیشتر یا کمتر، دستور می‌دهیم. هرگاه تشنگی و گرسنگی بر آنها غلبه کرد افطار می‌کنند، تا به روزه عادت کنند و توان روزه‌داری بیابند. شما کودکانتان را در نه سالگی به روزه گرفتن، به هر اندازه که می‌توانند، امر کنید و هرگاه تشنگی بر آنها غلبه کرد افطار کنند.^۱

در این روایت اصل «تدریج» مطرح و رعایت شده است؛ زیرا امامان علیهم‌السلام آموزش روزه به فرزندان خود را از پنج سالگی شروع می‌کردند و به تدریج تا سن بلوغ که حدود پانزده سالگی است، آنها را به روزه‌داری عادت می‌دادند. و هم اصل تسهیل رعایت شده است؛ زیرا در این روایت نه روزه کامل، بلکه روزه به اندازه‌ای که توان آن را دارد، خواسته شده است. کودکی ممکن است تا ساعت ده صبح و کودکی دیگر تا ظهر توان روزه داشته باشد. هر کودک به اندازه توان خود روزه می‌گیرد و سپس افطار می‌کند و به تدریج که توانایی بیشتری به دست آورد ساعت‌های روزه‌داری خود را افزایش می‌دهد.

۱. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ... ونحن نأمر صبياننا بالصوم إذا كانوا بنى سبع سنين بما أطاقوا من الصيام اليوم، إن كان إلى نصف النهار أو أكثر أو أقل، فإذا غلبهم العطش والقرح أفطروا حتى يتمدوا الصوم ويطيقوه، فمروا صياتكم إذا كانوا بنى تسع سنين بالصوم ما استطاعوا من صيام اليوم، فإذا غلبهم العطش أفطروا (كلینی، ۱۳۶۵، ج ۱۳، ص ۴۰۹).

جلوگیری از افراط

روزه عبادتی بسیار مهم و تأثیرگذار است. ولی افراط در آن آثار زیانباری دارد. چراکه این کار مسلمان را از پرداختن به دیگر فعالیت‌های ضروری زندگی باز می‌دارد؛ چهره‌ای ناخوشایند از اسلام به دیگران نشان می‌دهد و افزون بر این، چه بسا ممکن است به تدریج خود فرزند را از روزه و دیگر عبادت‌های اسلامی دلزده و بیزار کند. به همین جهت معصومان علیهم‌السلام، مسلمانان را از افراط در روزه‌داری برحذر می‌داشتند. در سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است:

همسر عثمان بن مظعون خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسید و عرض کرد: ای رسول خدا، عثمان روزها را روزه می‌گیرد و شب‌ها را به نماز می‌پردازد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خشمگین کفش‌های خود را برداشت و بیرون آمد تا به عثمان رسید و دید در حال نماز است. عثمان که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دید نمازش را تمام کرد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به او فرمود: ای عثمان، خداوند مرا به رهبانیت^۱ نفرستاده است، بلکه به دین اسلام که آسان و سهل‌گیر است، مبعوث کرده است. روزه می‌گیرم و نماز می‌خوانم و وظایف همسری خود را انجام می‌دهم. پس کسی که دین مرا دوست دارد، به سنت من اقتدا کند و یکی از سنت‌های من انجام وظایف زناشویی است.^۲

مراقبت والدین

آموزش روزه‌داری چنان که پیش از این گفته شد، فرآیندی تدریجی و زمان‌بر است و بدیهی است که پیمودن مسیر طولانی این آموزش و دستیابی به مقصد عالی روزه‌داری جز با هدایت و مراقبت و نظارت فردی دلسوز و آگاه امکان ندارد. ولی از آنجا که فرزند مقدار قابل ملاحظه‌ای از اوقات شبانه‌روز خود را در خانواده می‌گذراند و سال‌های طولانی را زیر نفوذ والدین خویش است، والدین، شایسته‌ترین افراد برای عهده‌داری این مسئولیت‌اند. از این رو، معصومان علیهم‌السلام وظیفه مراقبت بر آموزش روزه را به عهده والدین قرار داده‌اند. روایات متعددی که پیش از این نقل شد که معصومان علیهم‌السلام به والدین دستور می‌دادند فرزندان خود را به روزه‌داری امر کنند، مؤید این مطلب است.

۱. رهبانیت به معنای ترک دنیا است که در مسیحیت رواج داشته است.

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ جَاءَتْ امْرَأَةٌ عُثْمَانَ بْنَ مَظْعُونٍ إِلَى النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ عُثْمَانَ يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مُغَضَّبًا يَحْمِلُ نَعْلَيْهِ حَتَّى جَاءَ إِلَى عُثْمَانَ فَوَجَدَهُ يَصَلِّيُ فَانصَرَفَ عُثْمَانُ حِينَ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَقَالَ لَهُ: يَا عُثْمَانُ، لِمَ يَزِيلُنِي اللَّهُ تَعَالَى بِالرَّهْبَانِيَةِ وَ لَكِنْ بَعَثَنِي بِالْحَيَفِيَةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ أَصُومُ وَ أَصَلِّي وَ أَلِيسُ أَهْلِي فَتَنَ أَحَبُّ فِطْرَتِي فَلَيْسَتْ بِسُنَّتِي وَ لِمَ شِئِي الْبِكَاحُ (كَلِينِي، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۴۹۵).

۳. روش‌های آموزش روزه‌داری آشنا کردن با روزه‌داری در ماه رمضان

از آنجا که انسان موجودی آگاه و بااراده است، اولین گام در آموزش وی، آشنا کردن با رفتار مورد نظر است. در آموزش روزه نیز این قاعده صادق است و به همین سبب، در سیره معصومان علیهم‌السلام به آشنا کردن متریبان با این عمل عبادی توجه جدی شده و در فرصت‌های مناسب آنان را با ابعاد گوناگون روزه و نیز با ماه رمضان و آثار آن آشنا کرده‌اند. در روایتی آمده است:

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم [قبل از ماه رمضان] رو به مردم می‌کرد و می‌فرمود: ای مردم! آنگاه که ماه رمضان طلوع کند، شیاطین سرکش در بند می‌شوند و درهای آسمان و درهای بهشت و درهای رحمت باز می‌شود و درهای آتش بسته؛ دعا در آن مستجاب است و خداوند، هنگام افطار عده‌ای را از آتش جهنم آزاد می‌کند؛ و منادی هر شب ندا می‌کند که: آیا سائلی هست؟ آیا استغفارکننده‌ای هست؟^۱

امامان علیهم‌السلام نیز به پیروی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیش از ماه رمضان، آثار و برکات ماه رمضان و روزه‌داری را برای فرزندان خویش بیان می‌کردند. مسمعی می‌گوید:

امام صادق علیه‌السلام هنگام داخل شدن ماه رمضان، فرزندان را سفارش می‌کرد و می‌فرمود: خودتان را به زحمت بیندازید و بکوشید؛ زیرا در این ماه روزی‌ها تقسیم می‌شود، اجلها معین می‌شود، زائران خانه خدا که به سوی او حرکت می‌کنند تعیین می‌شوند و در این ماه شبی است که عمل در آن شب، از عمل هزار ماه برتر است.^۲

ترغیب به روزه‌داری

هرگاه انسان با آثار و پیامدها و سودهای یک رفتار آشنا شود، خودبه‌خود انگیزه‌ای برای انجام آن عمل در وی به وجود می‌آید. به همین جهت معصومان علیهم‌السلام برای ترغیب مردم به روزه‌داری فوائد و برکات مادی و معنوی روزه را بیان می‌کردند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «روزه سپری است در برابر آتش جهنم».^۳ امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به اصحابش فرمود: آیا

۱. کان رسول الله یقبل بوجهه إلی الناس فیتول: یا معشر الناس، إذا طلع هلال شهر رمضان غلّت مرده الشیاطین و فتحت أبواب السماء و أبواب الجنان و أبواب الرحمة و غلقت أبواب النار، و استعجب الدعاء، و كان لله فیه عند کلّ فطر عتقاء یمتقنهم الله من النار، و ینادی مناد کلّ لیلۃ: هل من سائل؟ هل من مستغفر؟ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۴، ص ۶۷).

۲. إنّه سمع أبا عبد الله علیه‌السلام یوصی ولده إذا دخل شهر رمضان: فاجهدوا أنفسکم، فإنّ فیه تقسم الأرزاق و تکتب الآجال، و فیه یکتب وفداؤه الذین ینفون إلیه، و فیه لیلۃ، العمل فیها خیر من العمل فی ألف شهر (همان، ص ۶۶).

۳. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ... وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: الصَّوْمُ جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ (همان، ص ۶۲).

شما را از کاری آگاه نکنم که اگر آن را انجام دهید، شیطان از شما دور می شود، چنان که مشرق از مغرب دور است؟ گفتند: آری، فرمود: روزه صورت شیطان را سیاه می کند.^۱ و در روایت دیگری فرمود: «روزه بگیرد تا سالم بماند».^۲

معرفی الگوهای روزه داری

چنان که پیشتر گفتیم، آشنایی با چگونگی روزه داری الگوها نقش مؤثری در آموزش روزه داری دارد و متربی با مقایسه روزه داری خود با روزه داری الگو، میزان دوری و نزدیکی خود به مقصد عالی تربیت را درمی یابد و این امر به او این امکان را می دهد تا نیروهای خود را در راه حرکت سریع تر به سوی هدف بسیج کند. از این رو، امامان علیهم السلام حالات و رفتار امامان پیش از خود و نیز چگونگی روزه داری آنان را برای متربیان بیان می کردند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

پیامبر صلی الله علیه و آله در ابتدای بعثت روزه می گرفت تا جایی که می گفتند هیچ روزی را بدون روزه سپری نمی کند و روزه نمی گرفت تا جایی که می گفتند هیچ روزی را روزه نمی گیرد. سپس این رویه را رها کرد و یک روز در میان روزه می گرفت که روزه حضرت داود علیه السلام است. این روش را نیز ترک کرد و تنها سه روز اول ماه را روزه می گرفت. این روش را نیز ترک کرد و هر ده روز یک روز را روزه می گرفت: دو پنجشنبه و یک چهارشنبه در میان آن دو و پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمان رحلت همین روش را داشت.^۳

امام صادق علیه السلام در جای دیگری حالات امام زین العابدین علیه السلام را در ماه رمضان توصیف می کند و می فرماید:

امام زین العابدین علیه السلام هنگامی که ماه رمضان فرا می رسید جز به دعا و تسبیح و استغفار سخن نمی گفت.^۴

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَبِيهِ عليهما السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ لِأَصْحَابِهِ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ فَعَلْتُمُوهُ تَبَاعَدَ الشَّيْطَانُ مِنْكُمْ كَمَا تَبَاعَدَ الْمَشْرِقُ مِنَ الْمَغْرِبِ؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: الصَّوْمُ يَسْتَوِدُّ وَجْهَهُ (همان جا).
۲. و عن علي عليه السلام: أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: صوموا تصحوا (نمیمی، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۴۲).
۳. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَوَّلَ مَا تَبِعْتُ يَصُومُ حَتَّى يَقَالَ: مَا يَفْطِرُ وَ يَفْطِرُ حَتَّى يَقَالَ: مَا يَصُومُ ثُمَّ تَرَكَ ذَلِكَ وَ صَامَ يَوْمًا وَ أَنْظَرَ يَوْمًا وَ هُوَ صَوْمُ دَاوُدَ عليه السلام ثُمَّ تَرَكَ ذَلِكَ وَ صَامَ الثَّلَاثَةَ الْأَيَّامِ الْفُرُّ ثُمَّ تَرَكَ ذَلِكَ وَ فَرَّقَهَا فِي كُلِّ عَشْرَةِ أَيَّامٍ يَوْمًا خَيْرِينَ بَيْنَهُمَا أَرْبَعَاءَ فَفِيهِمْ عَلِيٌّ وَ إِلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ يَغْتَلُ ذَلِكَ (كلینی، ۱۳۶۵، ج ۴، ص ۹۰).
۴. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام إِذَا كَانَ شَهْرَ رَمَضَانَ لَمْ يَتَكَلَّمْ إِلَّا بِالْأَعْيَانِ وَ التَّنْبِيحِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ وَ التَّكْبِيرِ (همان، ص ۸۹).

تمرین و تکرار

روزه‌داری عبادتی دشوار و سنگین است و برای کودکان دشوارتر و سخت‌تر. شاید به همین سبب، خداوند فرموده است: «روزه برای من است و من پاداش آن را می‌دهم»^۱. چگونه می‌توان این توانایی را در نونهالان ایجاد کرد که یک ماه را روزه بگیرند؛ آن هم در مواردی که روزها طولانی و هوا گرم است؟

مثلی معروف می‌گوید: کار نیکو کردن از پر کردن است. مطابق این ضرب‌المثل، انسان به واسطه تمرین و تکرار می‌تواند کارهایی را انجام دهد که در آغاز محال به نظر می‌رسد. یکی از این کارها که در ابتدا محال به نظر می‌رسد، ولی با تمرین و تکرار می‌توان توانایی آن را در نونهالان ایجاد کرد، روزه‌داری است. به همین جهت، معصومان علیهم‌السلام برای آموزش روزه‌داری به فرزندان خود از روش تمرین و تکرار استفاده کرده و آن را به شیعیان نیز توصیه می‌کردند؛ امام صادق علیه‌السلام در بیان این روش می‌فرماید:

ما کودکانمان را در هفت سالگی به روزه گرفتن، به اندازه‌ای که توان آن را دارند، تا نصف روز، بیشتر یا کمتر، دستور می‌دهیم. هرگاه تشنگی و گرسنگی بر آنها غلبه کرد افطار می‌کنند، تا به روزه عادت کنند و توان روزه‌داری بیابند. شما کودکانتان را در نه سالگی به روزه گرفتن، به هر اندازه که می‌توانند، امر کنید و هرگاه تشنگی بر آنها غلبه کرد افطار کنند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۴۰۹).

بر پایه سخنان امام صادق علیه‌السلام، در این روش از یک کودک که به هفت یا نه سالگی رسیده و توانایی نسبی روزه‌داری را کسب کرده، می‌خواهند به اندازه‌ای که می‌تواند روزه بگیرد. بدین صورت که همراه با پدر و مادر خود سحری می‌خورد و تا زمانی که می‌تواند گرسنگی و تشنگی را تحمل کند، روزه می‌گیرد و هرگاه گرسنگی یا تشنگی بر او فشار آورد افطار می‌کند و این کار را در روزهای دیگر ماه رمضان و نیز در سال‌های آینده تکرار می‌کند تا به تدریج به روزه‌داری عادت کرده و توانایی روزه‌داری کامل را به دست بیاورد. بنابراین، از این سیره فهمیده می‌شود که از نظر امامان علیهم‌السلام نیز تمرین و تکرار موجب می‌شود توانایی روزه‌داری کامل در کودک به وجود آید. سعدی در گلستان داستانی نقل می‌کند که مؤید این مدعاست؛ او می‌گوید:

دو درویش خراسانی ملازم صحبت یکدیگر سفر کردند. یکی ضعیف بود که هر دو شب، افطار کردی و دگری قوی که روزی سه بار خوردی. قضا را بر در شهری به تهمت

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أُجْزِي عَلَيْهِ (همان، ص ۶۳).

جاسوسی گرفتار آمدند. هر دو را به خانه‌ای کردند و در به گِل برآوردند. بعد از دو هفته معلوم شد که بی‌گناه‌اند. قوی را دیدند که مرده و ضعیف، جان سالم به در برده. درین عجب ماندند. حکیمی گفت: خلاف این عجب بودی؛ یکی بسیار خوار بود، طاقت بینوایی نیاورد و به سختی هلاک شد؛ وین دگر خوشتندار بود، لاجرم بر عادت خویش صبر کرد و به سلامت ماند» (سعدی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۵).

مؤاخذه و تنبیه

چنان که پیش از این گفته شد، تشویق و ترغیب و مؤاخذه و تنبیه همچون دو بالی هستند که فرآیند تربیت با آن در مسیر دستیابی به اهداف خود به پرواز درمی‌آید و به پرواز خود ادامه می‌دهد تا به مقصد خود برسد. بدیهی است در آموزش روزه نیز افزون بر ترغیب و تشویق از ابزار مؤاخذه و تنبیه نیز باید استفاده گردد، گرچه در چگونگی و میزان استفاده از این دو شروطی را باید رعایت کرد.

در سیره معصومان علیهم‌السلام مواردی از تنبیه و مؤاخذه در مورد روزه به دست نیامد؛ گرچه روایاتی از معصومان علیهم‌السلام نقل شده است مبنی بر اینکه تنبیه و مؤاخذه به سبب انجام ندادن برخی واجبات و ارتکاب برخی محرمات در حد محدود جایز است.

کودکان مکتبی لوحه‌های خود را خدمت امیرمؤمنان علیه‌السلام آوردند تا ایشان بهترین آنها را انتخاب کند. حضرت فرمود: همانا این کار نوعی داوری است و ستمکاری در این موضوع مانند ستمکاری در حکومت بر مردم است. به معلمتان بگویید که اگر شما را در مقام تأدیب بیش از سه ضربه بزند، او را قصاص می‌کنم.^۱

برخی فقها در توضیح این روایت گفته‌اند: براساس این روایت، تنبیه جایز است و تفاوتی ندارد که متربی کاری خلاف شرع یا خلاف برنامه‌های آموزشی و تربیتی مدرسه انجام داده باشد (گلپایگانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۷۸۵).

تبیین آفات روزه‌داری

روزه‌داری تنها خودداری از خوردن و آشامیدن و تحمل گرسنگی و تشنگی نیست. تحمل تشنگی و گرسنگی مقدمه‌ای است برای اینکه دیگر اعضا و جوارح انسان نیز از گناهان

۱. و بهذا الاستناد أن أمير المؤمنين عليه السلام ألقى صبيان الكتاب ألواحهم بين يديه ليخبر بينهم فقال: أما إنها حكومة والجور فيها كالجور في الحكم. أبلغوا معلمكم إن ضربكم فوق ثلاث ضربات في الأدب اتقص منه (همان، ج ۷، ص ۲۶۸).

خودداری کنند تا به برکت روزه‌داری در ماه رمضان، به تدریج به مقامی برسند که در تمام روزها و ماه‌های سال از تمام گناهان دوری کنند و به مقام متقین و مقربان نائل گردند. به دیگر سخن، روزه عبادتی است که اگر مطابق با دستورهایی که در اسلام آمده انجام شود، آثاری عمیق و عظیم بر روح و جان روزه‌دار بر جای می‌گذارد. ولی این ثمرات شیرین هنگامی بر این درخت زیبا می‌روید که از آفات در امان بماند. به همین سبب، معصومان علیهم‌السلام در آموزش روزه، به آموزش ظواهر روزه اکتفا نمی‌کردند و آفات روزه‌داری را نیز برای متریان خود تبیین می‌کردند. امام صادق علیه‌السلام فرمود:

روزه تنها [پرهیز] از خوردن و آشامیدن نیست. سپس فرمود: «مریم فرمود: نذر خدای رحمان کرده‌ام که روزه بگیرم» یعنی روزه سکوت. هرگاه روزه گرفتید زبانتان را حفظ کنید و چشمتان را [از گناهان] ببندید و نزاع نکنید و حسد نورزید. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنید که زنی با زبان روزه‌کنیز خود را دشنام داد. پس او را به غذائی دعوت کرد و به او فرمود: بخور. زن گفت: من روزه دارم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: چگونه روزه داری در حالی که کنیزت را دشنام داده‌ای. روزه تنها از خوردن و آشامیدن نیست. امام علیه‌السلام فرمود: هرگاه روزه گرفتی، باید گوش و چشمت را از حرام و زشت باز داری و مجادله و آزار خادم را رها کنی و بر تو وقار روزه نمایان باشد و روزی را که روزه داری مانند روزی نباشد که روزه نیستی.^۱

خلاصه مبحث

با توجه به اهمیت روزه در متون اسلامی و همچنین تأکید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام بر آموزش روزه‌داری، سن شروع آموزش روزه‌داری هنگامی است که متربی توانایی نسبی روزه‌داری را کسب کرده باشد که معمولاً مصادف با هفت تا نه سالگی است. اصول آموزش روزه‌داری عبارت است از: تسهیل، تدریج، جلوگیری از افراط، مراقبت والدین. روش‌های آموزش روزه‌داری نیز عبارت است از: آشنا کردن با روزه و ماه رمضان،

۱. عن جراح المدائنی عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الصيام ليس من الطعام والشراب وخده ثم قال قالت مزيم إني نذرت للرحمن صوماً صوماً صمتاً وفي نسخة أخرى أي صمتاً فإذا صمتتم فاحفظوا ألسنتكم و غضوا أنصاركم ولا تنازعوا ولا تحاسدوا. قال: وسع رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امرأة تسب جاريتي لها ربي صائبة فدعا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بطعام فقال لها: كلي. قالت: إني صائبة فقال: كيف تكوين صائبة وقد سببت جاريتك إن الصوم ليس من الطعام والشراب. قال: وقال أبو عبد الله عليه السلام: إذا صمت فليصم سنمك و بصرك من العزائم والقبيح و دمع المراء و أدنى الخادم وليكن عليك وقار الصيام و لا تجعل يوم صومك كيوم فطرك (همان، ج ۲، ص ۸۸).

ترغیب به روزه‌داری، معرفی الگوهای روزه‌داری، تمرین و تکرار، مؤاخذة و تنبیه، و تبیین آفات روزه‌داری.

بحث و پژوهش

۱. تربیت عبادی را با تربیت اعتقادی در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ مقایسه کنید. آیا روش پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ در این دو قلمرو تفاوتی دارد؟ این تفاوت‌ها چیست؟ به نظر شما چرا در سیره معصومان ﷺ در تربیت اعتقادی و عبادی چنین تفاوت‌هایی وجود دارد؟
۲. آیا معصومان ﷺ در تربیت عبادی از تنبیه و اجبار هم استفاده می‌کردند؟ چرا؟
۳. روش آموزش روزه‌داری پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ را تحلیل نموده و دیدگاه خود را در مورد این روش توضیح دهید.
۴. آیا روش‌ها و اصولی که در سیره در تربیت عبادی به کار گرفته شده با یافته‌ها و باورهای تربیتی رایج ناسازگار است؟ چگونه می‌توان از این مطالب در بهبود تربیت عبادی در مدارس سود جست؟

منابع برای بحث و پژوهش

- ناصر باهنر، آموزش مفاهیم دینی همگام با روان‌شناسی رشد، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۷۸.
- محمد داودی، نقش معلم در تربیت دینی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.
- مؤسسه البلاغ، روزه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱.
- حسین موسوی‌راد لاهیجی، روزه: درمان بیماری‌های روح و جسم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۴.

تربیت اخلاقی

اهداف آموزشی فصل پنجم

آشنایی با اصول و روش‌های تربیت اخلاقی در سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

براساس هدف مرحله‌ای این فصل، انتظار از خواننده این است که پس از مطالعه مطالب این فصل به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. اهمیت تربیت اخلاقی را بیان کند.

۲. اصول تربیت اخلاقی در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را نام برده هر یک از اصول تربیت اخلاقی را توضیح دهد؟

۳. روش‌های تربیت اخلاقی در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را نام برده هر یک از روش‌های تربیت اخلاقی را شرح دهد؟

مقدمه

در فصل پیش راه و روش تربیت عبادی را در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام بررسی کردیم. در این فصل به بررسی راه و روش تربیت اخلاقی در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام می‌پردازیم. چنان که پیش از این نیز گفته شد، تربیت در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام منشوری چندضلعی است که یکی از اضلاع آن، تربیت اخلاقی است. بنابراین، بحث تربیت اخلاقی مکمل تربیت اعتقادی و عبادی است. در این فصل نخست اهمیت و ضرورت تربیت اخلاقی بیان می‌شود و سپس در دو مبحث ادامه می‌یابد. در مبحث اول اصول تربیت اخلاقی و در مبحث دوم روش‌های تربیت اخلاقی در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام بررسی می‌شود.

اهمیت تربیت اخلاقی

خداوند در قرآن بعد از ده سوگند که آخرین آن سوگند به نفس انسانی است و پس از بیان این مطلب که باید و نباید و شایست و ناشایست را به نفس انسانی الهام کرده، می فرماید:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (شمس، ۹-۱۰)؛ کسی که نفس را از آلودگی‌ها پاک کرد رستگار شد و کسی که آن را آلوده کرد، زیان دید.

شاید به همین سبب خداوند یکی از اهداف اساسی بعثت پیامبر اسلام را تزکیه نفس انسان‌ها از آلودگی‌ها بیان کرده است:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (جمعه، ۲)؛ او کسی است که در میان درس‌ناخواندگان پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات خدا را بر آنان تلاوت کند و نفس آنان را از آلودگی‌ها پاک گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، مسلماً پیش از این در گمراهی آشکاری بودند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز مأموریت خود را تکمیل مکارم اخلاق شمرده است:

انما بعثت لاتمم مكارم الاخلاق (طبرسی، ۱۴۱۲ق، ص ۸)؛ همانا مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تکمیل کنم.

با وجود این، اهمیت اخلاق و تربیت اخلاقی، اختصاص به اسلام و جامعه‌های اسلامی ندارد. تجربه نشان داده است که انسان، خواه متدین به دینی آسمانی باشد یا نباشد، هیچ‌گاه، حتی در دوره مدرن و پسامدرن، بی‌نیاز از اخلاق و تربیت اخلاقی نیست. در دوران معاصر، در کشورهای غربی به دنبال پیشرفت‌هایی که در زمینه علوم تجربی به دست آمد، به تدریج اصول اخلاقی و توجه به فضائل و به دنبال آن توجه به تربیت اخلاقی، کم‌رنگ و حتی در مواردی نیز با اخلاق و فضائل اخلاقی مبارزه شد. اما، اخیراً به سبب آسیب‌های جدی‌ای که از این ناحیه به سلامت جامعه و افراد وارد شده است، توجه به اخلاق و فضائل اخلاقی و به دنبال آن توجه به تربیت اخلاقی، افزایش چشم‌گیری پیدا کرده است.

لیکونا^۱ در این زمینه می‌گوید:

واقعاً ما را چه می‌شود؟ نوزادان در آشغال‌دانی، یک و نیم میلیون سقط جنین در هر سال، افزایش مداوم سوءاستفاده‌های جنسی و بدنی از کودکان، در فقر به سر بردن یک‌چهارم کودکان. نسل‌های آینده ما در پنجاه یا صد سال بعد این امور را چگونه

1. Lickona, Thomas

خواهند دید؟ ... نظرسنجی‌ها یکی پس از دیگری نشان می‌دهد که بخش عمده‌ای از مردم آمریکا به این نتیجه رسیده‌اند که این کشور دچار انحطاط معنوی و اخلاقی شده است. این درک و حس رو به رشد وجود دارد که مدارس، خانواده‌ها، کلیساها، همه انجمن‌ها و گروه‌ها - آنهایی که در طول تاریخ مسئول انتقال میراث اخلاقی به جوانان بوده‌اند - باید جمع شوند و به صورت مشترک، منش اخلاقی کودکان و بالآخره فرهنگ ما را ارتقا دهند. مدارس دوباره متوجه شده‌اند که می‌توانند کارهای زیادی در زمینه پرورش منش خوب انجام دهند. آنها می‌توانند این کار را به این صورت شروع کنند که پرورش منش را بالاترین اولویت خود قرار دهند؛ زیرا این هدف زیربنای بقیه کارهای مدرسه است (Lichona, 1997, p.1).

مبحث اول

اصول تربیت اخلاقی در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

اهداف آموزشی مبحث اول

آشنایی با اصول تربیت اخلاقی و روش‌های آن

براساس سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

براساس هدف مرحله‌ای این فصل، انتظار از خواننده این است که پس از مطالعه مطالب این فصل به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. اصول تربیت اخلاقی را تعریف کند.
۲. نقش اصول در فرآیند تربیت اخلاقی را توضیح دهد.
۳. اصول پنج‌گانه تربیت اخلاقی در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را نام ببرد و توضیح دهد.

مقدمه

تربیت اخلاقی را می‌توان مجموعه‌ای از اقدامات و فعالیت‌هایی دانست که مربی به منظور آشنا کردن متربی با اصول و ارزش‌های اخلاقی و پرورش گرایش‌ها و فضیلت‌های اخلاقی در متربی، انجام می‌دهد. بدیهی است که اقدامات و فعالیت‌های متربی در تربیت اخلاقی در صورتی همراه موفقیت خواهد بود که سنجیده و حساب شده باشد. بدین معنا که مربی بداند چه اقدام و فعالیتی را چگونه باید انجام دهد. آنچه راهنمای مربی در انتخاب فعالیت‌ها و چگونگی انجام آنهاست، چیزی جز اصول تربیت اخلاقی نیست. با توجه به نقش برجسته و بی‌بدیل اصول تربیت اخلاقی در موفقیت تربیت اخلاقی، این مبحث به بیان اصول تربیت اخلاقی در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام اختصاص یافته است.

در این مبحث نخست اصول تربیت اخلاقی تعریف می‌شود و سپس اصول پنج‌گانه در هم‌تنیدگی تربیت اخلاقی و تربیت دینی، تهذیب ظاهر و باطن، پرورش روحیه تعقل همراه با پرورش روحیه تسلیم در برابر وحی، تعالی تدریجی، و مراقبت دائم و مخالفت با هواهای نفسانی بیان می‌شوند.

اصول تربیت اخلاقی

اصل در لغت به معنای ریشه و پایه است. ولی در علوم کاربردی مانند علوم تربیتی و مدیریت اصل به معنای «قاعده عامه‌ای است که می‌توان آن را به منزله دستورالعملی کلی در نظر گرفت و از آن به عنوان راهنمای عمل استفاده کرد» (باقری، ۱۳۷۹، ص ۶۴).

۱. در هم‌تنیدگی تربیت اخلاقی و تربیت دینی

در سیره معصومان علیهم‌السلام تمام فضائل و رفتارهای اخلاقی بخشی از دستورهای دینی است و نه چیزی مستقل از آن. برای نمونه فضیلت عفت، اصلاح میان مردم، اهتمام به امور دیگران و رفع مشکلات آنها و حیا، که از فضیلت‌های اخلاقی‌اند، در سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان بخشی از دین اسلام و دستورهای دینی مطرح شده‌اند. امام باقر علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ عِفَّةَ الْبُطْنِ وَالْفَرْجِ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۷۹)؛ برترین عبادت عفت دامان و شکم است». در این روایت عفت دامان و شکم عبادت تلقی شده است. در روایت دیگری اصلاح میان مردم، صدقه (که عبادت مالی است) به شمار آمده است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «صَدَقَةٌ يَجِبُهَا اللَّهُ إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَ تَقَارُبُ بَيْنِهِمْ إِذَا تَبَاعَدُوا (همان، ۲۰۹)؛ صدقه‌ای که خداوند آن را دوست دارد، اصلاح میان مردم است آنگاه که رابطه آنها به هم خورده باشد و نزدیک کردن آنها به یکدیگر است هنگامی که از هم فاصله گرفته‌اند». همچنین اهتمام به امور مردم مشخصه اساسی مسلمانی دانسته شده است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ (همان، ص ۱۶۳)؛ آنکه شب را به صبح برساند و به امور مسلمانان توجهی نداشته باشد، مسلمان نیست». و نیز حیا (شرم از انجام رفتارهای ناپسند) بُعدی از ایمان به حساب آمده است. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ وَالْإِيمَانُ فِي الْجَنَّةِ (همان، ص ۱۰۶)؛ حیا از ایمان است و [جایگاه] ایمان در بهشت است». بدین ترتیب، در سیره معصومان علیهم‌السلام اخلاق بخشی از دین است و این دورا نمی‌توان

از یکدیگر جدا کرد. البته، این بدان معنا نیست که هدف غائی دین اسلام تنها تهذیب خلق و خوی آدمی است. بر پایه سیره معصومان علیهم السلام تربیت اخلاقی هم باید بخشی از تربیت دینی و در ضمن تربیت دینی صورت گیرد. در طول تاریخ تعلیم و تربیت اسلامی نیز برخلاف کشورهای سکولار، تربیت اخلاقی نه جدا از تربیت دینی، که در ضمن تربیت دینی صورت می‌گرفت. افزون بر این، تربیت اخلاقی بدون تربیت دینی به هیچ روی نمی‌تواند موفقیت‌آمیز باشد. چنان‌که علوان گفته است، آراستگی به فضیلت‌های اخلاقی ثمره ایمان راسخ به خداوند (تربیت دینی) است. اعتقاد به خدا و اعتقاد به اینکه او در تمام لحظات بر اعمال و رفتار ما ناظر است، مانع آلوده شدن مسلمان به رذائل و رفتارهای ناشایست می‌شود (علوان، [بی تا]، ج ۱، ص ۱۶۷-۱۷۱). اگر آراستگی به فضائل و رفتارهای پسندیده اخلاقی میوه‌ای است که تنها بر درخت دین اسلام می‌روید، کسی که این میوه را در درختی جز درخت اسلام جستجو می‌کند، آب در هاون می‌کوبد. آن‌که دل‌باخته این میوه شیرین است، باید نخست به دنبال پرورش نهال دین در بوستان وجود متربی باشد.

۲. تهذیب ظاهر و باطن

مراجعه به سیره معصومان علیهم السلام نشان می‌دهد که از نظر آنان رفتار اخلاقی‌ای ارزشمند است که عمل و قصد و انگیزه عامل، هر دو شایسته و پسندیده است.

شایستگی عمل به چه معناست؟ شایستگی عمل بدین معناست که خود عمل مقبول شرع باشد. امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزاً عظیماً و نال ثواباً جزیلاً و من یعص الله و رسوله فقد خسر خسراناً مبیناً و استحق عذاباً الیماً (کلینی، ۱۳۶۵، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۴۲)؛ آنکه از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله او پیروی کند به رستگاری عظیم و پاداش فراوان دست یافته و آنکه از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله سرپیچی کند، آشکارا زیان کرده و سزاوار عذاب دردناک است.

ولی خداوند متعال دانا و حکیم مطلق است و بیهوده به چیزی امر یا از چیزی نهی نمی‌کند؛ در هر امر او مصلحتی و در هر عمل منهی، مفسده‌ای است و خداوند برای دستیابی انسان به مصالح و در امان ماندن از مفسد پیامبرانی فرستاده است و همه آنچه را برای فلاح و

رستگاری و سعادت انسان لازم بوده، از طریق آنان به مردم رسانده است. در روایتی از امام

باقر علیه السلام می خوانیم:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لَمْ أَدْعُ شَيْئاً يَقْرُبُكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَ يَبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ نَبَأْتُكُمْ بِهِ (کلینی، ج ۵، ص ۸۰)؛ پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای مردم، چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک و از جهنم دور کند، مگر اینکه شما را از آن آگاه کرده‌ام.

براساس این روایت راه رسیدن به سعادت و کمال پیروی از دستورهای خداوند است و در دین اسلام هر دستوری که برای رسیدن به سعادت و دوری از شقاوت لازم بوده بیان شده است. افزون بر این، از این روایت به دست می آید که هر عمل و رفتار مشروع، معقول نیز خواهد بود. چراکه اوامر و نواهی خداوند از مصالح و مفاسد واقعی سرچشمه می گیرد. انگیزه نیکو و پسندیده چیست؟ انگیزه نیکو و پسندیده آن است که جز رضای خدا و

اطاعت از دستور او چیز دیگری قصد نشده باشد. از امام صادق علیه السلام روایت شده:

يقول الله عزوجل: أنا خير شريك، فمن عمل لي ولغيري، فهو لمن عمله غيري (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۷۲)؛ خداوند عزوجل می فرماید: من شریک خوبی هستم؛ کسی که برای من و غیر من عملی را انجام دهد، آن عمل برای غیر من خواهد بود.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (هود، ۷)؛ تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکارترید» فرمود:

ليس يعني أكثر عملاً ولكن أصوبكم عملاً وإنما الاصابة خشية الله والنية الصادقة والحسنة. ثم قال... والعمل الخالص الذي لا تريد أن يحمدك عليه أحد إلا الله عزوجل (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۶)؛ مراد بیشتر عمل کردن نیست، بلکه مراد عمل صواب و درست است و درستی عمل یعنی خوف از خدا و نیت صادق و نیکو... عمل خالص آن است که نخواهی کسی جز خدا تو را بر آن ستایش کند.

بر پایه این دو روایت، رفتارهایی مقبول درگاه خداوند واقع می شوند که با انگیزه صحیح انجام بشوند و انگیزه صحیح قصد اطاعت از دستور خدا و اخلاص است.

از آنچه گفتیم روشن شد که عمل نیکو با انگیزه باطل و ناپسند ارزشمند نیست و عمل ناپسند با انگیزه صحیح نیز ارزشی ندارد. امام حسن عسکری علیه السلام از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

مردم نادان از مردی به بزرگی یاد می کردند و بسیار از او تعریف می کردند. مشتاق شدم او

را ببینم به گونه‌ای که مرا نشناسد. او را دیدم که مردمان زیادی دور او را گرفته‌اند و او پیوسته می‌خواست از دست آنان رها شود تا بالأخره از آنان جدا شد و به راه افتاد. او را تعقیب کردم تا به یک نانواپی رسید؛ هنگامی که نانوا از او غافل شد، دو قرص نان دزدانه برداشت. پیش خود گفتم شاید معامله‌ای دارند. سپس به انارفروشی رسید و در هنگام غفلت وی دو انار دزدانه از او برداشت. تعجب کردم و گفتم شاید معامله‌ای با هم دارند و او نیازی به دزدی ندارد. به راه خود ادامه داد تا به مریضی رسید و دو قرص نان و دو انار را نزد او گذاشت. از او راجع به این کار پرسیدم و او گفت: نکند تو جعفر بن محمد هستی؟ گفتم: آری. گفت: شرافت خانوادگی به چه کارت می‌آید وقتی نادانی؟ گفتم: نسبت به چه چیزی نادانم؟ گفت: نسبت به این سخن خداوند که فرمود: «آنکه کار نیک انجام دهد، ده برابر پاداش داده می‌شود و آنکه کار بدی انجام دهد، جز به همان اندازه مجازات نمی‌شود». من چهار عمل بد انجام دادم و چهار عمل نیک. مجازات اعمال بدم چهار و پاداش اعمال نیکم چهل است. اگر این دو را از هم کم کنیم، سی و شش حسنه برای من باقی می‌ماند. به او گفتم: خدا تو را بکشد!! آیا این سخن خداوند را شنیده‌ای که فرمود: «همانا خدا تنها از اهل تقوا می‌پذیرد». هنگامی که دو نان دزدیدی دو سیئه خریدی و هنگامی که دو انار دزدیدی دو سیئه دیگر خریدی و هنگامی که اینها را بدون اجازه صاحبانشان به کسی دیگری دادی چهار سیئه دیگر بر سیئات خود افزودی، نه اینکه چهل حسنه به چهار گناه افزوده باشی» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۹، ص ۴۶۷).

بر این اساس، در تربیت اخلاقی هم ظاهر متربی باید از رفتارهای ناشایسته تهذیب شود و هم باطن از انگیزه‌های ناشایست. به عبارت دیگر، گویی از نظر معصومان علیهم‌السلام هر عملی ظاهری دارد و باطنی. ظاهر عمل همان حرکاتی است که از اعضا و جوارح انسان صادر می‌شود و باطن و روح عمل انگیزه‌ای است که انسان را وادار به انجام رفتار کرده است. اگر عملی تنها از ظاهر خوب برخوردار باشد، ارزشی ندارد؛ چنان که اگر تنها از باطن و روح خوب برخوردار باشد، ارزشی ندارد. گرچه نقش باطن در ارزش دادن به عمل بیش از نقش ظاهر است. به همین جهت، در سیره، بر اخلاص نیت و پیراستن درون از انگیزه‌های پلید بیشتر تأکید شده است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ امْرِيٍّ مَا تَوَى فَمَنْ عَزَا ابْتِغَاءَ مَا عِنْدَ اللَّهِ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ عَزَا يَرِيدُ عَرْضَ الدُّنْيَا أَوْ نَوَى عِقَالاً لَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَّا مَا تَوَى (همان، ج ۱، ص ۴۸)؛ همانا ارزش اعمال به نیت است و هر کسی به حسب آنچه نیت کرده بهره‌مند می‌شود. کسی که جهاد کند و نیتش دستیابی به اجر الهی باشد، اجر او به

عهده خداست و کسی که برای رسیدن به منافع دنیایی یا گرفتن اسیری ارزشمند و آزاد کردن آن در برابر فدیة جهاد کند، جز آنچه قصد کرده به دست نمی‌آورد.

۳. پرورش روحیه تعقل اخلاقی همراه با تسلیم در برابر عقل و وحی

عقل انسان می‌تواند بسیاری از ارزش‌های کلی اخلاقی مانند خوب بودن عدالت، احسان و... را درک کند. همچنین می‌تواند برخی مصداق‌های روشن ارزش‌های کلی را درک کند. ولی تشخیص همه مصداق ارزش‌ها و ضد ارزش‌های اخلاقی در اوضاع و احوال مختلف از عهده عقل انسان بر نمی‌آید و در این موارد چاره‌ای جز مراجعه به شرع ندارد؛ زیرا تعیین و محاسبه تأثیرات یک عمل بر کمال حقیقی انسان از عهده انسان بیرون است.

در روایات متعددی بر این مطلب تصریح شده که خداوند برای هدایت انسان دو حجت قرار داده است: عقل و شرع. امام صادق علیه السلام خطاب به هشام می‌فرماید:

یا هشام إن الله على الناس حجتين: حجة ظاهرة و حجة باطنة، فأما الظاهرة فالرسل والأنبياء والأئمة عليهم السلام، و أما الباطنة فالعقول (کلبی، ۱۳۶۵، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۶)؛ ای هشام، خداوند بر مردم دو حجت قرار داده است: حجت ظاهر و حجت باطن. حجت ظاهر، پیامبران و امامان عليهم السلام هستند و حجت باطن عقل مردم است.

با توجه به عام بودن روایت، می‌توان گفت براساس این روایت خداوند برای تشخیص ارزش‌های اخلاقی دو ابزار در اختیار انسان قرار داده است: عقل و پیامبران و امامان عليهم السلام.

تا اینجا روشن شد که در سیره معصومان عليهم السلام عقل انسان و وحی هر دو در تشخیص ارزش‌های اخلاقی و رفتار شایسته و ناشایسته نقش دارند. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که رابطه عقل و وحی در تشخیص ارزش‌های اخلاقی با یکدیگر چگونه است؟ آیا هر یک از این دو، به صورت مستقل انسان را به مسیر صحیح هدایت می‌کنند؟ در روایتی از امام صادق علیه السلام این رابطه تبیین شده است:

إِنَّ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَ مَبْدَأَهَا وَ قَوَّتَهَا وَ عِمَارَتَهَا الَّتِي لَا يَنْتَفَعُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِهِنَّ الْعَقْلُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ زِينَةً لِخَلْقِهِ وَ نُوراً لَهُمْ فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ وَ أَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ وَ أَنَّهُمُ الْمُدَبَّرُونَ وَ أَنَّهُ الْبَاقِي وَ هُمُ الْفَاعِلُونَ... وَ عَرَفُوا بِهِ الْحَسَنَ مِنَ الْقَبِيحِ وَ أَنَّ الظُّلْمَةَ فِي الْجَهْلِ وَ أَنَّ النُّورَ فِي الْعِلْمِ فَهَذَا مَا دَلَّهُمْ عَلَيْهِ الْعَقْلُ. قِيلَ لَهُ: فَهَلْ يَكْتَفِي الْعِبَادُ بِالْعَقْلِ دُونَ غَيْرِهِ؟ قَالَ: إِنَّ الْعَاقِلَ لِدَلَالَةِ عَقْلِهِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ قِوَامَهُ وَ زِينَتَهُ وَ هِدَايَتَهُ عِلِمَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّهُ وَ عِلِمَ أَنَّ لِخَالِقِهِ مَحَبَّةً وَ

أَنَّ لَهُ كَرَاهِيَةً وَأَنَّ لَهُ طَاعَةً وَأَنَّ لَهُ مَعْصِيَةً فَلَمْ يَجِدْ عَقْلَهُ يَدُلُّهُ عَلَى ذَلِكَ وَعَلِمَ أَنَّهُ لَا يَوْصَلُ إِلَيْهِ إِلَّا بِالْعِلْمِ وَطَلَبِهِ وَأَنَّه لَا يَنْتَفِعُ بِعَقْلِهِ إِنْ لَمْ يَصِبْ ذَلِكَ بِعِلْمِهِ فَوَجِبَ عَلَى الْعَاقِلِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ الَّذِي لَا قِيَامَ لَهُ إِلَّا بِهِ (كليني، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۹)؛

اول و اصل و مایه تقویت و آبادانی هر چیز که انسان بی آن از هیچ چیزی سود نمی برد، عقل است که خداوند آن را زینت آفریدگان خود و نور آنان فرار داده است. با عقل است که بندگان خدا درک می کنند آفریننده خود را و اینکه خودشان آفریده شده اند، و اینکه خداوند مدبر آنان است و آنان تحت تدبیر خدا، و اینکه خداوند باقی و آنان فانی هستند... و به وسیله عقل نیکو را از زشت باز می شناسند و درمی یابند که تاریکی ریشه در جهل و روشنایی ریشه در علم دارد. این چیزی است که عقل آنها را به آن راهنمایی کرده است. به امام گفته شد: آیا بندگان خداوند می توانند به عقل بسنده کنند؟ امام علیه السلام فرمود: عاقل با راهنمایی عقل که خداوند آن را مایه قوام و زینت و هدایت او فرار داده است، درمی یابد که خداوند حق است و تنها خدا پروردگار اوست و درمی یابد که آفریننده او محبت و کراهتی و طاعت و معصیتی دارد. پس عقلش او را به این راهنمایی می کند و می داند که جز با علم و جستجو به آنها پی نمی برد و می داند که اگر با علم به اراده و کراهت و طاعت و معصیت خداوند پی نبرد، از عقلش نیز سودی نمی برد. از این رو، جستجوی علم و ادب که جز به آنها برپا نیست، بر عاقل لازم است.

مطابق این روایت، انسان با کمک عقل، خدا را می شناسد؛ چنان که به وسیله عقل خوب را از بد و زشت را از زیبا تشخیص می دهد؛ با وجود این، از راهنمایی های الهی بی نیاز نیست و به همین سبب، انسان به یاری عقل درمی یابد خداوند طاعت و معصیت و امر و نهی هایی دارد و برای دست یافتن به دستورهای خداوند باید به وحی روی آورد و در مکتب پیامبران زانوی شاگردی بر زمین بزند.

بدین ترتیب، روشن می شود که در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام اولاً عقل و وحی هر دو در تشخیص ارزش های اخلاقی و رفتار شایسته و ناشایست نقش دارند؛ ثانیاً هر چند عقل توانایی درک برخی قواعد کلی اخلاقی و برخی مصداق های آنها را دارد، در تشخیص دیگر مصادیق قواعد کلی و تطبیق آنها بر موارد و اوضاع و احوال خاص و نیز در تشخیص قواعد جزئی تر اخلاقی به وحی نیازمند است.

با توجه به مطالب یاد شده، یکی دیگر از اصول تربیت اخلاقی در سیره معصومان علیهم السلام پرورش تعقل اخلاقی در متربی است. بدین معنا که باید توانایی اندیشه ورزی و داوری و

تصمیم‌گیری درباره مسائل اخلاقی در وی رشد داده شود، تا وی بتواند خوب و بد را تشخیص دهد. افزون بر این، باید حالت تسلیم در برابر یافته‌های عقل و معارف و حیاتی اخلاقی نیز در تربی پرورش داده شود تا در صورت نیاز بتواند با مراجعه به شرع وظیفه اخلاقی خود را تشخیص دهد و به آن عمل کند.

بنابراین، در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام تعبد و تعقل در تربیت اخلاقی لازم و ملزوم یکدیگرند. کسی که از توانایی تعقل و درک و فهم اخلاقی برخوردار نیست ولی متعبد به دستورهای اخلاقی دین است، از قشری‌گری و تحجر و خرافات اخلاقی سردر می‌آورد (نمونه بارز آن مردی است که نان و انار می‌دزدید و به مریض می‌داد و معتقد بود با این کار ثواب و پاداش به دست می‌آورد) و در مقابل کسی که از فهم و درک اخلاقی برخوردار است، ولی به دستورهای اخلاقی دین متعبد نیست، سرنوشتی جز بی‌بندوباری اخلاقی و گمراهی نخواهد داشت. بهترین نمونه متعبدان غیر عاقل خوارج‌اند. خوارج که در عمل به دستورهای دینی بسیار متعبد و متصلب بودند، به گونه‌ای که پیوسته مشغول عبادت و قرائت قرآن و نماز بودند و پیشانی‌هایشان از بسیاری عبادت پینه بسته بود، به سبب نداشتن تفکر و اندیشه اخلاقی به جایی رسیدند که روشن‌ترین اصول اخلاقی، یعنی احترام به جان و ناموس مردم را به سادگی زیر پا می‌گذاشتند. ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد: «خوارج عبدالله بن خباب، صحابی پیامبر ﷺ را به جرم نقل روایتی از پیامبر ﷺ در مذمت آنها، سر بریدند و شکم زن حامله‌اش را دریدند» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۲۶۹).

در اینجا تذکر این نکته لازم است که تعبد به دستورهای اخلاقی خداوند در صورتی پسندیده است که شخص با استفاده از روش‌های معقول و پذیرفته شده مطمئن شود که آنچه می‌خواهد به آن تعبد ورزد واقعاً دستور خداوند است. بنابراین، تا شخص به این نتیجه نرسیده باشد، تعبد به دستورهای اخلاقی با عنوان دستورهای اخلاقی الهی امری پسندیده نیست و در غیر این صورت، چه بسا شخص به چیزهایی متعبد شود که نه از نظر عقل پسندیده‌اند، نه از نظر شرع. به این روایت توجه فرمایید:

وَقَالَ لَهُ [أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] ابْنُ السَّكَيْتِ فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ؟
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَقْلُ يَعْرِفُ بِهِ الصَّادِقِ عَلَى اللَّهِ فَيُصَدِّقُهُ وَالْكَاذِبِ عَلَى اللَّهِ فَيَكْذِبُهُ،
فَقَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ: هَذَا وَاللَّهِ هُوَ الْجَوَابُ (کلینی، ۱۳۶۵، ۲، ص ۲۵)؛ ابن‌سکیت از
امام رضا علیه السلام می‌پرسد، امروز حجت خدا بر مردم چیست؟ امام علیه السلام در پاسخ می‌فرماید:

عقل، با آن نسبت‌های درست به خداوند شناخته و تأیید می‌شود و نسبت‌های دروغ به خداوند نیز شناخته و تکذیب می‌شود. ابن‌سکیت گفت: به خدا سوگند، جواب همین است.

توجه به این روایت به روشنی بیانگر این است که عقل دستورهای واقعی دین را از دستورهای جعلی و تقلبی بازشناسی می‌کند.

۴. تعالی تدریجی

براساس سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام رشد اخلاقی چهار مرتبه و درجه دارد:

مرحله اول) اخلاق انسانی

در این مرحله شخص رفتارهای اخلاقی را به انگیزه‌های انسانی انجام می‌دهد و انگیزه‌های دینی مانند برخورداری از ثواب الهی و ترس از عذاب اخروی نقشی در جهت دادن به رفتارهای اخلاقی او ندارند. در سیره پیامبر ﷺ مواردی وجود دارد که نشان می‌دهد رفتارهای اخلاقی صادر شده از افراد به انگیزه‌های انسانی ارزشمندند. برای نمونه به این سیره توجه فرمایید. امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

لو كنا لا نرجو جنة ولا نخشى ناراً ولا ثواباً ولا عقاباً، لكان ينبغي لنا أن نطلب مكارم الاخلاق، فإنها مما تدل على سبيل النجاح، فقال رجل: فداك أبي وأمي يا أمير المؤمنين، سمعته من رسول الله ﷺ؟ قال: نعم وما هو خير منه، لما أتانا سبياً طي، فإذا فيها جارية... قالت: يا محمد إن رأيت أن تخلني عني ولا تشمت بي أحياء العرب، فإني ابنة سيد قومي، كان أبي يفك العاني، ويحمي الذمار، ويقري الضيف، ويشبع الجائع، ويكسي المعدوم، ويفرج عن المكروب، أنا ابنة حاتم طي. فقال ﷺ: خلوا عنها فإن أبها كان يحب مكارم الاخلاق (محدث نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۱۹۳)؛ امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: اگر امید به بهشت و پاداش نداشتیم و از جهنم و عذاب نمی‌ترسیدیم، باز هم سزاوار بود که در جستجوی مکارم اخلاق باشیم؛ چرا که آنها انسان را به رستگاری رهنمون می‌شوند. مردی برخاست و گفت: فدایت شوم، از پیامبر ﷺ شنیده‌ای؟ فرمود: آری و بهتر از این را. هنگامی که اسیران قبیله طي را خدمت پیامبر ﷺ آوردند، زنی در میان آنان بود... او گفت: ای محمد، اگر صلاح می‌دانی مرا آزاد کن و در میان قبیله‌ها سرشکسته‌ام مکن که من دختر رئیس قوم

خود هستیم. پدرم اسیران را آزاد می‌کرد، پناهندگان را حمایت می‌نمود، میهمانان را پذیرایی می‌کرد، و گرسنگان را سیر می‌نمود، برهنگان را می‌پوشاند و بیچارگان را دستگیری می‌کرد. من دختر حاتم طائی هستم. پیامبر ﷺ فرمود: او را رها کنید که پدرش مکارم اخلاقی را دوست می‌داشت.

همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

هیبتی از یمن نزد پیامبر ﷺ آمدند که در میان آنها مردی درشتگو و سختگیر در مجادله با پیامبر ﷺ بود. پیامبر ﷺ خشمگین شد چنان که رگ‌های او متورم و رنگ چهره‌اش دیگرگون شد و سرش را پایین انداخت. در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: پروردگارت سلامت می‌رساند و می‌گوید: «این مردی بخشنده است و دیگران را اطعام می‌کند». خشم پیامبر ﷺ فرو نشست و سر خود را بلند کرد و فرمود: اگر جبرئیل از جانب خداوند به من خبر نداده بود که تو بخشنده‌ای و به دیگران اطعام می‌کنی تو را طرد می‌کردم و مایه سخن دیگران قرار می‌دادم. مرد گفت: پروردگار تو بخشنده‌ای را دوست می‌دارد؟ فرمود: آری. مرد گفت گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند متعال نیست و تو فرستاده او هستی. سوگند به آن‌که تو را مبعوث کرده است هیچ‌کس را دست خالی از مال خود برنگردانده‌ام (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۴، ص ۲۰۸).^۱

این سیره‌ها به روشنی بر این مطلب دلالت دارد که انجام دادن رفتارهای پسندیده اخلاقی، نه با انگیزه الهی، بلکه با انگیزه انسانی، مطلوب پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام است.

ممکن است سؤال شود که روایات متعددی از پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام صادر شده^۲ و در آنها رفتارهایی که به انگیزه‌ای جز کسب رضایت خداوند انجام می‌شوند، بی‌ارزش تلقی شده‌اند. حال، با توجه به این روایات آیا باز هم می‌توان گفت رفتارهای اخلاقی‌ای که تنها به انگیزه‌ای انسانی صادر می‌شوند مقبول و ارزشمندند؟ در پاسخ باید گفت: سیره‌هایی که پیشتر نقل شد، بدین معنا نیست که این‌گونه اعمال - اعمال پسندیده‌ای که به انگیزه‌ای غیر از پیروی از دستورهای خدا انجام می‌شود - هیچ‌گونه ارزشی ندارند؛ زیرا این رفتارها، در دوری از برخی پیامدهای منفی و رسیدن به برخی سودهای دنیایی مانند ارتباط خوب با دیگران و ستایش شدن از سوی دیگران مؤثرند. افزون بر این، این نوع رفتارها و صفتهای مثبت اخلاقی زمینه را برای هدایت و سعادت انسان فراهم می‌کنند. چنان‌که در همین سیره، امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: این‌گونه رفتارها انسان‌ها را به سوی رستگاری هدایت می‌کنند.

۱. اصل این روایت را پیش از این نقل کرده‌ایم.
۲. برخی از آنها را در «تهذیب ظاهر و باطن» نقل کردیم.

مؤید این امر این است که در دومین سیره‌ای که پیشتر نقل کردیم، پیامبر ﷺ درباره اسیری که خداوند دستور داد به سبب سخاوتش کشته نشود و او نیز به همین سبب اسلام آورد، فرمود: «بخشنده‌گی اش او را به بهشت هدایت کرد» (محدث نوری، ۱۴۰۸، ج ۷، ص ۱۴). با این حال، رفتارهای اخلاقی که با انگیزه‌ای جز اطاعت از دستورهای خداوند متعال انجام می‌شوند، نمی‌توانند انسان را به سعادت و خوشبختی واقعی یعنی سعادت اخروی برسانند، چنان که نمی‌توانند انسان را به قرب و محبت خداوند که اوج اخلاق اسلامی است برسانند؛ چراکه رفتارهای اخلاقی در صورتی انسان را به این دو هدف - خوشبختی اخروی و محبت و قرب خداوند - می‌رسانند که علاوه بر حُسن فعلی (پسندیده بودن رفتار) از حُسن فاعلی (بُنی خالص) نیز برخوردار باشند.

بنابراین، می‌توان میان سیره‌هایی که برای رفتارهای اخلاقی انجام شده با انگیزه‌ای انسانی ارزش قائل می‌شوند و روایاتی که چنین رفتارهایی را بی‌ارزش قلمداد می‌کنند چنین جمع کرد که دسته اول، اولاً ناظر به آثار دنیوی آن رفتارهاست و ثانیاً بیانگر آن هستند که این رفتارها زمینه‌ساز هدایت و سعادت انسان است، ولی دسته دوم ناظر به این مطلب است که چنین رفتارهایی نمی‌توانند انسان را به سعادت واقعی و مقام قرب خداوند برسانند.

مرحله دوم) اخلاق دینی در حد رسیدن به بهشت و دوری از عذاب

در این مرحله آنچه اعمال و رفتار شخص را جهت می‌دهد از امور انسانی فراتر رفته و شخص رفتارهای خود را با انگیزه‌ای دینی انجام می‌دهد. ولی انگیزه دینی او فقط دستیابی به پاداش‌های دنیوی و اخروی و دوری از عذاب‌های دنیوی و اخروی است. در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ در مقام ترغیب مسلمانان به رفتارهای اخلاقی بر عذاب‌ها و پاداش‌های دنیوی و اخروی پیروی و سرپیچی از قواعد اخلاقی تأکید شده است و این نشان می‌دهد که این مرحله از رشد اخلاقی از نظر معصومان ﷺ مطلوب است. به چند نمونه از این سیره‌ها توجه فرمایید. امام صادق ﷺ می‌فرماید:

إِنَّ الْغَنَى وَالْعِزَّ يُجْلَانِ، فَإِذَا ظَفَرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَانًا (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۶۵)؛

بی‌نیازی و عزت در گردش‌اند و هرگاه به محل توکل رسیدند در آنجا ساکن می‌شوند.

در این روایت امام ﷺ با بیان این مطلب که یکی از نتایج توکل بی‌نیازی و عزت است، مؤمنان را به این صفت ترغیب می‌کند. در روایت دیگری می‌فرماید:

من خاف الله أخاف الله منه كل شيء و من لم يخف الله أخافه الله من كل شيء
(همان، ص ۶۸)؛ کسی که از خدا بترسد، خداوند همه را از او می ترساند و کسی که از
خداوند نترسد، خداوند او را از همه می ترساند.

در این روایت نه تنها خوف از خدا (که مرحله ای از اخلاق است) مطلوب دانسته شده، بلکه
افزون بر آن، با بیان اثری دنیوی برای خوف خدا، مردم به این صفت ترغیب شده اند. در
روایت دیگری امام صادق علیه السلام به صراحت این مطلب را بیان می فرماید:

إِن مِّن الْعِبَادَةِ شِدَّةِ الْخَوْفِ مِّنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ اللَّهُ: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ
الْعُلَمَاءُ» وَ قَالَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: «فَلَاتَخْشَوْا النَّاسَ وَ أَخْشَوْنِ» (همان، ص ۶۹)؛ سخت
ترسیدن از خداوند عزوجل عبادت است. خداوند عزوجل می فرماید: «از میان بندگان،
تنها دانشمندان از خداوند می ترسند» و می فرماید: «از مردم نترسید و از من بترسید».

بر پایه این روایت، ترس از خداوند و اقدام کردن به رفتارهای پسندیده، از جمله رفتارهای
پسندیده اخلاقی برای دوری از عذاب الهی، از نظر معصومان علیهم السلام مطلوب است. چنان
که اقدام کردن به رفتارهای پسندیده به قصد دست یافتن به سودهای دنیوی و اخروی
مطلوب است.

مرحله سوم) اخلاق الهی شاکرانه

در این مرحله، آنچه به اعمال و رفتار انسان جهت می دهد، نه انگیزه های انسانی و این جهانی
و نه انگیزه های دینی دستیابی به ثواب و دوری از عذاب های الهی، بلکه ادای شکر
نعمت های خداست. این مرحله از رشد اخلاقی نیز مطلوب و بلکه برتر از دو مرحله پیشین
است. در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

كان رسول الله صلى الله عليه وآله عند عائشة ليلتها، فقالت: يا رسول الله لم تتعب نفسك و قد
غفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخر؟ فقال: يا عائشة ألا أكون عبداً شكوراً.
قال: و كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقوم على أطراف أصابع رجله فأنزل الله سبحانه و
تعالى: «طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» (همان، ص ۹۵)؛ پیامبر صلى الله عليه وآله شبی نزد
عایشه بود. عایشه گفت: ای رسول خدا، چرا خود را به رنج می افکنی (و خدا را چنین
عبادت می کنی)، با اینکه خداوند همه گناهان گذشته و آینده شما را بخشیده است؟
پیامبر صلى الله عليه وآله در پاسخ فرمود: آیا بنده ای شکرگزار نباشم؟ سپس امام باقر علیه السلام فرمود:
پیامبر صلى الله عليه وآله چنان شبها را به عبادت می گذراند که خداوند این آیات را نازل کرد: «ما
قرآن را بر تو فرو نفرستادیم تا خود را به رنج درافکنی».

مطابق این روایت، عبادت پیامبر ﷺ نه برای ترس از جهنم بود و نه برای رسیدن به بهشت، بلکه تنها برای ادای شکر نعمت‌هایی بود که خداوند به او عطا کرده بود.

مرحله چهارم) اخلاق الهی عاشقانه

در این مرحله همه رفتارهای شخص ناشی از عشق و علاقه به خداوند است. برای چنین شخصی نه اجر و مزد و پیامدهای دنیایی عمل ارزش دارد و نه ثواب و عذاب الهی و دینی. این مرحله از رشد اخلاقی مطلوب و بر مراحل پیشین برتری دارد. امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند:

أفضل الناس من عشق العبادَةَ، فعانقها و أحبها بقلبه و باشرها بجسده و تفرغ لها، فهو لا يبالي على ما أصبح من الدنيا، على عسر أم على يسر (همان، ص ۸۳)؛ برترین مردم کسی است که به عبادت عشق بورزد و آن را در آغوش بگیرد و قلباً دوست بدارد و با تمام بدن آن را لمس کند و خود را برای آن از هر چیز دیگری فارغ کند. برای چنین کسی اهمیتی ندارد که دنیا بر او چگونه بگذرد، سخت یا آسان.

از این روایت چنین برمی‌آید که برخی افراد خدا را نه برای رسیدن به بهشت یا دوری از عذاب جهنم، بلکه برای علاقه و محبت به خداوند عبادت می‌کنند و از نظر پیامبر صلی الله علیه و آله این افراد برترین مردم هستند.

در روایتی دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است:

بکی شعيب رضي الله عنه من حب الله عزوجل حتى عمي، فرد الله عزوجل عليه بصره، ثم بكي حتى عمي فرد الله عليه بصره، ثم بكي حتى عمي فرد الله عليه بصره، فلما كانت الرابعة أوحى الله إليه: يا شعيب، إلی متى يكون هذا أبدأ منك، إن يكن هذا خوفاً من النار فقد أجزتک، و ان يكن شوقاً إلی الجنة فقد أبحتک، قال إلهی و سیدی أنت تعلم انی ما بکیت خوفاً من نارک و لا شوقاً إلی جنتک، و لكن عقد حبک علی قلبی فلست أصبر أو أراک (صدوق [بی تا]، ص ۵۷)؛ شعيب چنان به سبب محبت خدا گریه کرد که چشمانش کور شد. خداوند چشم او را به وی بازگرداند و شعيب باز چنان گریه کرد تا چشمانش کور شد. تا اینکه در بار چهارم خداوند به او وحی کرد تا چه زمانی این کار را ادامه خواهی داد؟ اگر این گریه از ترس عذاب جهنم است، تو را از عذاب نجات دادم و اگر برای شوق به بهشت است، آن را در اختیار تو گذاشتم. شعيب، در جواب گفت: خدایا، می‌دانی که گریه من نه برای ترس از جهنم و نه

برای شوق به بهشت، بلکه تنها به سبب محبت تو است؛ چرا که نمی‌توانم دوری تو را تحمل کنم.

این روایت نیز بیانگر این مطلب است که آنچه شعیب را به گریه واداشته، نه ترس از عذاب و نه شوق و علاقه به بهشت، بلکه تنها و تنها علاقه به خدا و دوری از خدا بود. نظیر همین مضمون را در دعای کمیل می‌خوانیم: «خدایا، گیرم که بر عذاب تو صبر کردم، اما چگونه فراق تو را تحمل کنم» (قمی، ۱۳۷۴، ص ۹۱).

ممکن است گفته شود آنچه در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام آمده و پیشتر با استناد به آنها مراتب و درجات اخلاق در سیره استخراج شد، ناظر به انگیزه عامل است؛ یعنی مفاد سیره‌های نقل شده این است که انسان‌ها در انجام دادن رفتارهای اخلاقی چهار دسته‌اند: گروهی به انگیزه انسانی، گروهی دیگر به انگیزه دوری از عذاب‌های الهی و دستیابی به پاداش الهی، گروهی دیگر به انگیزه ادای شکر نعمت‌های الهی و گروه چهارم به انگیزه محبت خداوند، به دستوره‌های اخلاقی پای‌بندند؛ در حالی که در مراتب رشد اخلاقی که روان‌شناسان معاصر غربی مطرح کرده‌اند نوع درک و فهم شخص از اخلاق و مفاهیم اخلاقی مطرح است. بنابراین، با استناد به این سیره‌ها نمی‌توان مراتب و درجات اخلاق و رشد اخلاقی را کشف کرد.

در پاسخ باید گفت اولاً در نظریات روان‌شناسان معاصر غربی آنچه ملاک رتبه‌بندی قرار گرفته نوع درک و فهم اخلاقی اشخاص و نوع انگیزه آنها در اقدام به رفتارهای اخلاقی است. چنان که در نظریه کلبِرگ و نظریه پیازه این مطلب به وضوح مطرح شده است. ثانیاً داشتن نوع خاصی از انگیزه در اقدام به رفتارهای اخلاقی مستلزم داشتن نوع خاصی از درک و فهم اخلاقی است. به همین جهت نمی‌توان تصور کرد که کسی همه رفتارهای اخلاقی خود را به سبب عشق و محبت به خدا انجام دهد و در عین حال، درک و فهم اخلاقی اش دقیقاً همانند درک و فهم اخلاقی کسی باشد که تنها به انگیزه انسانی مانند کمک به هم‌نوع و کسب محبوبیت به دستوره‌های اخلاقی پای‌بند است. بنابراین، می‌توان با استناد به سیره‌هایی مانند آنچه بیان شد، مراتب و درجات اخلاق و رشد اخلاقی را کشف و استخراج کرد.

همچنین ممکن است گفته شود آنچه روان‌شناسان با عنوان مراتب و درجات رشد اخلاقی بیان کرده‌اند ناظر به امر واقع و از نوع گزاره‌های توصیفی است، ولی آنچه در

سیره‌های یاد شده آمده ناظر است به آنچه باید باشد، نه آنچه در حال حاضر وجود دارد. به دیگر سخن، مفاد سیره‌ها گزاره‌ای هنجاری است نه توصیفی. بنابراین، نمی‌توان این دورا با یکدیگر مقایسه کرد و نتیجه‌هایی درست گرفت.

در پاسخ می‌توان گفت ظاهراً مفاد سیره‌ها این است که در واقع انسان‌ها به این چند دسته تقسیم می‌شوند. برای مثال، مفاد روایت معروف حضرت علی علیه السلام این است که بندگان خدا سه دسته‌اند، نه اینکه می‌توانند سه دسته باشند. افزون بر این، برخی از سیره‌ها، مانند سیره مربوط به دختر حاتم طایی، نیز به صراحت ناظر به افراد موجود در خارج بودند که به انگیزه‌ای خاص به رفتارهای اخلاقی پای‌بند بودند.

توجه به مطالب پیشگفته ما را به یکی دیگر از اصول تربیت اخلاقی در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام راهنمایی می‌کند که همان اصل تعالی تدریجی متریان است. مراد از اصل تعالی تدریجی این است که مربی نباید مربی را به اخلاق انسانی یا دیگر مراتب پایین اخلاق محدود سازد و مربی هم نباید خود را به این مراحل قانع کند. چراکه انسان می‌تواند خود را از دام سود و زیان مادی رها کند و اوج بگیرد و به مراحل بالاتر برسد. ولی اوج گرفتن در این آسمان و رسیدن به مراتب بالاتر باید تدریجی و گام به گام باشد. مربی نمی‌تواند یکباره مربی را از مرحله اول به مرحله سوم یا چهارم برساند. افزون بر این، هر یک از این مراحل اقتضائاتی دارند و توانایی‌هایی می‌طلبند. بنابراین، از کسی که در مرحله اول رشد و تربیت اخلاقی قرار دارد نمی‌توان انتظار رفتارهایی را داشت که مناسب مراحل بالاتر است و نمی‌توان از او رفتارهایی را خواست که بسیار فراتر از مقتضیات آن مرحله از رشد اخلاقی است که وی در آن قرار دارد.

۵. مراقبت دائم و مخالفت با هواهای نفسانی

بر پایه سیره معصومان علیهم السلام در وجود انسان دو لشکر وجود دارد: لشکر عقل و لشکر جهل (که شامل شهوات نفسانی هم می‌شود) و وجود انسان پیوسته میدان کارزار میان این دو لشکر است. اگر لشکر جهل پیروز شود، انسان از انسانیت خود تهی شده و به حیوانی، بلکه پستتر از حیوانی مسخ می‌شود و رفتارهای صادر شده از وی رفتارهایی ناشایست و حیوانی خواهند بود؛ و اگر لشکر عقل پیروز این کارزار باشد، انسان شکوفا شده و از فرشتگان برتر می‌رود و رفتارهای صادر شده از وی نیز همگی شایسته و انسانی خواهند

بود. عبدالله بن سنان می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم فرشتگان برترند یا آدمی زادگان؟ امام به نقل از امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلاً بِلا شَهْوَةٍ وَ رَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلا عَقْلِ وَ رَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلْتَيْهِمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ (صدوق، [بی تا]، ص ۵)؛ خداوند در فرشتگان عقل را بدون شهوت و در چهارپایان شهوت را بدون عقل و در انسان هر دو را قرار داد. پس کسی که عقلش بر شهوتش غلبه کند، از فرشتگان بهتر است و کسی که شهوتش بر عقلش پیروز شود، از چهارپایان بدتر است.

سماعه بن مهران، از یاران امام صادق علیه السلام، می گوید: من در حضور امام علیه السلام بودم و گروهی از موالیان ایشان نیز بودند که بحث عقل و جهل پیش آمد. امام علیه السلام فرمود:

اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ... ثُمَّ جَعَلَ [الله] لِلْعَقْلِ خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللهُ بِهِ الْعَقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعِدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ قَوَّيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطِنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ فَقَالَ: نَعَمْ، فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَ جُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَكَانَ مِمَّا أَعْطَى الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَ السَّبْعِينَ الْجُنْدِ... فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدِ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ أَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمِلَ وَ يَنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِنَّمَا يُدْرَكَ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَ جُنُودِهِ وَ بِمُجَانِبَةِ الْجَهْلِ وَ جُنُودِهِ وَ فَقْنَا اللهُ وَ إِيَّاكُمْ لِطَاعَتِهِ وَ مَرْضَاتِهِ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۱)؛ عقل و لشکریانش و جهل و لشکریانش را بشناسید تا راه یافته شوید... آنگاه خداوند برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد. هنگامی که جهل دید خداوند چگونه عقل را گرامی داشت و به او لشکریانی داد، دشمنی عقل را به دل گرفت و گفت: ای خدا، این آفریده ای مانند من است. ولی او را آفریدی و گرامی داشتی و تقویت کردی، در حالی که من دشمن اویم و هیچ قدرتی ندارم. به من نیز لشکریانی مانند او بده. خداوند فرمود: باشد، اما اگر پس از این نافرمانی کنی، تو و لشکریانت را از رحمت خود بیرون می کنم و جهل قبول کرد. خداوند به او نیز هفتاد و پنج لشکر عطا کرد... این ویژگی ها که از لشکریان عقل هستند جز در پیامبر یا وصی پیامبر یا مؤمنی که خداوند قلب او را با ایمان آزموده است جمع نمی شود. اما دیگران یعنی موالیان

ما، برخی از لشکریان عقل و برخی از لشکریان جهل را دارند تا زمانی که به تکامل برسند و وجودشان از لشکریان جهل پاک شود. در این هنگام در درجات عالی همراه با پیامبران و اوصیا خواهند بود. اما این (مقام)، با شناخت عقل و لشکریانش و با دوری از جهل و لشکریانش به دست می‌آید. خداوند ما و شما را موفق به اطاعت و کسب رضایتش بفرماید.

بدین ترتیب، روشن می‌شود که در سیره معصومان علیهم‌السلام وجود انسان صحنه کارزار میان دو قوای عقل و جهل است و سرنوشت انسان بستگی به نتیجه این نبرد دارد. اگر عقل پیروز شود، انسان خوشبخت و اگر جهل پیروز شود، آدمی بدبخت خواهد شد. با وجود این، خود انسان در پیروزی عقل یا جهل نقش اساسی دارد. اگر مطابق خواسته‌های نفسانی خود عمل کند و رفتارهای نابخردانه انجام دهد، لشکریان جهل پیروز می‌شوند؛ ولی اگر مطابق تشخیص عقل رفتار کند و برخلاف خواسته‌های نفسانی خود قدم بردارد، عقل و لشکریانش به پیروزی می‌رسند.

از آنچه گفته شد، به اصل دیگری از اصول تربیت اخلاقی در سیره معصومان علیهم‌السلام می‌رسیم و آن عبارت است از مراقبت دائم از نفس و هواهای نفسانی و مخالفت با آنها. زیرا پیروی از شهوت‌ها و هواهای نفسانی و لشکریان جهل، انسان را به پرتگاه سقوط و انحطاط می‌کشاند. اصولاً در دیدگاه معصومان علیهم‌السلام بزرگ‌ترین عامل گمراهی انسان و فروغلتیدن در لجن‌زار انحرافات اخلاقی، هواپرستی است. همین امر اقتضا می‌کند انسان سخت مراقب نفس و هواهای نفسانی باشد که لحظه‌ای غفلت، او را به دره هولناک انحطاط می‌اندازد. و ابشی می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود:

أَخَذُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَخَذُونَ أَغْدَاءَكُمْ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَغْدَى لِلرَّجَالِ مِنْ اتِّبَاعِ أَهْوَائِهِمْ وَ حَصَائِدِ أَلْسِنَتِهِمْ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۳۵)؛ از هواهای نفسانی خود بپرهیزید، چنان که از دشمن خود دوری می‌کنید که برای مردم، دشمنی بدتر از پیروی هواها و درویده زبان‌هایشان وجود ندارد.

خلاصه مبحث

اصول تربیت اخلاقی نقش مهمی در انتخاب نوع فعالیت‌های تربیتی و چگونگی انجام آنها دارند. همچنین اصول، نقش تعیین‌کننده‌ای در موفقیت فرآیند تربیت اخلاقی دارند. بررسی سیره تربیتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام نشان می‌دهد که آنان در تربیت اخلاقی پنج اصل را رعایت می‌کردند:

۱. تمام فضائل و رفتارهای اخلاقی بخشی از دستورهای دینی است و نه چیزی مستقل از آن. بنابراین تربیت اخلاقی نمی‌تواند و نباید جدا از تربیت دینی باشد؛ زیرا اخلاق، جزئی از دین است و با آن پیوند ناگسستنی دارد؛

۲. در تربیت اخلاقی هم باید ظاهر را از رفتارهای ناشایست پاک کرد و هم باطن را از انگیزه‌های باطل؛

۳. در تربیت اخلاقی، هم باید روحیه تعقل اخلاقی در متربیان پرورش داده شود و هم روحیه تسلیم در برابر آموزه‌های اخلاقی و حیانی؛ زیرا عقل انسان نمی‌تواند در همه موارد وظیفه اخلاقی انسان را با قاطعیت روشن کند؛

۴. در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام رشد اخلاقی دارای مراتبی است. این مراتب به ترتیب عبارت‌اند از: الف) کسانی که رفتارهای پسندیده اخلاقی را نه با انگیزه‌ای دینی، بلکه با انگیزه‌ای انسانی انجام می‌دهند. این افراد در پایین‌ترین مراحل تربیت اخلاقی قرار دارند؛ ب) کسانی که برای دوری از عذاب الهی یا برای رسیدن به پاداش‌های الهی، یا برای هر دو، از دستورهای اخلاقی پیروی می‌کنند. این افراد در مرحله دوم اخلاق قرار دارند؛ ج) کسانی که نه برای دوری از عذاب و نه برای رسیدن به پاداش و ثواب، بلکه برای ادای شکر نعمت‌های الهی از اخلاقیات پیروی می‌کنند. این افراد در مرحله و مرتبه سوم از اخلاق قرار دارند؛ د) کسانی که نه برای پاداش و ثواب و نه برای ادای شکر، بلکه تنها و تنها برای محبت و علاقه به خداوند متعال از دستورهای اخلاقی او پیروی می‌کنند. این افراد در عالی‌ترین و بالاترین مرحله و مرتبه اخلاقی قرار دارند. بنابراین، مربی باید به صورت تدریجی متربی را به سوی مراحل بالاتر رشد اخلاقی سوق دهد؛

۵. مربی باید پیوسته متربی را به مراقبت از نفس و مبارزه با هواهای نفسانی و لشکریان جهل توصیه کند، که در غیر این صورت، متربی نمی‌تواند به مدارج عالی رشد اخلاقی برسد.

پرسش‌ها

۱. منظور از اصول تربیت اخلاقی چیست؟ آن را توضیح دهید.
۲. اصل در هم‌تندگی تربیت اخلاقی و تربیت دینی به چه معناست؟
۳. مراد اصل تهذیب ظاهر و باطن در سیره معصومان علیهم السلام چیست؟
۴. اصل پرورش روحیه تعقل و تسلیم در برابر وحی را توضیح دهید.

۵. اصل تعالی تدریجی به چه معناست و چه مبنایی دارد؟
۶. مراحل رشد اخلاقی در اسلام را با مراحل رشد اخلاقی در روان‌شناسی مقایسه کنید.
۷. اصل مراقبت دائم و مخالفت با هواهای نفسانی چیست و چه نقشی در تربیت اخلاقی دارد؟

بحث و پژوهش

۱. اصول تربیت اخلاقی در سیره را با اصول رایج در تربیت اخلاقی غیر دینی مقایسه کنید و درباره چرایی تفاوت‌ها و شباهت‌ها بحث و تحقیق کنید.
۲. دیدگاه خود را در زمینه اصول تربیتی اخلاقی از دیدگاه سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام مطرح کنید. آیا می‌توان این اصول را برای رشد و ارتقای تربیت اخلاقی در جامعه امروز به کار گرفت؟ چگونه؟

منابع برای بحث و پژوهش

- خسرو باقری، مبانی شیوه‌های تربیت اخلاقی (نقد تطبیقی علم اخلاق و روان‌شناسی معاصر)، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.
- عبدالعظیم کریمی، مراحل شکل‌گیری اخلاق در کودک: با تأکید بر رویکرد تحولی، راهبردهای عملی در تربیت اخلاقی دانش‌آموزان، تهران: تربیت، ۱۳۷۳.

روش‌های تربیت اخلاقی

اهداف آموزشی مبحث دوم

آشنایی با روش‌های تربیت اخلاقی براساس سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

براساس هدف مرحله‌ای این فصل، انتظار از خواننده این است که پس از مطالعه مطالب این فصل به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. اقسام روش‌های تربیت اخلاقی در سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را ذکر کند.
۲. روش‌های زمینه‌ساز تربیت اخلاقی را نام برده و هر یک از موارد را با ذکر سیره شرح دهد.
۳. روش‌های پرورش آگاهی و بصیرت اخلاقی را نام برده و با ذکر سیره هر یک از موارد را توضیح دهد.
۴. روش‌های پرورش تفکر اخلاقی را نام برده و هر یک از موارد را با ذکر سیره شرح دهد.
۵. روش‌های پرورش گرایش‌ها و عادت‌های مطلوب را نام برده و هر یک را با ذکر سیره توضیح دهد.
۶. روش‌های اصلاح رذائل را نام برده و با ذکر سیره شرح دهد.

مقدمه

در مبحث پیش، اصول تربیت اخلاقی در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را بیان کردیم. در این مبحث به معرفی روش‌های تربیت اخلاقی در سیره آن بزرگواران می‌پردازیم. روش‌های تربیت اخلاقی در سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱. روش‌های زمینه‌ساز؛
 ۲. روش‌های پرورش آگاهی و بصیرت اخلاقی؛
 ۳. روش‌های پرورش گرایش‌ها و عادت‌های مطلوب اخلاقی؛
 ۴. روش‌های اصلاح رذائل.
- در این مبحث شما با هر یک از این روش‌ها به تفصیل آشنا می‌شوید.

۱. روش‌های زمینه‌ساز

موفقیت تربیت اخلاقی پیش از هر اقدامی و بیش از هر چیزی، مرهون زمینه مناسب است. از این رو، در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام به فراهم آوردن زمینه مناسب بسیار توجه شده و با استفاده از روش‌هایی سعی کرده‌اند زمینه را برای تحقق اهداف تربیت اخلاقی مساعد سازند. در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام برای آماده کردن زمینه مناسب از روش‌هایی استفاده شده است که در ذیل آنها را توضیح می‌دهیم. در اینجا توجه به این مطلب ضروری است که روش‌های زمینه‌ساز از مبنا و اصل عام تربیت اخلاقی یعنی تأثیرپذیری انسان از محیط و اصلاح محیط نشأت می‌گیرد.

۱-۱. پرهیز دادن متربی از محیط‌های ناسالم

انسان برای ادامه حیات خود و تأمین نیازمندی‌های ضروری خود به ارتباط با محیط نیازمند است. ولی محیط نیز مواهب خود را رایگان در اختیار انسان قرار نمی‌دهد و در مقابل مواهب خود، بر شخصیت و رفتار و گفتار وی تأثیر می‌گذارد. اگر محیط صالح باشد، معمولاً رفتار او نیز صالح خواهد بود و به عکس. بنابراین، محیط فاسد معمولاً به تدریج انسان را فاسد کرده و او را به سوی رفتارهای ناشایست سوق می‌دهد. به همین سبب، می‌توان گفت در بیشتر موارد، تربیت اخلاقی بدون محیط سالم امکان‌پذیر نخواهد بود.

شاید به همین سبب، پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام خود از محیط‌های ناسالم دوری می‌کردند و پیروان خود را از ورود به محیط‌های ناسالم باز می‌داشتند. هارون بن جهم می‌گوید:

كُنَّا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْحَيْرَةِ حِينَ قَدِمَ عَلَيَّ أَبِي جَعْفَرِ الْمَنْصُورِ فَخَتَنَ بَعْضُ الْقَوَادِ
 ابْنَ لَهُ وَ صَنَعَ طَعَامًا وَ دَعَا النَّاسَ وَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَنْ دُعِيَ فَبَيْنَا هُوَ عَلَيَّ
 الْمَائِدَةِ يَأْكُلُ وَ مَعَهُ عِدَّةٌ عَلَيَّ الْمَائِدَةِ فَاسْتَسْقَى رَجُلٌ مِنْهُمْ مَاءً فَأَتَى بِقَدَحٍ فِيهِ
 شَرَابٌ لَهُمْ فَلَمَّا أَنْ صَارَ الْقَدَحُ فِي يَدِ الرَّجُلِ قَامَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَائِدَةِ، فَسِيلَ

عَنْ قِيَامِهِ، فَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَلْعُونٌ مَنْ جَلَسَ عَلَى مَائِدَةٍ يَشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۲۶۸): هنگامی که امام صادق علیه السلام در حیره بر منصور وارد شد با او بودیم. یکی از کارگزاران منصور مجلس جشنی گرفته و مردم را دعوت کرده بود. امام علیه السلام نیز از جمله مدعوین بود. آن حضرت بر سر سفره بود و غذا می‌خورد و گروهی نیز همراه او بر سر سفره نشسته بودند که یکی از آنها آبی خواست و برایش کاسه‌ای شراب آوردند. همین که شراب به دست مرد رسید، امام علیه السلام برخاست. از او درباره علت برخاستنش پرسیدند و فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ملعون است کسی که بر سفره‌ای بنشیند که در آن شراب می‌خورند.

در روایات متعددی نیز فراهم آوردن اسباب و وسائل گناه به هرگونه‌ای حرام و گناه شمرده شده است. برای نمونه، در روایات مربوط به شراب، تنها خوردن شراب مذمت نشده، بلکه گیرنده آب انگور، شراب‌ساز، فروشنده، خریدار، ساقی، استفاده‌کننده از بهای شراب و حمل‌کننده آن نیز مذمت شده‌اند. زید بن علی از پدرانش نقل می‌کند:

لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْخَمْرَ وَ عَاصِرَهَا وَ مُعْتَصِرَهَا وَ بَائِعَهَا وَ مُشْتَرِيَهَا وَ سَاقِيَهَا وَ آكَلِ ثَمَنِهَا وَ شَارِبَهَا وَ حَامِلَهَا وَ الْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ (همان، ص ۳۹۸). پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

شراب و گیرنده آب انگور و سازنده شراب و فروشنده و خریدار و ساقی و مصرف‌کننده بهای آن و شرابخوار و انتقال‌دهنده شراب و کسی که شراب برای او می‌برند را لعنت کرد.

حتی دستور حجاب نیز برای این وضع شده که محیط، از عوامل محرک و زمینه‌ساز فساد پاک شود. در تفسیر قمی در شأن نزول آیه حجاب (نور، ۳۱) آمده است: زنان مسلمان برای شرکت در نماز جماعت به مسجد می‌رفتند. هنگام شب جوانان بی‌سرا راه آنان می‌نشستند و متعرض آنها شده موجبات آزار آنها را فراهم می‌کردند. به همین سبب، خداوند دستور حجاب را صادر کرد تا زنان مسلمان از تعرض آنها در امان بمانند (قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۹۶).

با توجه به مطالب پیشگفته، روشن می‌شود که در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام پرهیز از محیط‌های نامناسب و فاسد به عنوان یک روش اساسی مطرح بوده است.

تحقیقات انجام شده در روان‌شناسی نیز مؤید آن است که حضور عوامل نامناسب، انسان را به سوی رفتارهای ناپسند سوق می‌دهد. اسمیت^۱ و مکی^۲ می‌نویسند: «برخی

1. Smith

2. Mackie

تحقیقات نشان داده‌اند که حضور برخی عوامل در جامعه موجب رفتارهای خاصی می‌شوند. برای مثال، برکویتز می‌گوید: حضور اسلحه و دیگر ابزارهایی که برای خشونت به کار می‌روند، رفتارهای خشن را افزایش می‌دهند. و این مطلب در مورد افراد آرام هم صادق است» (Smith and Mackie, 1995, p.541). آنگاه می‌افزایند: «همچنین تحقیقات مختلف نشان داده است که تماشای خشونت در تلویزیون می‌تواند موجب افزایش رفتار خشونت‌آمیز گردد» (Ibid, pp.536-538). همچنین تحقیقات نشان می‌دهد «نبود عواملی که تداعی‌کننده خشونت هستند موجب کاهش رفتارهای خشن می‌شوند. برای مثال هنگامی که جامائیکا در ۱۹۷۴ حمل اسلحه را ممنوع کرد و صحنه‌های خشن را از فیلم‌های تلویزیون حذف کرد، آمار تبهکاری با اسلحه بسیار کاهش یافت» (Ibid, p.547).

۲-۱. پرهیز از معاشرت با صاحبان رذائل

تأثیر دوست و همنشین بر خلق و خوی انسان امری انکارناپذیر است و به همین سبب، در متون اسلامی از همنشینی با بدان نهی و به همنشینی با نیکان توصیه شده است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

لَا تَصْحَبُوا أَهْلَ الْبِدْعِ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ فَتَصِيرُوا عِنْدَ النَّاسِ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ۳۷۶)؛ با بدعت‌گذاران معاشرت و همنشینی نکنید، که از نظر مردم یکی از آنها به شمار می‌آید. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: انسان تابع دین دوست و همنشین خویش است.

و در روایتی دیگر می‌فرماید:

لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاجِحَ الْفَاجِرَ وَلَا الْأَحْمَقَ وَلَا الْكَذَّابَ (همان‌جا)؛ سزاوار نیست مسلمان با فاجر و احمق و دروغگو دوستی داشته باشد.

با توجه به تأثیر دوست بر خلق و خوی و رفتار انسان، در سیره معصومان علیهم السلام به دوستی با نیکان و دوری از بدان و کسانی که انحراف اخلاقی دارند تأکید شده است. در اینجا به نقل یک نمونه از این سیره‌ها بسنده می‌کنیم. عمرو بن نعمان می‌گوید:

امام صادق علیه السلام دوستی داشت که هیچ‌گاه از ایشان جدا نبود و همیشه همراه امام علیه السلام بود. روزی در حالی که همراه با امام علیه السلام در بازار کفشان حرکت می‌کرد، غلام سندی او نیز پشت سر آنان می‌آمد. مرد با غلام خود کاری داشت و سه بار به پشت سر خود نگاه کرد و او را ندید و در بار چهارم فریاد زد: ای زنازاده، کجایی؟ امام علیه السلام با دست بر پیشانی

خود کوبید و گفت: سبحان الله، مادر او را متهم به زنا می‌کنی؟! من می‌پنداشتم که تقوا داری، اما معلوم شد که نداری. مرد گفت: فدایت شوم، مادر او اهل سند است و مشرک است. امام علیه السلام فرمود: آیا نمی‌دانی که هر امتی ازدواجی دارد. از من دور شو. عمرو بن نعمان می‌گوید: دیگر آنها را تا زمان مرگ با یکدیگر ندیدم (همان، ص ۲۲۴).

۳-۱. ایجاد فضای اخلاقی در جامعه

یکی از روش‌های بسیار مؤثر در ایجاد زمینه مناسب برای تربیت اخلاقی که در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام مورد توجه قرار گرفته، حاکم کردن فضای اخلاقی در جامعه است. مراد از فضای اخلاقی آن است که ارزش‌های اخلاقی در جامعه جایگاهی برتر بیابند و همه، خود را موظف و متعهد به رعایت آنها بدانند. به سخن دیگر، ایجاد فضای اخلاقی به معنای حاکم شدن ارزش‌های اخلاقی اسلام است. اما حاکمیت ارزش‌های اخلاقی نه به معنای حاکمیت از طریق اعمال فشار و زور، بلکه بدین معناست که افراد از صمیم قلب برای آنها ارزش قائل شده، آنها را پذیرفته و به آنها پای بند باشند.

دقت در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام نشان می‌دهد که آنان همه کوشش خود را صرف حاکم کردن ارزش‌های اخلاقی اسلام و ایجاد فضای اخلاقی در جامعه می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در طول اقامت خود در مدینه با اتخاذ تدابیری خاص به بهترین وجه ارزش‌های اخلاقی اسلامی را در جامعه مدینه حاکم کردند، به گونه‌ای که کسی جرئت تخلف از آنها را به خود نمی‌داد. در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است:

جوانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا، به من اجازه ده زنا کنم. مسلمانان به او هجوم آوردند و او را از این سخن منع می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نزدیک بیا. جوان نزدیک آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا دوست داری این کار را با مادرت انجام دهند؟ گفت: نه؛ فرمود:.... (الهیتمی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۲۹).

در این سیره که مشروح آن در روش «بحث و گفتگو درباره مسائل اخلاقی» خواهد آمد، هنگامی که جوان چنین درخواستی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌کند، همه اصحاب به سوی او هجوم برده و او را از این کار منع می‌کنند و این نشان می‌دهد که همه مسلمانان از عمق وجود خود ارزش‌های اخلاقی را پذیرفته و به آنها پای بند بودند و به همین سبب، اگر کسی در صدد زیر پا گذاشتن آنها برمی‌آمد، با مخالفت و واکنش جدی آنها مواجه می‌شد.

در دوران معاصر نیز ایجاد فضای اخلاقی به عنوان روش تربیت اخلاقی بسیار مورد توجه قرار گرفته است. لیکونا ایجاد فضای اخلاقی را روشی مؤثر در تربیت اخلاقی می‌داند و می‌نویسد: این روش موجب می‌شود دانش‌آموزان از مرحله سخن فراتر رفته و آنچه را می‌گویند جامه عمل بپوشانند» (Lickona, 1997, p.7).

هنگامی که فضای اخلاقی مناسب به وجود آید، نسل جدیدی که در آن زیست می‌کند، به صورت عملی با ارزش‌های اخلاقی آشنا شده و براساس ساز و کار تقلید و همرنگی، آنها را در زندگی روزمره خود به کار می‌بندد.^۱

۴-۱. محبت و احسان

در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام احسان و محبت به دیگران جایگاه والایی یافته است. در اینجا چند نمونه از این سیره‌ها را نقل می‌کنیم:

در فتح مکه، هنگامی که مسلمانان وارد مکه شدند، همه انتظار داشتند پیامبر ﷺ از مشرکان قریش انتقام همه ستم‌ها و نامردمی‌هایی را که در حق او و یارانش کرده بودند بگیرد و دستور قتل و غارت و اسارت آنها را صادر کند. با این حال، پیامبر ﷺ در پاسخ برخی مسلمانان که فریاد می‌زدند: امروز روز کشتار است، فرمود: امروز روز محبت و مهربانی است و اعلام کرد همه اهالی مکه جز شماری اندک آزاد هستند.

امامان علیهم السلام نیز همین روش را داشتند. روایت شده است:

أن شامياً راه ركباً فجعل يلعنه والحسن لا يرد فلما فرغ أقبل الحسن عليه السلام عليه وضحك فقال أيها الشيخ أظنك غريباً ولعلك شبهت فلو استعبتنا أعتبناك ولو سألتنا أعطيناك ولو استرشدتنا أرشدناك ولو استحملتنا أحملناك وإن كنت جائعاً أشبعناك وإن كنت عرياناً كسوناك وإن كنت محتاجاً أغنيناك وإن كنت طريداً آويناك وإن كان لك حاجة قضيناها لك فلو حركت رحلك إلينا و كنت ضيفنا إلى وقت ارتحالك كان أعود عليك لان لنا موضعاً رحباً و جاهاً عريضاً و ما لا كثيراً فلما سمع الرجل كلامه بكى. ثم قال: أشهد أنك خليفة الله في أرضه الله أعلم حيث يجعل رسالته و كنت أنت و أبوك أبغض خلق الله إلى و الآن أنت أحب

۱. شایان ذکر است که ایجاد فضای اخلاقی دو نقش دارد: ۱. نقش مقدمه‌ای و زمینه‌ساز ۲. نقش ایجاد و آشنا کردن متربی با ارزش‌های اخلاقی و ایجاد گرایش به آنها. اما بدان سبب که نقش اول آن پررنگ‌تر و قوی‌تر است، آن را در شمار روش‌های زمینه‌ساز آوردیم.

خلق الله إلی و حول رحله إلیه و کان ضیفه إلی أن ارتحل و صار معتقداً لمحبتهم (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۴۳، ص ۳۴۴)؛ مردی شامی امام حسن علیه السلام را سواره دید و به دشنام و نفرین او آغاز کرد. امام علیه السلام پاسخ او را نداد تا وی از دشنام دادن فارغ شد. سپس به او سلام کرد و خندید و فرمود: ای شیخ، گمان می‌کنم غریبی و شاید سوء تفاهمی پیش آمده باشد. اگر از ما بخواهی تو را راضی کنیم، این کار را انجام می‌دهیم؛ اگر از ما چیزی بخواهی به تو عطا می‌کنیم؛ اگر راهنمایی بخواهی، راهنمایی‌ات می‌کنیم؛ اگر کاری داشته باشی، انجام می‌دهیم؛ اگر گرسنه باشی سیرت می‌کنیم؛ اگر برهنه باشی تو را می‌پوشانیم؛ اگر نیازمند باشی، بی‌نیازت می‌کنیم؛ اگر فراری باشی، پناحت می‌دهیم و اگر هر نوع نیازی داشته باشی آن را برآورده می‌کنیم. حال، اگر بار و بنهات را برداری و مهمان ما شوی تا زمانی که بخواهی برگردی، بهتر است که جای وسیع و قدر و منزلت بالا و مال فراوان داریم. هنگامی که مرد شامی سخنان امام علیه السلام را شنید، گریست و گفت: شهادت می‌دهم که تو جانشین خدا در زمین هستی و خداوند بهتر می‌داند رسالت خود را در کجا قرار دهد. تو و پدرت مبعوض‌ترین مردم نزد من بودید ولی اکنون تو محبوب‌ترین مردم نزد من هستی و بار و بنه‌اش را برداشت و تا زمان برگشتن مهمان امام بود و از دوستداران او شد.

همچنین در سیره امام زین العابدین علیه السلام آمده است:

شتم بعضهم زین العابدین - صلوات الله علیه - فقصده غلمانه. فقال: دعوه فإن ما خفی منا أكثر مما قالوا. ثم قال له: ألك حاجة یا رجل؟ فحجل الرجل فأعطاه توبه و أمر له بألف درهم فانصرف الرجل صارخاً یقول أشهد أنك ابن رسول الله (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۴۶، ص ۹۵)؛ کسی امام زین العابدین علیه السلام را دشنام داد. خادم‌های امام قصد او را کردند. امام علیه السلام فرمود: او را واگذارید، که آنچه از ما بر او پوشیده است بیش از آن است که می‌گویند. سپس فرمود: آیا حاجتی داری، ای مرد؟ مرد شرمند شد و امام علیه السلام لباسش را به او بخشید و دستور داد هزار درهم به او بدهند. مرد فریادزنان بازگشت و می‌گفت: شهادت می‌دهم که تو فرزند رسول خدایی.

نیز عمرو بن دینار و عبیدالله بن عبید بن عمیر از یاران امام باقر علیه السلام می‌گویند:

ما لقینا أباجعفر محمد بن علی علیه السلام إلا و حمل إلینا النفقة والصلوة والكسوة و یقول هذا معدة لكم قبل أن تلقونی (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۴۶، ص ۲۸۸)؛ ما امام باقر علیه السلام را ملاقات نکردیم مگر اینکه زاد و توشه و جایزه و پوشاک ما را تأمین می‌کرد و می‌فرمود: پیش از آنکه به دیدن من بیایید، اینها را برای شما آماده کرده بودم.

اکنون این پرسش به ذهن خطور می‌کند که چرا آنان این همه بر احسان و محبت به دیگران پافشاری داشتند؟ به نظر می‌رسد یکی از رازهای این پافشاری در آثاری است که احسان و محبت بر جای می‌گذارد. احسان به دیگران باعث می‌شود دیگران به احسان‌کننده علاقه پیدا کنند و او را دوست بدارند. در قرآن می‌خوانیم:

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (فصلت، ۳۴)؛ نیکی و بدی مساوی نیستند. بدی را با نیکی پاسخ ده تا کسی که با تو دشمنی داشت، دوست صمیمی تو شود.

و به گفته امیر مؤمنان علی عليه السلام:

الإنسان عبد الإحسان (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۳۸۵)؛ انسان بنده محبت و احسان است.

این علاقه و دوستی نیز خود، زمینه را برای تأثیرپذیری از احسان‌کننده آماده می‌کند؛ زیرا قلب انسان به هر چه علاقه‌مند باشد، سایر اعضا و جوارح او نیز به آن علاقه‌مند می‌شوند و علاقه نیز پذیرش و پیروی را در پی دارد.

تحقیقات علمی نیز همین مطلب را تأیید می‌کند. تیلور می‌گوید: «یافته‌های روان‌شناسان نشان می‌دهد که هر چه مخاطبان نگاه مثبت‌تری به گوینده داشته باشند، ارتباط را مثبت‌تر ارزیابی کرده و احتمال بیشتری دارد نگرش خود را مطابق نظر گوینده تغییر دهند» (Taylor et al., 2000, p.148). آنگاه وی در ادامه در تبیین این مسئله می‌گوید: «از آنجا که انسان‌ها سعی می‌کنند شناخت‌هایشان با احساساتشان هماهنگ باشد، نگرش خود را به احتمال زیاد برحسب نگرش‌های کسانی که دوست دارند تغییر می‌دهند» (Ibid).

بنابراین، می‌توان گفت احسان و محبت به دیگران یکی از روش‌هایی است که زمینه را برای تربیت اخلاقی و تأثیرگذاری مربی آماده و مساعد می‌کند.

۲. روش‌های پرورش آگاهی و بصیرت اخلاقی

انسان موجودی متفکر و آگاه است و به همین سبب، آگاهی و شناخت نقش مهمی در شکل دادن به گرایش‌ها و رفتارهای وی دارد. این قاعده در مورد گرایش‌ها و رفتارهای اخلاقی انسان نیز صادق است. از این‌رو، در سیره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام پرورش شناخت و بصیرت اخلاقی مورد توجه بوده و روش‌هایی برای تحقق این مهم مطرح شده است. این روش‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند: روش‌های آشنا کردن متربی با آموزه‌های اخلاقی و روش‌های پرورش تفکر اخلاقی.

در اینجا تذکر این نکته ضروری است که روش‌های پرورش آگاهی و بصیرت اخلاقی همگی از اصل آموزش اصول اخلاقی همراه با پرورش فضائل اخلاقی (اصل چهارم) و اصل پرورش تعقل اخلاقی همراه با پرورش تعبد (اصل سوم) نشأت می‌گیرند.

۱-۲. روش‌های آشنا کردن متربی با آموزه‌های اخلاقی

آشنا کردن متربی با آموزه‌های اخلاقی در رشد و تقویت بصیرت اخلاقی نقش اساسی دارد و به همین سبب، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام به آموزش معارف اخلاقی اهتمام ویژه‌ای داشتند. حاصل این آموزش‌ها در مجموعه‌های گوناگون حدیثی ثبت شده است. در ذیل نمونه‌هایی از آموزه‌های اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را نقل می‌کنیم. در یکی از وصایای ایشان به امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم:

... یا علی، آفة الحديث الكذب و آفة العلم النسيان و آفة العبادة الفتره و آفة السماحة المن و آفة الشجاعة البغی و آفة الجمال الخیلاء و آفة الحسب الفخر. یا علی، عليك بالصدق و لا تخرج من فيك كذبة أبداً و لا تجترئن علی خيانة أبداً والخوف من الله كأنك تراه و ابذل مالك و نفسك دون دينك و عليك بمحاسن الاخلاق فاركبها و عليك بمساوی الاخلاق فاجتنبها (حرانی، ۱۴۰۴، ص ۶)؛ ای علی، آفت سخن دروغ است و آفت علم فراموشی و آفت عبادت سستی و آفت بزرگواری منت نهادن و آفت شجاعت ستم و آفت زیبایی نازیدن و آفت حسب افتخار است. ای علی، راستگویی را رها مکن و هیچ‌گاه دروغی از دهانت بیرون نیاید و هیچ‌گاه به خود جسارت خیانت مده و از خدا بترس، چنان‌که گویی او را می‌بینی و مال و جان را در راه دین بده و به فضائل اخلاقی عمل کن و از رذائل دوری کن.

توجه به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نشان می‌دهد که آنها برای آشنا کردن متربیان با آموزه‌های اخلاقی از روش‌هایی که در ذیل بیان می‌کنیم استفاده می‌کردند:

آموزش اصول و معیارهای اخلاقی

آموزه‌های اخلاقی گستره وسیعی دارند و از آنجا که اخلاق منطبق رفتار است، متربی باید بتواند آموزه‌های اخلاقی را بر اوضاع و احوال گوناگون زندگی خود تطبیق دهد. یکی از مشکلات عمده در آموزش اخلاق این است که چگونه می‌توان آموزه‌های اخلاقی را به متربی آموزش داد تا وی بتواند بدون نیاز به مربی در شرایط گوناگون، وظیفه اخلاقی خود را

تشخیص دهد و بر طبق آن عمل کند. معصومان علیهم السلام برای حل این مشکل افزون بر بیان قواعد کلی اخلاقی، از روش خاصی استفاده می‌کردند که همان بیان معیارهای عملی است. برای نمونه به برخی از آموزه‌های نبوی توجه فرمایید:

حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۶۷، ص ۷۸)؛ بهشت با سختی‌ها و ناملايمات احاطه شده است و جهنم با شهوات و تمایلات.

من سرّته حسنة و ساءته سيئة فهو مؤمن (همان، ج ۷۴، ص ۱۷۰)؛ کسی که کار نیک او را خشنود و کار بد او را ناخشنود کند مؤمن است.

دع ما یریبک إلی ما لا یریبک (همان، ص ۱۷۱)؛ آنچه را در درستی آن شک داری رها کن و به آنچه در درستی آن شک نداری عمل کن.

من وقی شر ثلاث فقد وقی الشر کله لقلقة و قبقبة و ذبذبة فلقلقة لسانه و قبقبة بطنه و ذبذبة فرجه (دیلمی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۰۳)؛ کسی که از شر سه چیز در امان باشد، از همه بدی‌ها در امان است: لقلقه، قبقبه و ذبذبه. لقلقه زبان است و قبقبه شکم و ذبذبه دامان.

هریک از این بیانات دربردارنده یک معیار عملی است که متربی به آسانی می‌تواند درست را از نادرست و رفتار شایسته را از ناشایسته تشخیص دهد. در روایت نخست، پیامبر صلی الله علیه و آله معیاری کلی در اختیار متربی قرار می‌دهد که با آن می‌تواند درست را از نادرست تشخیص دهد. قاعده این است: هر کاری که مناسب با میل‌ها و گرایش‌های نفسانی انسان باشد، ناشایست است؛ و در مقابل هر کاری که با میل‌ها و گرایش‌های نفسانی ناسازگار باشد، یقیناً درست و شایسته است. برای نمونه، بی‌بند و باری جنسی با گرایش‌های نفسانی آدمی سازگار است؛ بنابراین، براساس این قاعده می‌توان گفت عملی ناشایست است، ولی کمک به درماندگان با میل‌های نفسانی انسان ناسازگار است و بنابر این قاعده، رفتاری شایسته است.

در روایت دوم، خشنودی از کارهای نیک و ناخشنودی درونی از کارهای زشت را نشانه ایمان واقعی می‌داند. این معیار برای همه قابل استفاده است و هرکس با اندکی دقت و توجه به حالات خود می‌تواند تشخیص دهد تا چه اندازه به دستورهای اسلام، از جمله دستورهای اخلاقی آن، پای‌بند است.

در روایت سوم، قاعده یقین مطرح شده است. هرگاه به درستی کاری شک داشتی آن را رهاکن و کاری را انجام بده که در شایسته بودن آن تردید نداری. این قاعده نیز به آسانی مانع از آلوده شدن شخص به رفتارهای ناشایست می‌شود.

در روایت چهارم نیز به متربی هشدار می‌دهد که سه عضو از اعضای آدمی لغزشگاه‌هایی خطرناک هستند: زبان، شکم و دامان. بنابراین، متربی باید پیوسته مراقب این سه عضو باشد تا مبادا در درهٔ آلودگی‌های اخلاقی سقوط کند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز از همین روش برای بیان آموزه‌های اخلاقی استفاده کرده است. برای نمونه به این آموزه اخلاقی از ایشان خطاب به فرزندشان، توجه فرمایید:

أی بنی، تفهم وصیتی و اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک فأحبب لغیرک ما تحب لنفسک و اکره له ما تکره لنفسک و لا تظلم کما لا تحب أن تظلم و أحسن کما تحب أن یحسن إلیک و استقیح من نفسک ما تستقیح من غیرک و ارض من الناس لک ما ترضی به لهم منک... (حرانی، ۱۴۰۴، ص ۶۸)؛ فرزندم، خودت را میزان میان خود و دیگران قرار ده. پس آنچه را برای خودت دوست می‌داری برای دیگران هم دوست بدار و آنچه را برای خودت نمی‌پسندی برای دیگران هم می‌پسند و ستم روا مدار چنان که دوست نداری به تو ستم روا داشته شود و نیکی کن چنان که دوست داری به تو نیکی کنند و آن دسته از رفتارهای دیگران را که زشت می‌شماری، اگر خودت هم انجام دادی زشت بشمار و آنچه را برای خود می‌پسندی برای دیگران نیز بیسند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این روایت، معیاری بیان کرده‌اند که هر شخصی به وسیلهٔ آن می‌تواند تکلیف خود را در هر شرایطی تشخیص دهد. آن معیار این است که انسان خود را به جای دیگران قرار دهد. سپس ببیند اگر دیگران چه رفتاری با او انجام دهند برای او خوشایند و چه رفتاری انجام دهند برای او ناخوشایند است. رفتار خوشایند از نظر اخلاقی پسندیده و رفتار ناخوشایند ناپسندیده است. در سخنی دیگر می‌فرماید:

الزاهد فی الدنیا من لم یغلب الحرام صبره و لم یشغل الحلال شکره (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۵، ص ۱۳۷) زاهد در دنیا کسی است که حرام بر صبر او پیروز نشود و حلال او را از سپاسگزاری باز ندارد.

در این روایت نیز مفهوم زهد با نشانه‌های عملی و عینی، نه با نشانه‌های مفهومی و ذهنی، بیان شده که هرکسی می‌تواند به آسانی زهد خود و دیگران را با این نشانه‌ها بسنجد.

تذکر این نکته هم ضروری است که آنچه گفتیم، با آنچه امروزه در کتاب‌های اخلاق، با عنوان اصول و قواعد اخلاقی مطرح می‌شود، تفاوتی اساسی دارد. در بسیاری از منابع اخلاقی عدالت به عنوان اصلی اخلاقی مطرح شده است، اما مراد از اصل در این کتاب‌ها

قاعده‌ای است که سایر ارزش‌های اخلاقی از آن نشأت می‌گیرند. چنین اصولی، با اینکه مورد قبول و در جای خود لازم و ضروری‌اند، در مقام آموزش و برای حل مشکلی که در آغاز این بحث مطرح شد، کافی نیستند؛ زیرا درک و تشخیص مصداق این قواعد در بسیاری از شرایط زندگی، به‌ویژه برای عموم مردم، امری مشکل است و به همین سبب، متربی با اتکا به این اصل در بسیاری از موارد نمی‌تواند وظیفه اخلاقی خود را تشخیص دهد. در حالی که معیارهای مطرح شده در بیانات پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام، که پیشتر برخی از آنها را بیان کردیم، هم برای همگان قابل فهم‌اند و هم در تمام موقعیت‌های زندگی، می‌توان با اتکا به آنها وظیفه اخلاقی خود را تشخیص داد. بنابراین، معیارهای اخلاقی که بیان کردیم مکمل اصول و قواعد اخلاقی هستند.

تبیین جهان‌بینی و فلسفه ارزش‌های اخلاقی

یکی از روش‌های مهم در پرورش بصیرت و آگاهی اخلاقی، داشتن بینشی کلی از جهان و انسان است که ارزش‌های اخلاقی مورد نظر بر آن استوار شده‌اند. تربیت اخلاقی زمانی بر پایه‌هایی محکم استوار خواهد بود که باورهایی متناسب با آن در روح و جان متربی ریشه دواند، باشد و در این صورت است که می‌توان امیدوار بود که درخت اخلاقی روئیده بر این زمین حاصلخیز، به ثمر بنشیند و صاحب آن از میوه‌های شیرین و فرح‌بخش آگاهی و بصیرت اخلاقی، عواطف عالی اخلاقی و رفتارهای شایسته اخلاقی بهره‌مند گردد.

یکی از موضوعات جالب توجه در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام این است که آنان اهمیت زیادی به آموزش بنیان‌های اخلاق و تربیت اخلاقی قائل شده و در فرصت‌های مقتضی می‌کوشیدند جهان‌بینی اسلامی را که زیربنای اخلاق و تربیت اخلاقی اسلامی است به متربیان آموزش دهند. در اینجا تنها به نقل چند نمونه از این آموزه‌ها اکتفا می‌کنیم. آنس می‌گوید:

خطبنا رسول الله ﷺ علی ناقته العضاء فقال: أيها الناس كأن الموت فیها علی غیرنا کتب و كأن الحق علی غیرنا و جب و كأن ما نسمع من الاموات سفر عما قلیل إلینا راجعون نبوتهم أجدائهم و نأکل تراثهم كأننا مخلدون بعدهم قد نسینا کل واعظة و أمنا کل جائحة، طوبی لمن أنفق ما اکتسبه من غیر معصية و جالس أهل الفقه والحکمة و خالط أهل الذلّة والمسکنة، طوبی لمن ذلت نفسه و حسنت خلیقته و صلحت سریره و عزل عن الناس شره، طوبی لمن أنفق الفضل من ماله

و أمسک الفضل من قوله و وسعته السنة و لم تشتهره البدعة (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۴، ص ۱۷۷)، رسول خدا در حالی که بر ناقه خود - غضباء - سوار بود خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: ای مردم، گویی مرگ بر دیگران نوشته شده و حق بر دیگران واجب شده و گویی مردگان مسافرانی‌اند که به زودی به سوی ما باز می‌گردند و نشانه بازگشت آنها قبرهای آنهاست. میراث آنها را می‌خوریم چنان که گویی پس از آنان جاودانه‌ایم. هر مایه عبرتی را فراموش کرده و از هر سختی و خشکسالی در امان مانده‌ایم. خوشا آنان که هر چه را از غیر گناه به دست آورده‌اند می‌بخشند و با فقیهان و حکیمان می‌نشینند و با مسکینان و دون‌پایگان رفت و آمد دارند. خوشا آنکه نفسش خوار و خلقش نیکو و باطنش صالح است و شرش به دیگران نمی‌رسد. خوشا آنکه زیادی مال خود را می‌بخشد و زیادی سخنان خود را نگاه می‌دارد و به سنت عمل می‌کند و از بدعت بیزار است.

در این روایت، پیامبر ﷺ نخست مبانی و فلسفه اخلاق و تربیت اخلاقی را بیان می‌کند و سپس مردم را به رفتارهای پسندیده اخلاقی فرا می‌خواند. بر پایه این روایت، اعتقاد به خدا و معاد و اعتقاد به اینکه انسان بنده خداست و وظیفه او پیروی از دستورها خداست و سعادت و خوشبختی او در همین است و اگر کسی به دستورهای خداوند عمل کند، نزد خدا با کسی که از دستورهای او سرپیچی کند، یکسان نیست و خداوند در روز قیامت به حساب بندگان رسیدگی کرده، نیکوکاران را پاداش می‌دهد و بدکاران را مجازات می‌کند، همه از بیان‌های اخلاق و تربیت اخلاقی نبوی است.

به این سیره از پیامبر ﷺ نیز توجه فرمایید. قیس بن عاصم می‌گوید:

قدمت علی رسول الله ﷺ فی وفد من جماعة من بنی تمیم فقال لی: اغتسل بماء و سدر ففعلت ثم عدت إلیه و قلت یا رسول الله عظنا عظة نتفع بها. فقال: یا قیس إن مع العزّ ذلاً و إن مع الحیاة موتاً و إن مع الدنیا آخرة و إن لكل شیء حسیباً و علی کل شیء رقیباً و إن لكل حسنة ثواباً و لكل سیئة عقاباً و إن لكل أجل کتاباً و إنه یا قیس لا بد لك من قرین یدفن معك و هو حی و تدفن معه و أنت میت فإن كان کریماً أکرمك و إن كان لثیماً أسلمک، لا یحشر إلا معك و لا تحشر إلا معه و لا تسأل إلا عنه و لا تبعث إلا معه فلا تجعله إلا صالحاً فإنه إن كان صالحاً لم تأنس إلا به و إن كان فاحشاً لا تستوحش إلا منه و هو عملک (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۴، ص ۱۷۸)؛ با هیئتی از بنی تمیم نزد پیامبر ﷺ رفتم. پیامبر ﷺ به من فرمود: دست را با آب و سدر بشوی. من این کار را انجام دادم و برگشتم و گفتم ای رسول خدا، ما را موعظه‌ای کن تا از آن بهره‌مند شویم. فرمود: ای قیس، با هر عزتی ذلتی و با هر زندگی

مرگی و با دنیا آخرتی است. همراه هر چیزی حساب‌کننده‌ای و بر هر چیزی مراقبی است. هر کار نیکی پاداش و هر کار زشتی عقاب دارد و هر اجلی ثبت شده است. ای قیس، به ناچار همراهی داری که با تو دفن می‌شود در حالی که زنده است و تو با او دفن می‌شوی در حالی که مرده‌ای. اگر آن همراه بزرگووار باشد، تو را بزرگ می‌دارد و اگر پست باشد، تو را تسلیم می‌کند. جز با تو محشور نمی‌شود و تو نیز جز با او محشور نمی‌شوی و جز از آن پرسیده نمی‌شوی و جز با او برانگیخته نمی‌شوی. پس همراه خود را جز صالح و شایسته قرار مده که اگر شایسته باشد، جز با آن انس نمی‌گیری و اگر زشت باشد جز از آن وحشت نمی‌کنی و آن همراه عمل توست.

در این روایت نیز پیامبر ﷺ با بیانی زیبا و دلنشین نخست جهان‌بینی و پایه‌های تربیت اخلاقی را بیان می‌کند، سپس قیس را به عمل نیکو فرامی‌خواند و از عمل زشت برحذر می‌دارد.

جهان‌بینی اخلاقی نه تنها در شکل‌گیری بصیرت اخلاقی تأثیر دارد، بلکه افزون بر آن، در ایجاد انگیزه برای عمل به ارزش‌ها و آموزه‌های اخلاقی نیز مؤثر است. چراکه آگاهی از ارزش‌ها به تنهایی، نمی‌تواند انگیزه لازم برای عمل بر طبق آنها را در شخص ایجاد کند؛ زیرا انگیزه عمل بر طبق این ارزش‌ها ریشه در اعتقادات بنیادین درباره جهان هستی و زندگی انسان در این جهان دارد که عمدتاً دینی هستند.

تبیین موانع رفتارهای اخلاقی و راه‌های غلبه بر آنها

یکی دیگر از روش‌هایی که در شکل‌گیری بصیرت و آگاهی اخلاقی تأثیری بسزا دارد آشنایی با موانع رفتارهای اخلاقی و چگونگی از میان برداشتن آنهاست. یکی از ویژگی‌های سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام آن است که در تربیت اخلاقی به موانع اخلاق و تربیت اخلاقی بسیار اهمیت داده و آنها را با دقت تبیین کرده و برای مبارزه با آنها راه‌حل ارائه کرده‌اند. در اینجا برای نمونه، چند سیره را نقل می‌کنیم. نخست سیره‌ای از پیامبر ﷺ که فرمود:

إنما يؤتى الناس يوم القيامة عن إحدى من ثلاث: إما من شبهة في الدين ارتكبوها أو شهوة للذة آثروها أو عصبية لحمة أعمالها فإذا لاحت لكم شبهة في الدين فأجلوها باليقين وإذا عرضت لكم شهوة فاقمعوها بالزهد وإذا عنت لكم غصبة فأدرؤوها بالعفو. إنه ينادى مناد يوم القيامة من كان له على الله أجر فليقم فلا يقوم

إلا العافون. ألم تسمعوا قوله تعالى: «فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۴، ص ۱۸۲)؛ در روز رستاخیز مردم از یکی از این سه ناحیه گرفته می‌شوند: شبهه‌ای دینی که مرتکب آن شده‌اند، میل به لذتی که آن را برگزیده‌اند یا تعصب خویشاوندی که براساس آن رفتار کرده‌اند. هرگاه دچار شبهه‌ای در دین شدید، با یقین، مانع عمل به آن شوید و هرگاه شهوتی بر شما عرضه شد، آن را با زهد ریشه کن کنید و هرگاه خشمی (برآمده از تعصب) شما را به زحمت انداخت، با عفو و بخشش آن را دفع کنید؛ که روز رستاخیز منادی ندا می‌دهد آنکه از خداوند پاداشی طلب دارد برخیزد و جز عفوکنندگان بر نمی‌خیزند. آیا نشنیده‌اید سخن خداوند متعال را که فرمود: آنکه ببخشد و درگذرد و اصلاح کند، پاداش او به عهده خداوند است.

در این روایت، پیامبر ﷺ سه مانع رفتارهای پسندیده را بیان کرده و برای مبارزه با آنها راه حل داده است. این سه مانع عبارت‌اند از: شبهه در امور دینی، میل و شهوت نامشروع و تعصب کور خویشاوندی. اکنون به سخنی از امیرمؤمنان علی عليه السلام در این زمینه توجه می‌کنیم: أهلك الناس اثنان خوف الفقر و طلب الفخر (همان، ج ۷۴، ص ۹۱)؛ دو چیز مردم را نابود کرده است: ترس از فقر و فخرفروشی.

و در روایتی دیگر می‌فرماید:

أيها الناس إياكم و حب الدنيا فإنها رأس كل خطيئة و باب كل بلية و قران كل فتنه و داعي كل رزية (همان‌جا)؛ ای مردم، از دنیا دوستی بپرهیزید که سرچشمه همه خطاها و دریچه همه بلاها و همراه همه فتنه‌ها و فراخواننده همه مصیبت‌هاست.

بیان عواقب و پیامدهای رفتارهای اخلاقی و ضد اخلاقی

یکی دیگر از روش‌هایی که در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت عليهم السلام برجسته است، بیان پیامدهای رفتارهای اخلاقی و ضد اخلاقی است. آنان در موارد متعدد در کنار دعوت مردم به فضائل و بازداشتن آنها از رذائل، آثار و پیامدهای آن را نیز بیان کرده‌اند. در اینجا به ذکر دو نمونه بسنده می‌کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

الْعُصْبُ يَفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يَفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۰۲)؛ خشم

ایمان را فاسد می‌کند چنان که سرکه عسل را.

در کلمات گهربار امیرمؤمنان علی عليه السلام درباره عفت آمده است:

بالعفاف تزكو الاعمال (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۰۵)؛ با عفت ورزیدن اعمال انسان (از

آلودگی‌ها) پاک می‌شود.

آگاهی از پیامدهای رفتارهای اخلاقی و ضد اخلاقی سه اثر مهم تربیتی دارد: نخست آگاهی و بصیرت اخلاقی متربی را افزایش می دهد؛ دوم قدرت انتخاب و تصمیم گیری صحیح اخلاقی وی را تقویت می کند؛ زیرا کسی که از پیامدهای عمل آگاه است بهتر می تواند سود و زیان آن را بسنجد و بر آن اساس درباره انجام دادن یا ندادن آن اقدام کند و سوم، آگاهی از پیامدهای عمل در متربی، انگیزه برای عمل اخلاقی ایجاد و یا آن را تقویت می کند؛ زیرا انسان معمولاً با انجام دادن هر رفتاری به دنبال نفع خویش است و وقتی بداند یک عمل ضد اخلاقی، در کنار لذت گذرا، زیان های پایداری دارد، به احتمال قوی از انجام آن سرباز می زند؛ چنان که اگر بداند عمل اخلاقی در کنار مشقت موقت و گذرا، منافی بلندمدت و مهم دارد، به احتمال قوی آن را انجام می دهد.

بیان داستان های اخلاقی

استفاده از داستان به منزله ابزاری برای رشد و ارتقای آگاهی و بصیرت اخلاقی پیشینه ای دراز دارد. خداوند متعال در قرآن کریم از این روش بسیار استفاده کرده و در ضمن آن فضائل اخلاقی را به تصویر کشیده است. داستان حضرت یوسف علیه السلام یکی از این نمونه هاست. پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نیز از داستان برای تربیت اخلاقی مسلمانان استفاده می کردند. در اینجا سه نمونه از این داستان ها را نقل می کنیم. امام صادق علیه السلام فرمود:

كان في بني إسرائيل رجل و كان محتاجاً فألحت عليه امرأته في طلب الرزق فرأى في النوم أيما أحب إليك درهمان من حل أو ألفان من حرام؟ فقال: درهمان من حل. فقال: تحت رأسك فانتبه فرأى الدرهمين تحت رأسه فأخذهما و اشترى بدرهم سمكة فأقبل إلى منزله فلما رأته المرأة أقبلت عليه كاللائمة و أقسمت أن لا تمسها، فقام الرجل إليها فلما شق بطنها إذا بدرتين فباعهما بأربعين ألف درهم (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۰۰، ص ۲۹)؛ در بنی اسرائیل مردی نیازمند بود که همسرش اصرار می کرد تا او به دنبال روزی برود. مرد در خواب دید که به او می گویند دو درهم جلال نزد تو محبوب تر است یا دو هزار درهم حرام. مرد گفت: دو درهم حلال و پاسخ شنید که دو درهم زیر سر اوست. از خواب بیدار شد و دو درهمی را که زیر سرش بود برداشت؛ با یک درهم آن ماهی ای خرید و به منزل آمد. هنگامی که همسرش او را دید با ناخشنودی پیش آمد و سوگند یاد کرد که به ماهی دست نمی زند. مرد خود برخاست و هنگامی که شکم ماهی را پاره کرد، دو در در آن دید و آنها را به چهل هزار درهم فروخت.

این داستانی است که امام علیه السلام درباره ضرورت تأمین روزی خانواده از راه حلال و برکات آن بیان کرده است. همچنین در سیره‌ای دیگر از ایشان آمده است:

أَنْ عَابِدًا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَأُضِيفَ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَهَمَّ بِهَا فَأَقْبَلَ كَلِمًا هَمَّ بِهَا قَرَبَ إِصْبَعًا مِنْ أَصَابِعِهِ إِلَى النَّارِ فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ دَأْبَهُ حَتَّى أَصْبَحَ. قَالَ لَهَا: أَخْرَجِي لِبِئْسِ الضَّيْفِ كُنْتُ لِي (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۴، ص ۴۹۲)؛ عابدی در بنی اسرائیل بود که شبی زنی را مهمان کرد. هرگاه نفسش او را به انجام کار زشت وسوسه می‌کرد، یکی از انگشتانش را به آتش نزدیک می‌کرد؛ او این کار را تکرار کرد تا آفتاب برآمد. سپس به زن گفت: بیرون رو که بد مهمانی بودی.

این داستان نیز درباره عفت نفس و مقاومت در برابر هوای نفس است. داستان دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده که درباره قضاوت کردن است. آن حضرت می‌فرماید:

كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ قَاضٍ كَانَ يَقْضِي بِالْحَقِّ فِيهِمْ فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ قَالَ لِامْرَأَتِهِ إِذَا أَنَا مِتُّ فَأَغْسِلِينِي وَكْفِينِي وَضَعِينِي عَلَى سَرِيرِي وَغَطِّي وَجْهِي فَإِنَّكَ لَا تَرِينَ سُوءًا فَلَمَّا مَاتَ فَعَلَتْ ذَلِكَ ثُمَّ مَكَثَتْ بِذَلِكَ جِنًّا ثُمَّ إِنَّمَا كَشَفَتْ عَنْ وَجْهِهِ لِتَنْظُرَ إِلَيْهِ فَإِذَا هِيَ بِدُودَةٍ تَقْرِضُ مَنْخِرَهُ فَفَزِعَتْ مِنْ ذَلِكَ فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ أَتَاهَا فِي مَنَامِهَا فَقَالَ لَهَا: أَفَزَعَكَ مَا رَأَيْتِ؟ قَالَتْ: أَجَلٌ لَقَدْ فَزِعْتُ. فَقَالَ لَهَا: أَمَا لَيْنَ كُنْتِ فَزِعْتِ مَا كَانَ الَّذِي رَأَيْتِ إِلَّا فِي أَحْيِكَ فُلَانِ أَتَانِي وَمَعَهُ خَضْمٌ لَهُ فَلَمَّا جَلَسَا إِلَيَّ قُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلِ الْحَقَّ لَهُ وَوَجْهَ الْقَضَاءِ عَلَى صَاحِبِهِ. فَلَمَّا اخْتَصَمَا إِلَيَّ كَانَ الْحَقُّ لَهُ وَرَأَيْتُ ذَلِكَ بَيْنًا فِي الْقَضَاءِ فَوَجَّهْتُ الْقَضَاءَ لَهُ عَلَى صَاحِبِهِ فَأَصَابَنِي مَا رَأَيْتِ لِمَوْضِعِ هَوَايَ كَانَ مَعَ مُوَافَقَةِ الْحَقِّ (كلینی، ۱۳۶۵، ج ۷، ص ۴۱۰)؛ در بنی اسرائیل قاضی‌ای بود که در میان آنان به حق حکم می‌کرد. هنگامی که مرگش نزدیک شد، به همسرش گفت: هرگاه از دنیا رفتم مرا غسل و کفن کن و بر تابوت بگذار و صورتم را بپوشان که منظره بدی نبینی. هنگامی که قاضی مُرد، همسرش به دستور او عمل کرد و پس از مدتی مقداری از کفن را از صورت شوهرش کنار زد تا صورتش را ببیند. ناگهان دید گرمی بینی او را می‌خورد و از این صحنه بسیار وحشت کرد. شب شوهرش به خواب او آمد و گفت: آنچه را دیدی به خاطر برادر توست. او با کسی اختلاف داشت و نزد من آمد تا میان آن دو حکم کنم. هنگامی که نزد من نشستند، گفتم خدایا، حق را به نفع برادرزمنم قرار ده و قضاوت مرا به سود او جهت بده. وقتی طرح دعوا کردند، دیدم کاملاً حق به جانب برادر توست و من به نفع او و به زیان طرفش حکم کردم. آنچه دیدی

بدان سبب است که من دوست داشتم حق به جانب برادر تو باشد، با اینکه حق نیز به جانب او بود.

در این داستان، خطرناک بودن مقام قضاوت تبیین شده است. مطابق این داستان اگر کسی در مقام قضاوت درباره پرونده‌ای که یکی از طرفین آن دوست یا خویشاوند اوست، دوست داشته باشد حکم به نفع دوست یا خویشاوند او صادر شود، هر چند در واقع هم حق به جانب دوست یا خویشاوند وی باشد، خداوند او را عذاب می‌کند؛ زیرا قاضی در مقام داوری باید کاملاً بی طرف باشد هم در مقام داوری و صدور حکم و هم از نظر قلبی و ذهنی. تحقیقات تربیتی نیز ثابت کرده‌اند داستان‌های با محتوای اخلاقی نقش مهمی در تربیت اخلاقی دارد. بنا به گفته هالستید و تیلور^۱ «بسیاری معتقدند مطالعه داستان... هم موجب ارتقای درک اخلاقی می‌شود و هم موجب ارتقای گرایش اخلاقی» (Halstead and Taylor, 1996, p.182).

از آنچه گفتیم روشن شد که داستان نقش مهمی در رشد و ارتقای آگاهی و بصیرت اخلاقی دارد. اما اینکه ساز و کار تأثیرگذاری داستان چیست، چندان روشن نیست. به نظر می‌رسد چند عامل در تأثیرگذاری داستان‌های اخلاقی مؤثرند:

نخست آنکه در داستان جذابیتی وجود دارد که روش‌های دیگر فاقد آن هستند و همین موجب می‌شود مخاطبان توجه بیشتری به پیام‌های اخلاقی نهفته در آن بکنند. دوم آنکه زندگی انسانی پر از مسائل و مشکلات است و موفقیت هر کسی در غلبه بر این مشکلات است. از سوی دیگر، چنان که مک‌ایتایر گفته، «فضیلت‌های اخلاقی راه‌های غلبه بر مشکلات و موانع زندگی است و شخص در داستان‌ها که در واقع، راه‌های پیروزی بر موانع و مشکلات را بیان می‌کنند، فضیلت‌های اخلاقی مورد نیاز را می‌آموزد و درونی می‌کند» (Elias, 1995, p.51).

سوم آنکه تأثیر داستان‌های اخلاقی به رشد آگاهی و بصیرت اخلاقی محدود نمی‌شود، بلکه افزون بر آن، نگرش‌ها، انگیزه‌ها و رفتارهای مطلوب اخلاقی را نیز در مرتبه ایجاد و تقویت می‌کند؛ زیرا خواننده داستان، چنان که احمد مدکور به درستی بیان کرده، ناخواسته و ناآگاهانه، خود را جایگزین شخصیت‌های داستان کرده و حرکت‌های آنها را پی می‌گیرد؛

1. Halstead and Taylor

چنان‌که گویی خود وی اعمال و حرکات قهرمان‌های داستان را انجام می‌دهد و در نتیجه، با ناراحتی آنها ناراحت و با خوشحالی آنها خوشحال می‌شود.

چهارم آنکه خواننده، به صورت ناخواسته و غیر عمدی، خود را با قهرمانان داستان مقایسه می‌کند؛ اگر قهرمانان داستان در موقعیتی برتر از وی باشند، آرزو می‌کند او نیز در موقعیت قهرمانان داستان بود، ولی اگر قهرمانان داستان وضعیتی نامطلوب و ناخوشایند داشته باشند، از وضعیت خود راضی و به آن افتخار خواهد کرد (مدکور، ۱۹۹۳، ص ۲۴۶). افزون بر همه اینها، انسان‌ها، به‌ویژه کودکان، سعی می‌کنند رفتارهای قهرمانان داستان را تقلید کنند. بدین ترتیب، می‌توان گفت داستان، هم آگاهی و بصیرت اخلاقی متربی را رشد می‌دهد و هم افزون بر آن، گرایش‌ها و انگیزه‌های مثبت اخلاقی را در او می‌پرورد.

۲-۲. روش‌های پرورش تفکر اخلاقی

پرورش توانایی تفکر اخلاقی نقشی اساسی در رشد و تقویت بصیرت و آگاهی اخلاقی دارد. کسی که از این توانایی برخوردار باشد، به آسانی می‌تواند در موقعیت‌های گوناگون وظیفه اخلاقی خود را تشخیص بدهد؛ تصمیم صحیح اتخاذ کند و از افتادن در ورطه انحراف‌های اخلاقی در امان ماند.

از این‌رو، در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام بر رشد و پرورش تفکر اخلاقی - چنان‌که در بحث هدف تربیت اخلاقی گذشت - تأکید شده است. سیره‌های مؤید این مدعا نیز در بحث هدف غائی تربیت اخلاقی در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام بیان شده است که در اینجا از تکرار آنها خودداری می‌کنیم. پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام برای رشد و پرورش تفکر اخلاقی از سیره‌هایی استفاده کرده‌اند که در ذیل آنها را بیان می‌کنیم:

تشویق به تفکر در مسائل اخلاقی

تفکر در انسان از جایگاه والایی برخوردار است، به‌گونه‌ای که برخی مهم‌ترین وجه امتیاز انسان بر دیگر موجودات را برخوردار وی از توانایی تفکر می‌دانند. تفکر در انسان به منزله چراغی است که در تاریکی‌های بیابان‌های بی‌انتهای جهل و نادانی به سوی روشنایی‌ها هدایت و از در افتادن وی در دره‌های عمیق و وحشتناک هوا و هوس‌ها حفظ می‌کند. به همین جهت، در روایات مختلف، معصومان علیهم‌السلام مردم را به تفکر به‌ویژه تفکر در مسائل اخلاقی و

اعمال و رفتار خود دعوت کرده‌اند. اکنون به برخی از این روایات توجه فرمایید. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

عَلَيْكَ بِالْفِكْرِ فَإِنَّهُ رِشْدٌ مِنَ الضَّلَالِ وَ مَصْلَحُ الْأَعْمَالِ (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۵۷)؛
همواره در تفکر باش که از گمراهی به هدایت رهنمون می‌شود و اعمال را اصلاح می‌کند.

و در روایتی دیگر می‌فرماید:

إِنَّ التَّفَكُّرَ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۵۵)؛ تفکر به نیکی و عمل
به آن فرا می‌خواند.

همچنین در روایتی دیگر از ایشان می‌خوانیم:

فكر المرء مرآة تریه حسن عمله من قبحه (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۵۷)؛ فکر انسان آینه‌ای
است که زشت و زیبای رفتارش را نشان می‌دهد.

بدیهی است که در این روایت‌ها مراد از تفکری که انسان را به نیکی‌ها فرا می‌خواند و بدی‌ها و نیکی‌های رفتار او را نشان می‌دهد و اعمال او را اصلاح می‌کند، اندیشه در اعمال و رفتار اخلاقی (اندیشه اخلاقی) است؛ زیرا تفکر در سایر موضوعات چنین نتیجه‌ای را به دنبال ندارد. افزون بر این، در قرآن نیز مردم به تفکر در سرنوشت کسانی که از قواعد اخلاقی تخلف کرده و قانون‌های الهی را زیر پا گذاشته‌اند و پند گرفتن از سرنوشت آنها فراخوانده شده‌اند.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (نمل، ۶۹)؛ بگو در زمین
بگردید و ببینید سرنوشت گناهکاران چگونه شده است.

با توجه به این مطالب می‌توان گفت تفکر در اعمال و رفتار از نظر معصومان علیهم السلام این نتیجه را دارد که حسن و قبح اعمال را مشخص می‌کند و از این طریق قدرت اندیشه اخلاقی را تقویت می‌کند و رشد می‌دهد.

تشویق به تفکر قبل از اقدام به عمل

اندیشیدن در رفتار قبل از انجام آن نقش مهمی در تشخیص حسن و قبح آن و جلوگیری از درافتادن در وادی انحرافات اخلاقی دارد. از این رو، در روایات مختلف به تفکر پیش از عمل سفارش شده است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

أَتَى رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: عَلَّمَنِي. فَقَالَ: عَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَإِنَّهُ الْغِنَى الْحَاضِرُ. قَالَ: زِدْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ فَإِنْ

يَكْ خَيْرًا وَرُشْدًا فَاتَّبِعْهُ وَإِنْ يَكْ غَيًّا فَدَعُهُ (محدث نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۳۰۶)؛
 مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: مرا بیاموز. پیامبر ﷺ فرمود: از آنچه در دست مردم
 است ناامید باش که این بی‌نیازی نقد است. مرد گفت: برایم بیشتر بگو. حضرت فرمود:
 هرگاه فصد کاری کردی، در عاقبت آن بیندیش. اگر خوب بود و خیر، ادامه‌اش بده و اگر
 شر بود و گمراهی، ره‌ایش کن.

بر پایه این روایت، تفکر در کار، پیش از انجام آن موجب می‌شود حسن و قبح آن روشن شده و
 فرد از ارتکاب رفتارهای ناشایست در امان بماند. افزون بر این، می‌توان گفت خود این کار، تفکر
 و اندیشه اخلاقی را نیز تقویت می‌کند. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

وَإِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِهِ وَإِنَّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا
 أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ فَإِنْ كَانَ خَيْرًا أَبْدَاهُ وَإِنْ كَانَ شَرًّا وَازَّأهُ وَإِنَّ
 الْمُنَافِقَ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ لَا يَذَرِي مَادًّا لَهُ وَمَادًّا عَلَيْهِ (نهج البلاغه،
 ص ۲۵۳)؛ قلب مؤمن در پشت زبان اوست و زبان مؤمن در پشت قلب او؛ زیرا مؤمن
 هرگاه بخواهد سخنی بگوید، در آن اندیشه می‌کند؛ اگر خوب بود اظهار می‌کند و اگر بد
 بود، مخفی می‌نماید. ولی منافق آنچه بر زبانش بیاید می‌گوید و نمی‌داند چه سخنی بر
 زبان او و چه سخنی به سود اوست.

همچنین امیرمؤمنان علیه السلام در سفارشی به امام حسین علیه السلام می‌فرماید:
 مَنْ تَوَرَّطَ فِي الْأُمُورِ بِغَيْرِ نَظَرٍ فِي الْعَوَاقِبِ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلتَّوَابِ التَّدْبِيرِ قَبْلَ الْعَمَلِ
 يُؤْمِنُكَ التَّدَمُّ (محدث نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۳۰۶)؛ کسی که بدون اندیشه کردن در
 عواقب کارها در آنها فرو می‌رود، در واقع خود را در معرض مصیبت‌ها قرار می‌دهد؛
 چراکه تدبیر در کار پیش از انجام آن تو را از پشیمانی نگاه می‌دارد.

بحث و گفتگو درباره مسائل اخلاقی

یکی دیگر از روش‌هایی که در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام در تربیت اخلاقی به کار رفته،
 بحث و گفتگو^۱ با مرتبی درباره موضوعات اخلاقی است. در اینجا چند نمونه از این
 گفتگوها را نقل می‌کنیم. ابوامامه می‌گوید:

ان فتی من قریش أتى النبی ﷺ فقال: یا رسول الله، إئذن لی فی الزنا. فاقبل القوم
 علیه و زجره فقالوا: مه، مه. فقال: أدنه. فدنا منه قریباً فقال أتجبه لامك؟ قال: لا

و الله جعلني الله فداك. قال: و لا الناس يحبونه لامهاتهم. قال: أفتحبه لابنتك؟ قال: لا والله يا رسول الله، جعلني الله فداك. قال: و لا الناس يحبونه لبناتهم. قال: أفتحبه لاختك؟ قال: لا والله يا رسول الله جعلني الله فداك. قال: و لا الناس يحبونه لآخواتهم. قال: أتحبه لعمتك؟ قال: لا والله يا رسول الله جعلني الله فداك. قال: و لا الناس يحبونه لعماتهم. قال: أتحبه لخالتك؟ قال: لا والله يا رسول الله جعلني الله فداك. قال: و لا الناس يحبونه لخالاتهم. قال: فوضع يده عليه و قال: اللهم اغفر ذنبيه و طهر قلبه و حصن فرجه قال فلم يكن بعد ذلك الفتى يلتفت إلى شيء (الهيثمي، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۲۹)؛ جوانی از قریش نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، به من اجازه ده زنا کنم!! مسلمانان به او هجوم آوردند و او را از این سخن منع کردند. پیامبر ﷺ فرمود: نزدیک بیا و جوان نزدیک آمد. به او فرمود: آیا دوست داری این کار را با مادرت انجام دهند؟ گفت: نه ای رسول خدا، خدا مرا فدای تو کند؛ فرمود: مردم هم دوست ندارند کسی با مادرشان زنا کند. فرمود: آیا دوست داری با دختر تو این کار را انجام دهند؟ گفت: نه ای رسول خدا، خدا مرا فدای تو کند؛ فرمود: مردم هم دوست ندارند کسی با دخترشان این کار را انجام دهد. فرمود: آیا دوست داری با خواهر تو این کار را انجام دهند؟ گفت: نه ای رسول خدا، خدا مرا فدای تو کند؛ فرمود: مردم هم دوست ندارند با خواهرشان زنا کنند. فرمود: آیا دوست داری با عمه تو این کار را انجام دهند؟ گفت: نه ای رسول خدا، خدا مرا فدای تو کند؛ فرمود: مردم هم دوست ندارند کسی با عمه آنها زنا کند. فرمود: آیا دوست داری با خاله تو این کار را انجام دهند؟ گفت: نه ای رسول خدا، خدا مرا فدایت کند؛ فرمود: مردم هم دوست ندارند کسی با خاله آنها زنا کند. آنگاه دستش را بر جوان نهاد و گفت: خدایا، گناه او را ببخش و قلب او را پاک کن و دامان او را حفظ فرما. ابوامامه می گوید: آن جوان پس از آن به چیزی از این امور توجه نداشت.

همچنین امیر مؤمنان علی رضی الله عنه فرمود:

أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُمِّي أَسْتَأْذِنُ عَلَيْهَا؟ فَقَالَ: نَعَمْ. قَالَ: وَلِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَيْسُرُكَ أَنْ تَرَاهَا عُرْيَانَةً؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَاسْتَأْذِنُ عَلَيْهَا (راوندي، ۱۳۷۷، ص ۱۳۶، ح ۱۷۸)؛ مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و پرسید: ای فرستاده خدا، آیا [هنگام ورود به منزل] باید از مادرم اجازه بگیرم؟ فرمود: آری. مرد گفت: چرا، ای رسول خدا؟ پیامبر ﷺ فرمود: آیا از اینکه او را برهنه ببینی خوشحال می شوی؟ گفت: نه؛ فرمود: پس اجازه بگیر [و وارد شو].

در این گفتگو، پیامبر ﷺ نخست لزوم اجازه گرفتن فرزند هنگام ورود به منزل مادر و سپس دلیل این کار را بیان می‌کند و مرد قانع می‌شود. در سیره‌ای دیگر ابوذر می‌گوید:

قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: ذَهَبَ أَهْلُ الْإِيثَارِ بِالْأَجُورِ يَصْلُونَ كَمَا نُصَلِّي وَ يَصُومُونَ كَمَا نَصُومُ وَ يَتَصَدَّقُونَ بِفُضُولِ أَمْوَالِهِمْ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَوْ لَيْسَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ مَا تَتَصَدَّقُونَ إِنَّ بِكُلِّ تَسْبِيحَةٍ صَدَقَةٌ وَ بِكُلِّ تَخِيْدَةٍ صَدَقَةٌ وَ فِي بُضْعِ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ؟ قَالَ: فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ يَأْتِي أَحَدُنَا شَهْوَتُهُ وَ يَكُونُ لَهُ فِيهَا أَجْرٌ؟ قَالَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ وَضَعْتُمُوهَا فِي الْحَرَامِ أَكَانَ عَلَيْكُمْ فِيهَا وَزْرٌ؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: فَكَذَلِكَ إِذَا وَضَعْتُمُوهَا فِي الْحَلَالِ كَانَ لَكُمْ فِيهَا أَجْرٌ (محدث نوری، ۱۴۰۸، ج ۷، ص ۲۶۳)؛

مسلمانان فقیر به پیامبر ﷺ عرض کردند: اهل ایثار (ثروتمندانی که به دیگران کمک مالی می‌کنند) همه پاداش‌ها را می‌برند؛ زیرا مانند ما نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و افزون بر این، زیادی مال خود را صدقه می‌دهند. پیامبر ﷺ فرمود: آیا خداوند برای شما امکان صدقه را فراهم نکرده است؟ همانا هر تسبیح صدقه است، هر حمد صدقه است و آمیزش شما با همسرانتان نیز صدقه است. مردم گفتند: ای رسول خدا، آیا رفع شهوت هم پاداش دارد؟ فرمود: آیا اگر آن را از راه حرام ارضا می‌کردید، گناه نبود؟ گفتند: چرا؛ فرمود: پس اگر آن را از راه حلال ارضا کنید، پاداش می‌گیرید.

در همه این سیره‌ها پیامبر ﷺ با متریبی گفتگو می‌کند و در این گفتگو هم ارزش‌های اخلاقی را به متریبی آموزش می‌دهد و سطح آگاهی او را بالا می‌برد و هم از این طریق، سطح تفکر اخلاقی آنها را به مراحل بالاتری ارتقا می‌دهد و توجه آنها را به جنبه‌هایی از امور اخلاقی که تا آن زمان برای آنها مغفول بوده، جلب می‌کند.

متفکران تربیتی نیز امروزه به نقش ارزشمند بحث و گفتگو در رشد تفکر اخلاقی پی برده‌اند. هالستید و تیلور می‌گویند: این روش که از سوی کلبرگ برای ارتقای استدلال اخلاقی دانش‌آموزان ابداع شد، امروزه بسیار رایج است و برای تأثیرگذاری بر نگرش‌ها و دیدگاه‌های دانش‌آموزان به کار می‌رود (Halstead and Taylor, 1996, p.180).

از آنچه گفتیم روشن شد که در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام برای رشد و پرورش آگاهی و بصیرت اخلاقی از دو دسته روش استفاده شده است: روش‌های آشنا کردن متریبی با آموزه‌های اخلاقی که شامل آموزش اصول و معیارهای اخلاقی، تبیین جهان‌بینی و فلسفه ارزش‌های اخلاقی، تبیین موانع رفتارهای اخلاقی و راه‌های غلبه بر آنها، بیان عواقب و پیامدهای رفتارهای اخلاقی و بیان داستان‌های اخلاقی است؛ و روش‌های پرورش تفکر که

شامل روش تشویق به تفکر در مسائل اخلاقی، تشویق به تفکر قبل از اقدام به عمل و بحث و گفتگو درباره مسائل اخلاقی است.

۳. روش‌های پرورش گرایش‌ها و عادت‌های مطلوب اخلاقی

ایجاد گرایش‌ها و عادت‌های مطلوب اخلاقی یکی از بخش‌های مهم تربیت اخلاقی است و به همین سبب، در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام افزون بر ایجاد زمینه مناسب برای تربیت اخلاقی و افزون بر رشد آگاهی و بصیرت اخلاقی، پرورش گرایش‌ها و عادت‌های مطلوب اخلاقی نیز مورد توجه است. برخلاف برخی مکتب‌های تربیت اخلاقی که تنها بر پرورش و رشد تفکر اخلاقی تأکید دارند و برخلاف برخی مکتب‌های تربیت اخلاقی که تنها به پرورش عادت‌های مطلوب اخلاقی توجه دارند، در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام هم به رشد آگاهی و بصیرت اخلاقی و هم به پرورش و تقویت گرایش‌ها و عادت‌های اخلاقی توجه شده است؛ زیرا چنان که برخی متفکران به درستی بیان کرده‌اند، رشد آگاهی و تفکر اخلاقی لزوماً به رفتارهای مطلوب نمی‌انجامد. هیل می‌گوید: «دانستن اینکه چیزی یا رفتاری خوب است بدین معنا نیست که شخص حتماً آن را انجام خواهد داد، یا نسبت به آن نگرش مثبت پیدا خواهد کرد» (Hill, 2004, p.5).

در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام برای پرورش گرایش‌ها و عادت‌های مطلوب اخلاقی از روش‌های خاصی استفاده شده است که در ذیل آنها را به اختصار بیان می‌کنیم. پیش از پرداختن به این روش‌ها، ذکر این نکته ضروری است که روش‌های پرورش گرایش‌ها و عادت‌های مطلوب اخلاقی بر اصل چهارم، یعنی درهم‌تنیدگی آموزش اصول اخلاقی و پرورش فضائل اخلاقی و اصل دوم یعنی تهذیب ظاهر و باطن استوار است.

۱-۳. ترغیب و ترهیب

«ترغیب» از «رُغْبَة» و «ترهیب» از «رَهْبَة» یا «رُهْب» مشتق شده است. «رُغْبَة» به معنای میل و اشتیاق و «رَهْبَة» به معنای خوف و ترس است؛ بنابراین، «ترغیب» ایجاد میل و رغبت کردن نسبت به چیزی در یک یا چند فرد؛ و «ترهیب» ایجاد خوف و ترس کردن از چیزی در یک یا چند فرد است (انیس ابراهیم و دیگران، ۱۳۶۷، ذیل ماده رغب و رهب).

ترغیب و ترهیب از روش‌هایی است که در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام برای ایجاد انگیزه و گرایش در مردم به کارهای نیک و نیز ایجاد نفرت و کراهت در مردم نسبت به کارهای زشت و به

دنبال آن، باز داشتن مردم از کارهای ناشایست اخلاقی به کار رفته است. سخنانی که از پیامبر ﷺ در این خصوص صادر شده بسیار است به گونه‌ای که برخی دانشمندان مسلمان کتابی مستقل با نام الترغیب والترهیب من الحدیث الشریف تألیف کرده‌اند (علی، ۲۰۰۲م، ص ۴۳۴). برای روشن‌تر شدن این مطلب چند نمونه از ترغیب‌ها و ترهیب‌ها در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را در اینجا نقل می‌کنیم. پیامبر ﷺ در ترغیب به عفو و گذشت و فرو خوردن خشم می‌فرماید:

إذا عنت لكم غصبة فادروها بالعفو، إنه ينادى مناد يوم القيامة: من كان له على الله أجر فليقم، فلا يقوم إلا العافون، ألم تسمعوا قوله تعالى: فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ (دیلمی، ۱۴۰۸، ص ۳۳۷)؛ هرگاه خشم شما را تحت فشار قرار داد، با عفو و گذشت آن را رفع کنید. در روز قیامت منادی ندا می‌دهد: هر که پاداش او بر عهده خداوند است برخیزد و جز عفوکنندگان کسی برنخیزد. آیا سخن خداوند (در قرآن) را نشنیده‌اید: پس هر که درگذرد و نیکویی کند اجر او بر خداست.

امام صادق علیهم السلام در ترغیب به اخلاص می‌فرماید:

مَا نَاصَحَ اللَّهُ عَبْدًا مُسْلِمًا فِي نَفْسِهِ فَأَعْطَى الْحَقَّ مِنْهَا وَ أَخَذَ الْحَقَّ لَهَا إِلَّا أُعْطِيَ خَضَلَتَيْنِ رِزْقًا مِنْ اللَّهِ يَقْنَعُ بِهِ وَ رَضَى عَنِ اللَّهِ يَنْجِيهِ (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۲، ص ۲۵)؛ بنده مسلمانی نیست که در رفتار خود با خداوند خالصانه عمل کند و حق خداوند را از نفس خود بگیرد و حقی را که خداوند برای نفس او معین کرده ادا کند، جز اینکه خداوند به او دو ویژگی عنایت می‌کند: رزقی خدایی که او را کفاف باشد و به دیگران نیازمند نگردد، و رضایتی الهی که او را نجات بخشد.

همچنین آن حضرت درباره رسیدگی به برادران ایمانی می‌فرماید:

من كان في حاجة أخيه المسلم كان الله في حاجته ما كان في حاجة أخيه (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۲۸۶)؛ کسی که در پی برآوردن نیاز برادر مؤمن خود است، خداوند نیز تا هنگامی که وی در این کار است، در پی تأمین نیازهای اوست.

نیز در روایتی دیگر به سدید صیرفی درباره ثروت و پیامدهای آن می‌فرماید:

يا سدير ما كثر مال رجل قط إلا عظمت الحاجة لله عليه، فان قدرتم أن تدفعوها عن أنفسكم فافعلوا، فقال له: يا ابن رسول الله بماذا؟ قال: بقضاء حوائج إخوانكم من أموالكم (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۳۰۲)؛ دارایی کسی بسیار نمی‌شود مگر اینکه

حجت^۱ خداوند علیه او نیز بیشتر می شود. اگر توانایی رد حجت خدا علیه خود را دارید، آن را رد کنید. سدید به امام علیه السلام گفت، ای زاده رسول خدا، با چه چیزی؟ امام علیه السلام فرمود: با برآوردن نیازهای برادرانتان با داراییتان.

چنان که گفتیم، بیان پیامدهای رفتارهای اخلاقی موجب می شود در مرتبه نسبت به رفتارهای پسندیده میل و اشتیاق و نسبت به رفتارهای ناپسند نفرت و کراهت به وجود آید. میل و اشتیاق منشأ انگیزه اقدام به رفتارهای شایسته و نفرت و کراهت منشأ انگیزه ترک رفتارهای ناپسند می شود؛ زیرا انسان طبیعتاً به آنچه به او سودی می رساند گرایش دارد و به دنبال آن است و از آنچه به او زبانی می رساند متنفر است و از آن پرهیز می کند.

۲-۳. تحریک انگیزه های ایمانی

یکی دیگر از روش هایی که معصومان علیهم السلام برای پرورش عادت های مطلوب اخلاقی به کار می بردند، روش تحریک ایمان است. در این روش معصومان علیهم السلام با توسل به ایمان و اعتقادات دینی مریبان و تحریک آن، آنان را به رفتارهای اخلاقی سوق می دهند.

دوری کردن از مجالس لهو و لعب و گوش فراندادن به غنا و موسیقی های مناسب مجالس لهو و لعب، یکی از ارزش های اخلاقی اسلامی است که در متون دینی بر آن بسیار تأکید شده است. با این حال، معصومان علیهم السلام برای ترغیب مردم به دوری کردن از این رفتار ضد اخلاقی از مایه های ایمانی آنان استفاده می کردند. به این سیره توجه فرمایید:

از ابی بصیر نقل شده که همسایه ای داشته که از عمال و کارگزاران حکومتی بود و از راه حرام، ثروتی به هم زده بود و شبها مجالس بزمی برپا می کرد و خوانندگان زن در آن می خواندند و مجلسیان نیز مست می شدند و این باعث آزار و اذیت ابوبصیر می شد. از این رو ابوبصیر، مکرر از او می خواست که از این کار دست بردارد. همسایه ابوبصیر با مشاهده اصرار وی به او می گوید: ابابصیر! من فردی ام که به این امور دچار شده ام [و توان ترک آن را ندارم] اما تو سالمی و در راه راست؛ حال مرا برای امامت ابا عبد الله توضیح بده؛ شاید خداوند مرا از این وضع خلاص کند.

ابوبصیر می گوید: من در مسافرت به مدینه، حال و وضع او را برای امام صادق علیه السلام بیان کردم. امام فرمود: زمانی که به کوفه برگشتی، همسایه ات به دیدن تو خواهد آمد؛ از قول

۱. حجت در این روایت به معنای مدرک و دلیل است. چون خداوند در روز قیامت بر اساس مدرک و سند به حساب بندگان رسیدگی می کند و به آنها پاداش و کیفر می دهد.

من به او بگو: از آن کارها دست بکش؛ من قول می‌دهم و متعهد می‌شوم که خداوند تو را وارد بهشت کند. ابابصیر می‌گوید: بعد از بازگشت، وعده امام عَلَيْهِ السَّلَامُ را به او گفتم. او از من پرسید: به راستی امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین فرمود؟ گفتم: آری. بعد از چند روز کسی دنبالم فرستاد. وقتی وارد شدم، دیدم پشت در خانه‌اش برهنه ایستاده است. گفت: ای ابابصیر! همه آنچه داشتم به صاحبانش بازگرداندم و چیزی برایم نمانده است. من از چند تن از دوستان و برادرانم برای او مایحتاج اولیه را تهیه کردم. بعد از چند روز پیام فرستاد که مریضم. به عیادت او رفتم و به معالجه او پرداختم؛ اما فایده‌ای نکرد. در هنگام احتضار بیهوش شد، پس از آنکه به هوش آمد گفتم: ابابصیر! امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ به وعده‌اش وفا کرد. ابوبصیر می‌گوید: همسایه‌ام این را گفت و مرد (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۹۵).

در این سیره، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ با تحریک ایمان و اعتقاد همسایه ابوبصیر به خدا و معاد و بهشت، او را از انجام رفتارهای ناشایست باز داشت و به انجام رفتارهای شایسته تشویق کرد.

۳-۳. اَرَاءُ الْكُو

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پای‌بندی به ارزش‌های اخلاقی چنان جدی بود که خداوند او را می‌ستاید و می‌فرماید:

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ (قلم، ۴)؛ و به راستی که اخلاقی عظیم داری.

و آنگاه مردم را به تأسی به آن بزرگوار فرا خوانده، می‌فرماید:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (احزاب، ۲۱)؛ بی‌تردید رسول خدا برای شما الگوی پسندیده‌ای است.

خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز دیگران را به الگو گرفتن از خود فرامی‌خواند. امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید:

وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمَّهِ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَ يَأْمُرُنِي بِالِاقْتِدَاءِ بِهِ (نهج البلاغه، ص ۳۰۰)؛ من پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دنبال می‌کردم، چنان که بچه شتر مادرش را. هر روز خلقی از اخلاقیات را برای من برمی‌افراشت و دستور می‌داد به او اقتدا کنم.

همچنین پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معاذ را به الگو گرفتن از خود دستور می‌دهد. معاذ می‌گوید:
قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَعْمَلُ؟ قَالَ: اقْتَدِ بِنَبِيِّكَ يَا مُعَاذُ فِي الْيَقِينِ (محدث نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۱۹۵)؛ گفتم: ای رسول خدا، چه کاری کنم؟ فرمود: ای معاذ، در یقین به پیامبرت اقتدا کن.

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز مردم را به الگو قرار دادن پیامبر صلی الله علیه و آله فرامی خواند و می فرماید:
 فَتَأَسَّ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ فَإِنَّ فِيهِ أَسْوَةً لِمَنْ تَأَسَّى وَ عَزَاءً لِمَنْ تَعَزَّى وَ أَحَبُّ
 الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ وَ الْمُفْتَضُّ لِأَثَرِهِ... (نهج البلاغه، ص ۲۲۷)؛ پیامبر پاکیزه و
 پاک را الگو قرار ده که برای کسی که در صدد الگو گرفتن است، الگوست و برای کسی که
 در صدد استناد کردن است، سند است و محبوب ترین بندگان نزد خداوند کسانی اند که
 پیامبر او را الگو قرار دهند و از او پیروی کنند....

ارائه الگو از این جهت اهمیت دارد که اولاً، متربی رفتار اخلاقی را در عمل و با همه جزئیات
 و ظرافت هایی که در اجرای آن وجود دارد، مشاهده می کند و به همین سبب، نه تنها با خود
 رفتار اخلاقی، بلکه با شرایط تحقق آن و تأثیراتی که بر دیگران بر جای می گذارد و با جایگاه
 آن در مقایسه با سایر رفتارها پی می برد؛ ثانیاً، مشاهده عمل اخلاقی صادر شده از الگو،
 امکان عملی شدن آن را به صورت عینی برای متربی اثبات می کند و این از آن جهت اهمیت
 دارد که ممکن است در ابتدا انجام برخی رفتارهای اخلاقی محال به نظر آید. ثالثاً، مشاهده
 رفتارهای اخلاقی الگو و زیبایی های آن موجب می شود در متربی گرایش و انگیزه اقدام به
 رفتارهای اخلاقی ایجاد و تقویت شود.

امروزه این روش طرفداران بسیاری دارد. برای نمونه، طرفداران رویکرد منش پروری
 معتقدند: «اخلاقی شدن دانش آموزان مستلزم آن است که مدارس، فضائل اخلاقی را در آنها
 پرورش دهند و پرورش فضائل نیازمند... الگوهای اخلاقی نیکوست و به همین جهت یکی
 از روش های اساسی تربیت اخلاقی در این رویکرد ارائه الگوهای اخلاقی است؛ بدین معنا
 که همه دست اندرکاران مدرسه باید از ویژگی های مطلوب اخلاقی برخوردار باشند»
 (Joseph and Efron, 2005, p.525).

۳-۴. توصیه به تحمیل رفتارهای پسندیده بر نفس

رفتارهای پسندیده معمولاً با محدودیت هایی همراه است و پذیرش محدودیت برای
 انسان مشقت دارد؛ چراکه انسان طبیعتاً میلی به محدودیت ندارد و دوست دارد هر آنچه
 را مایل است انجام دهد. به همین جهت اگر انسان به حال خود رها شود، هیچ گاه خود را
 به رفتارها و ارزش های اخلاقی پای بند نخواهد کرد. بنابراین، در تربیت اخلاقی چاره ای
 نیست جز اینکه متربی خود را به رفتارهای پسندیده وادارد تا به تدریج با آنها خوبگیرد و لذت
 آنها را دریابد.

این امر یعنی وادار کردن متربی به انجام رفتارهای پسندیده، که مخالف میل‌ها و گرایش‌های نفسانی است، مصداقی از جهاد با هواهای نفسانی و لشکریان جهل است و به همین سبب، این روش نشأت گرفته از اصل ششم، یعنی مراقبت دائم و مخالفت با هواهای نفس و لشکریان جهل است.

به هر حال، هرگاه متربی خود را به رفتارهای اخلاقی وادار کند، به تدریج با آن خو گرفته و لذت آن را درمی‌یابد و در این هنگام است که خودبه‌خود و بدون نیاز به عامل بیرونی رفتارهای اخلاقی را انجام داده و از رفتارهای ضد اخلاقی دوری می‌کند. به همین جهت امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

أَكْرَهُ نَفْسَكَ عَلَى الْفَضَائِلِ فَإِنَّ الرِّذَائِلَ أَنْتَ مَطْبُوعٌ عَلَيْهَا (آمدی، ۱۳۷۶، ص ۳۱۷)؛
خودت را بر فضائل وادار کن که نفست بر رذائل سرشته شده است.

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید:

إِذَا لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۱۲)؛ اگر بردبار نیستی، خود را بردبار نشان ده.

۳-۵. امر به فضیلت‌ها و نهی از رذیلت‌ها

این روش ویژگی‌ای دارد که در سایر روش‌ها اصلاً وجود ندارد یا اگر وجود دارد، چندان بارز نیست و آن اینکه در امر و نهی، نوعی خواست قاطع و جدی از سوی آمر و ناهی وجود دارد. به سخن دیگر، در روش‌هایی مانند ترغیب و ترهیب و ارائه الگو، جنبه اقناعی بسیار قوی است؛ در آن روش‌ها مربی می‌کوشد در فرد، انگیزه‌ای درونی برای اقدام به عمل ایجاد کند، تا فرد براساس آن انگیزه عمل کند؛ اما در امر و نهی جنبه اقناعی کم‌رنگ‌تر و جنبه فشار بیرونی برای واداشتن فرد به عمل بارزتر است. آمر و ناهی درصددند با فشار از بیرون، فرد را وادار به عمل کنند، خواه وی از صمیم قلب مایل به آن کار باشد یا نباشد.

امر به نیکی‌ها و نهی از بدی‌ها دو نقش عمده در تربیت اخلاقی دارند: درونی شدن ارزش‌های اخلاقی اسلام و حاکمیت بخشیدن به ارزش‌های اخلاقی اسلام در جامعه. در اینجا به اختصار هر یک از این دو را توضیح می‌دهیم.

درونی شدن ارزش‌های اخلاقی اسلام

کسی که در جامعه‌ای زندگی می‌کند که افرادش در مقابل ارزش‌های اخلاقی اسلام احساس

مسئولیت می‌کنند و در برابر زیر پا گذاشته شدن آنها واکنش نشان می‌دهند، به تدریج بنا ارزش‌ها و ضد ارزش‌های اخلاقی آشنا می‌شود. به علاوه، با سلسله مراتب ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها نیز آشنا می‌شود؛ زیرا مشاهده می‌کند که جامعه در برابر تخلف از برخی ارزش‌ها، واکنش شدید و در مقابل تخلف از برخی دیگر، واکنش ضعیف نشان می‌دهد. همچنین درمی‌یابد کدام یک از آنها ثابت و کدام متغیرند؛ در کجا باید رعایت شوند و در کجا رعایت آنها لازم نیست. از سوی دیگر، رعایت ارزش‌ها با تأیید و واکنش مثبت دیگران و عدم رعایت آنها با واکنش منفی مواجه می‌شود. همین باعث می‌شود رعایت ارزش‌ها با تجربیات خوشایند و عدم رعایت آنها با تجربیات ناخوشایند، شرطی شده، نوعی احساس مثبت در مواجهه با رعایت ارزش‌ها، و احساسی منفی در مواجهه با عدم رعایت ارزش‌ها در او ایجاد شود. بدین ترتیب، فرد به تدریج با ارزش‌های اخلاقی اسلام آشنا می‌شود و آنها را درونی می‌کند و در نتیجه، نظام ارزشی مطلوب در فرد، شکل می‌گیرد و تقویت می‌شود.

حاکمیت بخشیدن به ارزش‌های اخلاقی اسلام در جامعه

علاوه بر آنچه گفته شد، برخورد با تخلفات موجب پیدایش فرهنگی یکپارچه در جامعه می‌شود. در چنین جامعه‌ای ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها تا حد زیادی روشن و مشخص می‌شوند و هر فرد می‌داند که عکس‌العمل دیگران در برابر رعایت یا عدم رعایت آنها چه خواهد بود. بدین ترتیب، زمینه و بستری مناسب برای رعایت ارزش‌ها، و زمینه و بستری نامناسب برای تخلف از ارزش‌ها فراهم می‌شود و در نتیجه، کمتر کسی به خود جرئت می‌دهد ارزش‌ها را زیر پا بگذارد.

بدین ترتیب، باید گفت، در تربیت اخلاقی، نه می‌توان تنها به آموزش آموزه‌های اخلاقی اکتفا کرد، و نه می‌توان تنها به ترغیب و ترهیب و ارائه الگو بسنده نمود؛ بلکه علاوه بر اینها، باید برحسب مورد، از امر و نهی نیز بهره برد. به سخن دیگر، در تربیت اخلاقی، هم باید از عوامل درونی استفاده کرد، یعنی عواملی که در فرد شور و شوق و انگیزه درونی و آگاهی ایجاد می‌کنند، و هم باید از عوامل بیرونی مدد گرفت، یعنی عواملی که از بیرون، فرد را به سوی رفتارهای اخلاقی سوق می‌دهند.

اینکه چرا در تربیت اخلاقی هم باید از عوامل بیرونی و هم از عوامل درونی کمک گرفت، ریشه در دو ویژگی انسان دارد: نخست آنکه در وجود انسان دو لشکر صف

آراسته‌اند: لشکر جهل و لشکر عقل. وضعیت انسان در این دنیا به گونه‌ای است که گرایش‌ها، عواطف، احساسات نفسانی و رفتارهای برآمده از آنها، که از لشکریان جهل‌اند، زودتر از گرایش‌ها و عواطف معنوی که از لشکریان عقل‌اند، بروز و ظهور پیدا می‌کنند؛ زیرا انسان به‌طور معمول، به دسته اول توجه بیشتری دارد و همین موجب می‌شود زمینه برای رشد عواطف عالی، تنگ و محدود گردد و رشد و شکوفایی آنها مستلزم فعالیت بیشتری باشد. یکی از ابزارهای نیل به این هدف، امر و نهی است؛ امر و نهی، فرد را وادار می‌کند برخلاف میل باطنی‌اش به دسته دوم نیز توجه کند، تا به تدریج زمینه برای شکوفایی آنها نیز فراهم شود.

دوم آنکه افراد انسانی نیز در تأثیرپذیری از روش‌ها با یکدیگر تفاوت دارند؛ عده‌ای از روش‌های ترغیب و ترهیب و مانند آن و گروهی نیز از روش امر و نهی و مانند آن بیشتر تأثیر می‌پذیرند.

بدین ترتیب، امر به رفتارهای اخلاقی مطلوب و نهی از رفتارهای اخلاقی نامطلوب نقش مهمی در تربیت اخلاقی دارد. به همین سبب، در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام از این روش در تربیت اخلاقی استفاده شده است که ما در اینجا دو نمونه را نقل می‌کنیم. امام باقر علیهما السلام می‌فرماید:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَوْلَيْدُهُ: اتَّقُوا الْكُذِبَ، الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ فِي كُلِّ جِدٍّ وَ هَزْلٍ، فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَى عَلَى الْكَبِيرِ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۲۸)؛ امام زین‌العابدین علیهما السلام به فرزندانش می‌فرمود: از دروغ بپرهیزید، بزرگ یا کوچک، جدی یا شوخی که اگر آدمی دروغ کوچک بگوید بر دروغ بزرگ هم جرئت پیدا می‌کند.

همچنین سماعه می‌گوید:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي مُبْتَدئًا: يَا سَمَاعَةُ مَا هَذَا الَّذِي كَانَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ جَمَّالِكَ؟ إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ فَحَاشًا أَوْ صَخَابًا أَوْ لَعَانًا. فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ ذَلِكَ أَنَّهُ ظَلَمَنِي. فَقَالَ: إِنْ كَانَ ظَلَمَكَ لَقَدْ أَرَبَيْتَ عَلَيْهِ إِنَّ هَذَا لَيْسَ مِنْ فِعَالِي وَ لَا أَمْرٍ بِهِ شِيعَتِي اسْتَغْفِرُ رَبِّكَ وَ لَا تَعُدْ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۲۶)؛ نزد امام صادق علیهما السلام رفتم. امام علیهما السلام بدون مقدمه به من فرمود: ای سماعه، این چه اتفاقی بود که میان تو و شتردارت واقع شد. بپرهیز از اینکه فحاش، یا فریادکننده، یا لعن‌کننده باشی. عرض کردم، سبب این بود که او به من ستم روا داشت. امام علیهما السلام فرمود: اگر او بر تو ستم کرده، تو هم بر او

پیشی گرفتی [و بیش از حد او را دشنام دادی]. این از اعمال و رفتار [مورد قبول] من نیست و به شیعیانم چنین کاری را امر نمی‌کنم. از خدای خودت طلب آموزش کن و دیگر چنین نکن.

سیره‌هایی از این دست فراوان است و همه آنها نشان می‌دهند که امر به رفتارهای پسندیده اخلاقی و نهی از کارهای ناپسند اخلاقی در سیره معصومان علیهم‌السلام جایگاه خاصی دارد.

۶-۴. نظارت و مراقبت

یکی دیگر از روش‌هایی که در ایجاد عادت‌های مطلوب اخلاقی تأثیری بسزا دارد نظارت و مراقبت بر رفتار متربی و تذکر دادن نکات لازم است. در سیره معصومان علیهم‌السلام موارد متعددی وجود دارد که نشان‌دهنده اهتمام آن بزرگواران به این روش است. برای نمونه در اینجا چند مورد از این سیره‌ها را بیان می‌کنیم:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُرْدِفَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فِي مَضْعَدِهِ إِلَى عَرَفَاتٍ فَلَمَّا أَفَاضَ أُرْدَفَ الْفُضْلَ بْنَ الْعَبَّاسِ وَكَانَ فَتًى حَسَنَ اللَّيْمَةِ فَاسْتَقْبَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْرَابِيٌّ وَعِنْدَهُ أُخْتُ لَهُ أُجْمَلُ مَا يَكُونُ مِنَ النِّسَاءِ فَجَعَلَ الْأَعْرَابِيُّ يَسْأَلُ النَّبِيَّ ﷺ وَجَعَلَ الْفُضْلُ يَنْظُرُ إِلَى أُخْتِ الْأَعْرَابِيِّ وَجَعَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَدُهُ عَلَى وَجْهِ الْفُضْلِ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّظْرِ فَإِذَا هُوَ سَتَرَهُ مِنَ الْجَانِبِ نَظَرَ مِنَ الْجَانِبِ الْآخِرِ حَتَّى إِذَا فَرَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ حَاجَةِ الْأَعْرَابِيِّ التَّفَتَّ إِلَيْهِ وَأَخَذَ بِمَنْكِبِهِ ثُمَّ قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهَا الْيَوْمَ الْمَعْدُودَاتُ وَالْمَعْلُومَاتُ لَا يَكْفُ رَجُلٌ فِيهِنَّ بَصَرَهُ وَلَا يَكْفُ لِسَانَهُ وَ يَدُهُ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِثْلَ حَجٍّ قَابِلٍ (محدث نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۴، ص ۲۶۹)؛ پیامبر ﷺ هنگامی که به عرفات می‌رفت اسامه را بر پشت مرکب خود سوار کرد و هنگام برگشتن فضل بن عباس را که جوانی بود با موهای زیبا. عربی نزد پیامبر ﷺ آمد و خواهرش که زنی بسیار زیبا بود همراه او بود. مرد عرب سؤالاتی از پیامبر ﷺ می‌پرسید و فضل به خواهر عرب نگاه می‌کرد. پیامبر ﷺ با دستش صورت فضل را می‌پوشاند و مانع نگاهش می‌شد و فضل از جانب دیگر نگاه می‌کرد، تا پیامبر ﷺ از پاسخ دادن به عرب فارغ شد و روبه فضل کرد و کتف او را گرفت و فرمود: آیا نمی‌دانی که این روزها، روزهایی مشخص و معین هستند و هیچ مردی نیست که چشمش را از حرام نگاه دارد و زبان و دستش را حفظ کند مگر اینکه خداوند پاداشی مانند حج سال آینده برای او می‌نویسد.

در این سیره، پیامبر ﷺ بر رفتار فضل نظارت و مراقبت داشت و هنگامی که دید وی مرتکب رفتاری ناشایست می‌شود به او تذکر لازم را داد و او را از ارتکاب آن عمل بازداشت. عبدالله بن عمر سیره دیگری از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که

أتانا رسول الله ﷺ في بيتنا و أنا صبي قال فذهبت أخرج لالعب فقالت أمي: يا عبدالله، تعال أعطك. فقال رسول الله ﷺ: و ما أردت ان تعطيه؟ قالت: أعطيه تمرأ. قال: فقال رسول الله ﷺ: أما انك لو لم تفعلی كتبت عليك كذبة (احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۴۴۷)؛ زمانی که کودک بودم پیامبر ﷺ به منزل ما آمد و من رفتم تا از منزل بیرون بروم و بازی کنم که مادرم گفت: عبدالله، بیا تا چیزی به تو بدهم. پیامبر ﷺ فرمود: چه چیزی می‌خواهی به او بدهی؟ مادرم گفت: یک خرما به او می‌دهم. پیامبر ﷺ فرمود: اگر چنین نکنی، یک دروغ بر تو نوشته می‌شود.

در این سیره نیز پیامبر ﷺ بر رفتار مادر عبدالله نظارت کرده و او را از خلف وعده باز می‌دارد و این نشان می‌دهد که احتمالاً در آن زمان مادران با دادن وعده‌های دروغ‌گودکان را به انجام رفتارهای مطلوب خود وادار می‌کردند. به همین جهت، پیامبر ﷺ به مادر عبدالله تذکر می‌دهد که مبادا خلف وعده کند که این کار زشت است و دروغی بر او نوشته می‌شود. از مجموع این سیره‌ها می‌توان نتیجه گرفت که اولاً معصومان عليهم السلام رفتار فرزندان و پیروان خود را زیر نظر داشته و مراقبت می‌کردند تا از مسیر ارزش‌های اخلاقی منحرف نشوند و در صورتی که کوچک‌ترین انحرافی مشاهده می‌کردند، تذکر می‌دادند. ثانیاً از نظر پیامبر ﷺ و اهل‌بیت عليهم السلام انسان همیشه در معرض غفلت و فراموشی است و تداوم این غفلت و فراموشی، انسان را به ورطه هلاکت و نابودی می‌اندازد. دواي این درد چیزی جز نظارت و مراقبت و تذکر نیست.

اما نظارت و مراقبت در سیره معصومان عليهم السلام منحصر به مراقبت بیرونی نیست و افزون بر آن، هر فردی وظیفه دارد خود مراقب اعمال و رفتار خویش باشد به همین سبب، محاسبه و مراقبه در تربیت اخلاقی جایگاه ویژه‌ای یافته است.

محاسبه و مراقبه نفس

انسان‌ها در هر درجه‌ای از رشد اخلاقی باشند، در معرض خطا و اشتباه هستند و به همین جهت، اگر کسی مراقب اعمال و رفتار خود نباشد، به تدریج از مسیر درست منحرف شده، فضیلت‌های اخلاقی در او تضعیف و رذیلت‌های اخلاقی در او پدید می‌آیند و رشد

می‌کنند و در نهایت به جایی می‌رسد که همگان از هدایت و نجات او نومید می‌شوند. بدین سبب، در سیره معصومان علیهم‌السلام بر روش مراقبه و محاسبه نفس تأکید شده است. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید:

من حاسب نفسه سعد (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۶)؛ کسی که به حساب خود رسیدگی کند، خوشبخت می‌شود.

و در روایتی دیگر می‌فرماید:

من أهمل نفسه أهلكها (همان‌جا)؛ کسی که نفس خود را رها کند (و به حساب آن رسیدگی نکند) هلاکش می‌کند.

مراقبه بدین معناست که متربی در طول روز مراقب باشد، رفتار ناشایست اخلاقی انجام ندهد و محاسبه نفس بدین معناست که در آخر روز اعمال و رفتار خود را حسابرسی نماید. اگر رفتارهای اخلاقی نیکو انجام داده، خداوند را بر آن شکر گوید و از خداوند توفیق تکرار آنها را بخواهد؛ ولی اگر مرتکب رفتارهای ناشایست شده، استغفار کند و از خدا بخواهد به او توفیق دهد تا در روزهای آینده آنها را تکرار نکند. امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌فرماید:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّ عَمَلًا حَسَنًا اسْتَرَادَ اللَّهُ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۵۳)؛ از ما نیست کسی که هر روز نفس خود را محاسبه نکند تا اگر عمل نیکی انجام داده از خداوند توفیق انجام بیشتر آن را بخواهد و اگر کار ناشایستی مرتکب شده، استغفار و توبه کند.

به همین سبب، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مسلمانان توصیه می‌کند:

حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا وَ زِنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا وَ تَجَهَّزُوا لِلْعُرْضِ الْأَكْبَرِ (حرّعاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۶، ص ۹۹)؛ به حساب خودتان رسیدگی کنید، پیش از آنکه به حساب شما رسیدگی شود و خودتان را بسنجید، پیش از آنکه شما را بسنجند و برای روز محشر کبرا آماده شوید.

۴. روش‌های اصلاح رذائل

یکی از وظایف عمده تربیت اخلاقی مبارزه با صفت‌های رذیلت و رفتارهای ناشایست اخلاقی‌ای است که برخی از متریان دچار آن هستند. در این قسمت سعی می‌کنیم روش‌هایی را که در سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام برای مبارزه با صفت‌ها و رفتارهای ناشایست اخلاقی به کار رفته بیان کنیم. این روش‌ها به ترتیب عبارت‌اند از: اغماض و چشم‌پوشی، تذکر دادن، فشار اجتماعی، تهدید، قطع رابطه و تنبیه.

۱-۴. اغماض و چشم‌پوشی

در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام، اولین اقدام در برخورد با رفتارهای ناشایست اخلاقی، به‌ویژه اگر این رفتار برای نخستین بار از فرد سرزده باشد، چشم‌پوشی و نادیده گرفتن آن است. از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت شده است:

كان رسول الله ﷺ إذا كذب عنده الرجل تبسم وقال: إنه ليقول قولاً (كوفى، ص ۱۶۹)؛ هرگاه کسی نزد پیامبر ﷺ دروغ می‌گفت، لبخند می‌زد و می‌فرمود: چیزی می‌گویید!!

از این سیره به روشنی فهمیده می‌شود که پیامبر ﷺ برخی دروغگویی‌ها را نادیده می‌گرفتند و در مقابل آن واکنشی نشان نمی‌دادند. برای نادیده گرفتن این تخلف‌ها از سوی معصومان علیهم السلام می‌توان دو دلیل ارائه کرد. نخست اینکه متخلف با ارزش‌های اخلاقی آشنا نبوده است. دیگر اینکه در مواردی اغماض کردن و چشم‌پوشی از تخلف بیش از تصریح کردن در متخلف مؤثر واقع می‌شود و او را از تکرار رفتار ناشایست باز می‌دارد؛ زیرا تصریح کردن، پرده حیای میان مربی و متربی را می‌برد و فرصت بازگشت را از وی می‌گیرد و او را بر ارتکاب رفتارهای ناشایست گستاخ می‌کند. به همین سبب خواجه نصیرالدین طوسی در باب چگونگی برخورد با تخلفات اخلاقی کودک می‌گوید: «و صریح فرمائید که بر قیح اقدام نموده است، بلکه او را به تغافل منسوب کنند تا بر تجاسر اقدام ننماید و اگر بر خود پوشد برو پوشیده دارند» (طوسی، ۱۳۶۰، ص ۲۲۴).

۲-۴. تذکر دادن

دومین گام در اصلاح رفتارهای خلاف اخلاق تذکر دادن است. نمونه‌های متعددی از تذکره‌های اخلاقی در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام ثبت شده که در اینجا برخی از آنها را نقل می‌کنیم. امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ أَبَا ذَرٍّ عَيَّرَ رَجُلًا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ بِأُمَّهِ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ السُّودَاءِ وَكَانَتْ أُمُّهُ سُودَاءَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: تُعَيِّرُهُ بِأُمَّهِ يَا أَبَا ذَرٍّ؟ قَالَ فَلَمْ يَزَلْ أَبُو ذَرٍّ يَمَرِّعُ وَجْهَهُ فِي الثَّرَابِ وَرَأْسُهُ حَتَّى رَضِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْهُ (محدث نوری، ۱۴۰۸، ج ۹، ص ۱۱۲)؛ ابوذر در زمان پیامبر ﷺ مردی را که مادرش سیاه‌پوست بود سرزنش کرد و گفت: ای سیاه‌زاده. پیامبر ﷺ به او فرمود: او را به مادرش سرزنش می‌کنی؟! ابوذر آن قدر سر و صورتش را به زمین (به نشانه پشیمانی) مالید تا پیامبر ﷺ از او راضی شد.

این سیره نشان می‌دهد که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کار زشت را گرچه از شخصی مانند ابوذر صادر شده باشد، زشت می‌داند و او را از این کار نهی می‌کند. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

مَرَّ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ طَوِيلُ اللَّحْيَةِ فَقَالَ مَا كَانَ عَلَى هَذَا لَوْ هَيَّأَ مِنْ لِحْيَتِهِ فَبَلَغَ ذَلِكَ الرَّجُلَ فَهَيَّأَ لِحْيَتَهُ بَيْنَ اللَّحْيَتَيْنِ ثُمَّ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا رَأَهُ قَالَ هَكَذَا فافْعَلُوا (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۴۸۸)؛ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مردی با ریش بلند برخورد و فرمود: چه

می‌شد اگر ریش خودش را کوتاه می‌کرد؟ این سخن به گوش آن مرد رسید و ریش خودش را به اندازه متوسط کوتاه کرد، نه بسیار کوتاه و نه بسیار بلند، سپس نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد. وقتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را دید، فرمود: ریش خود را چنین درست کنید.

در این سیره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به کسی که ریش خود را بسیار بلند کرده بود، تذکر داد و این تذکر کارگر افتاد. در سیره دیگری از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم:

كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا بَلَغَهُ عَنِ الرَّجُلِ الشَّيْءَ لَمْ يَقُلْ: مَا بَالُ فُلَانٍ يَقُولُ؟ وَ لَكِنْ يَقُولُ: مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَقُولُونَ كَذَا وَ كَذَا؟ (سجستانی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۴۳۴)؛ هرگاه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مطلع می‌شد که کسی سخنی نادرست گفته است نمی‌فرمود: چرا فلانی چنین گفته، بلکه می‌فرمود: چرا برخی چنین می‌گویند.

بر پایه این سیره، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در برابر سخنان ناشایست و نادرست واکنش نشان می‌داد و تذکر می‌داد، اما این تذکر به کنایه و اشاره بوده و نه مستقیم؛ زیرا تذکر مستقیم و با ذکر نام موجب بی‌اعتبار شدن متخلف می‌شود و این کار مانع تأثیرگذاری تربیتی تذکر می‌شود. با وجود این، در مواردی نیز به صورت خصوصی تذکر می‌دادند. ابی‌کهمس می‌گوید:

كُنْتُ نَازِلًا فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ فِيهَا وَصِيفَةٌ وَ كَانَتْ تُعْجِبُنِي فَأَنْصَرَفْتُ لَيْلَةً مُسِيًّا فَانْتَحْتُ الْبَابَ فَفَتَحَتْ لِي فَقَبَضْتُ عَلَى ثَدْيِهَا فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام فَقَالَ: تُبِّ إِلَيَّ مِنْ صَنْعَتِ الْبَارِحَةِ (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۰، ص ۱۹۶)؛ در مدینه بودم و صاحب‌خانه کنیزی زیبا داشت. شبی دیروقت به خانه برگشتم و در زدم و کنیزک در را باز کرد و من سینه‌اش را گرفتم. صبح که نزد امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام رفتم، به من فرمود: از کاری که دیشب کردی توبه کن.

بدین ترتیب، بر پایه این سیره‌ها می‌توان گفت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام در برابر رفتارهای ناشایست اخلاقی به مرتکبان آنها مستقیم یا غیر مستقیم تذکر می‌دادند و آنها را از تکرار آن کار باز می‌داشتند.

۳-۴. وعده پاداش دادن

در سیره معصومان علیهم‌السلام گاه برای اصلاح فرد متخلف، از او می‌خواستند قول دهد تا از آن کار دست بردارد و در مقابل آنان نیز به او وعده‌ای می‌دادند. داستان همسایه ابوبصیر که از راه حرام ثروتی به هم زده بود و مجالس لهو و لعب تشکیل می‌داد و در مقابل اعتراض و تذکر ابوبصیر از او خواست تا وضع او را به امام صادق علیه‌السلام بیان و برای ترک این حالت راه‌حلی ارائه دهد و امام علیه‌السلام به ابوبصیر فرمود: به همسایه‌ات بگو از آن کارها دست بردارد و من بهشت را برای او تضمین می‌کنم، نمونه‌ای از این مورد است.^۱

بر پایه این سیره، امام صادق علیه‌السلام در مقابل تعهد شخص به ترک کارهای ناشایست اخلاقی، بهشت را به او وعده می‌دهد و این شیوه کارگر می‌افتد و شخص از وضع پیشین خود توبه می‌کند. شاید بتوان گفت راز تأثیرگذاری این روش در آن است که انسان‌ها چنان‌که از نظر جسمانی با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند، از نظر روحی و انگیزشی نیز با یکدیگر متفاوت‌اند. برخی در برابر اغماض و چشم‌پوشی واکنش نشان می‌دهند و برخی در برابر تذکر و برخی نیز در برابر ارائه مشوق‌های قوی و شخص مورد بحث در این سیره از آنهایی است که تنها در مقابل مشوق‌های قوی تسلیم می‌شود. به همین جهت، امام علیه‌السلام در این سیره به وی قول می‌دهد در صورت ترک رفتارهای ناشایست پیشین، خداوند او را وارد بهشت خواهد کرد و این روش در او مؤثر می‌افتد و او رفتارهای خود را اصلاح می‌کند.

۴-۴. برخورد تند

گاه هیچ‌یک از روش‌های پیشگفته در شخص مؤثر نمی‌افتد. در این صورت برای اصلاح رفتار متخلف، معصومان علیهم‌السلام از روش‌های تند استفاده می‌کردند. به این سیره نبوی توجه فرمایید:

أقبل رجل من البحرين إلى النبي فسلم. فلم يردّ عليه و في يده خاتم ذهب و جبة حرير. فانطلق الرجل محزوناً، فشكى إلى امرأته، فقالت: لقد رأى رسول الله جبتك و خاتمك، فألقها ثمّ عد. ففعل، فردّ عليه السلام (صالحی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۱۴۸)؛ مردی از بحرین خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسید و بروی سلام کرد؛ اما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جواب سلامش را نداد. مرد با ناراحتی به منزل رفت و ماجرا را برای همسرش بیان کرد.

۱. اصل این سیره در: ۲-۳. تحریک انگیزه‌های ایمانی، نقل شده است.

همسرش گفت: پیامبر ﷺ جبه ابریشم و انگشتر طلای تو را دیده است؛ این دو را از خود دور کن و نزد پیامبر ﷺ برگرد. مرد چنان کرد و نزد پیامبر ﷺ رفت. پیامبر ﷺ جواب سلامش را داد.

در این سیره، پیامبر ﷺ با کسی که ارزش های اخلاقی را پاس نداشته سرد برخورد می کند و جواب سلامش را نمی دهد. این برخورد در مقایسه با روش های پیشین از شدت بیشتری برخوردار است.

همچنین اسحاق بن عمار می گوید:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَظَرَ إِلَيَّ بِوَجْهِ قَاطِبٍ فَقُلْتُ: مَا الَّذِي غَيَّرَكَ لِي؟ قَالَ: الَّذِي غَيَّرَكَ لِأَخْوَانِكَ؟ بَلِّغْنِي يَا إِسْحَاقُ أَنْكَ أَقْعَدْتَ بِنَابِكَ بَوَّابًا يَزُودُ عَنْكَ فُقَرَاءَ الشَّيْعَةِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي خِفْتُ الشُّهْرَةَ فَقَالَ أَفَلَا خِفْتَ الْبَلِيَّةَ (كلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۸۱)؛ نزد امام صادق علیه السلام رفتم و امام علیه السلام با چهره ای غضب آلود به من نگاه کرد. عرض کردم: چه چیزی نظر شما را نسبت به من عوض کرده است؟ فرمود: همان چیزی که رفتار تو را نسبت به برادران ایمانیت عوض کرده است. اسحاق، شنیده ام بر در منزل خود نگهبانی گماشته ای تا نیازمندان شیعه را از آنجا برانند. عرض کردم، فدایت شوم، از شهرت می ترسم. امام علیه السلام فرمود: از بلای الهی نمی ترسی؟!

براساس این سیره، امام صادق علیه السلام در برخورد با اسحاق بن عمار روی ترش می کند که در مقایسه با مورد بالا واکنشی خشن تر و شدیدتر است. و این خود نشان می دهد که رفتار این شخص در مقایسه با شخصی که از بحرین به خدمت پیامبر ﷺ رسیده بود، زشت تر و ناشایست تر بوده است.

در سیره دیگری، امام صادق علیه السلام می فرماید:

أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ حَتَّى عَدَّ تِسْعَةَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَا إِنَّكَ عَاشِرُهُمْ فِي النَّارِ (كلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۲۹)؛ مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت من پسر فلان هستم و اجداد خود را تا نه نسل برشمرد. پیامبر ﷺ فرمود: بدان که تو دهمین آنهایی و در جهنمی.

در اینجا نیز پیامبر ﷺ با تفاخر به اجدادی که همگی کافر بودند و از نظر اخلاقی هم امری ناشایست و زشت است برخورد کرده و پاسخی در حد دشنام به شخص می دهد و این نشان می دهد که از نظر پیامبر ﷺ تفاخر به نیاکان کافر عملی بسیار زشت و ناپسند است.

گاه معصومان علیه السلام با کسی که مرتکب رفتاری ناشایست می شد قهر می کردند و با او سخن نمی گفتند. امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ أَبِي نَظَرَ إِلَيَّ رَجُلٍ وَ مَعَهُ ابْنُهُ يَمْشِي وَالْإِبْنُ مُشْكِي عَلَى ذِرَاعِ أَبِي. قَالَ: قَمَا كَلَّمَهُ أَبِي عَلَيْهِ مَقْتًا لَهُ حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا (همان، ص ۳۳۹)؛ پدرم مردی را دیدم که همراه پسرش راه می‌رفتند در حالی که پسر در راه رفتن بر بازوی پدرش تکیه کرده بود. پدرم دیگر به سبب تنفر از این رفتار پسر، تا زمان رحلتش با وی سخن نگفت.

۵-۴. ایجاد فشار اجتماعی

گاه هیچ‌یک از روش‌های یاد شده در اصلاح رفتار شخص مؤثر نمی‌افتد. در این صورت چه باید کرد؟ در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام در چنین مواردی از روش ایجاد فشار اجتماعی استفاده شده است. از آنجا که انسان موجودی اجتماعی است و معمولاً بیرون از جامعه نمی‌تواند به زندگی خود ادامه دهد، برای اصلاح برخی رفتارهای ناشایست فرد متخلف، می‌توان از فشار اجتماعی سود برد. امام باقر علیهم السلام می‌فرماید:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَشَكَا إِلَيْهِ أَدَى مِنْ جَارِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اضْبِرْ. ثُمَّ أَتَاهُ ثَانِيَةً فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: اضْبِرْ. ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ فَشَكَاهُ ثَالِثَةً. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلرَّجُلِ الَّذِي شَكَا: إِذَا كَانَ عِنْدَ رَوَاحِ النَّاسِ إِلَى الْجُمُعَةِ فَأَخْرِجْ مَتَاعَكَ إِلَى الطَّرِيقِ حَتَّى يَرَاهُ مَنْ يَرُوحُ إِلَى الْجُمُعَةِ فَإِذَا سَأَلُوكَ فَأَخْبِرْهُمْ قَالَ فَفَعَلَ فَأَتَاهُ جَارُهُ الْمُؤَذِي لَهُ فَقَالَ لَهُ رُدِّ مَتَاعَكَ فَلَكَ اللَّهُ عَلَيَّ أَنْ لَا أَعُودَ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۶۶۸)؛ مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و از آزار همسایه‌اش شکایت کرد. پیامبر ﷺ به او فرمود: صبر کن. دوباره آمد و پیامبر ﷺ به او فرمود: صبر کن. بار سوم که نزد پیامبر ﷺ آمد و شکایت کرد، پیامبر ﷺ فرمود: روز جمعه هنگامی که مردم به نماز جمعه می‌روند، اسباب و اثاثیه‌ات را به خیابان بریز تا کسانی که به نماز جمعه می‌روند ببینند. اگر از تو پرسیدند: چرا؟ بگو همسایه‌ام مرا آزار می‌کند. شخص چنین کرد و همسایه آزارگرش آمد و گفت: اسباب و اثاثیه‌ات را برگردان، با خدا عهد می‌کنم تا دیگر تو را نیازارم.

در این سیره پیامبر ﷺ از یکی از انواع فشارهای اجتماعی یعنی آگاه کردن دیگران از رفتار نادرست متخلف استفاده کرده است.

یکی دیگر از اشکال فشار اجتماعی قطع رابطه است. گاه معصومان علیهم السلام از این روش نیز برای اصلاح رفتارهای ناشایست دیگران استفاده می‌کردند. ماجرای امام صادق علیهم السلام با دوست خود که در بازار کفاشان به غلام خود نسبت زنازاده داد و امام علیهم السلام با او قطع رابطه کرد (همین کتاب، ص ۲۳۸ و ۲۳۹)، نمونه‌ای از این روش است.

خلاصه مبحث

با توجه به بررسی‌های انجام شده در سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام از چهار نوع روش در تربیت اخلاقی استفاده شده است:

۱. روش‌های زمینه‌ساز؛
۲. روش‌های پرورش آگاهی و بصیرت اخلاقی؛
۳. روش‌های پرورش گرایش‌ها و عادت‌های اخلاقی؛
۴. روش‌های اصلاح ردائل.

محبت و احسان، پرهیز دادن تربی از محیط‌های ناسالم، پرهیز دادن تربی از معاشرت با صاحبان ردائل، و ایجاد فضای اخلاقی روش‌هایی هستند که زمینه را برای تربیت اخلاقی فراهم می‌آورند.

آموزش اصول و معیارهای اخلاقی، تبیین جهان‌بینی و فلسفه ارزش‌های اخلاقی، تبیین موانع رفتارهای اخلاقی، بیان عواقب و پیامدهای رفتارهای اخلاقی و ضد اخلاقی، داستان‌های اخلاقی روش‌هایی هستند که شناخت و آگاهی اخلاقی تربی را افزایش می‌دهند.

تشویق به تفکر در مسائل اخلاقی، تشویق به تفکر قبل از اقدام به عمل و بحث و گفتگو روش‌های پرورش تفکر اخلاقی هستند.

ترغیب و ترهیب، تحریک انگیزه‌های ایمانی، ارائه الگو، توصیه به تحمیل رفتارهای پسندیده بر نفس، امر و نهی، و نظارت و مراقبت، روش‌هایی برای پرورش گرایش‌ها و عادت‌های مطلوب اخلاقی هستند.

روش‌های اغماض و چشم‌پوشی، تذکر، وعده پاداش، برخورد تند و ایجاد فشار اجتماعی در اصلاح رفتارهای نادرست اخلاقی کارا هستند.

همچنین با توجه به روش‌های تربیت اخلاقی در سیره روشن می‌شود که هر یک از این روش‌ها با اصول تربیت اخلاقی که پیش از این توضیح داده شد، ارتباط وثیق دارند. افزون بر این، روش‌های تربیت اخلاقی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام از نوعی جامعیت برخوردارند که سایر مکتب‌های تربیتی معمولاً فاقد آن هستند؛ بدین معنا که در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام هم از روش‌هایی استفاده شده است که به محیط اهمیت می‌دهند، هم از روش‌هایی که به آموزش آموزه‌های اخلاقی و پرورش قدرت تفکر اخلاقی تأکید می‌کنند، و هم از روش‌هایی که به پرورش عادت‌ها و رفتارهای مطلوب اخلاقی بها می‌دهند.

پرسش‌ها

۱. روش‌های تربیت اخلاقی در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام به چند دسته تقسیم می‌شود؟ آنها را نام ببرید و توضیح دهید.
۲. روش‌های زمینه‌ساز در تربیت اخلاقی کدام است؟ آنها را توضیح دهید.
۳. معصومان علیهم السلام از چه روش‌هایی برای پرورش آگاهی و بصیرت اخلاقی استفاده می‌کردند؟ آنها را نام ببرید و توضیح دهید.
۴. معصومان علیهم السلام از چه روش‌هایی برای پرورش تفکر اخلاقی استفاده می‌کردند؟ آنها را نام ببرید و توضیح دهید.
۵. معصومان علیهم السلام از چه روش‌هایی برای پرورش گرایش‌ها و عادت‌های مطلوب اخلاقی استفاده می‌کردند؟ آنها را نام ببرید و توضیح دهید.
۶. معصومان علیهم السلام از چه روش‌هایی برای اصلاح رذائل اخلاقی استفاده می‌کردند؟ آنها را نام ببرید و توضیح دهید.
۷. این روش‌ها چه ارتباطی با اصول تربیت اخلاقی دارند؟ توضیح دهید.

بحث و پژوهش

۱. روش‌های تربیت اخلاقی در سیره را با روش‌های رایج در دیگر تربیت‌های اخلاقی مقایسه و درباره تفاوت‌ها و شباهت‌های آنها بحث کنید.
۲. چگونه می‌توان از این روش‌ها برای رشد اخلاقی دانش‌آموزان مدارس ابتدائی و راهنمایی استفاده کرد؟

منابع برای بحث و پژوهش

- خسرو باقری، مبانی شیوه‌های تربیت اخلاقی (نقد تطبیقی علم اخلاق و روان‌شناسی معاصر)، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.
- عبدالعظیم کریمی، مراحل شکل‌گیری اخلاق در کودک: با تأکید بر رویکرد تحولی، راهبردهای عملی در تربیت اخلاقی دانش‌آموزان، تهران: تربیت، ۱۳۷۳.

تربیت علمی

اهداف آموزشی فصل ششم

آشنایی با اصول و روش‌های آموزش در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

براساس هدف مرحله‌ای این فصل، انتظار از خواننده این است که پس از مطالعه مطالب این فصل به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. اصول آموزشی مبتنی بر سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را بشناسد.
۲. هر یک از اصول آموزشی مبتنی بر سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را به صورت مستند شرح دهد.
۳. روش‌های آموزشی مبتنی بر سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را بشناسد.
۴. هر یک از روش‌های آموزشی مبتنی بر سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را به صورت مستند شرح دهد.

مقدمه

«تربیت» بدون آموزش و آگاهی بخشی ممکن نیست و اگر ممکن نیز باشد، نمی‌توان آن را «تربیت» نامید. مهم‌ترین وظیفه مربی، آموزش و آگاهی بخشی به موقع، است و بقیه کار که استفاده از این آگاهی‌ها می‌باشد، بر عهده دانش‌پژوه است. آنچه در این باره مهم به نظر می‌رسد، در اختیار گذاردن آگاهی‌های لازم، به روش مطلوب و به موقع، از سوی مربی است.

محتوای آموزش در بخش‌های گوناگون تربیت، اعم از تربیت دینی، اجتماعی، سیاسی و... متفاوت است و البته خود، بخش مهمی از آموزش را تشکیل می‌دهد. از آن مهم‌تر،

چگونگی ارائه این محتوا از سوی آموزگار، و اصول و روش‌هایی است که او با استفاده از آنها، محتوای آموزشی را به دانش‌آموز و دانشجو آموزش می‌دهد و نیز چگونگی برخورد معلم با دانش‌آموز هنگام آموزش است. محتوا هر چه خوب و مهم باشد، اگر با توجه به اصول و روش‌های صحیح آموزش داده نشود، ممکن است تلاش‌های معلم و وقت ارزشمند دانش‌آموز را برباد دهد.

از سوی دیگر، از مسائل مهم تربیت اسلامی، کشف اصول و روش‌های آموزش در سیره پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام است. آیا آنان اصول و روش‌های ویژه‌ای را در آموزش احکام و معارف دینی به کار برده‌اند؟ اگر به کار برده‌اند آن اصول و روش‌ها کدام‌اند؟ از آنجا که معصومان علیهم السلام، اسوه‌های کاملی برای بشریت هستند، انسان‌ها می‌توانند با اقتدا به ایشان و پیروی از راه و روش آنان، دنیا و آخرت خویش را تأمین کنند. معصومان علیهم السلام با شناختی که از خدا، انسان و هستی دارند، حقیقت را دریافته‌اند و براساس آن عمل می‌کنند. گرچه آنان بیشترین هم‌خویش را صرف تعالی روحی و آبادسازی آخرت می‌کنند، ولی از دیدگاه آنان، زندگی این‌جهانی نیز بخشی از حقیقت است که باید در راستای آخرت، از آن بهره جست؛ چنان‌که امام صادق علیهما السلام فرمود: «لیس منا من ترک دنیا لآخرته و لا آخرته لدنیا» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۱۵۶)؛ از ما نیست کسی که دنیا را برای آخرتش و آخرتش را برای دنیایش ترک کند. از این‌رو، کارهای دنیوی آنان نیز براساس شناخت آنان از خدا، انسان و هستی است و از اتقان و استواری بیشتری برخوردار است. علوم آنان بیشتر الهی و یا برگرفته از پیامبر خدا ﷺ است؛ بنابراین، شیوه‌های آموزشی آنان و اصول و روش‌هایی که آنان در آموزش به کار می‌برند، به گونه‌ای است که از نظر علمی و روانی بیشترین و بهترین تأثیر را در مخاطب می‌گذارد؛ چون برخاسته از شناخت حقیقی از انسان و روابط انسانی است. از این‌رو، در این فصل به بررسی اصول و روش‌های آموزش در سیره معصومان علیهم السلام، می‌پردازیم.

اصول آموزشی در سیره تربیتی

پیامبر ﷺ و اهل بیت 

اهداف آموزشی مبحث اول

آشنایی با اصول آموزشی در سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت 

براساس هدف مرحله‌ای این فصل، انتظار از خواننده آن است که پس از مطالعه مطالب این فصل به اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. اصول آموزشی مبتنی بر سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت  را بیان کند.
۲. شیوه‌های برقراری ارتباط و جلب توجه مخاطب را براساس سیره تربیتی معصومان  توضیح دهد.
۳. اصل آموزشی انگیزش را براساس سیره تربیتی معصومان  شرح داده، انواع انگیزه را همراه با شواهد عملی آن در سیره توضیح دهد.
۴. اصل آموزشی کوشش را براساس سیره تربیتی معصومان  شرح داده، آثار آموزشی آن را بیان کند.
۵. اصل آموزشی توجه به تفاوت‌های فردی را براساس سیره تربیتی معصومان  شرح داده، آثار آموزشی آن را توضیح دهد.
۶. اصل آموزشی تفکر و تفقه را براساس سیره تربیتی معصومان  توضیح داده و برخی از نمونه‌های عملی از آن را ذکر کند.
۷. اصل آموزشی استفاده از فرصت‌ها را براساس سیره تربیتی معصومان  شرح داده و برخی از نمونه‌های عملی از آن را ذکر کند.

۸. اصل آموزشی تناسب محتوا با موقعیت و شرایط فراگیر را براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام توضیح داده و برخی از نمونه‌های عملی آن را ذکر کند.
۹. اصل آموزشی عمل‌گرایی را براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام با ذکر مثال‌هایی از سیره شرح دهد.
۱۰. اصل آموزشی عینیت را در سیره تربیتی معصومان علیهم السلام همراه با شواهدی از سیره شرح دهد.
۱۱. اصل ارزشیابی را براساس سیره تربیتی معصومان علیهم السلام شرح داده، انواع ارزشیابی در سیره را مستند بیان کند.

مقدمه

در بحث از آموزش و تربیت، یکی از مسائل بنیادین که باید مورد توجه قرار گیرد، اصول آموزشی است. به جهت اهمیتی که اصول دارند، در این مبحث به بررسی اصول آموزشی براساس سیره تربیتی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام پرداخته خواهد شد. پیش از ورود به بحث یادآوری این نکته لازم است که اصول آموزشی در برابر اصول تربیتی قرار ندارد، بلکه بخشی از اصول تربیتی محسوب می‌شود. اصول را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: اصول آموزشی صرف، اصول تربیتی صرف و اصول آموزشی و تربیتی. ما در این کتاب تنها به اصول تربیتی صرف نمی‌پردازیم؛ زیرا بحث ما آموزش یا تربیت علمی است. البته چون آموزش مقدمه‌ای برای تربیت است، می‌توان گفت: همه اصول تربیتی هستند، ولی این تربیت به معنای عام است و چون در تفکیک، مطالب به صورت جزئی‌تر و دقیق‌تر بررسی می‌شود، اصول آموزشی را از اصول تربیتی جدا در نظر گرفته و تنها اصول آموزشی را - بدون در نظر گرفتن اینکه آیا جنبه تربیتی نیز دارد یا نه؟ - بررسی می‌کنیم.

مفهوم اصل

اصل، معادل کلمه انگلیسی *principle*، در لغت به معنی ریشه، اساس، و مبدأ است و در اصطلاح، در علوم مختلف به معانی گوناگونی به کار رفته است. در این مبحث مراد از اصول آموزشی چنین است:

«مجموعه قواعد کلی آموزشی که براساس مبانی و اهداف آموزشی، انشا می‌شود و راهنمای عمل آموزگار قرار گرفته و رفتار آموزشی او را شکل می‌دهد و او را در رسیدن به هدف، یاری می‌رساند» (حسینی زاده، ۱۳۸۲، فصل اول).

اینک به بحث و بررسی در زمینه اصول آموزشی مبتنی بر سیره تربیتی معصومان علیهم‌السلام می‌پردازیم؛ این اصول عبارت‌اند از:

۱. اصل ارتباط و جلب توجه مخاطب

اولین اصل از اصولی که معلم باید در تدریس رعایت کند، این است که باید پیش از هر چیز، با شاگردان ارتباط برقرار کرده، و توجه آنها را به خود جلب کند. آموزش و تدریس همواره باید بین دو نفر یا بیشتر باشد و تحقق آن بدون وجود طرف دوم و برقراری رابطه بین آن دو، امری ناممکن است. دانشجویانی که در کلاس درس حاضر می‌شوند، هر یک ممکن است با مسائل و مشکلات فراوانی درگیر باشند. دست‌کم، ممکن است در راه مدرسه و یا حتی در داخل کلاس، مسائلی ذهن کنجکاو آنان را به خود مشغول سازد؛ بنابراین، معلم باید در آغاز درس با شیوه‌هایی خاص، به‌ویژه به صورت غیر مستقیم، بین خود و آنان رابطه برقرار کرده، توجه آنان را به خود و در واقع به آنچه می‌گوید، جلب کند. معصومان علیهم‌السلام به این امر توجه کامل داشته، با شیوه‌های گوناگون، ابتدا توجه مخاطبان را به خود جلب کرده و سپس به بیان محتوای آموزشی می‌پرداختند. در اینجا برخی از آن شیوه‌ها را بیان می‌کنیم:

- طرح سؤال: طرح کردن سؤال، دست‌کم در این حد که از مخاطب پرسیده شود که آیا مایل است فلان مطلب برایش بیان شود، می‌تواند توجه مخاطب را به معلم جلب کند. از این شیوه در سیره معصومان علیهم‌السلام فراوان استفاده شده است. امیرمؤمنان علیه‌السلام خطاب به عده‌ای فرمود:

آیا فقیه حقیقی را برای شما معرفی نکنم؟ سپس فرمود: فقیه حقیقی کسی است که به مردم آزادی در گناه ندهد، آنان را از رحمت خدا نومید نسازد و از مکر خدا (عواقب معصیت) ایمن نکند، و با بی‌ رغبتی به قرآن، چیز دیگری به جای آن نگزیند (حرانی، ۱۳۶۹، ص ۲۰۱).

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز فرمود:

ألا أدلکم علی ینجیکم من أعدائکم و یدرّ أرزاقکم؟ قالوا: بلی، قال: تدعون ربکم باللیل والنهار فانّ سلاح المؤمن الدعاء (حرّعاملی، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۱۰۹۵)؛

آیا شما را با سلاحی که از دشمن نجاتتان می‌دهد و روزی را بر شما سرازیر می‌سازد، آشنا نسازم؟ گفتند: چرا، فرمود: شبانه‌روز پروردگار خود را بخوانید (و دعا کنید)؛ زیرا سلاح مؤمن دعاست.

- برانگیختن سؤال در ذهن مخاطب: از دیگر روش‌های جلب توجه مخاطب، این است که در ابتدای سخن، مطلب را به گونه‌ای بیان کنیم که در ذهن او سؤال طرح شود. در این صورت، مخاطب با طرح سؤال در بحث شرکت می‌کند و با توجه کامل، به سخن معلم گوش می‌سپرد. این شیوه نیز از شیوه‌هایی است که معصومان علیهم‌السلام در آموزش‌های خود از آن بهره می‌گرفتند و با بیان مطلبی مبهم، مشکل و یا نامفهوم، در ذهن مخاطبان سؤال ایجاد می‌کردند.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

أَكثِرُوا مِنْ ذِكْرِ هَادِمِ اللَّذَاتِ! فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ مَا هَادِمُ اللَّذَاتِ؟ قَالَ: الْمَوْتُ؛ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْمُؤْمِنِينَ أَكْثَرُهُمْ ذَكَرَ الْمَوْتَ وَأَحْسَنُهُمُ لَلْمَوْتِ اسْتِعْدَادًا (نوری، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۱۰۰)؛ نابودکننده لذت‌ها را بسیار یاد کنید! گفتند: ای رسول خدا، نابودکننده لذت‌ها چیست؟ فرمود: مرگ؛ همانا زیرک‌ترین مؤمنان کسی است که بیش از همه به یاد مرگ و بهتر از همه، آماده مرگ باشد.

امام صادق علیه‌السلام نیز از پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل فرمود که:

بهترین شما همان صاحبان عقل هستند. گفته شد: صاحبان عقل چه کسانی‌اند؟ فرمود: آنان کسانی‌اند که اخلاق نیکو و حلم همراه با وقار دارند، صلّه ارحام می‌کنند و با مادران و پدران خود نیک‌رفتارند و با فقرا و همسایگان و یتیمان، هم‌پیمانند و... (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۲۴۰).

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در روایتی دیگر فرمود:

عليكم بسلاح الانبياء، ف قيل و ما سلاح الانبياء؟ قال: الدعاء (طباطبایی، ۱۳۷۵، ص ۳۵۶)؛ به سلاح پیامبران روی آورید. گفته شد: سلاح پیامبران چیست؟ فرمود: دعا.

- تأکید بر اهمیت مطلب: تأکید بر اهمیت محتوای آموزشی و نقش آن برای مثال در سرنوشت انسان، امتحان و یا هدفی که فراگیران دنبال می‌کنند پیش از شروع هر درس، می‌تواند عامل مؤثری در جلب توجه دانش‌آموزان به معلم و محتوای آموزشی و در نتیجه یادگیری بیشتر آنان باشد. از این‌رو معصومان علیهم‌السلام در سیره آموزشی خود گاه می‌کوشیدند تا از این راه توجه مخاطبان را به خود جلب کنند.

اصبغ بن نباته می‌گوید: از امیر مؤمنان علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

حدیثی را برای شما می‌گویم که سزاوار است هر مسلمانی آن را حفظ کند؛ سپس به ما رو کرد و فرمود: خداوند بنده مؤمنی را در این دنیا عذاب نمی‌کند، مگر اینکه برای او بهتر است تا اینکه او را در قیامت کیفر دهد، و گناه بنده‌ای را در این دنیا نمی‌پوشاند و او را عفو نمی‌کند، مگر اینکه برای او بهتر است تا اینکه او را در قیامت عفو کند (حرانی، ۱۳۶۹، ص ۲۱۳).

استفاده از کلمات یا عبارات خطابی در ضمن سخن: استفاده از کلمات خطابی یا تکیه کلام در قسمت‌های مختلف سخن می‌تواند، مانند چاله‌ای که راننده را از خواب‌آلودگی و چرت زدن نجات می‌دهد، توجه مخاطب را برانگیزد؛ زیرا این‌گونه کلمات در حکم ندایی است که متوجه تک‌تک افراد شده، آنها را فرامی‌خواند. این شیوه نیز از شیوه‌هایی است که معصومان علیهم السلام از آن برای جلب توجه مخاطبان خود بهره می‌بردند. عبارت‌های خطابی یا تکیه کلام‌هایی چون: «ایها الناس»، «عباد الله» و یا «بنی» و مانند آنها، در کلام آن بزرگواران فراوان به کار رفته است.

در خطبه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در حجة الوداع، هفت بار از عبارت «ایها الناس» استفاده شده است (همان، ص ۳۰). امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در خطبه معروف به دیباج، یازده بار از عبارت «عباد الله» استفاده کرده است (همان، ص ۱۴۴).

البته این کلمات، با توجه به ویژگی شاگردان، می‌تواند متغیر باشد؛ در خطاب‌های فردی می‌توان از نام یا عنوان مخاطب استفاده کرد؛ برای مثال امیر مؤمنان علی علیه السلام در وصیت و سفارش به کمیل، ۴۶ بار عبارت «یا کمیل» به کار برده است؛ از جمله:

یا کمیل! لا تأخذ إلا عتاً تکن متاً. یا کمیل! ما من حركة الا و أنت محتاج فیها الی معرفة. یا کمیل! اذا أكلت الطعام فسم باسم الذی لا یضّر مع اسمه داء... (همان، ص ۱۶۵)؛ ای کمیل! [سخن را] جز از ما مگیر تا از ما باشی. ای کمیل! هیچ کاری نیست، مگر اینکه در آن به شناخت نیاز داری. ای کمیل! هرگاه غذا می‌خوری با نام کسی شروع کن که با نام او هیچ مرضی به تو زیان نرساند....

در قرآن کریم نیز خطاب‌هایی از قول لقمان حکیم، برای سفارش به فرزندش نقل شده که از عبارت «یا بنی» استفاده کرده است:

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (لقمان، ۱۳)؛ و هنگامی که لقمان به فرزندش، در حالی که او را نصیحت می‌کرد، گفت: فرزندم! برای خدا شریک قائل مشو که شرک به خدا ظلم بزرگی است.

استفاده از این گونه عبارات های خطابی، به سخنرانی محدود نمی شود، گرچه در سخنرانی رایج تر است و بیشتر به کار می رود؛ همچنین، کلمه هایی که در این راستا می توان از آنها بهره گرفت، در کلمات یاد شده خلاصه نمی شود، بلکه متناسب با مخاطب و زبان و اصطلاح های رایج زمان، می توان از کلمات و اصطلاح های مناسب استفاده کرد؛ از جمله در زبان فارسی و برای دانش آموزان، می توان از کلماتی چون: برادران، دانش آموزان، عزیزان، فرزندان من، و... استفاده کرد و از این راه توجه آنان را به خود جلب نمود.

در مجموع می توان گفت که معصومان علیهم السلام با استفاده از روش هایی چون، طرح سؤال، برانگیختن سؤال در ذهن مخاطب، تأکید بر اهمیت مطلب و استفاده از کلمات خطابی، توجه مخاطب را جلب می کردند.

۲. اصل انگیزش

از دیگر اصول آموزشی در سیره معصومان علیهم السلام، ایجاد و افزایش انگیزه و رغبت به یادگیری به عنوان یکی از مهم ترین عوامل مؤثر در فراگیران است. انگیزه دو گونه است: درونی و بیرونی. انگیزه درونی می تواند تأثیرات بیشتر و عمیق تری در یادگیری داشته باشد. مراد از انگیزه درونی، انگیزه ای است که عامل برانگیزنده آن درون خود فرد باشد، به گونه ای که فرد از درون، نسبت به یادگیری اشتیاق پیدا کند و دیگر نیازی به تشویق های بیرونی نباشد. این نوع انگیزه، در هر کس که باشد، معمولاً در پیشرفت و ادامه کار به آسانی متوقف نمی شود، بر خلاف انگیزه بیرونی که به تشویق کننده های بیرونی نیاز دارد و با به دست آوردن آن مشوق، انگیزه کاهش می یابد و نیازی به تشویق و تحریک کننده جدید، پیدا می شود؛ برای مثال، وجود حس کنجکاوی در انسان، یک انگیزه درونی برای یادگیری و وعده پاداش، یک انگیزه بیرونی است؛ همچنین ایجاد یک نیاز در انسان، یک انگیزه درونی برای رفع آن نیاز است؛ از این رو یکی از راه های ایجاد انگیزه درونی این است که نیاز به علم و یادگیری را در دانش آموز برانگیزیم؛ به عبارت دقیق تر، باید عوامل درونی ایجاد انگیزه را فعال سازیم؛ زیرا انگیزه در هر صورت، درونی است، آنچه گاهی درونی است و گاهی بیرونی، عوامل انگیزه است و نه خود انگیزه.

برای این کار، معصومان علیهم السلام گاه ابتدا فردی را به جهلش آگاه می ساختند؛ پس از اینکه فرد از درون به علم و آگاهی احساس نیاز می کرد و از امام آموزش می خواست، امام به

آموزش او می‌پرداخت. این کار از روی بخل علمی نبود، که این از ساحت آن بزرگان به دور است، بلکه به دلیل همین نکته آموزشی، یعنی ایجاد انگیزه بود. سیره‌ای که اکنون بیان خواهیم کرد، نمونه‌ای از همین شیوه است:

روزی پیامبر گرامی اسلام ﷺ به مسجد آمد، مردی نیز وارد مسجد شد و نماز گزارد؛ سپس نزد پیامبر ﷺ آمد و سلام کرد. حضرت پاسخ سلام او را داد و فرمود: برگرد و نماز را بخوان که نماز نخوانده‌ای! آن مرد نمازش را دوباره خواند و نزد پیامبر ﷺ آمد و سلام کرد. حضرت باز فرمود: برگرد و نماز بخوان که نماز نخوانده‌ای! تا سه بار پیامبر ﷺ چنین کرد. آن مرد پس از بار سوم که درمانده شده بود و نمی‌دانست عیب نمازش کجاست، گفت: به آن خدایی که تو را به حق برانگیخت، من بهتر از این نمی‌توانم نماز بخوانم، تو آن را به من بیاموز... (بخاری، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۱۹۲).

پس پیامبر ﷺ کیفیت نماز صحیح را به او آموخت.

در این سیره، پیامبر اکرم ﷺ از همان ابتدا می‌توانست نماز صحیح را به او بیاموزد، ولی چنین نکرد؛ زیرا آن مرد فکر می‌کرد نماز صحیح را می‌داند و نیاز به یادگیری را در خود احساس نمی‌کرد. از این رو پیامبر ﷺ ابتدا با این شیوه ندانستن و جهل آن فرد را بر او روشن ساخت و به او فهماند که کیفیت نماز صحیح را نمی‌داند و در جهل مرکب گرفتار است؛ یعنی ابتدا احساس نیاز را در او برانگیخت و سپس با درخواست او، نماز صحیح را به وی آموخت.

راه دیگر برای ایجاد انگیزه درونی، که در آیات و روایات و سیره عملی معصومان علیهم‌السلام دیده می‌شود، تشویق به علم‌آموزی و یادگیری است. در این زمینه سفارش‌های فراوانی، به‌ویژه در آموختن علم دین، وارد شده است که در اینجا تنها به بیان چند نمونه اکتفا می‌کنیم:

امیرمؤمنان علی رضی‌الله‌تعالی‌عنه می‌فرماید:

ایها الناس إعلموا أنّ کمالَ الدین طلب العلم والعملُ به و أنّ طلبَ العلم أوجب علیکم من طلب المال، أنّ المال مقسوم بینکم، مضمون لکم، قد قسمه عادل بینکم، و ضمنه سیفی لکم به والعلم مخزون علیکم عند أهله، قد أمرتم بطلبه فاطلبوه... (حرانی، ۱۳۶۹، ص ۱۹۶)؛ ای مردم! بدانید که کمال دین در طلب علم و عمل به آن است و طلب علم بر شما واجب‌تر از طلب مال است؛ زیرا مال بین شما تقسیم و برای شما تضمین شده است. عادل آن را بین شما قسمت و ضمانت کرده و به زودی به عهد خود وفا خواهد کرد، ولی علم را از شما پوشیده شده و نزد اهلش اندوخته است و شما دستور دارید که به دنبالش بروید، و آن را بجوید....

در روایتی دیگر، امام صادق علیه السلام خطاب به اصحاب خود می فرماید:
 مَنْ حَفِظَ مِنْ شِيعَتِنَا أَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمًا فَقِيهًا وَلَمْ
 يَعْذِبْهُ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۱۵۳)؛ هر کس از شیعیان ما چهل حدیث حفظ کند،
 خدای عزوجل، در قیامت او را عالمی فقیه محشور گرداند و عذابش نکند.

آیات و روایاتی که سبب تشویق مسلمانان به تحصیل علم می شود و انگیزه درونی آنان
 را افزایش می دهد بسیار است. معصومان علیهم السلام در این سیره ها می کوشند تا انگیزه درونی
 افراد را به یادگیری و علم آموزی افزایش دهند، به گونه ای که خود مشتاقانه به تحصیل
 علم پردازند.

از سوی دیگر، تشویق ها و تکریم های معصومان علیهم السلام برای اهل علم و دانش پژوهان،
 عامل دیگری در ایجاد انگیزه بیرونی در آنها بوده است. در این مورد نیز به ذکر چند نمونه
 بسنده می کنیم:
 راوی می گوید:

به امام هادی علیه السلام خبر رسید که یک فقیه شیعی با یکی از ناصبیان بحث کرده و با دلیل
 او را محکوم و رسوا ساخته است. این مرد در حالی به مجلس امام وارد شد که تختی
 بزرگ برای بزرگان گذاشته بودند و امام در کنار آن تخت نشسته بود و در مقابل او نیز
 شمار بسیاری از علویان و بنی هاشم نشسته بودند. امام به استقبال این فقیه آمد و او را بر
 آن تخت نشانید. این امر بر بزرگان علوی و بنی هاشم گران آمد. علویان امام را بالاتر از آن
 می دانستند که از او گلایه کنند؛ اما بزرگ بنی هاشم عرض کرد: ای زاده رسول الله! چرا
 این اندازه فردی عامی را بر بنی هاشم، از طالبی و عباسی، مقدم می داری؟ امام فرمود: از
 این پرهیزید که از کسانی باشید که خداوند درباره آنان فرموده است: «آیا ندیدی
 کسانی را که بهره ای از کتاب [آسمانی] داشتند به سوی کتاب الهی دعوت شدند، تا در
 میان آنان داوری کند؛ سپس گروهی از آنان روی می گردانند، در حالی که [از قبول حق]
 اعراض دارند؟» (آل عمران، ۲۳) آیا به داوری کتاب خدا راضی نیستید؟ گفتند: چرا،
 راضی هستیم! امام فرمود: آیا خداوند نمی فرماید: «کسانی را که به آنها علم داده شده
 است، درجات عظیمی می بخشد» (مجادله، ۱۱)، پس خدا راضی نیست، مگر اینکه مؤمن
 عالم بر مؤمن غیر عالم برتری داده شود؛ چنان که راضی نیست مؤمن بر غیر مؤمن برتری
 داده شود (نوری، ۱۴۰۸، ج ۹، ص ۵۲).

در روایت دیگری چنین می خوانیم:

عربی بادیه نشین نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت: ای پسر رسول خدا! دبه کاملی بر عهده

من است و از پرداخت آن عاجزم. به خود گفتم از کریم ترین افراد درخواست کمک کنم، و کریم تر از اهل بیت رسول خدا نیافتم.

امام علیه السلام فرمود: ای برادر عرب، سه سؤال از تو می پرسم، اگر یکی را پاسخ گفتی، ثلث دیه را به تو می دهم، اگر دو تا را پاسخ گفتی، دو ثلث دیه را و اگر همه را پاسخ گفتی، همه دیه را به تو می دهم. بادیه نشین گفت: ای زاده رسول الله! آیا کسی چون تو که از اهل علم و شرفی، از کسی مثل من سؤال می کند؟! امام فرمود: آری؛ از جدم شنیدم که فرمود: نیکی به افراد باید به اندازه معرفتشان باشد. اعرابی عرض کرد: آنچه می خواهی بپرس، اگر پاسخ دادم که دادم و گرنه، از شما می آموزم و قدرتی نیست مگر از خدا» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴، ص ۱۹۶).

امام حسین علیه السلام پرسش ها را مطرح کرد و اعرابی به همه آنها پاسخ گفت؛ در نتیجه امام علیه السلام انگشتر خود را با هزار دینار به او داد و فرمود: دینارها را به طلب کاران بده و انگشتر را نیز در مخارج زندگی صرف کن.

این گونه برخوردهای معصومان علیهم السلام باعث تشویق اصحاب به فراگیری علم، و تقویت انگیزه آنان می شد.

۲. اصل کوشش

از دیگر اصول آموزشی در سیره معصومان علیهم السلام، کوشش و فعالیت یادگیرنده است؛ یعنی کسی که می خواهد در مسائل علمی و دینی، عالم و دانشمند شود، باید خود در این زمینه فعال باشد، نه اینکه تنها منفعل و گیرنده باشد و منتظر بماند که معلم و استاد مطالب خود را بیان کند و او تنها گوش می دهد برای شنیدن و ضبط مطالب آنها. طالب علم باید با انگیزه و فعال، در پی آموختن علم باشد و در مسائل علمی و دینی کند و کاو کند، تا دست کم پرسش های لازم را فراهم آورد و از معلم و استاد، در پاسخ به پرسش های خویش کمک بگیرد.

این ویژگی در سیره معصومان علیهم السلام، بیشتر در مورد کسانی است که قصد دارند عالم و دانشمند شوند، نه عموم مردم. درباره عموم مردم، کوشش معصومان علیهم السلام بر این بوده که مطالب دینی لازم را، در هر فرصتی، به آنان بیاموزند، اگرچه آنان خود کوششی در این زمینه نداشته باشند؛ زیرا آموزش مسائل دینی به مسلمانان، وظیفه عالمان دین، به ویژه معصومان علیهم السلام است؛ البته معصومان علیهم السلام، اغلب در مورد عموم مردم نیز می کوشیدند تا به

شیوه‌های گوناگونی توجه و انگیزه آنان را برانگیزانند. راز این مطلب در این نهفته که عالم و دانشمند کسی است که علم را به فهم، عقل و قلب و با تمام وجود خود درک کند، نه اینکه تنها مطالبی را در ذهن و حافظه خود نگهداری کند. در این باره در اصل پنجم بحث خواهیم کرد.

معصومان علیهم‌السلام همواره می‌کوشیدند تا شاگردان خود را به کند و کاو در مسائل علمی وادارند، به گونه‌ای که دست‌کم پرسش را خود بیابند و پاسخ را از امام بشنوند؛ در این صورت پاسخ در برابر یک نیاز درونی است و فراگیر آن را به خوبی درک می‌کند و اگر اشکال و ابهامی نیز درباره آن داشته باشد، با پرسش از امام آن را رفع کرده و علم را از مرحله سمع به مرحله فهم می‌رساند.

شیوه تدریس امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام و به طور کلی همه معصومان علیهم‌السلام، بدین گونه بود که همواره پرسش از سوی شاگردان و اصحاب بود و پاسخ از سوی ایشان. یکی از نویسندگان در این باره می‌نویسد:

در مسجد پس از نماز، امام علیهم‌السلام رو به مردم می‌کرد و یا حلقه درس طوری بود که صدر و ذیل نداشت و امام علیهم‌السلام مسائل روز مردم را، که یک‌یک می‌پرسیدند، به آنان می‌آموخت و می‌فرمود: پرسید هر چه می‌خواهید. هر یک از افراد، براساس مقتضای نیاز روحی و معنوی خود، یا برحسب احتیاجات محیط زندگی و احکام دین، مسائلی می‌پرسید و امام به او پاسخ می‌داد و سایرین هم می‌شنیدند (عمادزاده، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۹۹).

البته گاه معصومان علیهم‌السلام حتی به محض شنیدن سؤال اصحاب زود پاسخ نمی‌گفتند، بلکه تلاش می‌کردند تا پاسخ را از خود پرسش‌کننده بشنوند و او را درگیر بحث کنند. به این سیره توجه کنید:

محمد بن منصور می‌گوید:

از امام [باقر یا صادق علیهم‌السلام] درباره آیه «وَإِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلُوبُنَا إِنَّ اللَّهَ لَآيَأُ مِرُّ بِالْفَحِشَاءِ...» (اعراف، ۲۸) پرسیدم، امام فرمود: آیا کسی را دیده‌ای که گمان کند خدا به زنا، شرب خمر و نظیر این محرّمات امر کند؟ گفتم: نه. فرمود: پس این «فاحشه» ای که آنان ادعا می‌کنند خدا بدان امرشان کرده، چیست؟ گفتم: خدا و ولیش بهتر می‌دانند؛ فرمود: این در مورد «ائمه جور» است که مدعی‌اند خدا آنان را به حکومت بر مردم امر کرده است و حال آنکه خدا آنان را به چنین کاری امر نکرده است... (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۷۳).

در این سیره، افزون بر اینکه ابتدا پرسش از سوی شاگرد مطرح شد، امام در پاسخ نیز او را شرکت داد تا خود فکر کند و درگیر بحث شود.

این اصل دارای آثار آموزشی بسیاری از جمله؛ افزایش عمق یادگیری، افزایش گستره یادگیری، تحرک دانش پژوه و تنوع آموزش، استقلال علمی دانشجو و تحقق دانشجوی واقعی خواهد بود.

۴. اصل توجه به تفاوت‌های فردی

توجه به تفاوت‌های فردی، از دیگر اصول آموزشی در سیره معصومان علیهم‌السلام است. انسان‌ها هر یک در موقعیت و محیط ارثی و زیستی ویژه خود، رشد می‌کنند؛ از این رو، گرچه انسان‌ها دارای مشترکات فراوانی هستند، تفاوت‌های بسیاری نیز دارند. در این بحث درصدد بیان مشترکات و تفاوت‌های افراد نیستیم؛ آنچه مهم است اصل وجود تفاوت‌های انسانی است که این تفاوت نیز وجود دارد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ (حجرات، ۱۳)؛ ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید [اینها ملاک امتیاز نیست]؛ گرامی‌ترین شما نزد خداوند، بانقواترین شماست.

البته این آیه گرچه بر بی‌تأثیری این تفاوت‌ها در قرب به خدا تأکید دارد، در عین حال، اصل وجود تفاوت را می‌پذیرد. همچنین، آیات دیگری بر وجود این تفاوت دلالت دارد؛ از جمله: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ (نساء، ۳۲)؛ برتری‌هایی را که خداوند برای بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده، آرزو نکنید! [این تفاوت‌های طبیعی و حقوقی، برای حفظ نظام زندگی شما و بر طبق عدالت است]...» و نیز: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْحَبًا وَسُلْحَبًا رَحْمَةً رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (زخرف، ۳۲)؛ ما معیشت آنان را در حیات دنیا، در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را به خدمت گیرند، و رحمت پروردگار از تمام آنچه جمع‌آوری می‌کنند، بهتر است».

بنابراین، اصل وجود تفاوت مسلم است و این تفاوت‌ها نیز برخی طبیعی و ارثی و برخی محیطی است. تفاوت‌های محیطی نیز برخی زیستی و برخی فرهنگی است. هر یک از این

تفاوت‌ها می‌تواند روش‌های آموزشی متفاوتی را طلب کند و عدم توجه به این تفاوت‌ها می‌تواند در فرآیند آموزش اختلال ایجاد کند.

معصومان علیهم‌السلام، در امر آموزش، به این اصل مهم توجه ویژه داشتند. پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

أَنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرُنَا أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱،

ص ۸۵)؛ همانا ما پیامبران مأموریم که با مردم، به اندازه عقلشان، سخن بگوییم.

تفاوت در عقل، یکی از جهت‌های تفاوت انسان‌هاست که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این روایت فرمود: ما به رعایت آن مکلف هستیم. انسان‌ها در جهات دیگری نیز تفاوت دارند؛ از جمله: استعداد ذهنی و قدرت فهم و مانند آن، که آنها را نیز در آموزش باید در نظر گرفت. معصومان علیهم‌السلام در آموزش‌های خود به این تفاوت‌ها توجه می‌کردند. محمد بن ابی نصر می‌گوید:

سَأَلْتُ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَنْ مَسْئَلَةِ فَأَبَى وَ أَمْسَكَ، ثُمَّ قَالَ: لَوْ أُعْطِينَاكُمْ كَلِمًا

تَرِيدُونَ كَأَنْ شَرَأْتُمْ لَكُمْ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۲۲۴)؛ از امام رضا علیه‌السلام مسئله‌ای پرسیدم.

امام پاسخ نداد؛ و فرمود: اگر هر چه را که شما بخواهید، برایتان بیان کنیم، برای شما زیان خواهد داشت.

جابر بن یزید جعفی نیز می‌گوید:

امام باقر علیه‌السلام هفتاد هزار حدیث برایم بیان کرد که برای هیچ‌کس نقل نکرده‌ام و نخواهم

کرد. به امام علیه‌السلام گفتم: فدایت شوم! به سبب آنچه از اسرارشان برای من بیان کردید و من

برای هیچ‌کس نقل نکرده‌ام، بار سنگینی بر دوش خود احساس می‌کنم؛ گاه آنچنان در

سینه‌ام فوران می‌کند که چیزی شبه جنون بر من عارض می‌شود! امام فرمود: ای جابر!

هرگاه چنین شد، به بیابان برو و چاهی حفر کن و سرت را در چاه کن و بگو: محمد بن

علی علیه‌السلام به من چنین و چنان گفت (طوسی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۴۴۱).

امام علیه‌السلام برخی مطالب را، برای همه بیان نمی‌کرد، بلکه وقتی به افراد خاصی نیز می‌فرمود،

سفارش می‌کرد که آنها را به کسی نگویند؛ زیرا هرکسی ظرفیت و تحمل شنیدن هر مطلبی

را ندارد. معصومان علیهم‌السلام حتی در پاسخ به یک سؤال، نسبت به افراد متفاوت، پاسخ‌های

متفاوتی می‌دادند. عبدالله بن سلیمان می‌گوید:

از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: آیا چنان که برخی علوم به سلیمان بن داود واگذار شد، به

امام نیز واگذار شده است؟ امام فرمود: آری. برای مثال روزی فردی مسئله‌ای از امام^۱ پرسید. امام پاسخ داد. شخص دیگری همان را پرسید، امام پاسخی دیگر به او داد و شخص سوم نیز همان را مطرح کرد، امام پاسخ سومی به او داد... عبدالله می‌گوید: سپس به امام عرض کردم: آیا هنگامی که امام جوابشان را می‌دهد، آنان را می‌شناسد؟ فرمود: آیا قول خدا را نشنیده‌ای که: «همانا در این نشانه‌هایی است برای هوشمندان» (حجر، ۷۵)، [هوشمندان] همان ائمه هستند... سپس فرمود: بله؛ امام هرگاه به مردی نگاه کند او را می‌شناسد و رنگ او را می‌شناسد، و اگر صدای او را از پشت دیواری بشنود، او را می‌شناسد و می‌داند کیست؛ خداوند می‌فرماید: از آیات او خلق آسمان و زمین و اختلاف زبان‌ها و رنگ‌هاست، همانا در آنها نشانه‌هایی برای عالمان است... (عروسی حیویتی، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۲۳).

آیا جز این است که این پاسخ‌های گوناگون به یک سؤال، به تفاوت و شرایط افراد سؤال‌کننده مربوط می‌شود؟

همچنین معصومان علیهم‌السلام در آموزش‌های علمی خود، اغلب از روش پرسش و پاسخ، به ویژه قسم اول آن (ر.ک: مبحث روش‌های آموزشی، روش سؤال و جواب) که پرسش از سوی شاگردان و پاسخ از سوی امام بود) استفاده می‌کردند،^۲ که این نیز از توجه ویژه معصومان علیهم‌السلام به تفاوت‌های فردی حکایت می‌کند؛ زیرا در این روش، هریک از شاگردان با توجه به علاقه، استعداد و تخصص خود، پرسش‌های خویش را مطرح می‌کردند و از امام پاسخ می‌شنیدند؛ به دیگر سخن، روش آموزش علمی معصومان علیهم‌السلام روش آموزش فردی بود، به گونه‌ای که در این روش، از مزایای روش آموزش انفرادی امروزی استفاده و از عیب‌های آن پرهیز می‌شد؛ زیرا یکی از عیب‌های روش‌های آموزش انفرادی امروزی را ترویج گوشه‌گیری دانش‌آموزان و تشویق به انزوا می‌دانند و این، با هدف اجتماعی کردن دانش‌آموزان که از اهداف آموزش و پرورش است، منافات دارد؛ زیرا در این روش‌ها دانش‌آموز از اجتماع به دور است و با دیگران ارتباطی ندارد و به تنهایی، از معلم خود و یا از رایانه آموزش می‌بیند؛ اما در سیره معصومان علیهم‌السلام، اصحاب و شاگردان همه در یک مکان

۱. مراد یکی از امامان پیشین است و شاید مراد امام باقر علیه‌السلام باشد؛ زیرا ممکن است این سؤال در زمان حیات امام باقر علیه‌السلام باشد؛ بنابراین، مراد امام صادق علیه‌السلام از امام، امام باقر علیه‌السلام است.
۲. این مطلب را در روش سؤال و جواب اثبات خواهیم کرد.

گرد هم می آمدند و در عین حال، هر کس مسئله خاص خود را می پرسید و پاسخ می گرفت و با دیگران نیز در ارتباط بود.

این اصل دارای آثار آموزشی ای از جمله: افزایش کارآیی معلم، استفاده بهینه از تلاش های استاد، افزایش انگیزه و افزایش عمق یادگیری است (ر.ک: حسینی زاده، ۱۳۸۲، ص ۵۱).

۵. اصل تفکر و تفقه

از دیگر اصول آموزشی در سیره معصومان علیهم السلام، این است که خواندن و شنیدن تنها، و حتی حفظ کردن، کفایت نمی کند، بلکه باید مطالب آموزشی را فهمید، در آنها تفکر و آنها را لمس کرد؛ البته خواندن، شنیدن و گاه حفظ کردن، لازمه و مقدمه فهم و تفکر است، ولی نباید به اینها اکتفا شود، بلکه باید از این مراحل مقدماتی گذشت و به مرحله تفکر، فهم عمیق و حتی عمل رسید.

در سیره معصومان علیهم السلام به سطوح یادگیری توجه شده و سعی بر این است که یادگیری در سطوح عمیق تر صورت پذیرد. در روایتی آمده است:

مردی نزد امیرمؤمنان علی علیه السلام آمد و از امام علیه السلام خواست که او را به کار نیکی نصیحت کند که با آن نجات یابد. علی علیه السلام فرمود: «ایها الانسان! اسمع ثم استفهم، ثم استیقن، ثم استعمل و اعلم أن الناس ثلاثة... (وزّام، ۱۳۶۸، ص ۴۸۰)؛ ای انسان بشنو، سپس بفهم، سپس یقین کن، پس از آن عمل کن و بدان که مردم سه دسته اند...».

در این روایت، امام علیه السلام به چهار سطح از سطح های یادگیری اشاره کرده است: ۱. حفظ؛ ۲. فهم؛ ۳. یقین؛ ۴. کاربرد.

مربیان آموزشی و تربیتی نیز امروزه، سطح های شش گانه ای را برای اهداف آموزشی - در حیطه شناختی - بیان می کنند. بلوم در طبقه بندی آموزشی خود، شش سطح را در حیطه شناختی برای یادگیری بیان می کند: ۱. دانش؛ ۲. فهم؛ ۳. کاربرد؛ ۴. تجزیه و تحلیل؛ ۵. ترکیب؛ ۶. ارزشیابی و قضاوت (سیف، ۱۳۸۰، ص ۱۳۷).

دانش را می توان شنیدنی و حفظی دانست که در کلام امام علی علیه السلام آمده است؛ چون دانش، چنان که دکتر سیف بیان می کند، عبارت است از: یادآوری و بازشناسی مطالبی که قبلاً آموخته شده است (همانجا). در سطح دوم که فهم باشد، هر دو مشترک اند. در سطح

سوم امام علیه السلام از یقین سخن به میان آورده است، ولی بلوم در این مرحله، بلافاصله سراغ عمل و کاربرد رفته است؛ این تفاوت را می توان چنین تبیین کرد که مراد امام از یقین این است که در آنچه یاد گرفته ای، تأمل و اندیشه کن، و یا حتی در صورت تجربی بودن (به تناسب موضوع) آن را به تجربه بیازمای تا به درستی آن یقین پیدا کنی؛ سپس به آن عمل کن، ولی مراد بلوم از کاربرد، کاربرد در عمل است؛ یعنی مطالب انتزاعی و ذهنی را در موقعیت های عینی به کار بردن و تجربه کردن (همان، ص ۱۰۲).

شاهد این سخن آن است که امام فرمود: «ایستیقن»، یعنی طلب یقین کن و ربرای یقین پیدا کردن به درستی آن کار مقدماتی لازم است؛ از جمله: تجزیه و تحلیل و یا حتی در عمل به صورت آزمایشی به کار گرفتن و ارزشیابی و قضاوت. پس از طی این مراحل، که مقدمه یقین است، وقتی به درستی آن کار پی بردی می توانی در عمل به کار گیری. بنابراین، از نظر امام، ارزشیابی و قضاوت قبل از مرحله کاربرد است؛ زیرا تا به درستی امری یقین نکنیم، عمل به آن عمل به جهل است؛ البته عمل آزمایشی برای اثبات درستی و نادرستی آن کار، مانعی ندارد و چنان که گفتیم، لازمه یقین درست همین است و به صورت ضمنی در درون آن وجود دارد.

آنچه بیشتر در یادگیری مهم است، فهم است که این مرحله اگر تحقق نیابد، یادگیری سطحی خواهد بود و فائده چندانی ندارد. معصومان علیهم السلام، افزون بر اینکه می کوشیدند یادگیری در سطح درک و فهم تحقق یابد، گاهی کسانی را که بر این امر کوشا نبودند، تویخ می کردند. امام باقر علیه السلام می فرماید:

اگر بر جوانی از جوانان شیعه دست یابم که در دین تفکر و تفقه نمی کند، بی درنگ او را تنبیه خواهم کرد. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۱۴).

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز فرمود:

إعقلوا الخبر إذا سمعتموه عقل رعاية و لا عقل رواية، فان رواة العلم كثير و رعاته قليل (نهج البلاغه [ترجمه شهیدی]، حکمت ۹۸)؛ چون سخنی را شنیدید در آن اندیشه کنید، اندیشه ای برای به کار بستن، نه برای به دیگران گفتن؛ زیرا راویان علم بسیارند، و کسانی که آن را به کار بندند، کم.

همچنین آن حضرت فرمود:

لا خیر فی علم لیس فیہ التفکر (حرانی، ۱۳۶۹، ص ۲۰۱)؛ در علم بدون اندیشه خیری نیست؛ زیرا تفکر مقدمه و لازمه فهم است.

طبرسی نیز در حدیثی از ابن عباس آورده است:

كان رسول الله إذا حدث الحديث أو سئل عن الأمر كثره ثلاثاً ليفهم و يفهم عنه (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۶، ص ۲۳۴)؛ پیامبر ﷺ هرگاه سخنی را بیان می‌کرد یا در مورد چیزی از او پرسشی می‌شد، آن را سه بار تکرار می‌کرد تا سؤال خوب روشن و سخن او خوب فهمیده شود.

تکرار مطلب، افزون بر اینکه موجب فهم بهتر آن می‌شود، موجب تأمل و تفکر نیز می‌شود؛ البته براساس کلام ابن عباس، تکرار برای فهم مطلب بوده، ولی محدود به آن نیست و این برداشت ابن عباس است و ممکن است این تکرار دلیل‌های متعددی داشته باشد که یکی از آنها، تأمل و تفکر در مطلب است، به‌ویژه آنکه آن حضرت پرسش‌پریشگر را نیز تکرار می‌کرد تا شاید خود پیامبر ﷺ نیز در آن تأمل کند. همچنین در روایت دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است:

من أسرع في الجواب لم يدرك الصواب (خوانساری، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۳۳۷)؛ کسی که در پاسخ دادن عجله کند، پاسخ درستی نخواهد داد.

یعنی ابتدا باید در پرسش تأمل و تفکر کرد و آن را خوب فهمید؛ سپس به آن پاسخ داد.

۶. اصل استفاده از فرصت‌ها

از جمله اصول آموزشی در سیره معصومان علیهم السلام، استفاده از فرصت‌های مناسب در آموزش دادن افراد است. این اصل از سویی موجب آسان شدن آموزش و از سوی دیگر، موجب نشر و گسترش علم خواهد شد؛ زیرا معلم با تکیه بر این اصل، همواره می‌کوشد در هر فرصتی که دانش‌آموزی پیدا شد، به آموزش او پردازد؛ افزون بر این، همواره درصدد ایجاد فرصت‌های آموزشی برخواهد آمد. آموزش در سیره معصومان علیهم السلام، به زمان و مکان خاصی محدود نیست، گرچه ممکن است زمان و مکانی برای آن معین شود، ولی هرگز محدودیتی نمی‌آورد؛ برای مثال معصومان علیهم السلام اغلب، پس از طلوع آفتاب و در مسجد به ترتیب و آموزش شاگرد می‌پرداختند، ولی آموزش‌های آنان به این زمان و مکان منحصر نبود، بلکه در هر زمان و در هر مکان که طالب علم، اهل درک و فهم و یا نیازمند به دانشی را می‌یافتند، به آموزش او می‌پرداختند.

آن بزرگواران از هر فرصتی که پیش می‌آمد، در راستای آموزش اصحاب خویش استفاده می‌کردند. داستان امیرمؤمنان علی علیه السلام و اعرابی در میدان جنگ، در این زمینه مشهور و معروف است:

عربی بادیه نشین - در جنگ جمل - از امیرمؤمنان علی علیه السلام پرسید: آیا شما می‌گویید: «خدا یکی است؟» مردم به او هجوم آوردند و گفتند: آیا نمی‌بینی امیرمؤمنان علیه السلام در حال تقسیم لشکر است؟ امام علیه السلام فرمود: رهائش کنید! آنچه اعرابی از آن می‌پرسد، همان چیزی است که ما برای آن با این قوم می‌جنگیم؛ سپس فرمود: ای اعرابی! اینکه گفته می‌شود «خدا یکی است» بر چهار وجه می‌تواند باشد: دو وجه آن در مورد خدا جایز نیست و دو وجه دیگر آن در مورد خدا صادق است... (صدوق، ۱۳۹۸، ص ۸۳).

فرصت‌هایی که برای انسان پیش می‌آید، نباید از دست برود، بلکه باید از آنها بیشترین استفاده برده شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

أَلْيَامُ ثَلَاثَةٌ: فَيَوْمٌ مَضَى لَا يَدْرُكُ وَ يَوْمٌ النَّاسُ فِيهِ، فَيَنْبَغِي أَنْ يَغْتَمُوهُ وَ غَدًا إِنَّمَا فِي أَيْدِيهِمْ أَمَلُهُ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۸، ص ۲۳۸)؛ روزگار سه گونه است: دیروز که گذشته است و قابل بازگشت نیست و امروز که مردم در آن قرار دارند؛ پس سزاوار است که آن را غنیمت شمارند، و فردا که تنها می‌توانند آرزوی آن را داشته باشند.

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن
فردا که نیامدست فریاد مکن
بر رفته و نیامده بنیاد منه
حال در یاب و عمر بر باد مکن

معصومان علیهم السلام در زندگی خود همواره از فرصت‌ها، به ویژه در امر آموزش، بیشترین استفاده را می‌بردند. در جنگ بدر، شماری از دشمنان به اسارت مسلمانان درآمدند که هر یک از آنها، باید برای آزادی خود چهار هزار درهم یا دینار یا کمتر می‌پرداخت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس مالی ندارد باید به کودکان انصار سواد بیاموزد، تا آزاد شود (ابن سعد، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۲۲).

در روزگاری که در میان مسلمانان افراد باسوادی که حتی بتوانند کودکان مسلمان را آموزش دهند، وجود نداشت، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از فرصت به دست آمده، استفاده کرد و از دشمن در راستای آموزش کودکان مسلمان بهره گرفت.

محدود کردن آموزش به زمانی خاص در روز، موجب پایین آمدن کمیّت و کیفیت تعلیم و تربیت جامعه است؛ از این رو معصومان علیهم السلام همواره سعی داشتند از هر فرصتی برای ارتقای سطح علمی و فرهنگی جامعه استفاده کنند. آنان به هر بهانه‌ای باب گفتگو را باز می‌کردند و آن را به جلسه آموزش تغییر می‌دادند. به نمونه‌هایی از سیره آنها توجه کنید:

امیرمؤمنان علی علیه السلام حال مردی را جويا شد. پاسخ داد: در خوف و رجا به سر می‌برم. امام فرمود: هر کس به چیزی امید داشته باشد، آن را طلب می‌کند و هر کس از چیزی

بترسد، از آن فرار می‌کند؛ نمی‌دانم خوف مردی که شهوتی بر او روی آورد و او آن را وانهد، چه معنا دارد و امید مردی که بلایی بر او نازل شود و صبر نکند، به چه معناست؟ (حرانی، ۱۳۶۹، ص ۲۱۲).

همچنین شخصی از امام حسین علیه السلام کمک خواست، امام فرمود: «سؤال روا نیست، مگر در بدهی‌ای سنگین یا فقری ذلت‌بار و یا غرامتی گران. آن مرد گفت: من جز برای یکی از این موارد نیامده‌ام. امام دستور داد هزار دینار به او بدهند (همان، ص ۲۵۱).

امام علیه السلام حتی هنگامی که شخصی برای کمک مالی نزد او می‌آید، از آموزش آنچه مورد نیاز او بود، غفلت نکرده، بلکه کمال توجه را دارد و به آموزش او می‌پردازد. جابر بن عبدالله انصاری نیز می‌گوید:

در بصره با امیر مؤمنان علیه السلام بودیم، وقتی از جنگ فارغ شدیم، آخر شب، امام نزد ما آمد و فرمود: چه می‌کنید؟ گفتیم: در مذمت دنیا سخن می‌گوییم، فرمود: ای جابر! چرا دنیا را مذمت می‌کنی؟ سپس خدا را حمد و ثنا گفت و فرمود: چه می‌شود مردمانی را که دنیا را مذمت می‌کنند و زهد به خود بسته‌اند؟ دنیا برای کسی که با آن راست باشد، خانه راستی، و برای کسی که آن را درست بفهمد، مسکن تندرستی، و برای کسی که از آن توشه بردارد، خانه بی‌نیازی است... (همان، ص ۱۸۳).

امام سجاد علیه السلام نیز بسیاری از بردگان را آموزش می‌داد به گونه‌ای که تعدادی از علمای بزرگ از میان آنها برخاستند (شریف القرشی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۳۸). همه معصومان علیهم السلام این‌گونه عمل می‌کردند؛ یعنی بیشتر آموزش‌های آنان در فرصت‌های غیر رسمی بود که در برخورد و ملاقات با اصحاب به دست می‌آمد. آنان در برخوردهای خود با اصحاب، بیشترین استفاده را برای آموزش آنان می‌بردند. اگر اصحاب سؤالی داشتند، می‌پرسیدند و گرنه، ائمه علیهم السلام خود با طرح سؤال، و یا دست‌کم با این پرسش که آیا فلان مطلب را برای شما نگویم، شروع می‌کردند و مطالب مورد نظر خود را که مطابق نیاز اصحاب نیز بود، بیان می‌کردند.

این اصل، افزون بر اینکه از به هدر دادن فرصت‌ها و نیز بسیاری از غیبت‌ها، تهمت‌ها و هتک حرمت‌ها پیشگیری می‌کند، از نظر آموزشی نیز بهترین فرصت آموزشی به شمار می‌آید. مسئله اوقات فراغت، امروزه از مهم‌ترین مشکلات برخی جوامع است، در حالی که این اوقات نه تنها از مشکلات نیست، بلکه اگر به درستی از آن بهره‌برداری شود، می‌تواند از بهترین فرصت‌ها باشد. اگر همه استادان و معلمان و به‌طور کلی همه انسان‌ها، این اصل

آموزشی را در نظر داشته باشند و بر آن تکیه کنند و در هر فرصتی که در ارتباط با دیگران به دست می آورند به آموزش پردازند، شاهد جامعه‌ای فرهیخته و عالم خواهیم بود؛ از این روی است که امیر مؤمنان علی علیه السلام انسان‌ها را به سه گروه تقسیم می‌کند: «عالم ربّانی، دانشجویی که در راه نجات است و کسانی که به دنبال هر صدایی می‌روند و با هر بادی می‌چرخند؛ در پرتو نور دانش نیستند تا هدایت شوند، و به تکیه‌گاهی تکیه ندارند تا نجات یابند» (حرانی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۳).

آیا مراد امام این است که همه مردم باید کار و زندگی خود را رها کنند و به مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها و مراکز علمی روی آورند، تا یا عالم شوند و یا دست‌کم مصداقی از دانشجو باشند؟ به یقین چنین نیست، امام به علم آموختن تشویق می‌کند؛ یعنی می‌فرماید: هر کسی هستی و هر شغلی داری، خود را طالب دانش بدان و در صدد یادگیری و آموختن باش. شاید بتوان گفت که این ممکن نیست، مگر آنکه دانشمندان و استادان نیز در هر فرصتی به آموزش پردازند. از این روست که خداوند به یادگیری امر نکرد، مگر اینکه پیش از آن، از علما پیمان گرفت که آنچه را که یاد گرفته‌اند به دیگران بیاموزند.

بنابراین، می‌توان گفت: استفاده از فرصت‌ها در امر آموزش، از اصول آموزشی است؛ البته در این ارتباط نکته دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه: از فرصت‌های متناسب، با محتوای آموزشی، نیز باید بهره برد؛ به بیانی دیگر، باید محتوای آموزشی را متناسب با فرصت پیش آمده انتخاب کرد و یا برای محتوای خاص، باید منتظر فرصتی مناسب بود، که البته این مطلب را با عنوان «اصل تناسب محتوا با موقعیت» بیان خواهیم کرد.

۷. اصل تناسب محتوا با موقعیت و شرایط دانشجو

از جمله اصول آموزشی در سیره معصومان علیهم السلام این است که محتوای آموزشی باید با موقعیت یادگیرنده، از قبیل نیازها، زمان و مکان آموزش، روش آموزش و... متناسب باشد؛ زیرا این امر اولاً، در راستای اصل عمل‌گرایی در آموزش و هماهنگی با آن است و ثانیاً، در کیفیت آموزش تأثیر بسزایی دارد.

تحقق این اصل به دو صورت ممکن است: اول اینکه محتوا را متناسب با شرایط انتخاب کنیم و دیگر آنکه شرایط را متناسب با محتوای آموزشی تغییر دهیم؛ البته در مواردی که محتوای آموزشی ثابت است، به ناچار باید شرایط مناسب را ایجاد کرد، ولی در مواردی

که محتوا ثابت نیست و قابل انعطاف و تغییر است، محتوا و شرایط، هر دو تغییرپذیرند. در سیره معصومان علیهم السلام هر دو صورت رخ داده است؛ برای نمونه در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز عید قربان برای مردم خطبه خواند و فرمود: ای مردم! امروز چه روزی است؟ گفتند: روز محترمی است. فرمود: این شهر (مکه) چه شهری است؟ گفتند: شهر محترمی است. فرمود: این ماه (ذی حجه) چه ماهی است؟ گفتند: ماه محترمی است. فرمود: همانا خون شما و مال شما و آبروی شما بر یکدیگر، مانند این روز، در این شهر و در این ماه، محترم است و این مطلب را چندین بار تکرار کرد (بخاری، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۱۹۱).

در این سیره، پیامبر صلی الله علیه و آله متناسب با شرایط زمان و مکان، محتوای آموزشی خود را انتخاب کرد و توانست با ارائه این مطلب، عادت دیرینه عرب را در بی توجهی به جان و مال و آبروی همدیگر، تغییر دهد و احترام گذاشتن به جان و مال و آبروی همدیگر را در قلب‌های آنان بنشانند؛ یعنی در روز و ماه و مکانی که احترامش برای مسلمانان لازم است و همه برای آنها احترام قائل بودند، جان و مال و آبروی مؤمن نیز به همان اندازه احترام دارد. این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله می توانست این مطلب را در زمان یا مکان دیگری بیان کند؛ اما اگر چنان می کرد، از چنین تأثیری برخوردار نبود. همچنین میمون بن عبدالله می گوید:

عده‌ای نزد امام صادق علیه السلام آمدند تا حدیث بیاموزند. امام به من فرمود: آیا هیچ کدام از اینان را می شناسی؟ گفتم: نه؛ فرمود: پس چگونه نزد من آمده‌اند؟ گفتم: اینان گروهی هستند که از هر سو حدیث می آموزند و برایشان مهم نیست که از چه کسی می آموزند. امام از یکی از آنان پرسید: آیا از غیر من نیز حدیث آموخته‌ای؟ گفت: بله؛ امام فرمود: برخی از آنچه شنیده‌ای را برای من بازگو! گفت: من آمده‌ام تا از شما حدیث بشنوم نه اینکه برای شما حدیث بگویم....

در نهایت، امام آنان را وادار کرد تا برخی از آنچه را که شنیده بودند، برای امام بازگویند؛ اما چون امام دانست که اینان کسانی هستند که از هر کس حدیث می شنوند و به صحت و سقم آن کاری ندارند، حدیثی متناسب با وضع آنان بیان کرد و فرمود: «بنویس: به نام خداوند بخشنده مهربان، پدرم از جدّم برایم روایت کرد. کسی گفت: نام تو چیست؟ فرمود: از نامم نپرس. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند ارواح را دو هزار سال

پیش از بدن،ها آفرید، سپس آنان را در هوا [آسمان] جای داد. آن روح‌هایی که در آنجا یکدیگر را می‌شناختند، در اینجا نیز با هم انس و الفت دارند و آن روح‌هایی که در آنجا یکدیگر را نمی‌شناختند، در اینجا نیز با هم اختلاف پیدا می‌کنند و هر کس به ما اهل بیت دروغی نسبت دهد، خداوند او را در قیامت کور و یهودی محشور می‌گرداند و اگر دجال را درک کند، به او ایمان می‌آورد و اگر او را درک نکند، در قبر به او ایمان می‌آورد» (طوسی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۶۹۲).

در این سیره نیز امام علیه السلام برای اینکه محتوای آموزشی را متناسب با وضعیت آنان انتخاب کند، ابتدا از وضعیت آموزشی و روحی آنان پرسید، آنگاه متناسب با آن، مطالبی را بیان فرمود.

این رفتار امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز بیانگر نوع دوم از این اصل (یعنی ایجاد شرایط متناسب با محتوا) است. جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید:

... امام فرمود: با من بیا! با او رفتم، تا به گورستان رسیدیم؛ سپس فرمود: ای خاک‌نشینان! و ای غریبان! خانه‌های شما را مسکن ساختند و میراث شما را تقسیم کردند و همسران شما را به زناشویی بردند. این خبری است که ما داریم، شما چه خبری دارید؟ سپس اندکی تأمل کرد و سر برافراشت و فرمود: سوگند به کسی که آسمان را برافراشت تا بلندی گرفت، و زمین را گستراند تا پهناور شد! اگر به این مردگان اجازه سخن داده می‌شد، هر آینه می‌گفتند: ما بهترین توشه را تقوا یافتیم؛ سپس فرمود: جابر هرگاه خواستی بازگرد (حرانی، ۱۳۶۹، ص ۱۸۳).

در این مورد، امیرمؤمنان علی علیه السلام برای اینکه جابر را از اشتباهی که گرفتار آن شده است (زهد و بی‌اعتنایی به دنیا و مذمت آن) درآورد و شناخت صحیحی از دنیا به او بدهد، او را به قبرستان برد و در آنجا مطالب لازم را به او گوشزد کرد و به او فهماند که صرف بدگویی و مذمت دنیا فائده‌ای ندارد، بلکه باید تقوا پیشه ساخت و از مواهب دنیا نیز در راستای آخرت، بهره برد. بنابراین آموزشی که مبتنی بر اصل تناسب محتوا با شرایط و موقعیت یادگیرنده باشد عمیق‌تر است و هرگز فراموش نخواهد شد.

همچنین براساس این اصل، آموزش‌های معصومان علیهم السلام بیشتر هنگامی ارائه می‌شد که اصحاب می‌خواستند کاری را شروع کنند و یا کاری را اشتباه انجام می‌دادند، در این‌گونه موارد، محتوای آموزشی متناسب با آن کار را به آنان ارائه می‌کردند؛ برای مثال امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

پیامبر ﷺ هرگاه می خواست اصحاب را به جنگ بفرستد، آنان را جمع می کرد و می فرمود: «با نام و کمک خدا و در راه خدا و با [اعتقاد به] دین رسول خدا، حرکت کنید و خیانت نکنید، مثلثه نکنید، حيله نکنید، پیرمرد ضعیف و کودک و زن را نکشید، درختی را قطع نکنید، مگر اینکه ناچار شوید و هر کدام از شما - ضعیف ترین یا برترین شما مسلمانان - مردی از مشرکان را پناه داد، او در امان است تا کلام خدا را بشنود، اگر پیرو شما شد، برادر دینی شماست و اگر سر باز زد، او را به جایگاه خویش برسانید و از خدا یاری بجوید» (عروسی حویزی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۸۷).

بنابراین، یکی از اصول آموزشی در سیره معصومان علیهم السلام، اصل تناسب محتوای آموزشی با شرایط دانش آموز است؛ این اصل نیز دارای آثار آموزشی بسیاری از جمله؛ یادگیری بیشتر و بهتر، افزایش انگیزه یادگیری، همراه شدن آموزش عملی با آموزش نظری، آسان تر ساختن تدریس معلم و... است.

۸. اصل عمل گرایی

از دیگر اصول آموزشی در سیره معصومان علیهم السلام اصل عمل گرایی است؛ به این معنا که تلاش آن بزرگواران بر این بوده که مطالب آموزشی، برای عمل آموخته شوند و به عمل بینجامند. تکیه بر این اصل را می توان از دو جهت تربیتی و آموزشی توجیه کرد. جهت تربیتی - که در بحث های پیشین نیز بدان اشاره شد - آن است که علمی که در عمل به کار دانش آموز یا دیگران نیاید، نه تنها بی فائده است که باری بر دوش دارنده آن خواهد بود و باید از آن پرهیز کرد. پیامبر ﷺ فرمود:

كُلُّ عِلْمٍ وَیَالِ عَلِیٍّ صَاحِبِهِ اِلَّا مَنْ عَمِلَ بِهِ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۳۸)؛ هر علمی، باری است بر دوش عالم، مگر اینکه به آن عمل کند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز فرمود:

عِلْمٌ بِلَا عَمَلٍ حِجَّةٌ لِّلَّهِ عَلِیُّ الْعِبَادِ (خوانساری، ۱۳۷۳، ش ۶۲۹۶)؛ علم بدون عمل، دلیل و مدرکی برای خدا علیه بندگانش است.

همچنین در روایت دیگری آمده است:

مردی از پیامبر ﷺ پرسید: چه چیز حجت جهل را از من برمی دارد؟ پیامبر ﷺ فرمود:

علم؛ پرسید: چه چیز حجت علم را از من برمی دارد؟ فرمود: عمل (وزام، ۱۳۶۸، ص ۷۲).

بخشی از حکمت اصرار بر عمل به آموزه ها، را می توان چنین بیان کرد که عمل به آموزه ها

نقش مؤثری در یادگیری و به خاطر سپاری آنها دارد. کاربرد آموزه‌ها در عمل، افزون بر اینکه مرور دوباره آنهاست، نوعی یادگیری یا آموزش عملی و نیز کارورزی محسوب می‌شود؛ از این رو در تکمیل یادگیری و یادسپاری و عمق بخشیدن به آموزش بسیار مؤثر است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

العلمُ مقرونٌ الى العملِ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ و من عَمِلَ عَلِمَ والعلم يهتف بالعمل فإن أجابه و الا إرتحل (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۴۰)؛ علم با عمل همراه است، کسی که بداند عمل می‌کند و کسی که عمل کند، خواهد دانست. علم، عمل را ندا می‌کند؛ اگر پاسخ داد، می‌ماند وگرنه، رخت برمی‌بندد.

راز اینکه در روایات و سیره معصومان علیهم السلام این اندازه بر عمل کردن به علم تأکید شده - افزون بر کارورزی و جنبه‌های آموزشی آن - آن است که براساس جهان‌بینی اسلامی، آنچه برای انسان ماندگار است و در جهان آخرت برای او سودمند است، عمل انسان خواهد بود و جز عمل چیزی نمی‌ماند. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «المرء لا یصحبہ الا العمل (خوانساری، ۱۳۷۳، ش ۹۹۹)؛ چیزی جز عمل، انسان را همراهی نخواهد کرد». عمل است که شخصیت انسان را شکل می‌دهد و حقیقت او را می‌سازد. علمی که به عمل نینجامد، هیچ تأثیری در شخصیت انسان نمی‌گذارد؛ بنابراین، ارزش علم ذاتی نیست، بلکه غیری است یعنی ارزش علم به عمل کردن است و گاه ممکن است به ضد ارزش تبدیل شود؛ البته چون معمولاً علم در انسان تأثیر می‌گذارد، همواره برای آن ارزش قائل‌اند. علمی که به عمل نینجامد، تنها در یک صورت برای انسان مفید است و در جهان آخرت ارزش خواهد داشت و آن در صورتی است که از راه نوشتن و یا آموزش دادن به دیگران به ارث گذاشته شود که این نیز نوعی عمل است. امام رضا علیه السلام فرمود:

ثواب هفت چیز پس از مرگ برای آدمی نوشته می‌شود: مردی که درختی بکارد، یا چاهی حفر کند، یا چشمه‌ای جاری سازد، یا مسجدی بسازد، یا کتابی بنویسد، یا علمی به ارث بگذارد، یا فرزند صالحی باقی بگذارد که پس از مرگ برای او طلب مغفرت کند (وزّام، ۱۳۶۸، ص ۴۲۹).

بنابراین، ارزش علم به هدایت‌گری و راهنمای عمل بودن آن است. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

العلم قائد والعمل سائق... (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۸، ص ۴۵)؛ علم راهبر و راهنماست و انسان را به دنبال می‌کشد و عمل انسان را به جلو می‌راند....

معصومان علیهم السلام همواره از علمی که به عمل نینجامد، به خدا پناه می بردند و دیگران را نیز از آن هشدار می دادند.

علی بن هاشم بن البرید از پدرش نقل می کند: مردی نزد امام سجاده علیه السلام آمد و مسائلی را پرسید و امام او را پاسخ داد. بار دیگر آمد تا مانند همان مسائل را بپرسد، امام علیه السلام فرمود: مکتوب فی الانجیل: لا تطلبوا علم ما لا تعلمون و لَمَا تَعْمَلُوا بِمَا عَلَّمْتُمْ، فَانَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْ صَاحِبَهُ إِلَّا كُفْرًا و لَمْ يَزِدْ مِنْ اللَّهِ إِلَّا بَعْدًا (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۴۴)؛ در انجیل نوشته است که: دانش آنچه را که نمی دانید طلب نکنید، تا وقتی که به آنچه می دانید، عمل کرده باشید؛ زیرا اگر به علم عمل نشود، چیزی جز کفر و دوری از خدا به صاحبش نمی افزاید.

چنان که در این سیره مشاهده می شود، امام حتی آموزش نمی دهد، مگر اینکه به آموزه های گذشته عمل شود. البته در این سیره، با توجه به بعد تربیتی عمل است که امام بر عمل اصرار دارد، در عین حال این تأکید بر عمل، آثار آموزشی نیز دارد.

۹. اصل عینیت

از دیگر اصول آموزشی در سیره معصومان علیهم السلام، محسوس و ملموس کردن آموزه ها و عینیت بخشی به آنها، به ویژه آموزه های نظری و ذهنی است. انسان ها بیشتر آموزه های خود را از راه حواس ظاهر می گیرند و همواره با حواس ظاهر سروکار دارند؛ از این رو اگر آموزش از راه حواس صورت گیرد، ساده تر و زودتر آموخته می شود. معصومان علیهم السلام همواره می کوشیدند که محتوای آموزشی خود را در قالب محسوسات، برای شاگردان خود بیان کنند.

سماعه می گوید:

شخصی از ابوحنیفه از «لا شیء» پرسید. ابوحنیفه از پاسخ عاجز ماند و گفت: با این استر به سراغ امام رافضیان [امام صادق علیه السلام] برو و آن را به او به «لا شیء» بفروش. آن شخص دهنه استر را گرفت و نزد امام صادق علیه السلام آمد. امام فرمود: ابوحنیفه تو را مأمور فروش این استر کرده است؟ گفت: آری. امام فرمود: به چند؟ گفت: به «لا شیء». امام فرمود: چه می گویی؟ شخص گفت: حقیقت را می گویم [آنچه ابوحنیفه گفته است]؛ امام فرمود: آن را از تو به «لا شیء» خریدم و به غلامش فرمود: آن را به آغل ببر. محمد بن الحسن [مأمور ابوحنیفه] مدتی منتظر ثمن ماند، اما خبری نشد. به امام عرض کرد:

فدایت شوم بهای استر چه شد؟ امام فرمود: فردا بیا تا آن را به تو بدهم. محمد بن الحسن نزد ابوحنیفه رفت و مطلب را گزارش کرد. ابوحنیفه خوشحال شد و فردا برای گرفتن بهای استر نزد امام آمد.

امام فرمود: برای گرفتن بهای استر آمدی؟ گفت: آری. امام فرمود: ثمن آن «لا شیء» است؟ گفت: آری. امام بر چهارپا سوار شد و به همراه ابوحنیفه به صحرا رفتند. وقتی آفتاب برآمد، امام به سرابی که در یک مایلی بود، اشاره کرد و به ابوحنیفه فرمود: چه می بینی؟ گفت: آب. وقتی یک مایل را پیمودند دیدند باز آن آب در یک مایلی آنهاست و از آنان دور می شود. در این هنگام امام فرمود: بهای استر را بگیر، که خدا در قرآن می فرماید: «مانند سرابی در بیابان که تشنه، آن را آب می پندارد و وقتی به سوی آن می آید، چیزی را نمی یابد و خدا را حاضر می بیند» (نور، ۳۹) (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۷، ص ۲۳۹).

در این سیره امام صادق علیه السلام برای نشان دادن «لا شیء» که معنایی عدمی دارد و به معنای «هیچ» است، به محسوسات متوسل شد.

همراه کردن آموزش با اموری که به راحتی فراموش نمی شوند و یا انسان با آنها زیاد سروکار دارد، به گونه ای که هرگاه به آن برخورد، بی درنگ محتوای آموزشی را به یاد خواهد آورد؛ نیز نوعی عینیت بخشی به آموزه هاست؛ از جمله، این امور عبارت اند از: ارائه آموزش در مکان های خاص یا به سبک ویژه و یا همراه کردن آن با چیزی که دیر فراموش می شود و یا دانش آموز با آن زیاد در ارتباط است؛ همچنین استفاده از ابزارهای آموزشی نیز می تواند تا اندازه ای به آموزه ها عینیت ببخشد. استفاده از روش تمثیل، داستان و قصه در سیره معصومان علیهم السلام، نیز در راستای این اصل آموزشی تلقی می شود.

علی بن جعفر، از امام کاظم علیه السلام نقل می کند که فرمود:

پدرم، دستم را گرفت و فرمود: فرزندم! پدرم محمد بن علی علیه السلام دستم را گرفت، چنان که من دست تو را گرفتم، و فرمود: پدرم علی بن الحسین علیه السلام دستم را گرفت و فرمود: فرزندم! کار نیک را نسبت به هر کس که آن را از تو طلب کند، انجام ده؛ پس اگر او شایسته خدمت بود که حق به حق دار رسیده است و اگر او شایسته نبود، دست کم تو شایسته آن کار بوده ای و اگر مردی، در حالی که در سمت راست تو ایستاده است، تو را ناسزا گفت و به سمت چپ تو رفت و از تو عذرخواهی کرد، عذر او را بپذیر» (ورّام، ۱۳۶۸، ص ۴۶۶).

در این سیره، امام سجاده علیه السلام دست فرزند خود - امام باقر علیه السلام - را می‌گیرد و در آن حال و با کیفیت خاص، این مطلب را به او آموزش می‌دهد. امام باقر علیه السلام نیز در حالی که مطلب را به همان کیفیت خاص به فرزندش - امام صادق علیه السلام - آموزش می‌داد، کیفیت آموزش پدرش را نیز یادآور شد؛ همچنین امام صادق علیه السلام نیز به همان سبک، فرزندش - امام کاظم علیه السلام - را آموزش داد. محتوایی که به این سبک آموزش داده شود، هرگز فراموش‌شدنی نیست و یا دست‌کم بسیار دیر فراموش می‌شود و اگر فراموش هم بشود، به راحتی یادآوری می‌شود؛ زیرا آموزش به همراه رفتاری خاص صورت گرفته و چون معمولاً رفتار زودتر یاد گرفته و دیرتر فراموش می‌شود، یادگیری آسان‌تر صورت می‌گیرد؛ از سوی دیگر نوع رفتار نیز محبت‌آمیز است و این نیز در یادگیری بهتر و آسان‌تر تأثیر می‌گذارد. گذشته از آنها، بیان کیفیت آموزش پدران از سوی امامان باقر، صادق و کاظم علیهم السلام نیز خود عامل مؤثری در یادگیری و به خاطر سپاری بهتر خواهد بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز برای عینی کردن این حقیقت که گناه گرچه کم و کوچک باشد، ولی در اثر تکرار، زیاد و بزرگ می‌شود، اصحاب را برای جمع‌آوری هیزم در بیابان خشک و بی‌آب و علف مأمور ساخت تا این حقیقت را به صورت عینی و محسوس به آنان نشان دهد (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۲۸۸).

کمیل بن زیاد نخعی نیز می‌گوید:

امیرمؤمنان علی علیه السلام دستم را گرفت و به بیابان برد؛ چون به صحرا رسید، آهی کشید و فرمود: کمیل! این دل‌ها ظرف است، بهترین آنها نگاه‌دارنده‌ترین آنهاست؛ پس آنچه را به تو می‌گویم به خاطر بسپار (نهج البلاغه [ترجمه شهیدی]، حکمت ۱۴۷).

در ادامه، امام علیه السلام مطالب مهمی را برای وی بیان می‌کند؛ از جمله: اهمیت علم و دانش و برتری آن بر مال و مانند آنها. در این سیره نیز امام علیه السلام می‌خواهد با بیرون بردن کمیل از منزل و شهر به بیابان و صحرا، این خاطره و مطالب آموزشی آن همواره در ذهن کمیل باقی بماند. شاهد آن این است که امام ابتدا از ظرف بودن ذهن (قلب) و بهترین آنها که نگاه‌دارنده‌ترین آنهاست، سخن به میان آورد؛ یعنی امام، هم به کمیل توصیه می‌کند که آنها را در حافظه خود نگاه دارد و هم خود روشی را در پیش می‌گیرد که در این نگاه‌دارندگی مؤثر باشد.

استفاده از تمثیل و تشبیه نیز در راستای تحقق این اصل آموزشی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دین را به درختی استوار و در حال رشد، تشبیه می‌کند که ایمان، اصل آن و زکات، فرع آن و نماز، آب، آن و روزه، ریشه‌های آن و اخلاق نیک، برگ آن... و دوری از محرّمات، میوه آن

است؛ سپس می فرماید: «همان گونه که درخت جز با میوه پاکیزه کامل نمی شود، ایمان نیز جز با دوری از محرّمات کامل نمی گردد» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۲۷۹).

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در روایتی، دنیا را به ماری تشبیه می کند که وقتی آن را لمس کنی، نرم و لطیف، ولی نیشش دردناک است...» (مفید، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۲۷).

۱۰. اصل ارزشیابی

از دیگر اصول آموزشی در سیره معصومان علیهم السلام، اصل ارزشیابی است. هدف اصلی از ارزشیابی آموزشی، شناخت میزان آمادگی و توانایی دانش آموزان و نیز اصلاح یادگیری آنان است. این شناخت در مسائل آموزشی، به آموزگار و دانش آموز در برنامه ریزی های آینده کمک خواهد کرد؛ زیرا معلم می تواند براساس این ارزشیابی، محتوای آموزشی بعدی را ارائه کند و دانش آموز نیز می تواند براساس آن، به عیب ها و ضعف های خود پی برده و به جبران و رفع آنها پردازد. افزون بر این، ارزشیابی های آموزشی کنونی، این امکان را فراهم می آورد که دانش آموز مروری دوباره بر آموخته های گذشته خود داشته باشد و آنها را به صورت بهتری بیاموزد. در سیره اهل بیت علیهم السلام، گرچه شاگردان به صورت رسمی و پیوسته، ارزشیابی نمی شوند، ولی آن بزرگواران گاه شاگردان خود را ارزیابی علمی می کردند. ارزشیابی در سیره، به پایان دوره آموزشی اختصاص ندارد، بلکه هرگاه امام لازم بداند، برای آگاهی از میزان یادگیری شاگردان، سطح استعداد و توانایی آنان، آگاه ساختن شاگردان از میزان علم و جهلشان و مانند آنها، به ارزیابی آنان اقدام می کند. این گونه ارزیابی ها که گاه ممکن است در ابتدای آموزش صورت گیرد و گاه در حین آموزش و گاه در پایان آموزش از کارایی بیشتری نیز برخوردار است؛ زیرا دانش آموز را وادار می کند که همواره به مطالعه و یادگیری آموخته ها پردازد و همیشه آمادگی لازم را برای امتحان داشته باشد؛ در نتیجه، مطالعه را برای شب امتحان به تأخیر نمی اندازند. در سیره اهل بیت علیهم السلام، نمونه هایی از هر یک از ارزیابی های یاد شده، مشاهده می شود؛ این سیره پیامبر صلی الله علیه و آله می تواند نمونه ای از ارزیابی، در ابتدای آموزش (ارزیابی ورودی یا تشخیصی) باشد.

جابر می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله از من پرسید: هرگاه به نماز می ایستی، چگونه قرائت می کنی؟ گفتم: می گویم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ...» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۶۸).

این دو سیره نیز می‌تواند نمونه‌هایی از ارزیابی پس از آموزش باشد. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که روزی از یکی از شاگردان خود پرسید: «از من چه آموخته‌ای؟» گفت: هشت مسئله از شما آموخته‌ام. امام فرمود: «آنها را برایم بازگو». گفت: اول اینکه دیدم هر محبوبی دوست خود را به هنگام مرگ رها می‌کند؛ از این رو همت خود را صرف چیزی کردم که مرا در تنهایی رها نکند، بلکه انیس تنهایی‌ام باشد و آن کار نیک است. امام فرمود: «به خدا قسم، چه نیک آموخته‌ای...» (وزام، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۱۱).

حماد بن عیسی نیز می‌گوید:

امام صادق علیه السلام روزی به من فرمود: آیا نیکو نماز می‌گذاری؟ گفتم: آقای من، من کتاب حریر در نماز را حفظم؛ امام فرمود: حفظ آن بر تو لازم نیست، بلند شو و نماز بگذار! حماد می‌گوید: در برابر امام رو به قبله به نماز ایستادم و رکوع و سجده کردم. امام فرمود: حماد نیکو نماز نمی‌گذاری! چه زشت است برای انسان که شصت یا هفتاد سال از عمرش بگذرد و یک نماز کامل با تمام حدود و شرایطش اقامه نکرده باشد. حماد می‌گوید: در خود احساس سرافکنندگی کردم و به امام عرض کردم: فدایت شوم! نماز را به من بیاموز! امام رو به قبله ایستاد و... (نوری، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۸۳).

سؤال امام صادق علیه السلام از مفضل بن عمر نیز می‌تواند نمونه‌ای از ارزیابی در حین آموزش (مرحله‌ای) باشد. در این سیره، امام در حین مباحثه با مفضل، فرمود:

یا مفضل! و ما علمک بان الظالم لا ینال عهد الامامة؟ قال المفضل: یا مولای! لا تمتحنی بما لا طاقت لی به و لا تختبرنی و لا تبتلنی، فمن علمکم علمت و من فضل الله علیکم أخذت (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۳، ص ۲۵)؛ مفضل! به چه دلیل می‌گویی امامت به ظالم نمی‌رسد. مفضل گفت: آقای من! مرا به آنچه بر آن توان ندارم امتحان نکن و مرا مورد آزمون و امتحان قرار مده. هر آنچه که شما به من بیاموزی می‌آموزم و از فضل خدا بر شما دریافت می‌کنم.

در این روایت به گفته مفضل، امام در صدد امتحان و آزمایش او بود و او اقرار کرد که هر چه را شما به من بیاموزید یاد می‌گیرم و فراتر از آن نمی‌دانم. البته امام در صدد ارزیابی یادگیری او نبود، بلکه می‌خواست بداند میزان آگاهی و آشنایی مفضل با قرآن و تأمل او در قرآن چگونه است؛ زیرا در سؤال بعدی، امام از او درباره آیاتی که کافران را ظالم می‌داند، پرسید و مفضل نیز پاسخ داد.

ارزیابی امام صادق علیه السلام از مناظره اصحاب خود، نمونه‌ای دیگر از ارزشیابی مرحله‌ای است.^۱
هشام بن سالم می‌گوید:

نزد امام صادق علیه السلام بودیم که مردی از اهل شام اجازه ورود خواست، امام اجازه داد. شامی وارد شد و سلام کرد. امام به او فرمود که بنشیند؛ سپس پرسید: نیازت چیست؟ شامی عرض کرد: شنیده‌ام به هر چه که از شما بپرسند، آگاهی؛ از این رو آمده‌ام تا با شما مناظره کنم. امام فرمود: در مورد چه چیز مناظره کنی؟ عرض کرد: در مورد قرآن و حروف مقطعه آن، سکون، جر، نصب و رفع آن (تفسیر و اعراب قرآن). امام فرمود: اگر بر حمران پیروز شدی، بر من پیروز شده‌ای!

شامی با حمران مناظره کرد و شکست خورد؛ سپس خواست در زبان عربی مناظره کند. امام ابان بن تغلب را معرفی کرد. شامی با او مناظره کرد و شکست خورد. در کلام و توحید و امامت و علوم دیگر نیز با مؤمن طاق، هشام بن حکم و طیار مناظره کرد و شکست خورد. در پایان امام علیه السلام مناظرات و سخنان اصحاب خود را در حضور آنان برای شامی ارزیابی کرد^۲ و نقاط مثبت و منفی هر یک را چنین بیان کرد: اما حمران، از «حق» سؤال کرد و تو آن را نمی‌دانستی و او بر تو غلبه کرد؛ اما ابان، حق را با باطل آمیخت و با قیاس بر تو غلبه کرد، و اما طیار، مانند پرنده‌ای فرود و فراز داشت و تو مانند پرنده‌ای بودی که قدرت پرواز نداشتی، و اما هشام بن سالم فرود و فراز بهتری داشت، و اما هشام بن حکم به حق سخن گفت و تو را مبهوت ساخت (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۵۵۴).

به این ترتیب امام علیه السلام آموخته‌های شاگردان خود را ارزیابی کرد و به آنان فهماند که کدام یک از این راه‌ها درست‌تر است.

خلاصه مبحث

یکی از مسائل مهم تربیت اسلامی، کشف اصول و روش‌های آموزشی در سیره تربیتی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است. آنان با شناختی که از خدا، انسان و هستی دارند، حقیقت را

۱. امروزه نیز در بخش ارزشیابی، به لزوم سه نوع ارزشیابی برای آموزگار اشاره می‌شود: ارزشیابی تشخیصی یا ورودی، ارزشیابی مرحله‌ای؛ و ارزشیابی پایانی.

۲. در روایتی دیگر آمده است که امام، در پایان، به هر یک از این افراد روی کرد و سخن آنان را برایشان ارزیابی نمود (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۳، ص ۹، ح ۱۲).

دریافته‌اند و براساس آن عمل می‌نمایند. بنابراین شیوه‌های آموزشی، اصول، فنون و آدابی که آنها در آموزش به کار می‌بردند از نظر علمی و روانی بیشترین تأثیر را بر مخاطب می‌گذارد. با توجه به بررسی‌های انجام شده اصول آموزشی‌ای که در سیره تربیتی معصومان علیهم‌السلام ملاحظه شده است به شرح ذیل است:

۱. اصل ارتباط و جلب توجه مخاطب؛ معصومان علیهم‌السلام با شیوه‌های گوناگونی مانند طرح سؤال، برانگیختن سؤال در ذهن مخاطب، تأکید بر اهمیت مطلب و استفاده از کلمات خطاب‌ی گوناگون ابتدا توجه مخاطب را به خود جلب کرده و سپس به بیان محتوای آموزشی می‌پرداختند.

۲. اصل انگیزش؛ ایجاد و افزایش انگیزه یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در یادگیری است. انگیزه گاه درونی و گاه بیرونی است؛ در انگیزه درونی عامل برانگیزاننده خود فرد است به گونه‌ای که خود فرد از درون، نسبت به یادگیری اشتیاق می‌یابد و نیازی به تشویق‌های بیرونی نیست. این نوع انگیزه تأثیرات عمیق‌تری در یادگیری دارد. معصومان علیهم‌السلام با علم به این نکته در زمان‌های مناسب از عامل انگیزنده استفاده می‌کردند.

۳. اصل کوشش؛ دانشجو باید به صورت فعال، در پی فراگیری علم باشد و از معلم و استاد، در پاسخ به پرسش‌های خویش یاری بگیرد. معصومان علیهم‌السلام نیز همواره می‌کوشیدند تا شاگردان خود را به کند و کاو در مسائل علمی وادارند.

۴. اصل توجه به تفاوت‌های فردی؛ این تفاوت‌ها برخی طبیعی و ارثی و برخی محیطی است. تفاوت‌های محیطی نیز برخی زیستی و برخی فرهنگی است. هر یک از این تفاوت‌ها می‌توانند روش‌های آموزشی متفاوتی را طلب کنند، که اگر به آنها توجه نشود، در فرآیند آموزش اختلال ایجاد خواهد شد. معصومان علیهم‌السلام در امر آموزش به این اصل مهم توجه ویژه‌ای داشتند.

۵. اصل تفکر و تفقه؛ خواندن، شنیدن و گاه حفظ کردن، لازمه و مقدمه فهم و تفکر است، ولی نباید به این موارد اکتفا کرد، بلکه باید از این مراحل مقدماتی گذشت و به مرحله تفکر، فهم و حتی عمل رسید. در سیره معصومان علیهم‌السلام به سطوح یادگیری توجه شده و سعی بر این است که یادگیری در سطوح عمیق‌تر صورت پذیرد.

۶. اصل استفاده از فرصت‌ها؛ از جمله اصول آموزشی در سیره معصومان علیهم‌السلام، استفاده از فرصت‌های مناسب در آموزش دادن افراد است. این اصل از سویی موجب آسان شدن آموزش و از سوی دیگر، موجب نشر و گسترش علم خواهد شد.

۷. اصل تناسب محتوا با موقعیت یادگیرنده؛ محتوای آموزشی باید با موقعیت یادگیرنده، از قبیل نیازها، زمان و مکان آموزش، روش آموزش و... متناسب باشد؛ زیرا این اصل اولاً در راستای اصل عمل‌گرایی است و ثانیاً در کیفیت آموزش تأثیری بسزا دارد و در سیره معصومان علیهم‌السلام مورد توجه خاص بوده است.
۸. اصل عمل‌گرایی؛ از دیگر اصول آموزشی در سیره معصومان علیهم‌السلام اصل عمل‌گرایی است و کوشش آن بزرگواران بر این بوده است که مطالب آموزشی برای عمل آموخته شود. عمل به آموزه‌ها به تکمیل یادگیری و یادسپاری و عمق بخشیدن به آموزش می‌انجامد.
۹. اصل عینیت؛ محسوس و ملموس کردن آموزه‌ها و عینیت‌بخشی به آنها، به ویژه آموزه‌های نظری و ذهنی از جمله اصول آموزشی معصومان علیهم‌السلام است.
۱۰. اصل ارزشیابی؛ هدف اصلی از ارزشیابی آزمون و نیز اصلاح یادگیری است. این شناخت در مسائل آموزشی نقش مهمی در برنامه‌ریزی‌های آینده دارد. در سیره معصومان علیهم‌السلام گرچه شاگردان به صورت رسمی و پیوسته، ارزشیابی نمی‌شوند، ولی آن بزرگواران گاه شاگردان خود را ارزیابی علمی می‌کردند.

پرسش‌ها

۱. مفهوم اصل را توضیح دهید.
۲. رابطه اصول آموزشی با اصول تربیتی را بیان کنید.
۳. اصول آموزشی را براساس سیره معصومان علیهم‌السلام نام ببرید.
۴. اصل ارتباط را توضیح داده، شیوه‌های برقراری ارتباط را در سیره معصومان علیهم‌السلام همراه با مثال بیان کنید.
۵. اصل انگیزش را توضیح داده، انواع انگیزه را همراه با شواهد سیره‌ای بیان کنید.
۶. اصل کوشش یادگیرنده را در سیره معصومان علیهم‌السلام همراه با مثالی از سیره توضیح دهید.
۷. اصل توجه به تفاوت‌های فردی را در سیره معصومان علیهم‌السلام بررسی کنید.
۸. اصل تفکر و تفقه را در سیره معصومان علیهم‌السلام توضیح دهید.
۹. سطوح یادگیری در کلام امیرمؤمنان علیه‌السلام را با سطوح یادگیری از نظر بلوم مقایسه کنید.
۱۰. اصل آموزشی استفاده از فرصت‌ها را در سیره معصومان علیهم‌السلام بررسی کنید.

۱۱. اصل عمل‌گرایی و چگونگی تحقق آن را در سیره معصومان علیهم‌السلام بیان کنید.
۱۲. اصل عینیت و روش‌های تحقق آن را در سیره معصومان علیهم‌السلام توضیح دهید.
۱۳. اصل ارزشیابی و انواع آن را در سیره معصومان علیهم‌السلام توضیح دهید.
۱۴. آثار آموزشی هریک از اصول آموزشی را تحلیل کنید.

بحث و پژوهش

۱. هریک از اصول آموزشی در سیره تربیتی معصومان علیهم‌السلام را با اصول آموزشی که در مکاتب تربیتی در جهان غرب مطرح شده است مقایسه نموده و وجوه تفاوت و تشابه آنها را بررسی کنید.
۲. افزون بر اصول آموزشی طرح شده در سیره تربیتی معصومان علیهم‌السلام، آیا اصل یا اصول دیگری را می‌توان بر آنها افزود؟ در صورت پاسخ مثبت، آن را مستند توضیح دهید.

منابع برای بحث و پژوهش

- سیف، علی‌اکبر، روان‌شناسی پرورشی (روان‌شناسی یادگیری و آموزشی)، مؤسسه انتشارات آگاه، چاپ چهارم، ۱۳۸۰؛
- بیلر، رابرت، کاربرد روان‌شناسی در آموزش، ترجمه پروین کدیور، ج ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.

روش‌های آموزشی در سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

اهداف آموزشی مبحث دوم

آشنایی با روش‌های آموزشی مبتنی بر سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

براساس هدف مرحله‌ای این مبحث، انتظار از خواننده این است که پس از مطالعه مطالب به

اهداف آموزشی ذیل دست یابد و بتواند:

۱. مفهوم روش را درک کند و آن را توضیح دهد.
۲. مفهوم خطابه را شرح دهد.
۳. تاریخچه خطابه را بیان کند.
۴. ویژگی‌های خطابه در اسلام را نام برده و توضیح دهد.
۵. نمونه‌هایی از شیوه استفاده از خطابه از سوی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را بیان کند.
۶. تفاوت‌ها و شباهت‌های روش خطابه و روش سخنرانی را شرح دهد.
۷. مفهوم مناظره را درک کرده و توضیح دهد.
۸. شرایط و آداب مناظره در اسلام را نام برده و شرح دهد.
۹. نمونه‌هایی از روش استفاده از مناظره از سوی معصومان علیهم السلام را بیان کند.
۱۰. آفات مناظره را نام برده و توضیح دهد.
۱۱. مناظره مردود یا مرآء را با ذکر ویژگی‌های آن شرح دهد.
۱۲. نمونه‌هایی از مناظره مردود در سیره معصومان علیهم السلام را بیان کند.
۱۳. اقسام روش‌های سؤال و جواب را با ذکر ویژگی‌های آنها توضیح دهد.
۱۴. اهمیت و جایگاه پرسش در سیره معصومان علیهم السلام را تبیین کند.

۱۵. نمونه‌هایی از اهمیت و جایگاه پرسش در سیره را بیان کند.
۱۶. فوائد سؤال و جواب را نام برده و توضیح دهد.
۱۷. آداب سؤال و جواب را با توجه به روایات ذکر کند.
۱۸. روش سؤال و جواب را با توجه به سیره معصومان علیهم‌السلام شرح دهد.
۱۹. نمونه‌هایی از روش سؤال و جواب در سیره را ذکر نماید.
۲۰. روش سؤال و جواب را با روش پرسش و پاسخ مقایسه کرده، شباهت‌ها و تفاوت‌های آن دو را بیان کند.

مقدمه

زمانی که از تربیت سخن می‌گوییم و آن را از ابعاد و وجوه مختلف بررسی می‌کنیم، طبعاً مسئله روش تربیتی نیز مطرح می‌شود. با توجه به اهمیتی که روش تربیتی معصومان علیهم‌السلام به منظور ارائه محتوا و اثرگذاری آن بر روی مخاطب دارد در این مبحث به بررسی روش‌های آموزشی مبتنی بر سیره تربیتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام خواهیم پرداخت. در این راستا ابتدا مفهوم روش را در لغت و اصطلاح تعریف و تفاوت آن را با فن و شیوه بیان می‌کنیم، سپس برخی از مهم‌ترین روش‌های آموزشی؛ یعنی روش خطابه، مناظره، و سؤال و جواب را در سیره معصومان علیهم‌السلام بررسی خواهیم کرد.

مفهوم روش

روش، معادل کلمه انگلیسی method در لغت به معانی متعدد، از جمله: قاعده، قانون، شیوه، اسلوب، سبک، منوال و... آمده است (شعاری‌نژاد، ۱۳۶۴، ذیل method).

روش، در اصطلاح نیز به چند معنا، از جمله معانی زیر آمده است:

- راه منظم و سیستماتیک بررسی حقایق و مفاهیم (همان‌جا)؛ تعیین طریق انجام یک فعالیت یا امر (حسینی نسب و اقدم، ۱۳۷۵، ص ۴۹۷)؛ راهی که به منظور دستیابی به حقیقت در علوم باید پیمود (ساروخانی، ۱۳۷۰، ص ۴۴۶).

ساروخانی می‌گوید: روش به سه چیز اطلاق می‌شود:

۱. مجموعه راه‌هایی که انسان را به کشف مجهولات و حل مشکلات، هدایت می‌کند؛
۲. مجموعه قواعدی که هنگام بررسی و پژوهش واقعیات باید به کار برد؛

۳. مجموعه ابزار یا فنونی که آدمی را در این مسیر، از مجهولات به معلومات راهبری می‌نمایند (همان‌جا).

با توجه به معانی لغوی و اصطلاحی که بیان شد فن^۱ نیز، هم به معنای اصل آمده است و هم به معنای روش. اما برخی «روش» را اعم از «فن» و «اصل» دانسته‌اند (همان، ص ۸۱۲). بنابراین با توجه به معانی لغوی و اصطلاحی که بیان شد، می‌توان گفت: روش عبارت است از راه به کارگیری قواعد، شیوه‌ها و فنون آموزشی که آموزگار برای رسیدن به اهداف آموزشی خود، از آنها بهره می‌گیرد. در این صورت، شیوه‌ها و فنون و نیز گاه برخی از اصول - که گاهی از آنها به «اصول» یا «قواعد روشی» تعبیر می‌شود - از اجزای روش به حساب می‌آید.

در این مبحث به بررسی چند روش از روش‌های آموزشی که معصومان علیهم‌السلام محتوای آموزشی خود را از آن راه‌ها به دیگران یاد می‌دادند، می‌پردازیم. این روش‌ها، روش‌هایی کلی‌اند که ممکن است در درون آنها شیوه‌ها و فنون آموزشی نیز مطرح باشد.

۱. روش خطابه

الف) مفهوم‌شناسی

خطابه - از ماده «خطب» - به معنای کلامی است که بین دو نفر ردّ و بدل می‌شود (ابن فارس، ۱۴۱۰، ذیل: «خطب»). در اصطلاح اهل منطق، خطابه از صناعات خمس به شمار می‌رود که در آن با سخن گفتن در برابر دیگران، می‌توان آنان را اقناع کرد. خطابه از صناعات دیگر (برهان، جدل، سفسطه و شعر) نافذتر و مؤثرتر است (خوانساری، ۱۳۷۶، ص ۱۰۷).

ارسطو می‌گوید: خطابه، صنعتی است که توسط آن بتوان در هر امری از امور جزئی، دیگران را در حد امکان اقناع نمود (ضیائی، ۱۳۷۳، ص ۳).

خطابه، بیشتر برای عموم مردم به کار می‌رود و این ممکن است به دلیل مواد به کار رفته در آن باشد. موادی که در خطابه به کار می‌رود عبارت‌اند از: مظنونات، مقبولات و مشهورات، که مردم به اینها بیشتر عادت کرده‌اند، تا برهان و استدلال. بیشتر مردم قدرت درک و فهم برهان و استدلال را ندارند و یا دست‌کم استفاده از برهان برای تفهیم و اقناع

1. technique

عامه مردم، به زمان بیشتری نیاز دارد؛ بنابراین، از سوی، عموم مردم با خطابه زودتر اقناع می‌شوند و از سوی دیگر، خطیب نیز برای اقناع آنان زودتر و ساده‌تر به نتیجه می‌رسد.

شایان ذکر است که خطابه با موعظه برابر نیست، بلکه به یک معنا خطابه غیر از موعظه است و به یک معنا موعظه مصداقی از خطابه است. استاد شهید مطهری در این باره می‌گوید: «خطابه با موعظه فرق دارد؛ زیرا خطابه صنعت است و جنبه فنی دارد و هدف آن تحریک احساسات و عواطف است؛ اما هدف موعظه تسکین شهوات و هواهای نفسانی است و بیشتر جنبه منع و ردع دارد. اگر هدف خطابه را مطلق اقناع بدانیم، وعظ و موعظه هم قسمتی از خطابه است» (مطهری، ۱۳۶۷، ص ۲۳۷).

توجه به این نکته نیز لازم است که موعظه در «فن» بودن چیزی از خطابه کم ندارد و هرکسی نمی‌تواند بدون آموزش و کسب آگاهی‌های لازم درباره روش موعظه، به موعظه بپردازد، گرچه برخی از ویژگی‌های آن، از قبیل ثن صدا و گیرایی سخن، خدادادی است؛ چنان که خطابه نیز چنین است.

ب) تاریخچه خطابه

تاریخچه خطابه به گذشته‌های دور و حتی به یونان قدیم، بازمی‌گردد؛ زیرا در یونان قدیم نیز خطابه مطرح بود و سخنرانان مشهوری، مانند هومر و سولون، در آن زمان وجود داشتند. ارسطو نیز از جمله کسانی است که در یونان قدیم، در تدوین و گسترش فن خطابه تلاش فراوانی کرد.

خطابه، در میان عرب‌های جاهلی و پیش از اسلام نیز جایگاه مهمی داشت؛ زیرا در آن عصر، مردم سواد کمی داشتند؛ از این رو سران قبائل در بسیج افراد قبیله برای جنگ و ترساندن دشمن و کارهای اجتماعی دیگر و توجیه مردم، نیاز داشتند که یا خود سخنوری ماهر باشند، و یا سخنوران ماهری را برای این منظور در اختیار بگیرند.

با ظهور اسلام در جزیره‌العرب، که افراد باسواد آن بسیار کم بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای ترویج و تبلیغ اسلام و رساندن پیام وحی به مردم، روش خطابه را در پیش گرفت؛ زیرا شاید تنها روشی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن زمان می‌توانست برای رساندن پیامی الهی به مردم از آن استفاده کند، همین روش بود.

خطابه در اسلام همان خطابه پیش از اسلام است، ولی هدف از به‌کارگیری آن متفاوت است. در اسلام، نوع خاصی از خطابه، که موعظه نامیده می‌شود، بیشتر به کار می‌رفت،

هر چند از انواع دیگر خطابه، مانند: خطابه‌های حماسی، سیاسی و اجتماعی نیز استفاده می‌شد. خطبه‌های جمعه در صدر اسلام، مجموعه این اقسام را در بر می‌گیرد؛ اما پس از دوره پیامبر ﷺ و پس از دوره پنج ساله حکومت امیرمؤمنان علیؑ - که حکومت از دست اهل‌بیت علیؑ خارج شد - خطابه‌های معصومان علیهم‌السلام و پیروان آنان بیشتر جنبه اخلاقی و موعظه به خود گرفت. با وجود این، اسلام در پیشبرد و تقویت فن خطابه بسیار مؤثر بوده است (همان، ص ۲۲۴-۲۴۷).

ج) ویژگی‌های خطابه در اسلام

خطابه دارای ویژگی‌هایی است که برخی از آنها عام است و در خطابه‌های پیش از اسلام نیز وجود داشته است و برخی از آنها ویژگی‌هایی است که در اسلام، به‌ویژه از سوی معصومان علیهم‌السلام، بر آن افزوده شده است. مهم‌ترین این ویژگی‌ها چنین است:

۱. خطابه به موضوع خاصی اختصاص ندارد. هر موضوعی را می‌توان موضوع خطابه قرار داد و درباره آن سخن گفت. موضوع‌های سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، دینی، اعتقادی، علمی و....

۲. همچنین خطابه به افراد خاص یا گروه‌های سنی و اجتماعی خاصی اختصاص ندارد، بلکه عموم مردم و همه گروه‌های سنی و اجتماعی را شامل می‌شود؛ زیرا مطالبی که معمولاً سخنران بیان می‌کند، می‌تواند برای همه این گروه‌ها قابل درک باشد و یا دست‌کم قسمت زیادی از آن برای بیشتر افراد قابل فهم و درک است؛ چراکه هدف و غرض اصلی از خطابه، قانع کردن عموم مردم است، نه افراد و گروه‌های خاص.

۳. خطابه به زمان و مکان خاصی وابسته نیست؛ چون مخاطب ویژه‌ای ندارد؛ از این رو در هر مکانی که گروهی از مردم جمع شده باشند، می‌توان خطبه خواند؛ اما بیشتر خطابه‌ها در مکان‌های عمومی، مانند مساجد، حسینیه‌ها، تکیه‌ها و یا میدان‌های شهر، که عموم مردم در آنها گرد هم می‌آیند، ایراد می‌شود.

۴. خطابه تنها یک روش آموزشی صرف نیست، بلکه هدف اصلی آن - چنان که در تعریف اصطلاحی آن گذشت - اقناع عاطفی عموم مردم است و در آن، خطیب به ذکر مواعظ، تاریخ، اخلاق و ارشاد مخاطبان می‌پردازد؛ در عین حال این هدف بدون ارائه اطلاعات دینی، اخلاقی، اجتماعی، تاریخی و... تأمین نمی‌شود و در نتیجه خطابه را می‌توان از روش‌های آموزشی به شمار آورد.

۵. معصومان علیهم السلام خطبه‌های خود را بیشتر با حمد و ثنای خداوند متعال شروع می‌کردند. این امر، افزون بر اینکه شکر و سپاس سختران در برابر نعمت و توفیق نطقی است که خداوند به او داده، می‌تواند مطالب آموزشی دینی و معرفتی را نیز برای مخاطبان دربر داشته باشد. سختران دینی می‌تواند از این راه خدا را به مخاطبان معرفی و راه و روش حمد و سپاس او را نیز بیان کند.

۶. سخترانان صدر اسلام، به ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام، هنگام خواندن خطبه، بر مکانی بلند ایستاده و یا می‌نشستند و خطبه می‌خواندند. این عمل، افزون بر اینکه سختران را در اشراف بر مجلس و تسلط بر سخن، یاری می‌رساند، به مخاطبان نیز این امکان را می‌دهد که سختران او را بهتر بفهمند؛ چنان که امروزه در کلاس‌های درس نیز مکان معلم و استاد از مکان دانشجویان بلندتر است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله برای خواندن اولین خطبه خود در دعوت مردم به اسلام، از کوه صفا بالا رفت و در آنجا بر بالای سنگی بلند ایستاد و ندای: «یا صباحاً»^۱ سرداد (سبحانی، ۱۳۷۱، ص ۲۱۷). بعدها نیز پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد النبی - در مدینه - هنگام خواندن خطبه بر درختی تکیه می‌داد، تا اینکه یکی از اصحاب برای آن حضرت منبری تهیه کرد و از آن پس پیامبر صلی الله علیه و آله بر منبر می‌نشست و خطبه می‌خواند.

۷. از دیگر ویژگی‌های خطابه‌های معصومان علیهم السلام کوتاه بودن خطابه‌های آنان است. طولانی کردن خطبه چیزی جز خستگی و بی‌علاقگی در مخاطبان ایجاد نمی‌کند. متن بیشتر خطابه‌های معصومان علیهم السلام بیش از سه تا چهار صفحه نیست،^۲ مگر در برخی موارد که کمی از این مقدار بیشتر است. خطبه غدیر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع که از اهمیتی ویژه برخوردار است - آن‌گونه که در بحار الانوار نقل شده است^۳ - حدود سیزده صفحه است و بزرگ‌ترین خطبه‌های حضرت علی علیه السلام از بیست صفحه تجاوز نمی‌کند. سایر خطبه‌ها معمولاً از این کمتر است. این امر به دلیل توجه آن بزرگان به این نکته است که سخن گفتن

۱. عرب این کلمه را برای هشدار و اعلام خطر به کار می‌برد و گزارش‌های وحشتناک را معمولاً با این کلمه آغاز می‌کنند.

۲. البته ممکن است آنچه نقل شده همه خطبه نبوده و مطالبی از آن حذف شده باشد، ولی در عین حال آنچه موجود است، بیانگر این نکته است که خطبه‌های آنان چندان طولانی نبوده است، به ویژه آنکه آن بزرگواران سفارش‌هایی در کوتاه کردن خطبه و نماز جماعت دارند.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۴.

ممکن است سخنگو را خسته نکند، ولی برای شنونده خسته‌کننده باشد؛ از این رو باید حال مخاطبان را رعایت کرد، چه اینکه هدف از خطابه، سخن گفتن و تمرین سخنرانی نیست، بلکه آموزش دادن مخاطب است؛ پس خطابه باید به گونه‌ای باشد که مخاطب به شنیدن آن رغبت کند.

۸. ویژگی دیگر خطبه‌های معصومان علیهم‌السلام، متنوع بودن مطالب و محتوای خطبه‌هاست. آنان برای رفع خستگی مخاطبان، افزون بر کوتاه کردن خطبه‌ها، از مطالب متنوع و موضوع‌های گوناگون سخن می‌گفتند؛ برای مثال امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در اولین خطبه نهج‌البلاغه، از چندین موضوع، مانند توحید، آفرینش جهان، خلقت حضرت آدم علیه‌السلام، بعثت پیامبران و بعثت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، سخن گفته است. تنوع موضوع و مطالب، به‌ویژه برای عموم مردم، موجب رفع خستگی و توجه بیشتر آنها به سخنرانی می‌شود.

۹. به‌کار بردن کلمات و عبارات خطابی در حین سخنرانی نیز از دیگر ویژگی‌های خطابه‌های معصومان علیهم‌السلام، برای رفع خستگی مخاطبان و جلب توجه آنان به سخنرانی است. تکیه کلام‌هایی چون: ایها الناس، معاشر الناس، عبادالله، و مانند آنها، توجه مخاطبان را به سخنرانی جلب می‌کند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حجة‌الوداع، این‌گونه خطبه خواند:

ایها الناس! انّ دماءکم و أعضائکم علیکم حرام...؛ ایها الناس! ان الشیطان قد یئس ان یعبد بأرضکم هذه...؛ ایها الناس! انما النسیء، زیادة فی الکفر...؛ ایها الناس! انّ لنسائکم علیکم حقاً... (حرانی، ۱۳۶۹ ص ۳۱).

۱۰. از دیگر ویژگی‌های خطابه‌های معصومان علیهم‌السلام، موزون و مسجع بودن عبارت‌های آنهاست. این امر، افزون بر اینکه عاملی برای خسته نشدن مخاطبان است، آنان را بر یادگیری و حفظ مطالب خطبه کمک می‌کند. البته این ویژگی تنها به خطبه‌های معصومان علیهم‌السلام اختصاص ندارد، بلکه همه گفته‌های آنان با فصاحت و بلاغت بی‌مانندی ارائه شده است؛ چراکه آنان فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین مردم زمان خود بودند.

جرج جرداق، نویسنده مسیحی، در این باره می‌نویسد:

سبک و روش علی بن ابی‌طالب، در نتیجه صدق و راستی، به مرحله‌ای رسیده که سجع و وزن هم در سخن او بدون هیچ‌گونه تکلف و تصنعی جلوه یافته و ظهور نموده است و از همین جاست که جمله‌های بی‌شمار موزون و مسجع امام علی علیه‌السلام، از هر گونه ساختگی بودن و تصنع دور بوده و از طبع سرشار او بی‌تکلف، مانند آب از سرچشمه، روان گشته است. به این سخن موزون و مسجع و مقدار سلامت طبع و ذوقی که در آن به کار رفته

است، بنگرید: «يعلم عجيج الوحوش في الفلوات و معاصي العباد في الخلوات و اختلاف النينان في البحار الغامرات و تلاطم الماء بالرياح العاصفات؛ [خداوند] از بانگ جانوران بیابان‌ها و گناه پنهانی بندگان و آمد و رفت ماهیان در دریا‌های پر آب و بر هم خوردن آب با توفان‌های شدید باخبر است» (جرداق، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۴۳۱).

۱۱. علاوه بر موارد یاد شده، خطبه‌های معصومان علیهم‌السلام ویژگی دیگری نیز دارد و آن این است که حالت یک طرفه نداشت که فقط سخنران سخن بگوید و دیگران گوش دهند، بلکه هرگاه در ذهن مخاطبان پرسشی ایجاد می‌شد، هر چند در میان خطبه بود و یا پرسشی که ربطی به موضوع نداشت، می‌توانستند پرسش خود را مطرح کنند و جواب بشنوند؛ به سخن دیگر معصومان علیهم‌السلام حتی در خطبه نیز اولویت را به پرسش می‌دهند؛ هدف، سخنرانی نیست، بلکه هدف آموزش و اطلاع‌رسانی است؛ برای نمونه:

وقتی پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ایراد خطبه شعبانیه مشغول بود، امیر مؤمنان علی علیه‌السلام پرسید: ما أفضل الأعمال فی هذا الشهر؟؛ برترین اعمال در این ماه چیست؟ پیامبر فرمود: الورع من محارم الله (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۹۶، ص ۳۵۶)؛ دوری‌گزیدن از آنچه خدا حرام دانسته است.

د) استفاده از خطابه در سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام

می‌توان گفت اولین خطبه‌ای که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از مبعوث شدن به پیامبری برای دعوت عموم مردم به اسلام ایراد کرد، زمانی بود که بر کوه صفا بر بالای سنگ بلندی ایستاد و با صدایی رسا فریاد برآورد: «یا صباحاً» و با جمع کردن مردم به گرد خود، آنان را به اسلام دعوت کرد و فرمود:

ای مردم! اگر من به شما گزارش دهم که پشت این کوه دشمنان شما موضع گرفته‌اند و قصد جان و مال شما را دارند، آیا مرا تصدیق می‌کنید؟ همگی گفتند: ما در طول زندگی از تو دروغی نشنیده‌ایم. سپس فرمود: ای قریشیان! خود را از آتش نجات دهید. من برای شما در پیشگاه خدا نمی‌توانم کاری انجام دهم. من شما را از عذاب دردناک می‌ترسانم... (سبحانی، ۱۳۷۱، ص ۲۱۷).

نخستین خطابه‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیشتر در موضوع‌های توحید، نفی شرک و نبوت بود و بعدها در موضوع‌های دیگری مانند: معاد، جنگ، موعظه‌های اخلاقی و سایر مسائل اجتماعی، ایراد می‌شد. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، هنگامی که با مسئله‌ای اجتماعی، اخلاقی یا دینی روبه‌رو

می‌شد که تبیین آن برای مردم ضرورت داشت، بر فراز منبر می‌رفت و درباره آن برای مردم سخن می‌گفت.

ذیل آیه «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (مائده، ۸۷) آمده است: برخی اصحاب پیامبر با هم عهد بستند که روزها روزه بگیرند و شب‌ها را به عبادت بگذرانند، گوشت نخورند و در نهایت تارک دنیا شوند. خبر به پیامبر اسلام ﷺ رسید. ایشان به مسجد رفت و پس از نماز جماعت، بر منبر رفته و برای آنان خطبه خواند و فرمود: «چرا برخی، زن، عطر، خواب و شهوت‌های دنیا را بر خود حرام می‌کنند؟! من به شما نمی‌گویم مانند کشیش‌ها و راهبان باشید؛ در دین من، ترک گوشت، زن و گوشه‌کنیسه نشستن، جایز نیست. رهبانیت امت من در جهاد است...» (عروسی حویزی، ۱۳۷۰، ذیل آیه ۸۷ سوره مائده).

همچنین وقتی پیامبر ﷺ درهای منزل اصحاب خود، جز در خانه علی عليه السلام، را که به مسجد پیامبر - در مدینه - باز می‌شد، بست، برخی اصحاب ناراحت شدند. خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. پیامبر قیام کرد و برای آنان خطبه خواند و پس از حمد و ثنای خدا، فرمود:

اما بعد فائى امرت بسد الابواب، غير باب على، فقال فيه قائلكم والله ما سددت شيئا ولا فتحته و لكن امرت بشيء فاتبعته... (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۹، ص ۳۱)؛ همانا من مأمور شدم تا در خانه‌ها به مسجد را ببندم، مگر در خانه علی را، برخی از شما زبان به اعتراض گشوده‌اید؛ به خدا قسم! من [به رأی خود] دری را نبستم و دری را نگشودم، ولی مأمور [خدا] بودم و اطاعت کردم.

از دیگر خطبه‌های آن حضرت، خطبه‌ای در جنگ تبوک، خطبه‌ای در منا، درباره ماه مبارک رمضان و خطبه معروف حجة الوداع است که در آن علی عليه السلام را به جانشینی خود برگزید. همچنین از زمانی که نماز جمعه واجب شد، پیامبر صلی الله علیه و آله هر جمعه دو خطبه می‌خواند و در آن به آموزش مسائل دینی، اعم از اخلاقی، اعتقادی، سیاسی و... می‌پرداخت.

از خطبه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله که بگذریم، خطابه‌های امیر مؤمنان علی عليه السلام نیز مشهور و معروف است. برخی از خطبه‌های آن حضرت در کتاب شریف نهج البلاغه، گردآوری شده است. از میان خطابه‌های آن حضرت، برخی از نظر محتوا و یا از نظر فصاحت و بلاغت، شهرت و برجستگی ویژه‌ای دارد؛ از آن جمله: خطبه‌های مشهور و معروف «همام» یا متقین، «ششقیه»، «قاصعه» و خطبه «وسيله» است. خطبه‌های امام علی عليه السلام به قدری فصیح، بلیغ و پر محتواست که ابن ابی‌الحدید آنها را از سخن خالق فروتر و از سخن مخلوق فراتر دانسته و می‌گوید: مردم دو فن خطابه و نویسندگی را از او فرا گرفته‌اند (مطهری، ۱۳۶۷، ص ۱۵).

اولین خطبه نهج البلاغه خطبه ای است که آن حضرت در معرفت خدا، توحید، نفی شرک، خلقت آسمان و زمین و خلقت انسان خوانده است. در این خطبه، پس از حمد و ثنای خدا، آمده است:

اولین واجب در دین، شناخت خداست، و کمال این شناخت به تصدیق اوست، و کمال این تصدیق به یگانه دانستن او و کمال یگانه دانستن او این است که این یگانگی را خالص گردانیم و کمال خلوص این است که صفات را از او نفی کنیم؛ زیرا هر صفتی گواهی می‌دهد که غیر از موصوف است، و هر موصوفی گواهی می‌دهد که غیر از صفت است؛ بنابراین، هر کس خدا را توصیف کند، او را قرین و همراه آن صفت دانسته است و کسی که خدا را در کنار صفت بداند، او را دو تا دانسته و کسی که خدا را دو تا بداند، او را به دو جزء تقسیم کرده است و هر کس او را دارای جزء بداند، نسبت به او جاهل است و کسی که به خدا اشاره کند، او را محدود دانسته و کسی که او را محدود بداند، او را به شماره درآورده است و کسی که گوید: «خدا در کجاست؟» او را مظلوف دانسته، و کسی که گوید: «خدا بر کدام فراز است؟»، مکان‌های دیگر را از او خالی دانسته است... (نهج البلاغه [ترجمه شهیدی]، ص ۳).

پس از امیر مؤمنان علی علیه السلام، نقش خطابه در سیره ائمه علیهم السلام کم‌رنگ شد؛ زیرا در صدر اسلام رسم بر این بود که حاکمان برای مردم خطبه می‌خواندند و اگر کسانی، غیر از حاکمان، برای مردم خطبه می‌خواندند، باید از حاکمان اجازه می‌گرفتند و این، می‌طلبید که از درباریان و هواداران حکومت باشند و چون ائمه علیهم السلام با حکومت‌ها مخالف بودند، چندان موقعیتی برای خطبه خواندن نداشتند. در عین حال از برخی امامان علیهم السلام چندین خطبه نقل شده است؛ از جمله: خطبه امام حسن علیه السلام در برابر معاویه. پس از پیمان صلح با معاویه امام بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا و درود و صلوات بر پیامبر و خاندانش، به معرفی خود و بر حق بودن خود و معرفی معاویه و بر باطل بودن او پرداخت (حرانی، ۱۳۶۹، ص ۲۳۴). همچنین آن حضرت به هنگام شهادت پدر بزرگوار خویش، بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا و درود بر رسول خدا و خاندانش، در مورد شهادت پدر و فضائل آن حضرت خطبه خواند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۴۵۷).

از حضرت امام حسین علیه السلام نیز دو خطبه مشهور و معروف است؛ یکی خطبه آن حضرت به هنگام خروج از مکه (ابن طاووس، ۱۳۸۳، ص ۹۱) و دیگری خطبه وی در روز عاشورا برای سپاه دشمن (نجفی، ۱۳۷۳، ص ۸۷ و ۱۹۷).

بنابراین، خطابه یکی از شیوه‌هایی بوده است که برخی معصومان علیهم‌السلام، در راستای آموزش اعتقادات، احکام و اخلاق اسلامی به عموم مردم، از آن بهره می‌برده‌اند.

ه) مقایسه روش خطابه با روش سخنرانی در تدریس با توجه به ویژگی‌هایی که برای خطابه بیان کردیم، می‌توان گفت: روش خطابه با روش سخنرانی در تدریس، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد:

شباهت‌ها

۱. در هر دو روش، گوینده فعال و شنوندگان منفعل و تأثیرپذیرند؛
۲. در هر دو روش، گوینده بر آگاهی‌های شنوندگان می‌افزاید و مطالبی را به آنان می‌آموزد؛
۳. مخاطبان هر دو روش جمع و گروه هستند و این دو از روش‌های آموزش جمعی و گروهی است، نه روش‌های آموزش انفرادی.

تفاوت‌ها

۱. مخاطبان تدریس به روش سخنرانی، همواره افرادی خاص و تحصیل کرده‌اند که در کلاس درس و با شرایط و ویژگی‌های خاصی گردهم می‌آیند و به سخنرانی استاد گوش می‌سپرنند، در حالی که مخاطبان روش خطابه عموم مردم، اعم از کودک و بزرگسال، زن و مرد، باسواد و بی‌سواد هستند که در کنار یکدیگر به خطابه خطیب گوش می‌دهند.
۲. مکان سخنرانی بیشتر کلاس درس یا مکان‌هایی است که برای تحصیل آماده شده است، در حالی که مکان خطابه بیشتر مکان‌های عمومی است، مانند مساجد، حسینیه‌ها، سالن‌های اجتماعات و....
۳. در روش سخنرانی، استاد موظف است درباره محور خاصی به سخنرانی بپردازد، در حالی که در روش خطابه، خطیب معمولاً مطالب و موضوعات متنوع و متفاوتی را بررسی می‌کند و بسا در یک خطابه از چندین موضوع سخن بگوید.
۴. در روش سخنرانی، بحث‌ها باید مستدل و برهانی باشد، در حالی که مواد خطابه اغلب از مضمون‌ات، مشهورات و مقبولات عامه تشکیل می‌شود.

با توجه به شباهت‌ها و تفاوت‌هایی که بیان شد، روش خطابه را نمی‌توان با روش سخنرانی یکی دانست، هر چند شباهت‌هایی داشته باشند؛ همچنین، روش خطابه را نمی‌توان روش تدریس تلقی کرد؛ اما می‌توان آن را یکی از روش‌های آموزش عمومی یا غیررسمی دانست؛ زیرا آموزه‌ها و آگاهی‌هایی را به عموم مردم انتقال می‌دهد؛ اما به سبک کلاسیک و با نظم خاصی که در روش تدریس وجود دارد، نیست.

بنابراین می‌توان گفت روش سخنرانی از روش خطابه گرفته شده است که با توجه به مخاطبان خاص آن در مراکز آموزشی، ویژگی‌هایی، از جمله موضوع خاص، مستدل بودن و... به آن افزوده شده است؛ از این رو می‌توان از ویژگی‌های خطابه‌های معصومان علیهم‌السلام، مانند کوتاه بودن سخنرانی، موزون بودن آن، پذیرش پرسش در حین سخنرانی و... برای بالا بردن کیفیت آن، بهره جست.

۲. روش مناظره

الف) مفهوم‌شناسی

مناظره، در لغت به معنای بحث و گفتگو و نظر کردن دو نفر با هم در چیزی است (ابن منظور، ۱۴۰۸، ماده «نظر») و در اصطلاح، سخن گفتن و استدلال دو نفر درباره چیزی، به منظور کشف حقیقت آن می‌باشد (مصاحب، [بی تا]، واژه «مناظره»). دهخدا نیز مناظره را به نظر کردن با هم، یا با هم فکر کردن در حقیقت و ماهیت چیزی، معنا می‌کند (دهخدا، واژه «مناظره»); بنابراین، در مناظره دو چیز شرط است: اول اینکه مناظره‌کنندگان، دست‌کم، دو نفر باشند و دیگری آنکه، قصد آن دو کشف حقیقت باشد.

ابن سینا مناظره را از نظر و اعتبار و هدف از آن را مباحثه در مورد دو رأی مقابل یکدیگر می‌داند، به گونه‌ای که هریک از این دو مناظره‌کننده، متکفل بیان حق بودن رأی و نظر خویش است و مناظره‌کننده دیگر نیز در این امر به او کمک می‌کند (ابن سینا، ۱۴۰۵، ص ۱۵).

بر طبق این تعریف، در مناظره تنها دو رأی در مقابل یکدیگر است و هدف مناظره‌کنندگان، بیان حق بوده و هیچ‌گونه دشمنی با هم و برتری‌جویی بر یکدیگر ندارند و در صورت روشن شدن حق، به آن گردن می‌نهند و از اینجاست که فرق مناظره با جدل روشن می‌شود؛ چراکه در جدل، هدف هریک از دو طرف اثبات نظر خود و غلبه بر دیگری

است؛ یعنی در جدل تنها کشف حقیقت هدف نیست، بلکه هدف اثبات و قبولاندن نظر خویش و پیروزی بر دیگری است. بنابراین، نوعی دشمنی نیز در آن وجود دارد، چنان‌که از لفظ جدل نیز این معنا استفاده می‌شود؛ زیرا جدل در لغت به معنای «لَدَدَ» است و لدد به معنای شدت در دشمنی و لجاجت کلامی است و اغلب با حيله گری و گاه با خروج از عدل و انصاف همراه است (مظفر، ۱۳۶۶، ص ۳۷۱).

بنابراین، مناظره غیر از جدل است؛ در عین حال گاهی بر جدل نیز مناظره اطلاق می‌شود. مرحوم مظفر در این باره می‌گوید: لفظ «جدل» مناسب‌ترین لفظ عربی برای این صنعت است. لفظ جدل حتی از لفظ مناظره، محاوره و مباحثه نیز مناسب‌تر است، گرچه هر یک از این الفاظ نیز با این صنعت اجمالاً مناسبتی دارند؛ چنان‌که گاهی کلمه مناظره نیز برای آن استعمال می‌شود؛ مثلاً می‌گویند: آداب مناظره و کتاب‌هایی نیز با این نام تألیف شده است (همان‌جا).

همچنین، مجادله نیز گاهی بر مناظره اطلاق می‌شود و شاید این نامگذاری از این‌رو باشد که در مناظره از برهان، جدل و حتی مغالطه نیز بهره گرفته می‌شود، و چون مناظره‌کنندگان اغلب از جا‌ده عدل و انصاف و کشف حقیقت بیرون رفته، در صدد اثبات و به کرسی نشاندن رأی خویش برمی‌آیند و در این راستا گاه از جدل نیز استفاده می‌کنند، به مناظره مجادله نیز گفته شده است؛ از این‌رو، در آیات و روایات از دو نوع جدال سخن به میان آمده است: «جدال أحسن» و «جدال غیر أحسن».^۱ جدال أحسن جدالی است که هدف آن کشف و بیان حقیقت است، بر خلاف جدال غیر أحسن که هدف آن پیروزی بر خصم است و در آن از غیر حق و مغالطه نیز استفاده می‌شود.

نتیجه اینکه: مناظره، به معنای نظر کردن و بحث و گفتگو با هم در امری برای کشف حقیقت آن است و این غیر از جدل است که هدف آن، غلبه بر دیگری است؛ ولی چون معمولاً در مناظره از این هدف غفلت شده، از مغالطه و دلیل باطل نیز در آن استفاده می‌شود، به آن جدل و مجادله نیز می‌گویند.

ب) شرایط و آداب مناظره
مناظره در اسلام دارای آداب و شرایطی است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. «وَلَا تَجِبُوا أَمْلَ الْكُتُبِ إِلَّا بِآلِيهِنَّ أَحْسَنُ» (عنکبوت، ۴۶) و «وَجِدْلُهُمْ بِآلِيهِنَّ أَحْسَنُ» (نحل، ۱۲۵).

۱. هدف از مناظره باید کشف حقیقت و رسیدن به آن باشد؛ زیرا اگر هدف غیر از این باشد - اعم از اینکه هدف اظهار فضل و کمال باشد و یا تحقیر و به خواری کشاندن طرف مناظره و یا الزام و غلبه بر او - با عنوان‌های: «مراء» و «جدال غیر أحسن»، از آن نهی شده است؛ پس، هدف از مناظره باید تنها کشف و بیان حقیقت باشد، نه غیر آن.

۲. افزون بر هدف، امر دیگری نیز در مناظره شرط است و آن اینکه در مناظره، امری غیر از حق نباید بیان شود. گاهی ممکن است هدف انسان بیان حق باشد، ولی در عمل باطلی را بیان کند؛ برای مثال شخصی حقی را ادعا می‌کند، ولی برای اثبات آن از دلیل باطلی استفاده می‌نماید؛ همچنین گاهی ممکن است ادعای شخصی باطل باشد، ولی دلیل حقی را بیان کند و در نتیجه‌گیری به دام اشتباه بیفتد که بر هر دو صورت، جدال غیر أحسن صادق است.

۳. در مناظره شرط است که دو طرف، نسبت به مسئله مورد بحث با هم هم عقیده نباشند؛ زیرا اگر این نوع مخالفت در عقیده نباشد، براساس آنچه از امام حسین علیه السلام وارد شده است، از یکی از چهار حالت خارج نیست: یا هر دو نسبت به مسئله مورد بحث عالم هستند که این ترک خیرخواهی و پذیرش آبروریزی و ضایع کردن علم است، و یا هر دو نسبت به آن جاهل‌اند که این نیز درگیری و کشمکش در جهل است، و یا یکی عالم و دیگری جاهل است که در این صورت، عالم به جاهل ظلم کرده است و جاهل نیز احترام عالم و دانشمند را ارج نهاده است؛ زیرا جاهل باید سراغ عالم برود و نزد او زانوی ادب بزند و آنچه را نمی‌داند از او بیاموزد، نه اینکه با او جرّ و بحث کند (شهید ثانی، ۱۳۷۶، ص ۱۷۱). بنابراین، اگر دو طرف مناظره نسبت به مسئله مورد بحث، در اعتقاد اختلاف نداشته باشند، مناظره آنها مراء خواهد بود و مراء نیز جایز نیست.

۴. مناظره‌کننده باید آگاهی‌های لازم و کافی را در مسئله مورد مناظره، داشته باشد؛ زیرا در غیر این صورت: یا مجبور است ادعای طرف مناظره را بدون دلیل انکار کند، و یا برای اثبات نظر حق خود و یا ابطال نظر باطل طرف مقابل، از دلیل باطل استفاده کند که هر دو مورد، طبق روایت امام صادق علیه السلام، از مصادیق جدال غیر أحسن شمرده شده است (طبرسی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۲۳-۲۶).

همچنین، امام صادق علیه السلام در پاسخ به درخواست مرد شامی برای مناظره، در هر علمی افراد متخصص در آن علم را برای مناظره با او معرفی کرد؛ در علوم قرآن، حرمان و در

ادیات، ابان بن تغلب و در کلام، محمد بن نعمان (مؤمن طاق) و در توحید، هشام بن سالم و در امامت، هشام بن حکم، که هر کدام در یکی از این علوم، تخصص و تبخّر داشتند (طوسی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۵۵۴).

۵. در مناظره باید سخن طرف مقابل را به دقت شنید و تا سخن او تمام نشده، از پاسخ دادن اجتناب کرد؛ زیرا تا سخن طرف مقابل تمام نشده، اگر پاسخ بدهیم، ممکن است پاسخ در راستای سخن او نباشد و این بر عدم توانایی پاسخ‌دهنده و ضعف ادعای او حمل شده و موجب گمراهی بیشتر طرف مناظره و حتی تماشاگران بشود. امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید:

از علی بن محمد علیه السلام [پدرم] پرسیدم: آیا پیامبر با یهود و مشرکان مناظره می‌کرد؟ فرمود: آری؛ روزی گروهی با پیامبر مناظره کردند. عبدالله بن ابی‌امیه مخزومی گفت: یا محمد! ادعای بزرگی کردی که گمان می‌کنی از طرف خدا فرستاده شده‌ای...؛ پیامبر فرمود: آیا حرف دیگری داری؟ گفت: آری؛ و ادامه داد، باز پیامبر فرمود: آیا حرف دیگری داری؟ گفت: آری؛ و ادامه داد تا اینکه کلامش تمام شد؛ پس از آنکه دیگر حرفی نداشت، پیامبر به او پاسخ گفت (طبرسی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۴۹).

۶. پس از روشن شدن حق، دو طرف مناظره باید به آن گردن نهاده و از ادامه بحث پرهیزند؛ چراکه در صورت ادامه، بحث به مناقشه در حق و مراء ممنوع کشیده خواهد شد.

۷. پس از روشن شدن حق و باطل کردن دلیل طرف مناظره، طرف پیروز نباید بر باطل او و یا حق خود، اصرار ورزد؛ زیرا در این صورت به تحقیر، خواری و استهزای او خواهد انجامید که از اهداف مراء است.

۸. در مناظره باید از به‌کار بردن واژه‌ها و عبارات‌های ناروا و تمسخرآمیز خودداری شود. مفضل بن عمر می‌گوید:

روزی در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که ابن‌ابی‌العوجاء دهری، با یکی از یاران خود، مشغول گفتن سخنان کفرآمیز شدند. من خودداری نکرده، فریاد زدم: ای دشمن خدا! در دین حق کفر ورزیدی و منکر آفریدگار - جلّ قدسه - شدی. ابن‌ابی‌العوجاء گفت: ای مرد! تو اهل کلامی؟ بیا با هم مناظره کنیم؛ سپس گفت: اگر از اصحاب جعفر بن محمد هستی، آن حضرت با ما این‌گونه سخن نمی‌گوید؛ چنان‌که بارها از ما این‌گونه کلمات را شنیده و با مدرک و دلیل، به آنها پاسخ گفته و ما را وادار کرده است تا هر چه داریم، بگوییم و هر چه دلیل داریم، بیاوریم...، آنگاه سخن آغاز کرده و دلائل و مدارک ما را به سخنانی گزیده و کوتاه، باطل ساخته... (صحاب، ۱۳۲۳، ج ۱، ص ۷۶).

۹. مناظره با عاقلان و پرهیز از مناظره با سفیهان. امیر مؤمنان علی علیه السلام در این باره، خطاب به کمیل می فرماید:

یا کمیل، اذا جادلت فی الله تعالی فلا تخاطب إلا من یشبه العقلاء (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۷، ص ۲۶۷)؛ ای کمیل! هرگاه در مورد خدا مجادله کردی، مجادله نکن، مگر با کسی که شبیه عاقلان باشد.

البته اینکه امام در این وصیت می فرماید: با کسی که شبیه عاقلان باشد، مناظره کن، از این روی است که انسان‌های غیر معتقد به خدا، در قول خدای متعال سفیه‌اند: «أَلَا إِنَّهُمْ فُتْمُ السُّفَهَاءِ وَلَئِنْ لَا یَعْلَمُونَ» (بقره، ۱۳).

ج) مناظره در سیره معصومان علیهم السلام

مناظره از روش‌هایی است که معصومان علیهم السلام از آن برای کشف حقایق دینی و آموزش آن به دیگران بهره می بردند. مناظره‌های فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و برخی از امامان معصوم علیهم السلام، روایت شده است که برخی از آنها را مرحوم طبرسی در کتاب الاحتجاج، گردآوری کرده است. دیگران نیز برخی از مناظره‌های معصومان علیهم السلام را گردآوری و به زبان فارسی ترجمه کرده‌اند (محمدی، ۱۳۷۲).

مناظره‌های پیامبر صلی الله علیه و آله با یهودیان، مسیحیان و مادی‌گرایان، از قبیل عبدالله بن ابی‌امیه، ابی‌جهل، عبدالله بن‌صویرا و...، مناظره‌های امیر مؤمنان علی علیه السلام با ابوبکر در مسئله خلافت و فدک، مناظره امام با اصحاب شورا، مهاجران و انصار در فضل و برتری و سابقه هر کدام در اسلام، مناظره آن حضرت با طلحه و زبیر هنگام خروج به قصد عمره و در جنگ جمل، مناظره امام با احبار و رهبان یهود درباره خدا و معجزه‌های پیامبر، مناظره آن حضرت با ابن‌کوا در مورد عدم وجود تناقض در قرآن و مناظره‌های دیگر ائمه علیهم السلام، به ویژه امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام، از جمله مناظره‌ها در سیره معصومان علیهم السلام است؛ برای نمونه، یکی از مناظره‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را با گروهی از یهود، در برتری آن حضرت بر سایر پیامبران، بیان می‌کنیم:

ابن‌عباس می‌گوید: چهل تن از یهودیان مدینه نزد پیامبر آمدند تا او را درباره ادعای پیامبری‌اش، تکذیب کنند. آنان می‌گفتند: چگونه تو رسول خدا هستی، در حالی که آدم علیه السلام، نوح علیه السلام و دیگر پیامبران از تو برتر بودند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تورات بین من و شما داور باشد. آنان نیز پذیرفتند و گفتند: آدم علیه السلام

برتر از تو بود؛ زیرا خدا او را به دست خویش خلق کرد و از روح خویش در او دمید (و ملائکه بر او سجده کردند).

پیامبر فرمود: آدم عليه السلام پدر من است، ولی خدا به من، بیش از آنچه به آدم بخشید، عطا کرده است.

یهود گفتند: آن چیست؟

پیامبر فرمود: منادی در هر روز پنج بار ندا می‌دهد: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، ولی نمی‌گوید: آدم رسول الله، و پرچم حمد در روز قیامت به دست من است، نه به دست آدم.

یهودیان گفتند: راست گفتی! در تورات این مطلب آمده است، ولی موسی از تو برتر است؛ زیرا خدا به چهار هزار کلمه با او سخن گفته است، در حالی که با تو سخن نگفته است.

پیامبر فرمود: به من بیش از او عطا شده است و آن قول خدای سبحان است که فرمود: «سُبْحٰنَ الَّذِيْ اَسْرٰى بِعَبْدِهٖ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا الَّذِيْ بَنَزَكْنَا حَوْلَهٗ» (اسراء، ۱) و من بر دوش جبرئیل سوار شدم و به آسمان هفتم رفتم و از سدرة المنتهی گذشتم و به جنة المأوی و از آنجا به عرش رسیدم که ندا آمد: «أَنَّى أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ الرَّؤُوفُ الرَّحِيمُ» و خدا را به قلب دیدم، نه به چشم و این از آنچه در مورد موسی است، برتر است.

یهودیان گفتند: راست گفتی! این مطلب در تورات آمده است، ولی نوح از تو برتر است؛ زیرا بر کشتی سوار شد تا به کوه جودی^۱ رسید.

پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: به من برتر از آن داده شده است؛ زیرا خدا در آسمان نهری عطا کرد که از زیر عرش می‌گذرد و در کنار آن هزاران قصر است و... دلیل آن قول خداست که می‌فرماید: «إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ» (کوثر، ۱).

یهودیان گفتند: راست گفتی! این نیز در تورات نوشته شده است، ولی ابراهیم از تو برتر است؛ زیرا خدا او را خلیل و دوست خود قرار داده است.

پیامبر فرمود: اگر ابراهیم «خلیل» خداست من نیز، محمد، «حبیب» او هستم.

یهودیان گفتند: چرا تو «محمد» نامیده شده‌ای؟

۱. کوهی است که کشتی نوح بر آن نشست. مفسران در اینکه این کوه در کجا قرار دارد، اختلاف نظر دارند و مشهور بر این باورند که کوهی در نزدیکی موصل است (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج ۹، ص ۱۱۱، ذیل آیه ۴۴ سوره هود).

فرمود: خداوند مرا محمد نامید و اسم مرا از اسم خود که محمود است، گرفت و امت من در هر حال از حمدکنندگان هستند.

یهودیان گفتند: راست گفتی! این نیز در تورات است؛ سپس از برتری عیسی پرسیدند و پاسخ شنیدند و در پایان نیز از برتری سلیمان پرسیدند؛ زیرا خدا شیطان‌ها و جن و انس و پرنندگان و باده‌ها و درندگان را مسخر او گردانید.

پیامبر فرمود: خداوند براق را مسخر من گردانید که از دنیا و آنچه در آن است، برتر است و آن از چارپایان بهشت است و... .

یهودیان گفتند: راست گفتی! این نیز در تورات آمده است و ما شهادت می‌دهیم که خدایی نیست جز خدای یکتا و تو رسول او هستی (طبرسی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۰۸).

همچنین، برخی معصومان علیهم‌السلام، افزون بر شرکت در مناظره‌ها، برخی اصحاب و شاگردان خود را نیز به مناظره تشویق کرده، و آنها را برای این کار تجهیز می‌کردند. امام صادق علیه‌السلام به عبدالرحمان بن حجاج بجلی فرمود: «با اهل بدعت و رأی، مناظره کن که من خوش دارم در میان شیعیانم کسانی چون تو را ببینم» (معروف الحسنی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۲۱۳).

حمزه طیار نیز به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: «شنیده‌ام شما درگیری با مردم و مناظره با آنان را خوش نداری! امام فرمود: ولی سخن کسی چون تو، که اگر بال و پر گیرد، بهتر از آن است که خاموش باشد و اگر خاموشی گزیند بهتر از به زبان آمدن است، چنین نیست و از مناظره تو با مردم خوشم می‌آید» (همان، ص ۲۷۲).

امام صادق علیه‌السلام هر یک از شاگردانش را در علم خاصی متخصص کرده بود و هر کس می‌خواست در هر علمی، مناظره کند، امام علیه‌السلام متخصص آن علم را برای مناظره با او معرفی می‌کرد (طوسی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۵۵۴).

چنان که مشاهده می‌شود، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مناظره با یهود از مغالطه و جدل استفاده نکرد، در عین حال اطلاعات و معارف زیادی را به آنها آموخت و به آنان یادآوری کرد. همچنین در مناظره‌ای که بین اصحاب امام صادق علیه‌السلام و مرد شامی رخ داد (همان‌جا)، گرچه برخی اصحاب از مغالطه و دلیل باطل استفاده کردند، ولی امام در پایان سخن آنان را به نقد کشید و اشتباهاتشان را گوشزد کرد و تنها سخن هشام را مورد تأیید قرار داد و با درخواست مرد شامی، هشام را که تنها او در مناظره از «حق» استفاده کرده بود، برای آموزش وی مأمور کرد. این مهر تأییدی است بر اینکه بحث و مناظره تنها در صورتی پسندیده است که در آن از «دلیل حق» استفاده شود؛ زیرا هدف از آن، کشف حقیقت است.

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که آیا روش مناظره یک روش آموزشی است؟

در پاسخ باید گفت: روش مناظره در اصل یک روش علمی است و از آن در بحث علمی برای کشف حقایق نظری استفاده می‌شود؛ در عین حال این امر، نه تنها با آموزشی بودن آن منافاتی ندارد، که کشف حقیقت، خود عین آموزش است؛ زیرا کشف حقیقت برای هر یک از دو طرف مناظره که از آن حقیقت آگاه نبودند، آموزش است. افزون بر آن، مناظره اغلب در حضور افرادی که تماشاگر مناظره‌اند، برگزار می‌شود که این امر، خود موجب انتقال بسیاری از آگاهی‌ها به آنان می‌شود؛ همچنین، نقل این مناظره‌ها برای غائبان و آیندگان نیز موجب اطلاع‌رسانی و آموزش بسیاری از مفاهیم دینی به آنان می‌شود. البته هدف از مناظره آموزش صرف نیست؛ از این‌رو، نمی‌توان آن را یک روش آموزشی صرف تلقی کرد؛ اما جنبه‌های آموزشی فراوانی دارد و می‌توان آن را از روش‌های آموزشی در شرایط خاص دانست. برای کسانی که حاضر نیستند در برابر استاد سر فرود آورند و زانوی ادب بر زمین زنند و خود را از استاد بالاتر می‌بینند و در واقع گرفتار اشتباه و یا غرور و خودبزرگ‌بینی شده‌اند، می‌توان از این روش استفاده کرد و مطالب و موضوع‌های لازم را به آنها آموخت.

(د) آفت‌های مناظره

مناظره خطرهایی نیز دارد که مناظره‌جویان را - گرچه هدفشان اثبات و اظهار حق باشد - اگر به آنها توجه نکنند، به کام خود می‌کشاند؛ چراکه ماهیت مناظره، رقابت است و در رقابت، انسان باید مواظب باشد که حقوق دیگران را ضایع نکند. برخی از این خطرها عبارت‌اند از:

۱. انکار حق: طبیعت مناظره چنین است که انسان می‌خواهد ادعای خود را - که آن را حق می‌داند - اثبات کند؛ از این‌رو، به ناچار، ممکن است ادعا و دلیل طرف مقابل را انکار کند، در حالی که ممکن است برخی ادعاها و یا برخی دلایل او حق باشد، و انسان از روی وسوسه شیطان و یا حب نفس و این‌که «مبادا شکست بخورم» و... حق طرف مناظره را نادیده گرفته و انکار کند، که انکار حق امری ناپسند، مردود و ظلم است. قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ (عنکبوت، ۶۸)؛ ظالم‌تر از کسی که به خدا افترا و دروغ می‌بندد یا حق را، در حالی که برایش روشن است، تکذیب می‌کند، کیست؟».

۲. عجب و تکبر: برای طرف پیروز در مناظره، همواره این خطر وجود دارد که گرفتار عجب و تکبر شود؛ به ویژه اینکه بیشتر مناظره‌ها در حضور دیگران برگزار می‌شود. شخص پیروز در مناظره ممکن است در این خیال باطل گرفتار شود، که کسی به اندازه او آگاهی‌های علمی و توان مقابله با او را ندارد و به دنبال آن، نسبت به دیگران تکبر بورزد و بگوید: حال که من چنین هستم، دیگر نیازی به آموختن ندارم و دیگران باید از من بیاموزند و....

۳. خشم: مناظره در واقع نوعی دشمنی و درگیری لفظی است که اغلب انسان را به دام خشم گرفتار می‌کند؛ زیرا گاه مجبور است حرف‌های باطل و یا انکار حق را از طرف مقابل بشنود. در این‌گونه موارد امکان اینکه انسان گرفتار خشم شود، بسیار است. البته، گرچه این‌گونه خشم‌ها، خشم بجا و بر حق است، اما چون انسان را از حالت عادی و طبیعی خارج می‌کند و به دنبال آن ممکن است کار ناشایستی از او سر بزنند، باید کنترل و جلو ظهور آن در سخن گرفته شود؛ افزون بر آن، ممکن است انسان در مناظره، نسبت به ادعا یا دلیل حقی که طرف مقابل ارائه می‌کند، خشمگین شود؛ چراکه ادعا و یا دلیل، بر رد ادعای او و به زبان اوست. این نوع خشم و غضب از نوع اول بسیار بدتر است؛ چون نوع اول، خشم بر حق بود، ولی این نوع، خشم باطل است.

۴. کینه و دشمنی: مناظره ممکن است دو برادر مؤمن و یا مسلمان را به کینه و دشمنی وادارد؛ زیرا مناظره همیشه در برابر کافران و اهل بدعت نیست. گاهی ممکن است دو مسلمان در مسئله‌ای از فروع دین، بر یک باور نباشند و درباره آن با هم مناظره کنند و چون یکی از دو نفر و یا هیچ‌یک نمی‌تواند دیگری را قانع کند، و یا ممکن است از الفاظ توهین‌آمیز نسبت به هم استفاده نمایند، بذر کینه و دشمنی بین آنها کاشته می‌شود. کینه‌ها و دشمنی‌ها بیشتر از مشاجره‌ها و مخاصمه‌های لفظی شروع می‌شود. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

از مرء پرهیزید که قلب‌ها را نسبت به برادران دینی بدبین می‌کند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۱۳۹).

البته اگر شرایط مناظره رعایت نشود، مناظره به مرء کشیده خواهد شد و مرء نیز - چنان‌که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود - سبب بدبینی می‌شود و گاه نیز از بدبینی و کینه‌توزی و دشمنی درونی فراتر رفته، به قهر و قطع رابطه می‌انجامد، که همه اینها در دین مردود است. امام هادی علیه السلام می‌فرماید:

کمترین چیزی که در مرء وجود دارد، این است که در آن غلبه بر دیگری مطرح است و غلبه از اساسی‌ترین سبب‌های قطع رابطه است (همان، ج ۷۷، ۲۶۹).

۵. نفاق و دورویی: چنان که پیش از این بیان شد، یکی از آفت‌های مناظره، کینه و دشمنی مناظره‌کنندگان با یکدیگر است؛ در عین حال، مناظره‌کنندگان، به‌ویژه در ابتدای کار، نمی‌توانند این کینه و دشمنی را برای یکدیگر اظهار کنند، بلکه برعکس در پوشانیدن آن می‌کوشند و بسا به الفاظ و عباراتی روی آورند که از اظهار لطف و محبت حکایت می‌کند که این خود نوعی نفاق است؛ افزون بر این، گاه مناظره‌کنندگان مایل نیستند برخی نظریات و عقایدشان برای یکدیگر و یا دیگران، روشن شود. در این‌گونه موارد ناگزیرند سرپوشی بر آن بگذارند و یا خلاف آن را اظهار کنند، که اینها همه مواردی از نفاق نهی شده و حرام است. امام صادق علیه السلام از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

ایاکم والمرء والخصومة فانها یرضان القلوب علی الاخوان وینبت علیها النفاق (همان، ج ۲، ص ۱۳۹)؛ از مرء و خصومت پرهیزید که قلب‌ها را نسبت به برادران، بدبین می‌کند و نفاق بر آن می‌رویاند.

ه) مرء یا مناظره مردود

با اینکه مناظره یکی از شیوه‌های معصومان علیهم السلام در آموزش دین و معرفی آن به دیگران، به‌ویژه مخالفان است، از برخی از انواع مناظره، یعنی مرء، در دین منع شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

اورع الناس من ترک المرء و ان کان محققاً (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۱۷)؛ پرهیزکارترین مردم کسی است که مرء را ترک کند، هر چند حق با او باشد.

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

المرء داء ردیء و لیس للانسان خصلة شر منه... (همان، ص ۱۳۴)؛ مرء درد بسیار بدی است و برای انسان، صفتی بدتر از آن نیست....

ابی‌الدرداء، واثله و انس نیز می‌گویند:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ما آمد، در حالی که درباره مسئله‌ای دینی مرء می‌کردیم. پیامبر صلی الله علیه و آله به اندازه‌ای ناراحت شد که هرگز چنین نشده بود؛ سپس فرمود: «کسانی که پیش از شما هلاک شدند، به علت [همین] مرء هلاک شدند؛ مرء را رها کنید؛ زیرا مؤمن مرء نمی‌کند؛ مرء را رها کنید که خسارتش کامل است؛ مرء را رها کنید که من

در قیامت از مرء‌کننده شفاعت نمی‌کنم؛ مرء را رها کنید که من در بهشت سه منزل را برای کسی که مرء را ترک کند، ضمانت می‌کنم؛ مرء را رها کنید؛ زیرا پس از [نهی از] عبادت بت‌ها نخستین چیزی که از آن نهی شدم، مرء است» (همان، ص ۱۳۸).

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده که فرمود:

شخصی از امام حسین علیه السلام خواست تا در دین با هم مناظره کنند. امام فرمود: من به دین خود آگاهم و راه هدایت برایم روشن است. تو اگر نسبت به دین خود جاهلی برو و یاد بگیر، مرا به مرء چه کار؟ شیطان انسان را وسوسه می‌کند که با مردم مناظره کن تا تو را عاجز و جاهل نپندارند. مرء جز یکی از این چهار قسم نیست: یا تو و طرف دیگر در آنچه به آن علم دارید، مرء می‌کنید که در این صورت هر دو خیرخواهی را ترک کرده‌اید و آبروریزی را اختیار نموده و علم را ضایع کرده‌اید، و یا هر دو نسبت به آن مسئله جاهل دارید که در این صورت اظهار جهل کرده و جاهلانه خصومت می‌کنید، و یا تو عالم هستی و طرف دیگر جاهل، که در این صورت تو از راه پی‌جویی از لغزش او، به او ظلم می‌کنی، و یا او عالم است و تو جاهل، که در این صورت نیز تو احترام او را به جای نیاوردی و مقام و منزلت عالم و دانشمند را ارج ننهاده‌ای و هیچ‌یک از چهار قسم جایز نیست؛ پس هر کس انصاف داشته باشد و حق را پذیرا باشد و از انکار و جدال با آن پرهیزد، ایمان خود را استحکام بخشیده و آداب معاشرت را نیکو داشته و عقل خود را از لغزش‌ها و انحرافات مصون داشته است (شهید ثانی، ۱۳۶۷، ص ۱۷۱).

بنابراین، در دین به شدت از مرء نهی شده است؛ اما باید دید مرء از مرء چیست؟ و چه رابطه‌ای با مناظره دارد. مرء در لغت به جدال و ستیزه کردن، مجادله و پافشاری کردن و لجاج ورزیدن معنا شده است. ماراه، مرءاً و مماراة: ناظره و جادله؛ با او مرء کردم یعنی با او مناظره و مجادله کردم (انیس و دیگران، ۱۴۰۸، ماده مَرَى). در مصباح المنیر نیز آمده است: «ماريته امارية، مماراة و مرءاً: جادلته، اذا ارید بالجدل الحق او الباطل و ريقال ماريته ايضاً اذا طعنت في قوله تزييفاً للقول و تصغيراً للقائل؛ مرء به معنای مجادله است، جدال حق باشد یا باطل، و البته در معنای طعنه زدن در قول و به کار بردن قول جعلی و کوچک کردن گوینده نیز به کار می‌رود (فیومی، ۱۴۱۴، ماده مَرَى)». مرحوم مجلسی نیز می‌گوید: «کان یدخل فی مرء: ای مجادلة فی العلوم للقلبة و اظهار الکمال (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۹، ص ۲۹)؛ داخل در مرء می‌شد؛ یعنی در علوم برای غلبه بر دیگری و اظهار فضل و کمال خود به جدال می‌پرداخت».

بنابراین، مرء در لغت همان جدال است و آن عبارت است از خصومت در لفظ و گفتار، در مسائل علمی و دینی. در عین حال از نظر اصطلاحی فرق‌هایی نیز برای آن دو بیان کرده‌اند، از جمله اینکه؛ مرء، اعتراضی است، ولی جدال هم ابتدائی است و هم اعتراضی؛ یعنی مرء وقتی گفته می‌شود که شخص در اعتراض نسبت به قول و ادعای دیگری جزو بحث کند، ولی جدال هم به قول اعتراضی گفته می‌شود و هم به قول کسی که ابتدائاً دیگری را با پرسش‌هایی پیوسته مواجه سازد؛ چنان که در مصباح المنیر آمده است: «و لا یكون المرء الا اعتراضاً بخلاف الجدال، فانه یكون ابتداءً و اعتراضاً (فیومی، ۱۴۱۴، ماده مری)». شهید ثانی نیز در کتاب منیة المرید می‌گوید: بدان که حقیقت مرء عبارت است از اعتراض به سخن دیگری، بدین‌گونه که برای هدفی غیر دینی، بر سخن دیگری و یا در قصد او ایراد لفظی و یا معنوی وارد کنی (شهید ثانی، ۱۳۷۶، ص ۱۷۲).

فرق دیگری را که مرحوم مجلسی برای این دو بیان کرده این است که: اگر قصد و غرض از مناظره بیان حق نباشد، بلکه غلبه بر خصم و عاجز ساختن او باشد، آن را مرء گویند، وگرنه مرء نیست (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۵، ص ۱۲۹). وی در جایی دیگر می‌گوید: جدال، مرء و خصومت، معنایی نزدیک به هم دارند. مرء و جدال بیشتر در مسائل علمی استعمال شده و خصومت در مسائل دنیوی و مادی. مرء به جایی اختصاص دارد که هدف، اظهار فضل و کمال باشد، ولی جدال به جایی اختصاص دارد که هدف، عاجز ساختن و ذلیل کردن خصم باشد. برخی نیز گفته‌اند: «جدل» در مسائل علمی است، ولی «مرء» اعم از مسائل علمی و غیر علمی است (همان، ج ۷۳، ص ۴۰۰).

بنابراین، می‌توان گفت: مرء و جدال در لغت به یک معناست، ولی در اصطلاح، مرء اولاً، اعتراضی است و ثانیاً، در مواردی است که هدف از آن، اظهار فضل و کمال و یا ذلیل و خوار کردن طرف مقابل باشد، در حالی که جدال هم ابتدائی است و هم اعتراضی، و هدف از آن بیان حق و یا الزام طرف جدال است که در این صورت جدال نیز دو قسم می‌شود؛ اگر هدف تنها بیان حق باشد، آن را جدال أحسن گویند، ولی اگر هدف ملزم ساختن طرف جدال - از هر راه ممکن - باشد، آن را جدال غیر أحسن گویند و از این روی است که در روایات، مرء را به کلی نهی کرده‌اند، ولی جدال را کلاً نهی نکرده‌اند؛ افزون بر آن، قرآن نیز به جدال أحسن امر کرده و از جدال غیر أحسن باز داشته است:

وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (نحل، ۱۲۵)؛ و با آنها با جدال أحسن جدال کن.

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (عنکبوت، ۴۶)؛ و با اهل کتاب مجادله نکنید، مگر با جدال احسن.

امام حسن عسکری علیه السلام نیز می فرماید:

عده‌ای از امام صادق علیه السلام درباره جدال در دین و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از آن نهی کرده‌اند، پرسیدند. آن حضرت فرمود: از همه انواع جدال نهی نکرده‌اند، بلکه جدال غیر احسن را نهی کرده‌اند. پرسیدند: جدال احسن و جدال غیر احسن چیست؟ امام فرمود: جدال غیر احسن این است که با اهل باطل بحث کنی و او باطلی را ادعا کند و تو توانی با دلیل و حجت حق، پاسخ او را بدهی، در عین حال ادعای او را انکار کنی و با او حقی را برای اثبات باطلش ارائه کنی و تو آن حق را از ترس اینکه مبادا او بر تو حجتی داشته باشد، منکر شوی (طبرسی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۲۳-۲۶).

بنابراین، می توان گفت: اگر هدف از مناظره، اظهار فضل و برتری بر دیگری و انکار حق و الزام و تسلیم کردن طرف مناظره - از هر راه ممکن - باشد، این نوع مناظره در اسلام جایز نیست و با عنوان‌های «مراء» و «جدال غیر احسن» به شدت از آنها نهی شده است؛ زیرا گذشته از اینکه فائده‌ای بر آن مترتب نیست، مفسد فراوانی نیز در بر دارد، و اگر هدف از آن بیان حق و کشف حقیقت باشد، نه تنها از آن نهی نشده است، بلکه با عنوان «جدال احسن» یا «مناظره»، بدان امر نیز شده است؛ زیرا افزون بر مفسده نداشتن، حسن‌ها و فائده‌های بسیاری نیز دارد.

نتیجه‌ای که در پایان این بحث می توان گرفت، این است که:

۱. هدف از مناظره تنها کشف حقیقت است، ولی هدف از مراء اظهار فضل؛
۲. در مناظره تنها از حق و دلیل صحیح استفاده می شود، ولی در مراء، در حق مناقشه می شود؛
۳. مناظره در سیره معصومان علیهم السلام بیشتر با مخالفان اعتقادی بوده است، ولی مراء بیشتر بین موافقان و کسانی است که به یک دین و مذهب پای بندند و از این روی است که در روایات به شدت از آن نهی شده است.

۳. روش سؤال و جواب

سؤال و جواب از دیگر روش‌هایی است که معصومان علیهم السلام در آموزش احکام و معارف دینی از آن بهره می بردند. این روش، خود اقسامی دارد که به بیان آنها می پردازیم.

الف) اقسام سؤال و جواب

۱. روش پاسخ به پرسش: در این روش جوینده دانش، هرگونه پرسش و اشکالی را نسبت به موضوعی که با آن سروکار دارد و یا در تخصص اوست، مطرح می‌کند و پاسخ آن را از معصوم علیه السلام می‌شنود. در این روش، فعالیت اصلی به عهده شاگرد است و هم اوست که باید در رشته و تخصص خود، فعالیت علمی بسیاری انجام دهد، تا پرسش‌های لازم و مناسبی بیابد و با طرح این پرسش‌ها در محضر معصوم علیه السلام، پاسخ لازم را دریافت کند؛ بنابراین، نوع اول از این روش، شاگردمحور است و معصوم علیه السلام تنها پاسخ پرسش‌های دیگران را می‌دهد.

۲. روش طرح سؤال: در این روش، ابتدا از سوی معصوم علیه السلام پرسشی مطرح می‌شود و پاسخ آن گاهی از سوی شاگرد است و گاه از سوی معصوم؛ یعنی معصوم علیه السلام پرسش را مطرح می‌کند و شاگرد، اگر پاسخ را می‌داند، پاسخ می‌دهد و اگر پاسخ را نمی‌داند از امام می‌خواهد که خود پاسخ آن را بدهد. در صورت اول نیز پاسخ شاگرد یا صحیح است که در این صورت معصوم علیه السلام آن را تأیید می‌کند و یا ناقص است، که آن تکمیل می‌نماید، و یا نادرست است که در این صورت نیز معصوم علیه السلام آن را اصلاح کرده و پاسخ درست را ارائه می‌کند.

گفتنی است که در این قسم گاهی امام سؤالات پی‌درپی مطرح می‌کند تا شاگرد خود به پاسخ درست برسد، ولی این مورد نادر است.

۳. روش بحث و گفتگو یا سؤال و جواب دو طرفه: در این روش، پرسش گاه از سوی معصوم علیه السلام است و گاه از سوی شاگرد، ولی پرسش‌ها به صورت پیوسته و در راستای پاسخ‌ها مطرح می‌شود. اگر امام پرسش را طرح کند، تا جایی پرسش‌ها را ادامه می‌دهد که طرف مقابل را به مطلب صحیح و حقی برساند، و یا او را به تناقض‌گویی بکشاند؛ اما اگر غیر معصوم سؤال را طرح کند، گرچه او نیز قصدش این است که امام را به حق و یا تناقض‌گویی بکشاند، ولی معصوم علیه السلام پاسخ را به گونه‌ای ارائه می‌کند که پرسش‌کننده به حق برسد و تسلیم شود؛ البته این روش سؤال و پاسخ دو طرفه را در اصطلاح «مناظره» می‌گویند که بحث آن گذشت.

ب) اهمیت و جایگاه پرسش در سیره معصومان علیهم السلام اهمیت و جایگاه این روش را به خوبی می‌شناختند، به طوری که شاید بتوان گفت

از نظر آنان، بهترین روش برای آموزش و پرورش علمی، همین روش است. این مطلب را از سیره و گفتار آن بزرگان می توان استفاده کرد؛ زیرا آنان در آموزش، حتی اگر پرسشی هم در کار نبود، اغلب محتوای آموزشی را به نوعی با پرسش همراه می کردند. دست کم، برای اینکه مطلبی را به دیگری بیاموزند، از او می پرسیدند: آیا فلان مطلب را به تو بگویم؟ پس از اینکه از این راه توجه مخاطب را به خود جلب می کردند و یا نیاز او را به یادگیری برمی انگيختند، و از او پاسخ مثبت می شنیدند، مطلب را برای او بیان می کردند. امام باقر علیه السلام به کسانی که در محضر او بودند، فرمود:

ألا أنبئكم بشيء إذا فعلوا يبتعد الشيطان والمنك منكم؟ فقال أبو حمزة: بلى؛ أخبرنا به حتى نفعه؛ فقال عليه السلام: عليكم بالصدقة فبكتروا بها فأنها تسود وجه ابليس وتكسر شرة السلطان الظالم عنكم في يومكم هذا... (حرانی، ۱۳۶۹، ص ۳۰۸)؛ آیا شما را به کاری آگاه نسازم که هرگاه انجام دهید، سلطان و شیطان از شما دور شوند؟ ابو حمزه گفت: چرا، بفرمایید تا بدان عمل کنیم. امام فرمود: صدقه بدهید و روز خود را با صدقه آغاز کنید که صدقه روی شیطان را سیاه می کند و شر سلطان ظالم را در آن روز از شما دور می سازد....

در مواردی نیز حتی عبارتهای مبهم و یا غیر مأنوسی را به کار می بردند تا در ذهن شنونده پرسشی ایجاد کنند و او با طرح آن پرسش، عملاً درگیر بحث شود.

حذیفة بن منصور می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

اتقوا الحالقه، فأنها تمیت الرجال. قلت: و ما الحالقه؟ قال: قطیعة الرحم (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ص ۲۱۰)؛ از «حالقه» پرهیزید؛ زیرا انسان را می میراند. پرسیدم: حالقه چیست؟ فرمود: قطع رحم (بریدن رابطه خویشاوندی).

امام در این روایت، به آسانی می توانست بفرماید: از قطع رابطه خویشاوندی پرهیزید، ولی چنین نکرد، بلکه ابتدا این مطلب را با یک کلام غیر مأنوس و یا مبهم، بیان کرد، تا در ذهن شنونده پرسشی ایجاد کند و توجه او را جلب کند؛ سپس با طرح پرسش، مطلب را روشن کرد. این شیوه، افزون بر اینکه آگاهی های بیشتری را نیز به شاگرد می دهد، در بالا بردن کیفیت یادگیری و ایجاد یادگیری پایدار، تأثیر بیشتری دارد.

امام رضا علیه السلام نیز روزی فرمود:

خدا رحمت کند کسی را که امر ما را زنده نگاه دارد. اباصلت پرسید: چگونه امر شما را زنده نگاه دارد؟ امام فرمود: علوم ما را بیاموزد و به دیگران یاد بدهد؛ زیرا مردم،

اگر زیبایی‌ها و نیکی‌های کلام ما را بشنوند، از ما پیروی می‌کنند... (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۳۰).

در مواردی نیز معصومان علیهم‌السلام تمام مطلب و کنه آن را بیان نمی‌کنند، بلکه آن را به صورت سربسته و یا در سطح پایین‌تری بیان می‌نمایند تا شاگردی که مطلب برایش مبهم و یا خواهان فهم بیشتری است، با مطرح کردن پرسش خویش، از امام توضیح بیشتری را درخواست کند. عنوان بصری برای کسب علم نزد امام صادق علیه‌السلام آمد، امام به او فرمود:

فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوْلَا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعِبُودِيَّةِ وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَاسْتَفْهَمِ اللَّهَ يُفْهَمُكَ. قلت: يا أبا عبد الله، ما حقيقة العبودية؟ قال: ثلاثة أشياء: أن لا يرى العبد فيما حوَّله الله ملكاً لأن العبيد لا يكون لهم ملك... (همان، ج ۱، ص ۲۲۵)؛ پس هرگاه در پی دانش شدی، اول حقیقت بندگی را در خود ایجاد کن و علم را با عمل به آن، بخواه و از خدا طلب فهم کن که او به تو خواهد داد. عنوان بصری می‌گوید: پرسیدم: حقیقت عبودیت چیست؟ فرمود: حقیقت عبودیت در سه چیز است: اول اینکه بنده هر آنچه را خدا به او داده، ملک خود نداند؛ زیرا بندگان مالک نمی‌شوند...

در این روایت اگر پرسش عنوان بصری از حقیقت بندگی نبود، امام آن بحث را مطرح نمی‌کرد، ولی با پرسش او امام مطالب بسیار سودمندی را بیان فرمود که تاکنون راهگشا و کلید معرفه‌الله برای کسانی است که می‌خواهند در راه عرفان و سیر و سلوک، قدم بگذارند. ابوهارون مکفوف نیز می‌گوید:

شخصی از امام صادق علیه‌السلام پرسید: در [نافله] نماز ظهر چند آیه از قرآن باید خواند؟ امام فرمود: هشتاد آیه. سؤال‌کننده پس از شنیدن این پاسخ از مجلس خارج شد. امام فرمود: ابوهارون! آیا پیرمردی عجیب‌تر از این دیده‌ای؟! از من سؤال کرد و جواب دادم، ولی از تفسیر و توضیح آن نپرسید. این کسی است که مردم عراق گمان می‌کنند او عاقل آنان است. ابوهارون! سوره حمد هفت آیه دارد و توحید سه آیه،^۱ مجموعاً ده آیه، و نافله ظهر هشت رکعت است؛ و در مجموع می‌شود هشتاد آیه (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۳۱۴).

چنان‌که از این سیره برمی‌آید، اینکه امام علیه‌السلام، ابتدا پاسخ را به صورت سربسته فرمود، از این روی است که پرسش‌کننده توضیح، تفسیر و یا دلیل آن را خواستار شود و سپس جواب کامل را بشنود و این به دلیل فوایدی است که بر طرح سؤال مترتب است.

۱. بنابر شماره‌گذاری کنونی آیات در قرآن کریم، سوره توحید چهار آیه دارد ولی ظاهراً از نظر امام علیه‌السلام سه آیه می‌باشد.

افزون بر سیره معصومان علیهم السلام، از سخنان آنان نیز اهمیت و جایگاه روش پرسش و پاسخ، استفاده می شود. امام باقر علیه السلام فرمود:

هرگاه من برای شما چیزی را بیان کردم، دلیل قرآنی آن را از من بخواهید (همان،

ج ۱، ص ۶۰).

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

انّ هذا العلم عليه قفل و مفتاحه المسألة (همان، ص ۴۰)؛ به راستی بر این علم قفلی

است که کلید آن پرسش است.

همچنین محمد بن مسلم روایت می کند که

حمران از امام صادق علیه السلام سؤالی پرسید. امام فرمود: «انما يهلك الناس لآتهم لا

يسئلون (همان جا)؛ مردم هلاک شدند، چون نمی پرسیدند».

افزون بر این، معصومان علیهم السلام در سیره آموزشی خود، دیگران را به پرسیدن تشویق می نمودند و یا

پرسش های خوب را تحسین و تشویق می کردند.

محمد بن مسلم می گوید:

از امام باقر علیه السلام درباره کندی حرکت خورشید در ظهر، پرسیدم. امام فرمود: محمدا!

چقدر جثه ات کوچک و پرسشات پیچیده و مشکل است! تو اهلیت و لیاقت شنیدن

پاسخ این پرسش را داری... (نوری، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۱۲۶).

این ستایش امام علیه السلام، گرچه ستایش و تشویق به پرسش خوب است، ولی به صورت ضمنی،

اصل پرسش را نیز تشویق می کند. البته پرسش هر چه بهتر و پرمحتواتر باشد بهتر است.

همچنین، داود رقی می گوید:

نزد امام صادق علیه السلام بودم که حبابه و البیّه - که زن نیکوکاری بود - وارد شد و از

حلال و حرام پرسش هایی کرد. ما از پرسش های جالب او تعجب کردیم. امام علیه السلام به ما

فرمود: آیا پرسشی بهتر از پرسش های حبابه و البیّه می شناسید؟... (مجلسی، ۱۴۰۳،

ج ۴۷، ص ۱۲۱).

بنابراین، می توان گفت: روش سؤال و جواب در سیره معصومان علیهم السلام، از نظر آموزشی

جایگاه والایی دارد؛ از این رو، آنان در جریان آموزش، همواره سعی می کردند یا شاگردان

پرسند و یا خود پرسشی مطرح کنند.

ج) فوائد روش سؤال و جواب

این روش دارای فوائد بسیار آموزشی است که برخی از آنها عبارت است از:

۱. طرح پرسش از سوی استاد و یا ایجاد پرسش در ذهن شاگرد، او را به ندانستن مسئله، متوجه خواهد ساخت، و در نتیجه، انگیزه او برای یادگیری افزایش خواهد یافت. وقتی انگیزه زیاد باشد، توجه به استاد نیز، به هنگام آموزش، افزایش می‌یابد و دانش‌آموز سعی می‌کند همه حواس خود را برای یادگیری آموزه‌ها، متمرکز سازد.

۲. با طرح پرسش، شاگرد، نیز در فرآیند آموزش شرکت می‌کند و نوعی آموزش و یادگیری فعال، تحقق می‌یابد؛ به سخن دیگر، روش سؤال و جواب در راستای تحقق اصل فعالیت و هماهنگی با آن است.

۳. استاد با طرح پرسش، به نیاز شاگردان پی برده و می‌داند که مشکل و نیاز او در چه بخشی است و هر آنچه را که او نمی‌داند و یا آگاهی‌هایش درباره آن کم است، بیان می‌کند.

۴. افزون بر اینها، پرسش اگر پیوسته باشد، خواه پرسشی که استاد طرح می‌کند و یا شاگرد، زوایای بیشتری از موضوع و مسئله آموزشی شکافته می‌شود و آموزشی عمیق‌تر و گسترده‌تر، تحقق خواهد یافت.

۵. همچنین، پرسش، اغلب موجب تقویت قوه تفکر شاگرد می‌شود؛ چراکه برای پاسخ به پرسش، قوه تفکر خود را به کار می‌گیرد. برخی پرسش‌ها نیز موجب تقویت ذهن و دقت دانش‌آموز می‌شود. گاه معصومان علیهم‌السلام به قصد تقویت ذهنی اصحاب و یا برای شناخت توان فکری و ذهنی آنان، پرسشی مطرح می‌کردند. ابن عمر می‌گوید: روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

از میان درختان، درختی است که برگ‌های آن نمی‌ریزد و مثل آن مثل مسلمان است. آیا می‌دانید آن درخت چیست؟ مردم برای پیدا کردن این درخت ذهن خود را متوجه باغستان کردند، من به نظرم رسید که آن درخت نخل است، ولی [چون بچه بودم] خجالت کشیدم که بگویم. اصحاب به پیامبر گفتند: شما بفرمایید، پیامبر فرمود: نخل (شهید ثانی، ۱۳۷۶، ص ۱۹۸).

بنابراین، از بحث‌های گذشته می‌توان نتیجه گرفت که روش سؤال و جواب در سیره معصومان علیهم‌السلام، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است و شاید بتوان گفت که معصومان علیهم‌السلام، در آموزش‌های خود - به ویژه آموزش‌های رسمی و علمی - از این روش بیشتر استفاده می‌کردند؛ زیرا در آموزش‌های رسمی بیشتر کسانی شرکت می‌کنند که دارای سابقه تحصیل و دانش هستند و قدرت تفکر در موضوع‌های علمی و طرح پرسش و یا پاسخ به پرسش‌ها را دارند، برخلاف روش‌های آموزش عمومی که افراد شرکت‌کننده در آن، عموم مردم و حتی افراد

بی سواد هستند و برای آنان باید مطالبی را در سطح فهم آنان و به کمک روش های متناسب با آنان، آموزش داد؛ اما معصومان علیهم السلام حتی در این روش ها و در برابر عموم نیز گاه مطالب را به گونه ای با پرسش همراه می کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله روزی خطبه می خواند که فرمود:

آیا شما را به بدترینتان خبر ندهم؟ گفتند: بفرمایید. فرمود: کسی که هدیه را رد کند، و بنده خود را بزند، و تنها غذا بخورد. مردم گمان کردند که بدتر از این کسی نیست؛ سپس فرمود: آیا شما را به بدتر از اینها خبر ندهم؟ گفتند: چرا. فرمود: کسی که امید نیکی از او نباشد و از شرش در امان نباشی. مردم گمان کردند بدتر از اینها هم کسی نیست؛ باز فرمود: آیا شما را به بدتر از آن خبر ندهم؟ گفتند: چرا. فرمود: بدزبانی که هرگاه نامی از مؤمنان نزد او برده شود، آنان را لعن کند و هرگاه نام او نزد مؤمنان برده شود، آنان او را لعن کنند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۲۹۰).

(د) آداب و شرایط سؤال و جواب

هرگونه پرسشی، به هر قصد و نیت، موجب تقویت و افزایش علم نمی شود. برای تحصیل، تقویت و افزایش علم باید پرسش هایی حساب شده و معقول طرح شود و هدف از آن نیز باید فهم باشد، نه چیز دیگر؛ از این رو در روایات، برای پرسیدن آدابی ذکر شده که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. پرسش خوب: هرگاه کسی بخواهد پرسشی را، به ویژه پرسشی علمی، طرح کند، ابتدا باید در پرسش تأمل و دقت کند تا برای خود او گویا و روشن شود. آیا آنچه را که می خواهد پرسد، خود، پاسخ آن را نمی داند و یا پاسخش روشن و واضح نیست. اگر مفهوم پرسش برایش روشن بود و پاسخ آن را نمی دانست، و موقعیت نیز برای پرسش، مناسب و پاسخ دهنده نیز شایسته بود، آنگاه پرسش را مطرح کند. اگر در پرسش و جواب آن، تفکر و اندیشه نکند، ممکن است پرسش بی مورد، سطحی، مبهم و مانند آن باشد و نتیجه ای جز تلف کردن وقت خود و پاسخ دهنده و چه بسا دیگران، نداشته باشد. امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ای مردم! هرگاه کسی می پرسد بیندیشد و هرگاه از او پرسیده شد [در جواب] درنگ کند. به خدا سوگند! که به دلیل سستی بسیاری از کسانی که از آنان پرسش می شود [در جواب متقن] و سکوت بسیاری از پرسش کنندگان، در پرسش، بلا و حقایق امور بر شما نازل شده است (محمّدی ری شهری، ۱۳۷۶، ص ۲۶۷).

پرسش وقتی خوب است که از تدبّر و تفکّر برخیزد. وقتی پرسش خوب بود، احتمال اینکه پاسخ نیز خوب باشد، بیشتر است. اساساً پرسش خوب، پاسخ خود را تضمین می‌کند. پیامبر ﷺ فرمود:

حسن السؤال نصف العلم (همان، ص ۲۶۹): پرسش خوب، نیمی از علم است.

۲. خوب پرسیدن: افزون بر اینکه پرسش باید خوب و علمی باشد، روش پرسیدن نیز باید نیکو باشد. پرسش خوب اگر همراه بیان نامطلوب و طولانی باشد، ممکن است استاد را به بی‌راهه بکشاند و پاسخ مناسب داده نشود. انسان از کسی می‌پرسد که عالم باشد و توانایی پاسخ به پرسش را داشته باشد. اگر چنین است، با پرسشی کوتاه و مفید و بدون عبارت‌پردازی‌های بی‌مورد نیز می‌توان مقصود خود را به استاد منتقل کرد و پاسخ او را گرفت. امیرمؤمنان علی عليه السلام فرمود:

من أحسن السؤال علم (همان‌جا)؛ هر کس نیک پرسد، خواهد دانست.

و نیز فرمود:

من علم أحسن السؤال (همان‌جا)؛ کسی که می‌داند، نیکو می‌پرسد.

۳. پرسیدن برای فهمیدن: از دیگر آداب پرسش این است که هدف از آن کسب آگاهی باشد، نه برای اظهار فضل، مچ‌گیری و مانند آن.

امام رضا عليه السلام از پدران خود نقل فرمود که

علی عليه السلام در مسجد کوفه بود؛ مردی از اهالی شام گفت: ای امیرمؤمنان، می‌خواهم درباره چیزهایی از شما بپرسم؟ امام فرمود: «سل تفقهاً و لا تسأل تعتاً» (عروسی حویزی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۴۷)؛ برای فهمیدن بپرس، نه برای عیب‌جویی».

۴. کم پرسیدن: هر چیزی اگر از حد اعتدال خارج شود، هر چند خوب باشد، بد خواهد شد و به جای فائده، زیان خواهد داشت. پرسش نیز چنین است. پرسشی که کلید فهم و علم است و از نظر امیرمؤمنان عليه السلام، یکی از شرایط تحصیل علم دانسته شده (محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۶، ص ۲۶۲)، اگر زیاد شود، زیان خواهد رساند؛ زیرا به معلم و استاد اجازه نخواهد داد تا آنچه را که مورد نظر آنان است، بیان کنند و دائم آنان را به بی‌راهه می‌کشاند و حتی برای استاد و شاگردان خسته‌کننده خواهد بود؛ از این رو، امام علی عليه السلام می‌فرماید:

كثرة السؤال تورث الملل (همان، ص ۲۷۹)؛ پرسش زیاد، ملال‌آور است.

بنابراین، پرسش نباید از حد اعتدال خارج شود؛ هم باید طرح شود و هم استاد بتواند مطالب لازم را بیان کند؛ از این روی است که یکی از عیب‌های روش پرسش و پاسخ در

روش تدریس را وقت گیر بودن و پیش رفتن بحث می دانند؛ زیرا در این روش، استاد باید همواره بپرسد و این وقت زیادی می طلبد؛ بنابراین، اگر استاد بتواند در شروع درس چند پرسش طرح کند و پس از پاسخ اجمالی شاگردان، خود به پاسخ آنها پردازد، بسیار مفید خواهد بود؛ زیرا این کار نه وقت زیادی می گیرد و نه ملال آور است؛ از سوی دیگر، این تعداد پرسش از سوی شاگردان نیز می تواند مطرح شود و فوائد لازم را در بر داشته باشد.

۵. مسخره نکردن پرسشگر: برخی ممکن است پرسش هایی مطرح کنند که به نظر بعضی دیگر، صحیح نبوده، بی مورد و یا حتی پرسشی ساده و بی اهمیت باشد. در چنین مواردی، استاد نه تنها خود نباید پرسشگر را مسخره کند، بلکه باید مانع از آن شود که دیگران او را مسخره کنند؛ زیرا این امر موجب می شود افراد به این گمان که شاید پرسش آنان بی مورد و یا بی فایده باشد، پرسش های خود را مطرح نکنند، و در نتیجه از فوائد آن محروم شده، رفته رفته روحیه نپرسیدن در آنان تقویت و بر آنان حاکم گردد. جابر می گوید:

عربی بادیه نشین نزد رسول خدا ﷺ آمد و پرسید: در بهشت لباس هایمان را با دست خویش می بافیم یا از جنس میوه های بهشتی است؟ اصحاب به این پرسش او خندیدند. اعرابی گفت: بر چه می خندید؟ بر جاهلی که از عالم می پرسد؟ پیامبر ﷺ فرمود: اعرابی! تو راست می گویی، ولی لباس های ما در بهشت از جنس درختان بهشتی است (صالحی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۸).

۶. رعایت حق تقدم: رعایت مساوات بین شاگردان در همه موارد، از جمله در پاسخ به پرسش آنان، لازم است. رعایت مساوات در پاسخ به پرسش آنان به این است که اول به کسی که زودتر پرسیده، پاسخ دهند.

مردی انصاری نزد پیامبر ﷺ آمد و از او پرسشی کرد. در این هنگام، فردی از قبیله ثقیف نیز وارد شد و مطلبی پرسید، پیامبر ﷺ فرمود: ای برادر ثقیفی، پرسش انصاری پیش از تو بوده، بنشین تا به پرسش او پاسخ گویم، سپس به تو پاسخ خواهم گفت (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۶۳).

البته در نقل دیگری از این روایت، اضافه شده است که مرد ثقیفی گفت: من عازم سفر هستم و عجله دارم. انصاری نیز اجازه داد، تا پیامبر اول به پرسش او پاسخ گوید. پیامبر نیز به پرسش او پاسخ گفت (همان جا).

۷. تأمل در پاسخ دادن: از دیگر آداب پاسخ دادن، عجله نکردن است. ابتدا باید صبر کرد تا پرسش تمام شود؛ سپس زمانی در آن اندیشید و جوانب آن را در نظر گرفت، آنگاه به آن پاسخ گفت. امیر مؤمنان علی علیه السلام در این باره می فرماید:

من أسرع في الجواب لم يدرك الجواب (محمدری شهری، ۱۳۷۶، ص ۳۳۰): کسی که در پاسخ دادن عجله کند، پاسخ درستی نخواهد داد.

نیز آن حضرت می‌فرماید:

قلما يصيب الرأي العجول (همان‌جا): کسی که عجله کند، احتمال به حقیقت رسیدن او بسیار کم است.

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

من اخلاق الجاهل الاجابة قبل أن يسمع (همان‌جا): از اخلاق جاهل این است که پیش از شنیدن کامل پرسش، جواب می‌دهد.

۸. گفتن «نمی‌دانم»: از دیگر آداب پاسخ دادن این است که اگر پاسخ پرسشی را نمی‌دانیم، بگوییم: «نمی‌دانم»، و سعی نکنیم هر طور شده، پاسخی بدهیم. انسان هر چه عالم‌تر شود، بیشتر به مجهولات خود پی می‌برد؛ زیرا مجهولات انسان در برابر معلومات او، قابل قیاس نیست. قرآن کریم می‌فرماید:

وَمَا أُوْتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (اسراء، ۸۵): از علم چیزی به شما ندادیم، مگر مقداری کم.

گفتن «نمی‌دانم»، دلیل بر عالم بودن شخص است، نه نادان بودن او. نادان و جاهل کسی است که نمی‌داند و گمان می‌کند که می‌داند و می‌خواهد به هر پرسشی پاسخ گوید. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

قول «لا أعلم» نصف العلم (محمدری شهری، ۱۳۷۶، ص ۳۳۱): گفتن «نمی‌دانم» نیمی از علم است.

۵) روش سؤال و جواب در سیره

چنان‌که پیش از این نیز گذشت، از این روش در سیره معصومان علیهم السلام برای آموزش احکام و معارف دینی، بسیار استفاده شده است. در اینجا نمونه‌هایی از سیره آن بزرگواران را بیان می‌کنیم.

امیرمؤمنان علی علیه السلام - که از کودکی به همراه پیامبر بود و آموزش دیده و دست‌پرورده آن حضرت است - می‌فرماید:

هر روز و هر شب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رفتم و او مرا به شایستگی می‌پذیرفت و همواره همراه او بودم... هرگاه از او پرسشی می‌کردم، پاسخ می‌گفت. وقتی پرسش‌هایم تمام می‌شد و ساکت می‌شدم، او خود شروع می‌کرد. هیچ آیه‌ای از قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل

نشد، مگر اینکه آن را برایم قرائت و املا می کرد و من به دست خود می نوشتم و او تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و عام و خاص آیات را برای من بیان می نمود (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۶۴).

این شیوه آموزش دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و شیوه فراگیری امیر مؤمنان علیه السلام بود. علی علیه السلام نیز با استفاده از این روش، به اصحاب و یاران خود آموزش می داد. کمیل بن زیاد می گوید:

از امیر مؤمنان علیه السلام پرسیدم: پایه های اسلام کدام است؟ فرمود: اسلام بر هفت پایه استوار است: اولین آنها عقل است که صبر بر آن بنا شده است... . گفتم: ای امیر مؤمنان، بنده ای گناه می کند و از خدا طلب مغفرت می نماید، حد استغفار چیست؟ فرمود: توبه. گفتم: همین! فرمود: نه. گفتم: پس چگونه؟ فرمود: هرگاه بنده ای گناه کند باید با تحریک بگوید «استغفر الله». عرض کردم: «تحریک» چیست؟ فرمود: حرکت لب و زبان در حالی که قصد دارد به دنبال آن آنچه را می گوید در عمل محقق سازد. گفتم: پیروی حقیقی یعنی چه؟ فرمود: تصدیق قلب و تصمیم بر عدم بازگشت به آن گناه. گفتم: اگر چنین کنم، آیا از استغفارکنندگان هستم؟ فرمود: نه. پرسیدم: چرا؟ فرمود: زیرا هنوز به توبه اصلی نرسیده ای. پرسیدم: اصل استغفار چیست؟ فرمود: بازگشت به توبه از گناهی که کرده و نسبت به آن استعفار نموده است، اولین درجه عابدان است. ترک گناه و استغفار، اسمی برای شش معناست: اول، پشیمانی از گذشته؛ دوم، تصمیم بر ترک همیشگی گناه؛ سوم، پرداختن حقوق کسانی که از آنان حقوقی ضایع شده است؛ چهارم، پرداختن حقوق خدا در هر عمل واجب؛ پنجم، آب کردن و از بین بردن گوشتی که از حرام روییده، تا آن اندازه که پوست به استخوان بچسبد و دوباره گوشت جدید از حلال بروید و ششم، چشاندن رنج اطاعت و بندگی به بدن؛ همان گونه که لذت معصیت را چشیده است (حرانی، ۱۳۶۹، ص ۱۹۲).

چنان که در این سیره مشاهده می شود، در قسم اول از روش سؤال و جواب، چنان نیست که همیشه شاگرد پرسشی را طرح کند و امام پاسخ گوید، بلکه در این روش شاگرد اغلب فعال است و هر گونه ابهام، پیچیدگی، اشکال و ایرادی به نظرش می رسد، مطرح می کند، تا یادگیری به صورت کامل و دقیق و عمیق حاصل شود؛ البته خود معصومان علیهم السلام نیز در بسیاری موارد، پاسخ را به صورت مجمل و سربسته بیان می کردند تا شاگرد سؤال کند و درگیر بحث شود؛ برای مثال، امام صادق علیه السلام فرمود:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ساحر مسلمانان کشته می شود، ولی ساحر کفار کشته نمی شود. این مطلب بر حاضران گران آمد. شخصی پرسید: ای رسول خدا، چرا ساحر کفار کشته

نمی‌شود؟ پیامبر ﷺ فرمود: چون کفر از سحر بزرگ‌تر است و سحر و شرک به هم نزدیک‌اند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۷، ص ۲۶۰).

در میان معصومان، امام باقر و امام صادق علیهما السلام بیشترین زمینه مناسب را برای نشر و گسترش احکام و معارف اسلامی، در اختیار داشتند و به صورت علنی و به اصطلاح، رسمی تدریس می‌کردند و حوزه درسی تشکیل داده بودند، ولی حتی آنان نیز درشان معمولاً به گونه‌ای نبوده که بر کرسی تدریس بنشینند و موضوع خاصی را، به صورت سخنرانی، تدریس کنند، بلکه - تا آنجا که نگارنده بدان دست یافته - شیوه اصلی تدریس آنان همین شیوه سؤال و جواب بوده است؛ البته بیشتر از نوع اول و دوم، به ویژه نوع اول، که پرسش بیشتر از سوی شاگرد مطرح می‌شود و امام پاسخ می‌دهد. روش تدریس این دو امام بزرگوار، بدین‌گونه بوده است که معمولاً پس از نماز صبح، روزه جمعیت و یا بر منبر می‌نشستند و هریک از اصحاب و شاگردان پرسش و یا سخنی را که داشت، مطرح می‌کرد و پاسخ می‌شتید. شاگردان نیز برحسب علاقه و یا نوع درگیری که با مسائل، در رشته‌های گوناگون، داشتند، پرسش‌های خود را مطرح می‌کردند و پاسخ می‌شنیدند. حاضران نیز اغلب این پرسش و پاسخ را یادداشت می‌کردند و یا به ذهن خود می‌سپردند (عمادزاده، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۹۹). شهید اول نیز در کتاب الذکری می‌نویسد: «چهارصد نویسنده، چهارصد کتاب درباره پاسخ‌هایی که امام صادق علیه السلام به سؤال‌ها داده است، پدید آورده‌اند» (حیدر، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۶۷).

دیگر ائمه علیهم السلام نیز بیشتر از طریق سؤال و جواب به آموزش اصحاب و شاگردان خود می‌پرداختند، به گونه‌ای که بسیاری از اصحاب، کتاب‌هایی را از پرسش‌های خود یا دیگران و پاسخ‌های آن بزرگواران، با عنوان مسائل گردآوری کرده‌اند. برخی از این کتاب‌ها عبارت‌اند از:

مسائل عن ابی الحسن موسی علیه السلام، تصنیف صفوان بن یحیی؛ مسائل عن ابی الحسن موسی علیه السلام، تصنیف علی بن یقطین؛ مسائل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام، تصنیف محمد بن ابی عمیر؛ مسائل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام، تصنیف یاسر خادم؛ روایات و مسائل عن ابی الحسن الثالث [العسکری]، تصنیف ایوب بن نوح بن دراج (فیاض، ۱۹۷۲، ص ۲۳۱).

آنچه بیان شد، نمونه‌هایی از نوع اول از روش سؤال و جواب در سیره معصومان علیهم السلام بود؛ اما در این روش، نوع دیگری نیز مطرح است که در سیره معصومان علیهم السلام از آن استفاده

فراوانی شده و آن چنین بود که پرسش از سوی امام طرح می شد و شاگردان پاسخ می دادند و پاسخ آنان به یکی از این چهار صورت بود: یا پاسخ درست می دادند، که امام پاسخ آنان را تأیید می کرد، یا پاسخ ناقص بود که امام آن را تکمیل می کرد و یا اشتباه و نادرست بود که امام پاسخ را اصلاح می کرد، و یا هیچ پاسخی نمی دادند و از امام می خواستند که خود پاسخ دهد، در این صورت، امام پاسخ را بیان می فرمود. در اینجا نمونه هایی از هر یک از این اقسام چهارگانه را بیان می کنیم:

امام باقر علیه السلام می فرماید:

علی بن الحسین علیه السلام به مردی فرمود: کدام یک از این دو را بیشتر دوست داری: دوستی که هرگاه تو را می بیند، کیسه ای از دینار به تو بدهد؛ یا دوستی که هرگاه تو را ببیند، بر دامی از دام های شیطان آگاهت سازد و راه غلبه بر کید شیطان را به تو نشان دهد؟ وی گفت: دوستی که هرگاه مرا ببیند، راهی به من نشان دهد که شیطان و بلای او را از خود دور کنم. امام فرمود: کدام یک را بیشتر دوست داری: نجات اسیری تهیدست که در دست کافران اسیر است؛ یا اسیری که در دست ناصبی ها گرفتار است؟ گفت: ای پسر رسول خدا، از خدا بخواه تا مرا در پاسخ صحیح یاری فرماید. امام فرمود: خدایا! او را در پاسخ صحیح موفق فرما.

مرد گفت: نجات اسیر مسکینی که در دست ناصبی ها اسیر است؛ زیرا اگر این را آزاد کنم، برایش بهشت و نجات از آتش آماده شده است، ولی اگر آن دیگری را آزاد کنم، نهایت اینکه او را از ظلم ظالمی در این دنیا نجات داده ام، در حالی که خدا برای این ظلمی که بر او می شود، در آخرت هزاران برابر بخشش می کند و از ظالم نیز انتقام می گیرد؛ چون خدا عادل است، [کنایه از اینکه ناصبی ممکن است مسلمان را منحرف سازد و نجات او از دست ناصبی، نجات از انحراف است، ولی کافر به دلیل قوت استدلال مسلمان و اعتقاد او، نمی تواند مسلمان را به کفر بازگرداند].

امام فرمود: خدا تو را موفق ساخت؛ زیرا آنچه را گفتم از آنچه در سینه من است - و حتی یک حرف از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود، کم ندارد - گرفته ای... (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۹).

در این سیره، شاگرد توانست به پرسش امام پاسخی صحیح بدهد، امام نیز پاسخ او را تأیید کرد؛ اما اصحاب گاه به پرسش امام پاسخی ناقص می دادند و یا حتی پاسخ نادرست را صحیح می پنداشتند که در این صورت، امام پاسخ ناقص را کامل و پاسخ نادرست را تصحیح می کرد.

سلیمان بن جعفر هذلی می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:

ای سلیمان، «فتنی» کیست؟ گفتم: فتی نزد ما همان جوان است. امام فرمود: آیا نمی‌دانی اصحاب کهف همه پیرمرد بودند، ولی خدا به دلیل ایمانشان، آنان را جوانمرد نامیده است؟ سلیمان! هر کس به خدا ایمان آورد و تقوا پیشه سازد، او جوانمرد است (عیاشی، [بیتا]، ج ۲، ص ۳۲۳).

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روزی از یاران خود پرسید: کدام یک از دستگیره‌های ایمان محکم‌تر است؟ یکی گفت: نماز، دیگری گفت: روزه، سومی پاسخ داد: زکات و بالأخره هر کس پاسخی داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ‌کدام از اینها نیست. محکم‌ترین دستگیره‌های ایمان، دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خداست (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۲۲۷).

امام رضا علیه السلام نیز از پدرش - موسی بن جعفر علیه السلام - و او نیز از امام صادق علیه السلام، نقل فرمود: یکی از کسانی که قرآن را تفسیر می‌کرد، نزد پدرم، امام باقر علیه السلام، آمد. پدرم فرمود: تو فلانی هستی؟ گفت: بله. فرمود: تو قرآن را تفسیر می‌کنی؟ گفت: بله. فرمود: این آیه «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَزَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَهْرَةَ وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرُ سَيْرُوا فِيهَا لِيَالِي وَآيَامًا آمِنِينَ» (سبأ، ۱۸) را چگونه تفسیر می‌کنی؟ گفت: این مکان بین مکه و مناست. فرمود: آیا این مکان ترسناک است و در آن دزد وجود دارد یا نه؟ گفت: آری. فرمود: پس جایی که خدا آن را امن قرار داده، در آن ترس و دزدی است؟! گفت: پس آن کجاست؟ امام فرمود: مراد از آن ما اهل‌بیت هستیم. خدا شما را «ناس» نامیده است و ما را «قریه». عرض کرد: فدایت شوم! آیا در قرآن موردی هست که به انسان قریه اطلاق شده باشد؟ فرمود: بله؛ «وَسئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا» (یوسف، ۸۲): آیا از در و دیوار پرسش می‌شود، یا از مردم؟ و نیز: «وَإِنْ مِّن قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا» (اسراء، ۵۸): آیا در و دیوار عذاب می‌شوند، یا انسان؟» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۴، ص ۲۳۴).

گاهی نیز شاگرد پاسخ را نمی‌داند که در این صورت، امام خود پاسخ پرسش را بیان می‌کند. فائده این پرسش آن است که شاگرد را به جهل خود آگاه می‌سازد و توجه او را به فهم و یادگیری جلب می‌کند.

محمد بن منصور می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَإِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَىٰ الَّذِي مَا لَا تَعْلَمُونَ» (اعراف، ۲۸) پرسیدم. امام فرمود: به نظر تو آیا خدا به زنا، شرب خمر و مانند آن، امر می‌کند؟ گفتم: نه.

فرمود: پس این «فاحشه» ای که ادعا می‌کنند خدا آنان را بدان امر کرده است، چیست؟
گفتم: خدا و ولیّ خدا دانانترند؟ فرمود: این آیه درباره پیشوایان ستمگر است، که ادعا
می‌کنند خدا آنان را به امامت مردم امر کرده است، و حال آنکه خدا آنان را امر نکرده
است. خدا از این مطلب خبر داده و از آن به فاحشه تعبیر کرده است (کلینی، ۱۳۶۵،
ج ۱، ص ۳۷۳).

و نیز علی بن شعیب می‌گوید:

نزد امام رضا علیه السلام رفتم. امام فرمود: بهترین مردم از نظر معاش کیست؟ عرض کردم:
شما از من بیشتر می‌دانید. فرمود: کسی که دیگری در زندگی او خوش زیّد؛ سپس
فرمود: چه کسی بدترین زندگی را دارد؟ عرض کردم: شما بهتر می‌دانید. فرمود: کسی که
دیگری در زندگی او زندگی نکند... [یعنی تنها باشد و کسی با او زندگی نکند] (حرانی،
۱۳۶۹، ص ۴۷۱).

موارد یاد شده در این قسمت، نمونه‌هایی بود از استفاده معصومان علیهم السلام از نوع دوم از روش
سؤال و جواب در آموزش اصحاب و یاران.

(و تفاوت روش سؤال و جواب با روش پرسش و پاسخ معروف در روش تدریس
باید به این نکته توجه شود که این روش با آنچه امروزه به روش پرسش و پاسخ، در محافل
علمی شناخته شده، تفاوت دارد، گرچه شباهت‌هایی نیز با هم دارند؛ زیرا نوع اول از این
روش کاملاً عکس روش پرسش و پاسخ است. در روش پرسش و پاسخ، پرسش از سوی
استاد طرح می‌شود و پاسخ از سوی شاگرد، در حالی که در این قسم پرسش از سوی شاگرد
و پاسخ از امام و معصوم است.

نوع دوم از این روش نیز با روش پرسش و پاسخ متفاوت است؛ زیرا در روش پرسش و
پاسخ، استاد برای اینکه شاگرد را به پاسخ صحیح هدایت کند، پرسش‌های پی‌درپی طرح
می‌کند؛ اما در این قسم، معصوم تنها یک سؤال مطرح می‌کند، نه پرسش‌های پیوسته.
تفاوت دیگر آنکه اگر شاگرد پاسخ صحیح را می‌دانست، امام آن را تأیید می‌کرد و اگر
پاسخ ناقص یا نادرست بود و یا اصلاً پاسخ را نمی‌دانست، امام پرسش دیگری طرح
نمی‌کرد، بلکه خود، پاسخ را کامل، یا اصلاح کرده و یا پاسخ درست را ارائه می‌نمود. در
عین حال با توجه به اینکه در این قسم گاهی امام پرسش‌هایی پی‌درپی مطرح می‌کند تا
شاگرد خود به جواب برسد، می‌توان روش پرسش و پاسخ را جزئی از این قسم دانست.

نوع سوم از این روش نیز، که در اصطلاح به آن روش مناظره می‌گویند، با روش پرسش و پاسخ متفاوت است؛ زیرا، گرچه در هر دو روش پرسش و پاسخ‌ها پی‌درپی است، ولی در روش پرسش و پاسخ، پرسش‌ها همواره از سوی استاد طرح می‌شود، در حالی که در روش مناظره، پرسش‌ها می‌تواند از دو طرف مناظره مطرح شود.

گذشته از آن، هدف در روش پرسش و پاسخ این است که شاگرد خود به پاسخ واقعی دست یابد، در حالی که در روش مناظره، هدف روشن شدن حق برای دو طرف است، حال خود به آن برسند، یا طرف مقابل برای دیگری بیان کند.

همچنین، در روش پرسش و پاسخ دو طرف، استاد و شاگرد هستند، در حالی که دو طرف در روش مناظره، اغلب استاد و شاگرد نیستند و حتی ممکن است از نظر علمی مساوی باشند.

روش سؤال و جواب با روش سقراطی نیز متفاوت است، هر چند قسم سوم از آن با بخشی از روش سقراطی شباهت بیشتری دارد؛ زیرا برخی روش پرسش و پاسخ را با روش سقراطی، یکسان می‌دانند، در حالی که این دو نیز با هم تفاوت‌هایی دارند. سقراط در روش خود ابتدا با پرسش‌های پیوسته، شاگرد یا طرف بحث را به جهل یا خطای خود متوجه می‌ساخت و از آن پس، درصدد بود تا او را به علم و صواب برساند (صفوی، ۱۳۷۴، ص ۲۳۹)، در حالی که در روش پرسش و پاسخ، تنها بخش دوم از روش سقراط مطرح است (شعبانی، ۱۳۷۱، ص ۳۰۹)؛ البته اگر مراد از روش سقراطی روشی است که به روش سقراط شباهت دارد، می‌توان این دو را یکی دانست.

همچنین، در روش سقراط، لازم نیست دو طرف بحث استاد و شاگرد باشند، بر خلاف روش پرسش و پاسخ که دو طرف استاد و شاگردند.

اما شباهت روش سؤال و جواب با روش سقراطی در این است که قسم سوم روش سؤال و جواب؛ یعنی روش مناظره مانند روش سقراطی با طرح پرسش‌های پی‌درپی، تلاش می‌کند که طرف مقابل را به جهل و تناقض در گفتار گرفتار سازد، اما در عین حال با آن تفاوت هم دارد و آن اینکه در روش سقراطی، وقتی طرف مقابل به جهل یا تناقض خویش پی‌برد، پرسش تمام نمی‌شود، بلکه پرسش‌ها ادامه می‌یابد تا به علم برسد؛ اما در روش مناظره، وقتی یکی از دو طرف به جهل و یا تناقض خود پی‌برد، بحث و مناظره پایان می‌پذیرد و برای رسیدن به علم، باید از راه و روش‌های گوناگون آموزشی به یادگیری پردازد.

خلاصه مبحث

روش عبارت است از راه به کارگیری قواعد، شیوه‌ها و فنون آموزشی که برای رسیدن به اهداف آموزشی از آنها بهره گرفته می‌شود. از روش‌های آموزشی که معصومان علیهم‌السلام محتوای آموزشی خود را به دیگران یاد می‌دادند می‌توان به روش خطابه، مناظره و سؤال و جواب اشاره نمود. خطابه، صناعتی است که بتوان با آن در هر امری از امور جزئی، دیگران را در حد امکان اقناع نمود. خطبه‌های معصومان علیهم‌السلام و پیروان آنان بیشتر جنبه اخلاقی داشت. اولین خطبه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر بالای کوه صفا با فریاد «یا صباحاً» به منظور دعوت به اسلام بود. خطابه دارای ویژگی‌هایی است که برخی عام و برخی از آنها ویژگی‌هایی است که در اسلام و از سوی معصومان علیهم‌السلام به آن افزوده شده است. از ویژگی‌های خطابه‌های معصومان علیهم‌السلام می‌توان به کوتاه بودن سخنرانی، موزون بودن آن، پذیرش پرسش در حین سخنرانی و... اشاره کرد.

مناظره به معنای نظر کردن و بحث و گفتگو با هم در امری برای کشف حقیقت آن است. مناظره در اسلام آداب و شرایطی دارد که رعایت آنها الزامی است. مناظره از روش‌هایی است که معصومان علیهم‌السلام از آن، برای کشف حقایق دینی و آموزش آن به دیگران بهره می‌بردند. مناظره خطرهایی دارد که مناظره‌کنندگان باید به آن توجه نمایند تا حقوق دیگران را به وسیله آن ضایع نکنند. همچنین برخی از انواع مناظره یعنی مراء، در دین منع شده است که باید بدان توجه داشت.

سؤال و جواب از دیگر روش‌هایی است که معصومان علیهم‌السلام در آموزش احکام و معارف دینی از آن بهره می‌بردند. از اقسام این روش می‌توان به روش پاسخ به پرسش، روش طرح سؤال و روش بحث و گفتگو اشاره نمود. از نظر معصومان علیهم‌السلام این روش، بهترین روش برای آموزش و پرورش علمی است و فوائد بسیاری دارد. هرگونه پرسشی، به هر قصد و نیت، موجب تقویت و افزایش علم نمی‌شود. برای تحصیل، تقویت و افزایش علم باید پرسش‌های حساب شده و معقول طرح کرد و هدف از آن نیز باید فهم باشد، نه چیز دیگر؛ از این رو در روایات آدابی برای پرسش کردن در نظر گرفته شده است که باید بدان توجه نمود.

پرسش‌ها

۱. مفهوم روش را توضیح داده، رابطه آن با فن و شیوه را بیان کنید.
۲. مفهوم خطابه را شرح دهید.

۳. ویژگی‌های خطابه در اسلام را بیان کنید.
۴. نمونه‌هایی از استفاده از روش خطابه را در سیره معصومان علیهم‌السلام بیان کنید.
۵. شباهت‌ها و تفاوت‌های روش خطابه را با روش سخنرانی شرح دهید.
۶. مفهوم مناظره را توضیح دهید.
۷. شرایط و آداب مناظره را در اسلام شرح دهید.
۸. نمونه‌ای از استفاده معصومان علیهم‌السلام از مناظره را بیان کنید.
۹. آفات مناظره را توضیح دهید.
۱۰. مرء یا مناظره مردود را با ذکر ویژگی‌های آن شرح دهید.
۱۱. اقسام روش سؤال و جواب را نام برده توضیح دهید.
۱۲. اهمیت و جایگاه سؤال را در سیره معصومان علیهم‌السلام تبیین کنید.
۱۳. فوائد روش سؤال و جواب را توضیح دهید.
۱۴. نمونه‌هایی از کاربرد روش سؤال و جواب در سیره معصومان علیهم‌السلام را بیان کنید.
۱۵. آداب و شرایط سؤال و جواب را با توجه به روایات بیان کنید.
۱۶. روش سؤال و جواب در سیره را با روش پرسش و پاسخ و روش سقراطی مقایسه کنید.

بحث و پژوهش

۱. هر یک از روش‌های آموزشی در سیره تربیتی معصومان علیهم‌السلام را با روش‌های آموزشی که در مکاتب تربیتی در جهان غرب مطرح شده مقایسه و وجوه تفاوت و تشابه آنها را بیان کنید.
۲. آیا روش‌های آموزشی معصومان علیهم‌السلام برای آموزش مباحث نوین در زمان حاضر مناسب است؟ دلایل خود را بنویسید و برای اثبات آن مثال بیاورید.
۳. آیا روش‌های آموزشی دیگری غیر از روش‌های بیان شده در این کتاب در سیره معصومان علیهم‌السلام به کار رفته است؟ آنها را به اجمال توضیح دهید.

منابع برای بحث و پژوهش

- حسینی‌زاده، سید علی، سیره تربیتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل‌بیت علیهم‌السلام، ج ۴: نگرشی بر آموزش با تأکید بر آموزش‌های دینی؛
- برومند، سید مهدی، شیوه‌های تعلیم در قرآن و سنت، رشت: انتشارات کتاب‌مبین، ۱۳۷۹.